



---

تقدیم به:

سرور کائنات و منخر موجودات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان و تتمه ی دور زمان

حضرت محمد مصطفی ﷺ

# هارون اُمّت

اثبات افضلیت امیرالمومنین علیه السلام در شروط خلافت  
از مدارک معتبر اهل سنت



نویسنده:

حسین قربانی دامغانی

انتشارات زرنوشت

تهران - ۱۴۰۲ ش



سرشناسه : قربانی دامناپی، حسین، ۱۳۷۳ -  
عنوان و نام پدیدآور : هارون امت: اثبات افضلیت امیرالمومنین (علیه السلام) در شروط خلافت از مدارک معتبر اهل سنت / نویسنده حسین قربانی دامناپی.  
مشخصات نشر : تهران: زرنوشت، ۱۴۰۲.  
مشخصات ظاهری : ۳۳۲ ص.  
شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۲۸۸-۸۱۲-۱  
وضعیت فهرست نویسی : فیبا  
یادداشت : کتابنامه.  
عنوان دیگر : اثبات افضلیت امیرالمومنین (علیه السلام) در شروط خلافت از مدارک معتبر اهل سنت.  
موضوع : علی بن ابی طالب (علیه السلام). امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- اثبات خلافت  
موضوع : Ali ibn Abi-talib, Imam I, 600-661 -- \*Proof of caliphate  
موضوع : علی بن ابی طالب (علیه السلام). امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- اثبات خلافت -- احادیث اهل سنت  
موضوع : Ali ibn Abi-talib, Imam I, 600-661 -- \*Proof of caliphate -- Hadiths (Sunnite)  
موضوع : امامت -- احادیث اهل سنت  
Imamate -- Hadiths (Sunnite)  
امامت -- دیدگاه اهل سنت  
Imamate -- Views of Sunnite  
رده بندی کنگره : BP 223/52  
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵۲  
شماره کتابشناسی ملی : ۹۲۰۱۲۵۰

### انتشارات زرنوشت

تهران، میدان انقلاب، خیابان کارگر جنوبی،

کوچه مهدی زاده، شماره ۲۷، واحد ۱۹

تلفن: ۰۹۰۲۴۸۶۸۹۵۶ - ۰۶۶۴۷۹۶۱۵ - ۰۶۶۴۳۵۶۳۷

[www.zarnevsh.com](http://www.zarnevsh.com)

## هارون امت

اثبات افضلیت امیرالمومنین (علیه السلام) در شروط خلافت از مدارک معتبر اهل سنت

نویسنده: حسین قربانی دامناپی

صفحه آرایی: حسین قربانی دامناپی

طراحی جلد: ناصر قاسمی

چاپ اول: ۱۴۰۲ ه. ش. شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه. ناشر: زرنوشت.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۸۸-۸۱۲-۱

قیمت: ۱۸۸۰۰۰۰ تومان

کلیه حقوق چاپ و نشر این کتاب برای مؤلف محفوظ است.

# فهرست

مقدمه .....	۱۷
پیشگفتار .....	۱۹
تقریظ دکتر جواد ابوالقاسمی .....	۲۱
<b>فصل اول: افضلیت خلیفه .....</b>	<b>۲۳</b>
تقدم افضل بر مفضول .....	۲۵
تفضیل خلفا بر یکدیگر از جانب اهل سنت .....	۲۷
ویژگی های خلیفه و افضل از نظر اهل سنت .....	۲۸
<b>فصل دوم: مقابله با احادیث فضائل علوی و روایانش .....</b>	<b>۳۱</b>
خودداری محدثان اهل سنت از نقل روایات فضائل علوی .....	۳۳
۱. عامر شعبی (متوفای ۱۰۲ تا ۱۰۹ هـ) .....	۳۳
۲. سفیان ثوری (متوفای ۱۶۱ هـ) .....	۳۳
۳. شعبه بن حجاج (متوفای ۱۶۰ هـ) .....	۳۴
۴. سلام بن اُبی مطیع (متوفای ۱۶۴ هـ) .....	۳۶
۵. لیث بن سعد (متوفای ۱۷۵ هـ) .....	۳۷
۶. وکیع بن جراح (متوفای ۱۹۶ هـ) .....	۳۷
<b>بلاهایی که بر سر راویان فضائل می آوردند .....</b>	<b>۳۸</b>
اول: تضعیف راویان فضائل .....	۳۸
دوم: متهم نمودن راویان فضائل به بی دینی .....	۴۴
سوم: نجس دانستن راویان فضائل .....	۴۵

# فهرست

- چهارم: تهدید، ارباب و شکستن منابر راویان فضائل..... ۴۵
- پنجم: کتک خوردن راویان فضائل..... ۴۶
- ششم: شلاق خوردن راویان فضائل..... ۴۷
- هفتم: کشته شدن راویان فضائل..... ۴۸
۱. سخن عامر شعبی..... ۴۹
۲. ترس ابن شهاب زهری..... ۴۹
۳. سعید بن جبیر..... ۵۰
۴. عبد الله بن شداد..... ۵۱
۵. احمد بن شعيب نسائی..... ۵۲
- تضعیف روایات معتبر السند فضائل!..... ۵۳

## فصل سوم: برتری امیرالمومنین عليه السلام..... ۵۷

- رسول خدا صلى الله عليه وآله..... ۶۱
۱. حدیث برگزیده شدن امام علی عليه السلام توسط خداوند..... ۶۵
- حدیث یکم: " فَأَخْتَارَ اللَّهُ لِي عَلِيًّا "..... ۶۵
- حدیث دوم:..... ۶۶
- اول: ابن عباس با چهار طریق..... ۶۶
- دوم: ابو هریره..... ۶۸
- سوم: ابو ایوب انصاری با دو سند..... ۶۸
- چهارم: علی الهلالی..... ۷۲
- پنجم: ابو سعید خدری..... ۷۲
۲. حدیث «الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة و ابوهما خير منهما»..... ۷۲
۱. عبد الله بن عمر:..... ۷۳

# فهرست

۲. عبدالله بن مسعود:..... ۷۳
۳. حذیفه بن یمان:..... ۷۳
۴. قره بن ایاس المزنی:..... ۷۴
۵. مالک بن الحویرث اللیثی:..... ۷۴
۶. انس بن مالک:..... ۷۴
۷. حضرت علی علیه السلام:..... ۷۴
۸. علی الهلالی:..... ۷۴
۳. حدیث ذوالقرنین بهشت بودن حضرت علی علیه السلام ..... ۷۵
۴. حدیث «علی خیر البشر»..... ۷۸
- نتیجه گیری از طرق روایت علی خیر البشر..... ۸۲
- امام حسن مجتبی علیه السلام..... ۸۳
- دلالت حدیث بر افضلیت امیر المومنین علیه السلام..... ۸۵
- عبدالله بن مسعود..... ۸۶
- یکی از صحابه به نقل ابوظیفیل..... ۸۶
- جابر بن عبدالله..... ۸۷
- مقداد بن أسود کندی..... ۸۷
- سعد بن ابی وقاص..... ۹۱

## فصل چهارم: بررسی ویژگی های امیرالمومنین علیه السلام..... ۹۳

- بخش اول: شجاعت امیرالمومنین علیه السلام..... ۱۰۰
- تواتر روایات شجاعت امیرالمومنین علیه السلام..... ۱۰۰
- یکم: شجاعت امیرالمومنین علیه السلام در لیلۀ المیت..... ۱۰۱

# فهرست

- دوم: شجاعت امیرالمومنین (علیه السلام) در جنگ بدر..... ۱۰۴
- سوم: شجاعت امیرالمومنین (علیه السلام) در جنگ احد..... ۱۰۶
- چهارم: شجاعت امیرالمومنین (علیه السلام) در جنگ خندق..... ۱۱۶
- پنجم: شجاعت امیرالمومنین (علیه السلام) در جنگ خیبر..... ۱۲۰
- شکست و فرار ابوبکر و عمر در جنگ خیبر..... ۱۲۱
- روایت یکم:..... ۱۲۱
- روایت دوم:..... ۱۲۲
- روایت سوم:..... ۱۲۲
- روایت چهارم:..... ۱۲۳
- روایت پنجم:..... ۱۲۳
- روایت ششم:..... ۱۲۳
- اعتراف محمد ناصرالدین ألبانی..... ۱۲۴
- تواتر قضیه ی دلاوری امیرالمومنین (علیه السلام) در خیبر..... ۱۲۴
- ششم: شجاعت امیرالمومنین (علیه السلام) در جنگ حنین..... ۱۲۴
- بخش دوم: علم امیرالمومنین (علیه السلام)..... ۱۲۸**
- یکم: حدیث ثقلین..... ۱۳۰
- طُرُق حدیث ثقلین با لفظ «لن تضلّوا»..... ۱۳۲
- اول: حضرت علی (علیه السلام)..... ۱۳۲
- دوم: زید بن ارقم..... ۱۳۴
- سوم: ابو سعید خدری..... ۱۳۹
- چهارم: جابر بن عبدالله..... ۱۴۰
- پنجم: زید بن ثابت..... ۱۴۱



# فهرست

- دوم: حدیث سفینه..... ۱۴۱
- اول: امام علی علیه السلام..... ۱۴۲
- دوم: عبد الله بن زبیر..... ۱۴۳
- سوم: عبدالله بن عباس..... ۱۴۴
- چهارم: ابوذر غفاری..... ۱۴۶
- پنجم: ابو سعید خدری..... ۱۴۹
- ششم: انس بن مالک..... ۱۵۰
- هفتم: سلمه بن اکوع..... ۱۵۰
- تصحیح و تحسین حدیث توسط علمای اهل سنت..... ۱۵۰
- سوم: آیه ی هدایت..... ۱۵۲
- روایت اول:..... ۱۵۳
- روایت دوم:..... ۱۵۷
- روایت سوم:..... ۱۵۷
- روایت چهارم:..... ۱۵۸
- روایت پنجم:..... ۱۵۹
- روایت ششم:..... ۱۶۰
- چهارم: امیرالمومنین علیه السلام دروازه ی علوم نبوی..... ۱۶۲
۱. حضرت علی علیه السلام..... ۱۶۳
۲. عبد الله بن عباس..... ۱۶۴
۳. جابر بن عبد الله..... ۱۶۹
- تصحیح و تحسین حدیث توسط علمای اهل سنت..... ۱۶۹
- پنجم: امیرالمومنین علیه السلام وارث علوم نبوی..... ۱۷۴

# فهرست

- روایت اول:.....: ۱۷۴
- روایت دوم:.....: ۱۷۶
- روایت سوم:.....: ۱۷۸
- ششم:** تعلّم پیوسته و گوش های نگه دارنده.....: ۱۷۹
۱. بریده اسلمی.....: ۱۸۰
۲. امیرالمومنین علیه السلام.....: ۱۸۱
۳. جابر بن عبد الله.....: ۱۸۲
۴. عبد الله بن عباس.....: ۱۸۳
۵. انس بن مالک: روایت حاکم حسکانی.....: ۱۸۴
۶. عبد الله بن جعفر بن ابی طالب: روایت ابوبکر بزار (متوفای ۲۹۲ هـ).....: ۱۸۴
- هفتم:** امیرالمومنین علیه السلام مأمور تأویل و تفسیر قرآن.....: ۱۸۴
- هشتم:** تشبیه امیرالمومنین علیه السلام به انبیا علیهم السلام.....: ۱۸۵
۱. ابو هریره.....: ۱۸۵
۲. ابو الحمراء (هلال بن الحارث).....: ۱۹۰
۳. ابو سعید خدری.....: ۱۹۱
۴. انس بن مالک.....: ۱۹۳
- نهم:** حدیث «علی علیه السلام اکثر امتی علماً».....: ۱۹۴
- سند اول: از معقل بن یسار.....: ۱۹۴
- سند دوم: از ابو اسحاق از حارث از حضرت علی علیه السلام.....: ۱۹۵
- دهم:** علم امیرالمؤمنین علیه السلام از زبان خود حضرت.....: ۱۹۷
- روایت اول:.....: ۱۹۷
- روایت دوم:.....: ۱۹۸

# فهرست

- بخش سوم: ایمان امیرالمومنین (علیه السلام) ..... ۲۰۰
- یکم: حضرت علی (علیه السلام) نخستین مسلمان ..... ۲۰۰
- دوم: مشخص شدن ایمان والای امیرالمومنین (علیه السلام) در جنگ احد ..... ۲۰۱
- سوم: آیه ی أَقْمَنَ كَانَ مُؤْمِنًا ..... ۲۰۱
- سند اول: ..... ۲۰۲
- سند دوم: ..... ۲۰۲
- سند سوم: ..... ۲۰۳
- چهارم: آیه ی سقایه الحاج ..... ۲۰۳
- عبدالله بن عباس ..... ۲۰۴
- انس بن مالک ..... ۲۰۴
- محمد بن کعب القرظی ..... ۲۰۵
- حسن بصری ..... ۲۰۶
- عامر الشعبي ..... ۲۰۶
- السدی الکبیر ..... ۲۰۶
- پنجم: آیه نجوا ..... ۲۰۷
- روایت علی بن علقمه از حضرت علی (علیه السلام) ..... ۲۰۹
- روایت مجاهد از ابن ابی لیلی از حضرت علی (علیه السلام) ..... ۲۱۰
- روایت لیث از مجاهد از حضرت علی (علیه السلام) ..... ۲۱۱
- روایت ایوب از مجاهد از حضرت علی (علیه السلام) ..... ۲۱۲
- روایت سلیمان از مجاهد (متوفای ۱۰۲ هـ) ..... ۲۱۲
- روایت ابن ابی نجیح از مجاهد ..... ۲۱۳
- روایت سفیان از عاصم الاحول (متوفای ۱۴۲ هـ) ..... ۲۱۳

# فهرست

- روایت ابن جریر مکی (متوفای ۱۵۰ هـ)..... ۲۱۳
- دلالت آیه بر فضیلت بزرگ برای امیرالمومنین علیه السلام..... ۲۱۴
- ششم: امیرالمومنین علیه السلام ملاک تشخیص مؤمن از منافق..... ۲۱۵
- هفتم: عبادت بودن نگاه کردن به امیرالمومنین علیه السلام..... ۲۱۶
- هشتم: خوابیدن در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله و فروختن جان برای رضای خدا..... ۲۱۷
- نهم: امام علی علیه السلام، رأس و امیر مؤمنان در قرآن..... ۲۱۷
- سند اول:..... ۲۱۷
- سند دوم:..... ۲۱۸
- سند سوم:..... ۲۱۹
- سند چهارم:..... ۲۱۹
- بخش چهارم: عدالت امیرالمومنین علیه السلام**..... ۲۲۰
- یکم: امیر مؤمنان علیه السلام قاضی ترین صحابه..... ۲۲۰
- دوم: خطا نکردن امیرالمومنین علیه السلام در قضاوت..... ۲۲۱
- گسترده تر بودن دایره ی قضاوت نسبت به علم به حلال و حرام..... ۲۲۱
- سوم: قاطعیت امیرالمومنین علیه السلام در اجرای حدود الهی..... ۲۲۳
- بخش پنجم: محبوبیت امیرالمومنین علیه السلام**..... ۲۲۴
- شاه ولی الله دهلوی..... ۲۲۵
- ولی الدین بن العراقی..... ۲۲۵
- قاضی عیاض..... ۲۲۶
- دلیل اول: حدیث طیر مشوی**..... ۲۲۷
- سند اول:..... ۲۳۰
- سند دوم:..... ۲۳۲
- سند سوم:..... ۲۳۴

# فهرست

- ۲۳۴..... سند چهارم:.....
- ۲۳۴..... سند پنجم:.....
- ۲۳۵..... سند ششم:.....
- ۲۳۶..... سند هفتم:.....
- ۲۳۸..... تعارض حدیث طبر با حدیث عمرو بن عاص !!.....
- ۲۳۸..... روایت نعمان بن بشیر.....
- ۲۳۹..... روایت جمیع بن عمیر.....
- ۲۴۰..... نظر بریده اسلمی.....
- ۲۴۰..... نظر ابوذر غفاری.....
- ۲۴۱..... **دلیل دوم:** حدیث رایت خبیر.....
- ۲۴۲..... **دلیل سوم:** امر خدا و رسول ﷺ به حب امیرالمومنین (علیه السلام).....
- ۲۴۲..... روایت اول:.....
- ۲۴۳..... روایت دوم:.....
- ۲۴۴..... روایت سوم:.....
- ۲۴۶..... **دلیل چهارم:** دامادی رسول خدا ﷺ.....
- ۲۴۶..... روایت اول:.....
- ۲۴۷..... روایت دوم:.....
- ۲۴۷..... روایت سوم:.....
- ۲۴۸..... روایت چهارم:.....
- ۲۴۹..... روایت پنجم:.....
- ۲۵۱..... پاسخ به شبهه ی دامادی عثمان.....
- ۲۵۲..... **دلیل پنجم:** حدیث منزلت.....

# فهرست

- ۲۵۴..... **دلیل ششم:** عقد برادری رسول خدا ﷺ با امیرالمومنین (علیه السلام).....
- ۲۵۴..... روایت اول: اخوت در یوم الدار.....
- ۲۵۵..... روایت دوم: بیان اخوت در هنگام خروج از مکه.....
- ۲۵۵..... روایت سوم: پیوند اخوت در واقعه ی مؤاخات.....
- ۲۵۶..... سند اول:.....
- ۲۵۶..... سند دوم:.....
- ۲۵۷..... سند سوم:.....
- ۲۵۸..... سند چهارم:.....
- ۲۵۸..... روایت چهارم: بیان اخوت در هنگام ازدواج امیرالمومنین (علیه السلام).....
- ۲۵۸..... سند اول:.....
- ۲۵۹..... سند دوم:.....
- ۲۵۹..... سند سوم:.....
- ۲۶۰..... روایت پنجم: بیان اخوت در قضیه ی کنیه ی ابو تراب.....
- ۲۶۱..... روایت ششم: اخوت امیر مومنان (علیه السلام) در کلام خود حضرت.....
- ۲۶۲..... **دلیل هفتم:** حدیث سد الابواب.....
- ۲۶۵..... **دلیل هشتم:** امیرالمومنین (علیه السلام) همانند جان رسول خدا ﷺ.....
- ۲۶۵..... آیه ی مباحله.....
- ۲۶۶..... روایت یکم:.....
- ۲۶۷..... روایت دوم:.....
- ۲۶۷..... روایت سوم:.....
- ۲۶۸..... روایت چهارم:.....
- ۲۶۸..... روایت پنجم:.....
- ۲۶۹..... ختم کلام.....

# فهرست

- فصل پنجم: نقد و بررسی روایات افضلیت خلفا..... ۲۷۱**
- نکاتی درباره ی سند روایات فضائل خلفا..... ۲۷۹
- نکته ی اول:..... ۲۸۰
- نکته ی دوم:..... ۲۸۱
- نقد و بررسی حدیث سیادت ابوبکر و عمر بر کهول اهل بهشت..... ۲۸۲**
- جوان بودن اهل بهشت در روایات اهل سنت..... ۲۸۳
- روایت اول: اهل بهشت سی و سه ساله هستند!..... ۲۸۳
- روایت دوم: جوانی اهل بهشت از بین نمی رود..... ۲۸۴
- روایت سوم: پیر زنان به بهشت نمی روند..... ۲۸۵
- نقد و بررسی حدیث اعتراف امیرالمومنین (علیه السلام) به برتری خلفا در منبر کوفه..... ۲۸۶**
- نکته ی اول: این روایت از کمتر از ده نفر نقل شده و لذا تواتری در کار نیست!..... ۲۸۶
- نکته ی دوم: روایات ابوجحیفه باهم تعارض دارند!..... ۲۸۹
- نکته ی سوم: خلفا صلاحیت افضلیت را نداشتند!..... ۲۹۱
- نکته ی چهارم: افضلیت حضرت علی (علیه السلام) ثابت است!..... ۲۹۱
- نکته ی پنجم: نظر منفی امیرالمومنین (علیه السلام) نسبت به خلفا..... ۲۹۱
- نکته ی ششم: امیرالمومنین (علیه السلام) خودشان را برتر از خلفا می دانستند!..... ۲۹۶
- نکته ی هفتم: اعتراف ابوبکر به عدم افضلیت خودش!..... ۲۹۷
- نکته ی هشتم: برتری امام مهدی (علیه السلام) بر ابوبکر و عمر..... ۲۹۹
- نکته ی نهم: تکذیب این حدیث ساختگی توسط امام سجاد (علیه السلام)..... ۳۰۵
- نکته ی دهم: احتمال اسقاط مقدمه یا مؤخره سخن حضرت برای تحریف معنای آن..... ۳۰۷
- منابع و مأخذ..... ۳۰۹**





## مقدمه

«خداوندا بر محمد و آلش درود فرست، که تو ستوده و بلند پایه ای، مانند درودها و برکت ها و تحیت هایی که بر برگزیدگان ابراهیم و آل ابراهیم فرستاده ای، و در گشایش و آسایش و یاری و تمکین و تأیید ایشان تعجیل کن.»

بارالها، و ما را از اهل توحید و ایمان به خود، و تصدیق به پیامبرت، و امامانی که طاعتشان را واجب کردی قرار ده، از جمله کسانی که توحید و ایمان به سبب آنان و بر دست آنان اجرا می شود، آمین رب العالمین.»<sup>۱</sup>

شکی نیست که منشأ اختلافات در اسلام و میان مسلمانان، جانشینی رسول خدا ﷺ است و این موضوع به قدری اهمیت دارد که محمد بن عبد الکریم شهرستانی، از علمای اهل سنت در قرن ششم، می گوید:

«بزرگترین اختلاف امت بر سر مسئله ی امامت بوده، تا جایی که در طول تاریخ اسلام به اندازه ای که برای امامت و خلافت شمشیر کشیده شده، درباره ی هیچ مسأله ای در هیچ زمانی شمشیر کشیده نشده است.»<sup>۲</sup>

اهل سنت هرچند به خلافت الهی اعتقادی ندارند، اما همانند شیعه معتقدند که باید افضل صحابه جانشین پیامبر ﷺ باشد؛ و از این رو به ترتیب ابوبکر، عمر، عثمان و حضرت علی (علیه السلام) را افضل صحابه می دانند.

اهل سنت برای تصدی خلافت شروطی را ذکر کرده اند که بر اساس آن، هر کس در آنها سرآمد باشد، افضل بوده و خلافت از آن او خواهد بود؛ شروطی مانند ایمان، شجاعت، علم، عدالت و ... .

---

[۱] صحیفه ی سجادیه، امام زین العابدین (علیه السلام) نیایش ۴۸

[۲] الملل والنحل، ج ۱ ص ۲۴ وأعظم خلاف بین الأمة خلاف الإمامة إذ ما سل سيف فی الإسلام علی قاعدة دینیة مثل ما

سل علی الإمامة فی کل زمان

لذا با توجه به این نکته و اثبات افضلیت امام علی (علیه السلام) از کتب و روایات معتبر اهل سنت، می توان تا حدی به این جدال و کشمکش دیرینه پایان داد و حقانیت مذهب تشیع را اثبات نمود.<sup>۱</sup>

لازم به ذکر است که ما در کتاب دیگری، با استناد به روایات معتبر اهل سنت به بررسی میزان شجاعت، علم، ایمان و عدالت سه خلیفه ی اول پرداخته و اثبات کرده ایم که آنها نه تنها در این شروط سرآمد نبودند، بلکه به اندازه ی یک مسلمان عادی هم بهره ای از موارد یاد شده نداشته اند و به جای اینکه حافظ سنت و شریعت باشند، کمر به هدم و نابودی سنت نبوی بستند و بدعت های بسیاری نیز در دین گذاشتند.<sup>۲</sup>

در کتاب حاضر نیز از باب قاعده ی الزام<sup>۳</sup> با استناد به آیات قرآن و روایات معتبر اهل سنت، به اثبات افضلیت حضرت علی (علیه السلام) از نظر شروط مذکور و محبوبیت در نزد خدا و رسول ﷺ پرداخته و ثابت کرده ایم که امیرالمومنین (علیه السلام) اشجع شجاعان، اعلم عالمان، مومن ترین مومنان، اعدل عادلان و محبوب ترین محبوبان در نزد خدا و رسولش است.

در انتها نیز به نقد و بررسی دو نمونه از مهم ترین و مشهورترین احادیث جعلی در افضلیت خلفا پرداخته ایم.

[۱] در کتاب امتداد رسالت نیز خلافت الهی امیرالمومنین (علیه السلام) را بر اساس آیات و روایات معتبر اهل سنت ثابت کرده ایم.

[۲] کتاب خلفا از نگاهی دیگر .

[۳] از علمای بزرگ اهل سنت، ابن حزم آندلسی (متوفای ۵۴۸ هـ) می گوید:

«معنا ندارد که در برابر شیعیان به روایات خودمان احتجاج کنیم؛ زیرا آن ها ما را تصدیق نمی کنند. همچنین معنا ندارد که آنان به روایاتشان که ما تصدیق نمی کنیم، احتجاج کنند؛ بلکه واجب است طرفین نزاع، آنچه را که طرف مقابل تصدیق می کند، به عنوان حجت برای او اقامه کنند.»

**الفصل فی الملل، ج ۴ ص ۷۸** لا معنی لاحتجاجنا علیهم بروایاتنا فهم لا یصدقونا ولا معنی لاحتجاجهم علینا برویاتهم فنحن لا نصدقها وانما ینبغی ان ینتج الخصوم بعضهم علی بعض بما ینصدقه الذی تقام علیه الحجة به

## پیشگفتار

در زمستان سال ۱۳۹۱ هـ ش بود که با مطالعه و بررسی ده ها کتاب به زبان فارسی درباره ی امامت و خلافت حضرت علی (علیه السلام) از منابع اهل سنت، به خلاً مهمی پی بردم و آن این بود که به بحث اعتبار سند روایات چندان بها داده نمی شود، در حالی که با ظهور محققان وهابی؛ مانند شیخ البانی، شعیب الارنؤوط، حوینی و... در چند دهه اخیر که حتی بسیاری از روایات صحاح شش گانه ی اهل سنت نیز از تیغ تضعیفشان در امان نماند، عملاً دوره ی کتاب هایی مانند المراجعات و شبهای پیشاور به سر رسیده و می بایست کتاب ها روزرسانی شوند.

خلاً دیگر این بود که دستیابی به مصادر کتب فارسی برای عموم بسیار سخت بود؛ چرا که این کتاب ها فاقد متون عربی مدارک بودند و پیدا کردن مدارک از روی منابع و مآخذ برای مخاطبین این کتب، عملاً ناشدنی بود؛ لذا تصمیم به تألیف کتبی گرفتم که این دو خلاً مهم را پر نماید.

در رابطه با بررسی اسانید روایات و اثبات اعتبار آن ها، چند کار مهم انجام دادیم:

۱. جمع آوری نظر علما و محققین عامه در مورد سند روایات مورد استدلال.
۲. استفاده از بررسی های سندی و احکام برنامه ی معتبر جوامع الکلم.<sup>۱</sup>

---

[۱] این برنامه که حاصل کار گروهی ۳۵۰ محقق حدیث شناس عامه به مدت ۳۰ سال است، از امکاناتی نظیر ارائه ی درجه رلویان، احوال، شیوخ و تلامیذ آن ها، بررسی اسانید روایات و ارائه ی حکم آنها برخوردار است. آن را وزارت اوقاف کشور قطر و سایت اسلام وب که از سایت های مرجع و مرکزی وهابیت است، تولید کرده اند. <http://gk.islamweb.net:8080/>

۳. ارائه ی همه ی طرق یک روایت با توجه به این قاعده که تعدد طرق موجب تقویت سند می شود.<sup>۱</sup>  
 ۴. بررسی جامع، کامل و دقیق رجالی در موارد بحث برانگیز و اختلافی.

جهت سهولت دستیابی به مصادر نیز کارهای ذیل را انجام دادیم:

۱. منطبق کردن مدارک با برنامه ی معتبر الجامع الکبیر، ساخت اهل سنت.
۲. در مواردی که کتاب مورد استدلال ما در برنامه ی الجامع الکبیر نبود، مدرک را با سایت رسمی کتابخانه مکتبه شامله منطبق کردیم.
۳. در مواردی هم که کتاب مورد استدلال ما نه در برنامه ی الجامع الکبیر بود و نه در سایت مکتبه شامله، مدارکمان را با نسخه ی الکترونیکی pdf (معمولا سایت آرشیو) منطبق کردیم تا همچنان خواننده ی کتاب با داشتن یک رایانه و اینترنت، بتواند صحت مدارک را بررسی کند.

در پایان از تمام کسانی که به نحوی در تألیف و به چاپ رسیدن کتاب کمک کردند و نیز محققین و اساتید ارجمند مؤسسه ی تحقیقاتی حضرت ولی عصر علیه السلام به ریاست آیت الله دکتر سید محمد حسینی قزوینی که سال ها توفیق شاگردی شان را در پای درس شبکه ی جهانی ولایت داشتیم، تشکر و قدر دانی می کنم.

امید است که این اثر سبب جلب رضایت اهل بیت علیهم السلام و تحکیم وحدت بین مسلمین گردد.

حسین قربانی دامناپی

درجه ی روایان در این برنامه معمولا بر اساس حکم نهایی حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تقریب التهذیب» و محققین این کتاب؛ یعنی شیخ شعیب الارنؤوط و دکتر بشار عواد معروف در کتاب «تحریر تقریب التهذیب» تنظیم شده است؛ از این رو ما جهت اختصار و کوتاهی بررسی های سندی، اغلب به ذکر درجه ی روایان در برنامه ی جوامع الکلم اکتفا کرده ایم. اهل تحقیق جهت کسب اطلاعات بیشتر از رجال مورد بحث ما، می توانند به کتاب یاد شده و نیز کتاب های «تهذیب التهذیب» ابن حجر و «تهذیب الکمال» میزی مراجعه کنند.

[۱] ابن تیمیه، شیخ الاسلام وهابیان می گوید: «زیادی و تعدد طرق نقل حدیث، برخی، برخی دیگر را تقویت می کند تا اینکه علم به صدور آن حدیث حاصل می شود؛ اگرچه روایان آن، فاسق و فاجر باشند.»

کتب و رسائل و فتاوی، ج ۱۸ ص ۲۶ تعدد الطرق و کثرتها یقوی بعضها بعضا حتی قد یحصل العلم بها ولو کان الناقلون فجارا فاسقا بدر الدین عینی نیز می نویسد: «نوی در شرح مهذب گفته است: اگر روایتی با سندهای گوناگون نقل شود، ولی برخی از روایان آن ضعیف باشند، باز هم به آن احتجاج می شود. افزون بر این که ما می گوئیم: تعدادی حدیث از صحابه و از راه های گوناگونی نقل شده است که برخی از آن برخی دیگر را تقویت می کنند؛ اگرچه هریک از آن احادیث، ضعیف باشند.»

عمدة القاری، ج ۳، ص ۳۰۷ وقال النووی فی (شرح المهذب): إن الحدیث إذا روی من طرق ومفرداتها ضعاف یتحتج به، علی أنا نقول: قد شهد لمذهبا عدة أحادیث من الصحابة بطرق مختلفة كثیرة یقوی بعضها بعضا، وإن كان كل واحد ضعیفا

## تقریظ دکتر جواد ابوالقاسمی

بسم الله الرحمن الرحيم

الإمام الهادي عليه السلام: لولا من يبقى بعد غيبة قائمكم عليه السلام من العلماء الداعين إليه، والدالين عليه، والدائين عن دينه يخبج الله، والمُنقذين للضعفاء من عباد الله من شباك إبليس ومردته، لما بقى أحد إلا ارتد عن دين الله. ولكنهم يمسكون أئمة قلوب ضعفاء الشيعة كما يمسك صاحب السفينة سكانها، أولئك هم الأفضلون عند الله عز وجل.<sup>۱</sup>

«امام هادی عليه السلام: اگر پس از غیبت قائم شما عليه السلام نبودند عالمانی که به سوی او دعوت کنند و به سوی او رهنمون شوند، و از دین با حجت های الهی دفاع کنند و ضعیفان بندگان خدا را از دام های ابلیس و نیروهای سرکش او و از دام های ناصبی ها نجات بخشند، هیچ کس باقی نمی ماند مگر اینکه از دین خدا برمی گشت؛ اما ایشان هستند که زمام قلوب ضعیفان شیعیان را در دست می گیرند، همانطور که کشتیبان، اهل کشتی را حفظ می کند. ایشان در نزد خدای عزوجل، برترینان هستند.»

بر اساس روایات معصومین عليهم السلام، مهم ترین وظیفه علما و متخصصان دینی در زمان غیبت امام زمان عليه السلام پاسخ به شبهات اعتقادی ایتم آل محمد عليهم السلام است؛ وظیفه ای که از زمان خود ائمه عليهم السلام و توسط تعدادی از شیعیان آن بزرگواران شروع شد و در زمان غیبت، توسط گروهی دیگر ادامه پیدا کرد؛ انجام این وظیفه خطیر در دوران های مختلف با فراز و نشیب هایی همراه بود؛ در دوره هایی مثل ابتدای غیبت صغرا این وظیفه کم رنگ شد و این وضعیت ادامه داشت تا آنکه شیخ مفید رضوان الله علیه بار دیگر آن را به اوج ممکن در آن زمان رساند؛ البته طبیعی بود که این روش، برای بسیاری نا آشنا شده باشد، و به همین سبب اعتراضات فراوانی به ایشان می کردند و ایشان نیز در مقابل اعتراضاتی که به اهتمام ویژه اش به این مسئله شد، با روایت ذیل پاسخ داد که: ابو جعفر مومن الطاق از امام صادق عليه السلام نقل می کند که آن حضرت به من فرمودند:

«با آنها (غیر شیعیان) مناظره کنید، و برای آنها هدایتی را که بر آن هستید، آشکار کنید، و گمراهی که آنها بر آن هستند را آشکار کنید، و دربارہ حضرت علی عليه السلام با آنها مباحله کنید!»<sup>۲</sup>

[۱] طبرسی، أبومنصور أحمد بن علي بن أبي طالب، الإحتجاج، ج ۱، ص ۱۰

[۲] مفید، أبو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان بن معلم عکبری بغدادی، الحکایات، ص ۷۵ عن أبي جعفر محمد بن النعمان:

عن أبي عبد الله الصادق جعفر بن محمد عليهما السلام: قال: قال لي: خصموهم وبينوا لهم الهدى الذي أئتم عليه وبينوا لهم ضلالهم وباهلوه في علي عليه السلام.

این روایت که با سند معتبر در کتاب "الحکایات" آمده، دستور العملی است که حجت را بر شیعیان اهلبیت (علیهم السلام) تمام می‌کند! و طبیعی است که هر کس در دلش آتش ولایت اهل بیت (علیهم السلام) شعله می‌کشد، بعد از دیدن چنین روایتی آرزوی دفاع از آن بزرگواران را نماید! اما با وجود این عشق و علاقه، فرصت دفاع از اهلبیت (علیهم السلام) برای هر کسی مهیا نمی‌شود؛ مستبصر ارجمند جناب آقای تیجانی سماوی در خاطرات خود دیداری را که با مقام معظم رهبری (دامت برکاته) داشتند را یادآور می‌شود و می‌نویسد که ایشان به من فرمودند:

«در باره شما، خداوند را بسیار شکر می‌کنم که شما را برگزید تا از جمله مدافعان حق باشید. کسانی که از رسول خدا و اهل بیت اطهار دفاع می‌کنند و این منصبی است که کسی جز یگانه مردان بی همتا برای آن برگزیده نمی‌شود.»

علاوه بر اصل نیازمندی به توفیق خاص الهی در انجام چنین کاری، هر کاری روشی دارد؛ و روش صحیح احتجاج، استناد به مدارکی است که مورد قبول طرف مقابل باشد؛ لازمه این مطلب نیز شناخت کافی قواعد و منابع مورد استناد طرف مقابل است.

در طول این چند قرن مناظرات متعددی بین طرفین رخ داده است که در اغلب آنها شیعیان برنده بوده‌اند؛ ولی مسئله این است که این بُرد بعد از بحث و گفتگوی طولانی حاصل می‌شده است؛ و علت آن هم استفاده نکردن یا آشنا نبودن با قواعد مورد قبول اهل سنت بود؛ این مسئله سبب می‌شد که بحث به درازا بیانجامد تا مرحله به مرحله با یکدیگر پیش بروند و به نتیجه مطلوب برسند؛ اما در سال‌های اخیر، گفتگوها بسیار تخصصی و حرفه‌ای تر شده است. آشنایی دقیق با مبانی علمی و حدیثی اهل سنت سبب شده است که راه تبیین حقیقت برای آنها بسیار کوتاه تر و سریع‌تر شود.

کتاب پیش رو، از مجموعه تالیفاتی است که با این روش به تبیین حق و حقیقت برای مخالفان پرداخته است؛ با روشی که جای هر گونه نقد و اعتراض علمی را بر اهل انصاف می‌بندد.

از خداوند متعال خواهانم که توفیق روزافزون خدمت به اهل بیت (علیهم السلام) را به نویسنده ارجمند عنایت نماید و این تالیف را ذخیره صالحی برای قبر و قیامت او قرار دهد.

محمد جواد ابوالقاسمی

۹ اردیبهشت ۱۴۰۲



## فصل اول: افضلیت خلیفہ





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
عَلَيْهِ السَّلَامُ

١٤٣٨

آل شرفوی



## تقدم افضل بر مفضول

بر اساس قاعده‌ی عقلی تقدّم افضل بر مفضول یا همان قُبْح تقدیم مفضول بر افضل، جانشین و قائم مقام پیامبر ﷺ باید افضل امت باشد.

ابن تیمیّه حرّانی می‌گوید:

«اگر گفته شود که عثمان به خلافت سزاوارتر بود، ولی علی (علیه السلام) از او افضل بود، گفته می‌شود که اولاً: احدی از امامیه نمی‌تواند به این مسئله جواب بدهد؛ زیرا افضل در نزد آنها به امامت شایسته‌تر است و این قول جمهور اهل سنت است.

و اینجا دو حالت وجود دارد: یا گفته می‌شود که افضل به امامت شایسته‌تر است، اما ولایت دادن به مفضول نیز جایز است، چه به طور مطلق و چه در صورت نیاز، و یا گفته می‌شود که اینطور نیست که هرکس که در نزد خدا افضل باشد، به امامت شایسته‌تر باشد.

و هر دو سخن در اینجا منتفی هستند ... و اما دومی از آنجایی که پیامبر ﷺ افضل مخلوقات است، هرکس که به ایشان شبیه‌تر باشد، پس او افضل از کسانی است که چنین نیستند و خلافت، خلافت نبوت است نه پادشاهی؛ پس کسی که جانشین پیامبر ﷺ باشد و در جایگاه ایشان بایستد، به ایشان شبیه‌تر خواهد بود و هرکسی که به آن حضرت شبیه‌تر باشد، افضل است؛ پس کسی که جانشین او می‌شود، از دیگران به او شبیه‌تر است و شبیه‌ترین به او، افضل است؛ پس کسی که جانشینش می‌شود، افضل است.»<sup>۱</sup>

ابن قیم جوزیه نیز افضلیت و علمیت به دین و قرآن را از شروط حاکم دانسته و گفته است:

«مستحق برای امارت و امامت بر گروهی، افضل و اعلم آن‌ها به کتاب خدا و فقیه‌ترینشان در دین خدا

است.»<sup>۲</sup>

[۱] منهاج السنة النبویة، ج ۸ ص ۲۲۷-۲۲۸ فإن قيل قد يكون أحق بالإمامة وعلى أفضل منه قيل أولاً هذا السؤال لا يمكن أن يورده أحد من الإمامية لأن الأفضل عندهم أحق بالإمامة وهذا قول الجمهور من أهل السنة. وهنا مقامان إما أن يقال الأفضل أحق بالإمامة لكن يجوز توليه المفضول إما مطلقاً وإما للحاجة وإما أن يقال ليس كل من كان أفضل عند الله يكون أحق بالإمامة. وكلاهما منتف ههنا ... وأما الثاني فلأن النبي أفضل الخلق وكل من كان به أشبه فهو أفضل ممن لم يكن كذلك والخلافة كانت خلافة نبوة لم تكن ملكاً فمن خلف النبي وقام مقامه كان أشبه به ومن كان أشبه به كان أفضل فالذي يخلفه أشبه به من غيره والأشبه به أفضل فالذي يخلفه أفضل

[۲] زاد المعاد، ج ۳ ص ۶۰۱ أن المستحق لإمرة القوم وإمامتهم أفضلهم وأعلمهم بكتاب الله وأفقههم في دينه

روایاتی نیز با این مضمون از رسول خدا ﷺ نقل شده که هرکس مفضل را به جای افضل بر کاری بگمارد، به خدا و رسول و جمیع مسلمین خیانت کرده است.

محمد بن الطیب الباقلانی (متوفای ۴۰۳ هـ) می گوید:

«این فرمایش رسول خدا ﷺ که: «هر کس خود را بر گروهی از مسلمانان مقدم کند، در حالی که بداند در میان آن قوم کسی بهتر از او وجود دارد، به درستی که به خدا، رسول او و مسلمانان خیانت کرده است» همانند این روایات، از نظر معنوی به صورت متواتر نقل شده است، اگر چه الفاظ آن ها مختلف هستند.»<sup>۱</sup>

در قرآن نیز در ماجرای انتخاب طالوت توسط خداوند به زمامداری بنی اسرائیل، پیامبرشان در مقابل اعتراض مردم به انتخاب او به خاطر نداشتن ثروت، داشتن علم و قدرت جسمانی طالوت را دلیل بر انتخاب الهی ایشان بیان می کند.<sup>۲</sup>

[۱] تمهید الأوائل وتلخیص الدلائل، ج ۱ ص ۴۷۴ وقوله (من تقدم على قوم من المسلمين يرى أن فيهم من هو أفضل منه فقد خان الله ورسوله والمسلمين) في أمثال هذه الأخبار مما قد تواترت على المعنى وإن اختلفت ألفاظها

[۲] بقره: ۲۴۶ و ۲۴۷ ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلِئِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّهِمْ إِنَّهُمْ إِنَّمَا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَانَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۲۴۶) وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكُهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲۴۷)﴾.

ایا مشاهده نکردی جمعی از بنی اسرائیل را بعد از موسی، که به پیامبر خود گفتند: «زمامدار (و فرماندهی) برای ما انتخاب کن! تا (زیر فرمان او) در راه خدا پیکار کنیم. پیامبر آنها گفت: «شاید اگر دستور پیکار به شما داده شود، (سرپیچی کنید، و) در راه خدا، جهاد و پیکار نکنید!» گفتند: «چگونه ممکن است در راه خدا پیکار نکنیم، در حالی که از خانه‌ها و فرزندانمان رانده شده‌ایم، (و شهرهای ما به وسیله دشمن اشغال، و فرزندان ما اسیر شده‌اند)؟! اما هنگامی که دستور پیکار به آنها داده شد، جز عده کمی از آنان، همه سرپیچی کردند. و خداوند از ستمکاران، آگاه است (۲۴۶) و پیامبرشان به آنها گفت: «خداوند (\*طالوت\*) را برای زمامداری شما مبعوث (و انتخاب) کرده است.» گفتند: «چگونه او بر ما حکومت کند، با اینکه ما از او شایسته‌تریم، و او ثروت زیادی ندارد؟!». گفت: «خدا او را بر شما برگزیده، و او را در علم و (قدرت) جسم، وسعت بخشیده است. خداوند، ملکش را به هر کس بخواهد، می‌بخشد؛ و احسان خداوند، وسیع است؛ و (از لیاقت افراد برای منصب‌ها) آگاه است.»

## تفضیل خلفا بر یکدیگر از جانب اهل سنت

از آنجایی که اهل سنت بر این اعتقادند که افضل باید بر مفضول مقدم باشد، از این رو آن‌ها ابوبکر را از عمر و عمر را از عثمان و عثمان را از امام علی (علیه السلام) برتر می‌دانند.

البته اینطور نیست که اهل سنت بر افضلیت ابوبکر، سپس عمر، سپس عثمان و سپس حضرت علی (علیه السلام) اجماع داشته باشند؛ بلکه به خاطر تعارض روایات، در این باره اختلاف کرده‌اند!  
ابو عمر ابن عبد البر می‌گوید:

«از یحیی بن معین (از بزرگترین عالمان رجال اهل سنت) نقل شده است که گفت: بهترین این امت بعد از پیامبران ابوبکر و عمر، سپس عثمان و سپس علی (علیه السلام) هستند و این مذهب ما و سخن پیشوایان ما است. و یحیی بن معین همواره می‌گفت: ابوبکر و عمر، سپس علی و سپس عثمان.

ابن عبد البر سپس گوید: هر کس به حدیث ابن عمر احتجاج کند که گفت: ما در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همواره می‌گفتیم: ابوبکر، سپس عمر، سپس عثمان و سپس سکوت می‌کردیم؛ یعنی کسی را برتری نمی‌دادیم، او همان است که ابن معین آن را زشت شمرده و به تندی در مورد آن سخن گفته است؛ زیرا گوینده آن، خلاف آنچه که اهل سنت از سلف و خلف از اهل فقه و اثر بر آن اجماع کرده‌اند که علی (علیه السلام) افضل مردم بعد از عثمان است گفته و این چیزی است که در آن اختلاف نمی‌کنند، بلکه در برتری بین علی (علیه السلام) و عثمان اختلاف کرده‌اند.

و سلف همچنین در برتری بین علی (علیه السلام) و ابوبکر نیز اختلاف کرده‌اند و در اجماع جمیع که توصیف کردیم، دلیلی است بر اینکه حدیث ابن عمر، توهم و غلط بوده و معنایش صحیح نیست، اگرچه سندش صحیح باشد.<sup>۱</sup>  
ابو الحسن اشعری که ذهبی از او به عنوان «الْعَلَمَةُ، إِمَامُ الْمُتَكَلِّمِينَ» یاد کرده،<sup>۲</sup> می‌گوید:

[۱] الاستیعاب، ج ۳ ص ۱۱۱۶ روی الأصم عن عباس الدوري عن يحيى بن معين أنه قال خير هذه الأمة بعد نبينا أبو بكر وعمر ثم عثمان ثم علي هذا مذهبنا وقول أئمتنا وكان يحيى بن معين يقول أبو بكر وعمر وعلي وعثمان. قال أبو عمر من قال بحديث ابن عمر كنا نقول علي عهد رسول الله أبو بكر ثم عمر ثم عثمان ثم نسكت يعني فلا نفاضل وهو الذي أنكر ابن معين وتكلم فيه بكلام غليظ لأن القائل بذلك قد قال بخلاف ما اجتمع عليه أهل السنة من السلف والخلف من أهل الفقه والأثر أن علياً أفضل الناس بعد عثمان رضي الله عنه وهذا مما لم يختلفوا فيه وإنما اختلفوا في تفضيل علي وعثمان واختلف السلف أيضاً في تفضيل علي وأبي بكر وفي إجماع الجميع الذي وصفنا دليل علي أن حديث ابن عمر وهم وغلط وأنه لا يصح معناه وإن كان إسناده صحيحاً

[۲] سير اعلام النبلاء، ج ۱۵ ص ۸۵ الأشعريُّ عليُّ بنُ إسماعيلَ بنِ إسحاقَ العلامَّة، إمامَ المتكلمين، أبو الحسن

«در تفضیل اختلاف کرده اند؛ پس عده ای گفته اند: افضل مردم بعد از رسول الله ﷺ ابوبکر است، سپس عمر، سپس عثمان و سپس علی (علیه السلام)؛ و عده ای گفته اند: ابوبکر، سپس عمر، سپس علی (علیه السلام) و سپس عثمان؛ و عده ای گفته اند: ابوبکر، سپس عمر، سپس عثمان و سپس بعد از آن سکوت می کنیم؛ و عده ای گفته اند: علی (علیه السلام) است، سپس بعد از او ابوبکر ... و عده ای (= ابو علی الجبائی) گفته اند: نمی دانیم که ابوبکر افضل است یا علی (علیه السلام)؛ پس اگر ابوبکر افضل باشد، جایز است که عمر افضل از علی (علیه السلام) باشد و جایز است که علی (علیه السلام) افضل از عمر شود و اگر علی (علیه السلام) افضل از عمر باشد، پس او افضل از عثمان است؛ زیرا عمر از عثمان افضل است و اگر عمر افضل از علی (علیه السلام) باشد، جایز است که علی (علیه السلام) افضل از عثمان باشد و جایز است که عثمان افضل از علی (علیه السلام) شود و این سخن الجبائی است.»<sup>۱</sup>

شیخ محمود سعید ممدوح در یکی از کتاب هایش که به موضوع برترین صحابه پرداخته، می نویسد:

«پیشوایان اهل سنت و جماعت و کسانی که در تحقیق مسائل اصول دین به آن ها رجوع می شود؛ مانند: باقلانی، امام الحرمین، غزالی، آمدی، سعد تفتازانی، شریف جرجانی، قرطبی و مازری تصریح کرده اند که ادله برتری علی (علیه السلام) یا ابوبکر، ادله ی متعارض ظنی الدلاله هستند که حجت آور نیست.»<sup>۲</sup>

## ویژگی های خلیفه و افضل از نظر اهل سنت

علمای اهل سنت ویژگی هایی را برای تصدی عنوان خلافت ذکر کرده اند؛ از جمله اینکه خلیفه ی مسلمین که زمامدار امور همه ی مسلمانان کشورهای اسلامی است، باید از علم و اجتهاد برخوردار باشد تا حافظ شریعت باشد و باید از ایمان، تقوا و عدالت برخوردار باشد تا در حق رعیتش ظلم نکند و باید شجاع باشد تا در برابر دشمنان خارجی و داخلی بایستد.

[۱] مقالات الإسلامیین، ج ۱ ص ۴۵۸-۴۵۹ و اختلفوا في التفضیل فقال قائلون افضل الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم أبو بكر ثم عمر ثم عثمان ثم علی وقال قائلون افضل الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم أبو بكر ثم عمر ثم عثمان ثم نسكت بعد ذلك وقال قائلون افضل الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم علی ثم بعده أبو بكر ... وقال قائلون لا ندري أبو بكر افضل أم علی فان كان أبو بكر افضل فيجوز ان يكون عمر افضل من علی ويجوز ان يكون علی افضل من عمر وان كان علی افضل من عمر فهو افضل من عثمان لأن عمر افضل من عثمان وان كان عمر افضل من علی فيجوز ان يكون علی افضل من عثمان ويجوز ان يكون عثمان افضل من علی وهذا قول الجبائی

[۲] غاية التَّبجیل وَتَرْكُ الْقَطْعِ فِي التَّفْضِيلِ، ص ۶۱ وقد صرّح أئمة اهل السنة والجماعة والذين يرجع إليهم في تحقیق مسائل أصول الدين أمثال: الباقلانی، وإمام الحرمین، والغزالی، والآمدی، والسعد التفتازانی، والشريف الجرجانی، والقرطبي، والمازري، قد صرّحوا أنّ الأدلة علي تفضيل عليّ أو ابي بكر هي أدلة متعارضة ظنية الدلالة لا تقوم بالحجة بها.

عضد الدین ایچی که از متکلمین عامه است، می گوید:

«مقصد دوم در شروط امامت: مشهور بر آن است که اهل امامت باید مجتهد در اصول و فروع باشد تا امور دین را برپا دارد؛ صاحب نظر باشد تا به امور مملکت برسد و شجاع باشد تا با قدرت از مناطق اسلام حفاظت کند»<sup>۱</sup>

«شرح: مقصد دوم در شروط امامت: مشهور بر آن است که اهل امامت و مستحق امامت کسی است که مجتهد در اصول و فروع باشد تا در امور دین به پا خیزد، در حالی که قدرت اقامه استدلال و حل شبهات عقاید دینی را دارد و مستقل به فتوا در پیشامدها، احکام و اتفاقات، چه در نصوص و چه در استدلال باشد؛ زیرا مهمترین اهداف امامت حفظ عقائد و دادن حکم نهایی و حل درگیری ها است و بدون این شرط، آن به اتمام نمی رسد و صاحب نظر و بصیرت در تدبیر جنگ و صلح و منظم کردن لشکر و حفاظت از مرزها باشد تا به امور مملکت برسد و شجاع با قوت قلب باشد تا با قدرت از مناطق اسلامی حفاظت کند.»<sup>۲</sup>

قاضی محمد بن طیب باقلانی نیز درباره ی اسباب افضلیت چنین می نویسد:

«مردم (علمای اهل سنت) اسبابی که موجب برتری می شود را در چند چیز محصور کرده اند که اولش سبقت در اسلام است ... سپس جهاد با جان، سپس جهاد مالی، سپس احاطه به علمی از شریعت که به آن نیاز می شود، سپس زهد در دنیا و زیادی رغبت به آنچه در نزد خداوند است، سپس قرابت نسبی (خویشاوندی با رسول خدا ﷺ) و گروهی در این اسباب، شجاعت را نیز ذکر کرده اند ...»<sup>۳</sup>

[۱] المواقف للإیچی، ج ۳ ص ۵۸۵ المقصد الثانی فی شروط الإمامة المتن الجمهوری علی أن أهل الإمامة مجتهد فی الأصول والفروع ليقوم بأمور الدین ذو رأى ليقوم بأمور الملک شجاع ليقوی علی الذب عن الحوزة

[۲] المواقف للإیچی، ج ۳ ص ۵۸۶ الشرح: المقصد الثانی فی شروط الإمامة الجمهوری علی أن أهل الإمامة ومستحقها من هو مجتهد فی الأصول والفروع ليقوم بأمور الدین متمکنا من إقامة الحجج وحل الشبه فی العقائد الدینیة مستقلا بالفتوی فی النوازل والأحكام والوقائع نضا واستنباطا لأن أهم مقاصد الإمامة حفظ العقائد وفصل الحکومات ورفع المخاصمات ولن يتم ذلك بدون هذا الشرط ذو رأى وبصارة بتدبیر الحرب والسلام وترتیب الجیوش وحفظ الثغور ليقوم بأمور الملک شجاع قوی القلب ليقوی علی الذب عن الحوزة والحفظ

[۳] مناقب الأئمة الأربعة، ص ۲۹۵ رقم ۳۵۴ وقد ذکر الناس الأسباب الموجبة للتفضیل وحصرها، فأولها: السبق إلى الإسلام، ... ثم الجهاد بالنفس، ثم الجهاد بالمالي، ثم الإحاطة بعلم ما يحتاج إليه من الشریعة، ثم الزهد فی الدنيا وکثرة الرغبة فیما عند الله عز وجل ثم القرابة الحاصلة بالنسب وقد ذکر قوم فی هذا: الشجاعة ...





## فصل دوم: مقابله با احادیث فضائل علوی و راوناش







## خودداری محدثان اهل سنت از نقل روایات فضائل علوی

با وجود اینکه کتب اهل سنت پر از روایات فضائل علوی است، اما روایات فراوانی نیز بوده که محدثان بزرگ مکتب سقیفه به خاطر دشمنی با حضرت علی (علیه السلام) و یا ترس از شیعه شدن مردم، عمداً نقل نکرده اند.

در ادامه به سخن و عملکرد چند نفر از آنان در قبال احادیث فضائل علوی اشاره می کنیم.

### ۱. عامر شعبی (متوفای ۱۰۲ تا ۱۰۹ هـ)

عبدالله بن احمد بن حنبل با سند صحیح (طبق نظر القحطانی)<sup>۱</sup> از عامر شعبی که شمس الدین ذهبی از او به عنوان «امام و علامه ی عصرش (علامه ی تابعین)» یاد کرده<sup>۲</sup> نقل می کند که می گفت:

«به تحقیق که از [نقل و ذکر] حدیث علی (علیه السلام) کراهت داشتیم.»<sup>۳</sup>

### ۲. سفیان ثوری (متوفای ۱۶۱ هـ)

ابو نعیم اصفهانی (متوفای ۴۳۰ هـ) با سند حسن<sup>۴</sup> از مؤمل بن اسماعیل از سفیان ثوری (متوفای ۱۶۱ هـ) که ذهبی از او به عنوان «شیخ الاسلام، امام حافظان و سید و سالار عالمان عامل در زمانش و مجتهد» یاد کرده<sup>۵</sup>، نقل می کند که گفت:

«شیعه ما را مانع شد از اینکه فضائل علی (علیه السلام) را ذکر بکنیم.»<sup>۶</sup>

[۱] السنة لعبد الله بن أحمد، ج ۲ ص ۵۵۰ ح ۱۲۸۲ قال القحطانی: إسناده صحيح (فی ۱۲۷۵)

[۲] سیر أعلام النبلاء، ج ۴ ص ۲۹۴-۲۹۵ «الشعبي (ع) عامر بن شراحيل بن عبد بن ذی کبار - وذو کبار: قيل من أقبال اليمن - الإمام، علامة العصر.»

[۳] حدثني أبي نا أبو معاوية نا إسماعيل بن أبي خالد عن الشعبي عن علقمة قال غلت الشيعة في علي رضي الله عنه كما غلت النصارى في عيسى بن مريم عليه السلام قال وكان الشعبي يقول لقد بغضوا إلينا حديث علي رضي الله عنه [۴] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الكلم:

أحمد بن عبد الله الأصبهاني: ثقة / سليمان بن أحمد الطبراني: حافظ ثبت / محمد بن علي الصيرفي: صدوق حسن الحديث / محمد بن فراس الضبي: صدوق حسن الحديث / مؤمل بن إسماعيل العدوي: صدوق سيء الحفظ / سفیان الثوري: ثقة حافظ فقيه إمام حجة وربما دلس

[۵] سیر أعلام النبلاء، ج ۷ ص ۲۲۹-۲۳۰ سفیان ع ابن سعید بن مسروق ... هو شيخ الإسلام إمام الحفاظ سيد العلماء

العاملين في زمانه أبو عبد الله الثوري الكوفي المجتهد

[۶] حلية الأولياء، ج ۷ ص ۲۷ حدثنا سليمان بن أحمد ثنا محمد بن علي الأحمر ثنا محمد بن فراس أبو هريرة ثنا مؤمل بن

إسماعيل قال سمعت سفیان الثوري يقول منعنا الشيعة أن نذكر فضائل علي

منظور سفیان این است که اگر مذهب شیعه نبود، روایات فضائل علوی را نقل می کردیم؛ اما چون میترسیم که اگر این روایات را نقل کنیم، مردم شیعه شوند؛ لذا از بیان آنها خودداری می کنیم.

ذهبی نیز از مؤمل بن اسماعیل از سفیان ثوری نقل می کند که گفت:

«روافض (شیعیان) مرا ترک نمودند؛ چرا که من از اینکه فضائل علی (علیه السلام) را ذکر کنم، بغض می ورزیدم.»<sup>۱</sup>

ابو نعیم بلافاصله با سند حسن دیگر<sup>۲</sup> نقل می کند که سفیان ثوری می گفت:

«هر کس علی (علیه السلام) را بر ابوبکر و عمر مقدم بدارد، مهاجرین و انصار را خوار و تحقیر نموده است و من میترسم که [اعمالش] با این وجود به او نفع نرساند.»<sup>۳</sup>

از این روایت نیز استفاده می شود که آن روایات در فضائل حضرت علی (علیه السلام) که سفیان از نقلشان امتناع کرده، افضلیت آن حضرت نسبت به ابوبکر و عمر و سایر صحابه را اثبات می کرد و چون سفیان نقل آن ها را تحقیر مهاجرین و انصار محسوب می کرده، از این رو از نقلشان خودداری می کرده است.

### ۳. شعبه بن حجاج (متوفای ۱۶۰ هـ)

سومین شخص از محدثان بزرگ اهل سنت که از نقل روایات فضائل علوی خودداری می کرده، و اتفاقاً از نقل روایتی خودداری کرده که به قول خودش اگر آن را نقل می کرد، همه شیعه می شدند- شعبه بن حجاج است که ذهبی در شرح حال وی می نویسد:

«شعبه بن حجاج حجت، حافظ و شیخ الإسلام بود. ابن مدینی گفته که او دو هزار حدیث نقل کرده است. ثوری گفته که او در علم حدیث «امیر المؤمنین» بود. شافعی گفته که اگر شعبه نبود، کسی در عراق حدیث را نمی شناخت. ابوبکر بکراوی گفته که کسی را ندیده است که به اندازه شعبه خداوند را عبادت کند.»<sup>۴</sup>

[۱] سیر أعلام النبلاء، ج ۷ ص ۲۵۳ مؤمل بن إسماعیل عن سفیان قال تركني الروافض وأنا أبغض أن أذكر فضائل علي

[۲] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الكلم:

أحمد بن عبد الله الأصبهاني: ثقة / سليمان بن أحمد الطبراني: حافظ ثبت / حفص بن عمر الرقي: صدوق حسن الحديث / قبيصة بن عقبة السوائي: ثقة / سفیان الثوري: ثقة حافظ فقيه إمام حجة وربما دلس

[۳] حلية الأولياء، ج ۷ ص ۲۷ حدثنا سليمان بن أحمد ثنا حفص بن عمر بن الصباح الرقي ثنا قبيصة بن عقبة قال سمعت

سفیان الثوری يقول من قدم عليا على أبي بكر وعمر فقد أزرى بالمهاجرين والانصار وأخشى أن لا ينفعه مع ذلك

[۴] تذكرة الحفاظ، ج ۱ ص ۱۹۳ رقم ۱۸۷ ع شعبه بن الحجاج بن الورد الحجة الحافظ شيخ الإسلام أبو بسطام الأزدي

العتكي مولاهم الواسطي نزيل البصرة ومحدثها... قال بن المديني له نحو ألفي حديث وكان الثوري يقول شعبه أمير المؤمنين في الحديث وقال الشافعي لولا شعبه لما عرف الحديث بالعراق قال أبو بكر البکراوي ما رأيت أحدا أعبد لله من شعبه

این شخص که گفته اند از همه عابدتر بوده، این خیانت بزرگ را کرده است، دیگرانی که به اندازه او نبوده‌اند، چه خیانت‌هایی را کرده‌اند، خدا می‌داند.

احمد بن حنبل با سند صحیح<sup>۱</sup> از شعبه بن حجاج نقل می‌کند که گفت:

«من روایاتی را از الحکم بن عتیبة الکندی (ثقة ثبت، متوفای ۱۱۳ هـ) از عبد الرحمن بن ابی لیلی الأنصاری (ثقة از طبقه دوم روایان و متوفای ۸۳ هـ) از علی (علیه السلام) شنیده‌ام که اگر برای شما آن‌ها را نقل کنم، به خدا سوگند «لرقتم»؛ یعنی قطعاً می‌رقصید (!!!) و هرگز آن‌ها را از من نخواهید شنید!»

احمد بن حنبل در ادامه می‌گوید: «همین روایت را محمود بن غیلان العدوی (ثقة) برای من نقل کرد، [با این تفاوت که شعبه گفته: اگر آن‌ها را نقل کنم،] «لترفتتم»؛ یعنی قطعاً رافضی می‌شوید.»

ابو عبد الرحمن (عبد الله بن احمد بن حنبل) گوید: «این تعبیر درست تر است.»<sup>۲</sup>

توضیح اینکه: کلمات «لرقتم» و «لترفتتم» بسیار به هم شبیه هستند و تنها در چند نقطه اختلاف دارند و همانطور که عبد الله بن احمد بن حنبل گفته: واژه ی «رفض» درست است؛ چرا که اولاً: رقصیدن با شنیدن روایت، معقول نیست. ثانیاً: «رفض» با علی (علیه السلام) مرتبط بوده و این قرینه ی قوی بر تأییدش است.

ابن ابی حاتم رازی (متوفای ۳۲۷ هـ) نیز با سند صحیح<sup>۳</sup> از یحیی بن سعید القطان نقل میکند که گفت:

«ابو اسامه پیش من آمد و به همراه وی نزد شعبه رفتیم. شعبه برای ابو اسامه ۴۰ یا ۵۰ روایت در باب فضائل علی (علیه السلام) بیان نمود و سپس به وی گفت: اگر جایگاه تو نبود، حتی یک حدیث هم برایت نقل نمی‌کردم.»<sup>۴</sup>

[۱] بررسی سند روایت:

محمد بن عبد الله المخرمی: ثقة حافظ امین / أبو داود الطیالسی: ثقة حافظ غلط فی احادیث / شعبه بن الحجاج العتکی:

ثقة حافظ متقن عابد

[۲] العلل ومعرفة الرجال، ج ۳ ص ۳۵۴ ح ۵۵۶۹ و ۵۵۷۰ حدیثی محمد بن عبد الله قال حدثنا أبو داود عن شعبه قال لقد حدثنا الحکم عن عبد الرحمن بن ابی لیلی عن علی بشیء لو حدثتکم لرقتم والله لا تسمونه منی أبداً وحدثنا به محمود بن غیلان مثله وقال لترفتتم قال أبو عبد الرحمن وهو أشبه

[۳] عبد الرحمن بن ابی حاتم الرازی: ثقة حافظ / علی بن الحسن الهسنجانی: ثقة / مسدد بن مسرهد الأسدی (ثقة حافظ) /

یحیی بن سعید القطان: ثقة متقن حافظ امام قدوة

[۴] الجرح والتعديل، ج ۱ ص ۲۴۷ حدثنا عبد الرحمن نا علی بن الحسن الهسنجانی نا مسدد قال قال یحیی بن سعید جانی

أبو أسامة فذهبت معه إلى شعبه فحدثه بأربعین أو خمسين حدیثنا فی فضائل علی ثم قال لولا مكانك ما حدثته بحديث

#### ۴. سلام بن ابی مطیع (متوفای ۱۶۴ هـ)

سلام بن ابی مطیع الخزاعی \_ که ذهبی از او با عنوان «امام، ثقه و مقتدا» یاد کرده<sup>۱</sup> و از رجال صحیحین و معاصر سفیان ثوری و شعبه بن حجاج است \_ هنگامی که روایتی در فضیلت حضرت علی (علیه السلام) در کتاب ابوعوانه (متوفای ۱۷۶ هـ) - که ذهبی از او به عنوان «امام، حافظ و از ارکان حدیث» یاد کرده<sup>۲</sup> \_ به نقل از سلیمان بن مهران الأعمش \_ که ذهبی از او با عنوان «امام، شیخ الاسلام و شیخ محدثین» یاد کرده<sup>۳</sup> \_ از سالم بن ابی الجعد الأشجعی (متوفای ۹۷ هـ) \_ که ذهبی با عنوان «ثقه ای از تابعین» از او یاد کرده است<sup>۴</sup> \_ دید، آن را از سلام گرفت و در تنور انداخت!

ابوبکر خلال (متوفای ۳۱۱ هـ) با سند صحیح (طبق نظر دکتر زهرانی) از خالد بن خدش نقل می کند که گفت:

«سلام بن ابی مطیع نزد ابی عوانه آمد و گفت: این بدعت‌هایی را که برای ما از کوفه آوردی بیاور ببینم چه است؟ ابو عوانه کتاب‌هایش را آورد و به او داد. پس سلام بن ابی مطیع آن‌ها را در تنور انداخت.

راوی می گوید: از خالد پرسیدم در آن کتاب‌ها چه بود؟ گفت: حدیث اعمش از سالم بن ابی الجعد از ثوبان که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: «استقیموا لقربیش» و احادیث دیگری مانند آن. من به خالد گفتم: این که مشکلی ندارد! دیگر چه؟ گفت: «حدیث علی (علیه السلام) که من قسیم النار هستم.» به خالد گفتم: آیا این را ابو عوانه از اعمش نقل کرد؟ گفت: بله.»<sup>۵</sup>

[۱] سیر أعلام النبلاء، ج ۷ ص ۴۲۸ سلام بن ابی مطیع خ م ت س الإمام الثقة القدوة أبو سعید الخزاعی مولا هم البصری  
 [۲] سیر أعلام النبلاء، ج ۸ ص ۲۱۷ أبو عوانة ( ع ) هو الإمام الحافظ الثبت محدث البصرة ... وكان من ارکان الحدیث  
 [۳] سیر أعلام النبلاء، ج ۶ ص ۲۲۶ الأعمش ( ع ) سلیمان بن مهران الإمام شیخ الإسلام شیخ المقرئین والمحدثین  
 [۴] میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ج ۳ ص ۱۶۲ رقم ۳۰۴۸ سالم بن ابی الجعد ( ع ) من ثقات التابعین لکنه یدلس ویرسل  
 [۵] السنة للخلال، ج ۳ ص ۵۱۰ ح ۸۱۹ وأخبرنی محمد بن علی قال ثنا مهنی قال سألت أحمد قلت حدثنی خالد بن خدش قال قال سلام وأخبرنی محمد بن علی قال ثنا یحیی قال سمعت خالد بن خدش قال جاء سلام بن ابی مطیع إلی ابی عوانة فقال هات هذه البدع التي قد جئتنا بها من الكوفة قال فأخرج إلیه أبو عوانة كتبه فألقاها فی التنور فسألت خالد ما كان فیها قال حدیث الأعمش عن سالم بن ابی الجعد عن ثوبان قال قال رسول الله صلى الله علیه وسلم استقیموا لقربیش وأشباهه قلت لخالد وأبش قال حدیث علی أنا قسیم النار قلت لخالد حدیثکم به أبو عوانة عن الأعمش قال نعم إسناده صحیح

### ۵. لیث بن سعد (متوفای ۱۷۵ هـ)

ابن زولاق مصری (متوفای ۳۸۶ هـ) که ذهبی از او به عنوان «الشیخ العلامة المحدث المؤرخ» یاد کرده،<sup>۱</sup> چنین گزارش می‌کند:

«لیث بن سعد، فقیه مصر، هنگامی که خانه عبدالله بن لهیعه (از محدثان اهل سنت) آتش گرفت، هزار دینار برای او فرستاد و گفت: از این هزار دینار استفاده کن و کمک بگیر و ما را از فضائل علی بن ابی طالب (علیه السلام) معاف بدار (از نقل آن خودداری کن)! عبدالله بن لهیعه آن پول را گرفت و حدیثی از فضائل علی (علیه السلام) را برای لیث فرستاد تا او را به خشم بیاورد و عصبانی کند.»<sup>۲</sup>

لیث بن سعد که چنین مبلغی را جهت جلوگیری از نشر فضائل امیرالمومنین (علیه السلام) به راوی حدیث رشوه داده، کسی است که ذهبی از او به عنوان «الإمام، الحافظ، شیخ الإسلام، وعالم الدیار المصریة» یاد کرده است.<sup>۳</sup>

### ۶. وکیع بن جراح (متوفای ۱۹۶ هـ)

یکی دیگر از بزرگان حدیث اهل سنت که از نقل روایات فضائل علوی خودداری می‌کرده، وکیع بن جراح است که ذهبی از او به عنوان «الامام الحافظ الثبت محدث العراق و أحد الأئمة الأعلام» یاد کرده است.<sup>۴</sup>

یحیی بن معین (متوفای ۲۳۳ هـ) می‌گوید: «از وکیع حدیث می‌شنیدم، ولی از فضائل علی (علیه السلام) هیچ حدیثی نقل نمی‌کرد، تا اینکه به او گفتم: چرا از آن حدیثی نقل نمی‌کنی؟ گفت: [به خاطر اینکه] مردم به خاطر نقل کردن آن، به ما حمله می‌کنند.»<sup>۵</sup>

[۱] سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶ ص ۴۶۳

[۲] فضائل مصر وأخبارها وخواصها، ص ۴۸ وقد كان الليث بن سعد فقيه مصر لما أحرقت دار عبد الله بن لهيعة، أرسل إليه الليث بألف دينار وقال: استعن بهذه واعفنا من فضائل علي بن أبي طالب، فأخذها عبد الله بن لهيعة وأنفذ إليه حديثا من فضائل علي رضي الله عنه ليغيط به الليث.

[۳] سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۱۳۶

[۴] تذكرة الحفاظ، ج ۱ ص ۳۰۶ رقم ۲۸۴ ع وکیع بن الجراح بن ملیح الامام الحافظ الثبت محدث العراق أبو سفیان الرواسي الكوفي أحد الأئمة الأعلام

[۵] تاریخ ابن معین (روایة الدورى)، ج ۳ ص ۴۳۷ رقم ۲۱۴۷ قال وسمعتہ لا یحدث بفضائل علی زمانا حتی قلت له لم لا تحدث بها فقال إن الناس یحملون علینا فیها وحدث بها

## بلاهایی که بر سر راویان فضائل می آوردند

راویانی که احادیث فضائل علوی را نقل می کردند، به گونه های مختلف مورد جرح و ضرب عالمان و عوامان اهل تسنن قرار می گرفتند: یکی تضعیف میشد، دیگری به بی دینی و کفر متهم میشد، یکی رانجس میدانستند، منبر دیگری را می شکستند، یکی را کتک میزدند و بعضی دیگر را نیز می کشتند.

### اول: تضعیف راویان فضائل

شاید اولین بلایی که سر این دسته از راویان و روایاتشان می آمد، تضعیف و تشنیع آنها توسط علما، محدثین و رجالیون عامه بود.

حافظ ابن عدی می نویسد:

«یحیی بن معین در جرح زیاد بن منذر (ابو الجارود) سخن گفته و او را تضعیف کرد؛ زیرا او احادیث فضائل اهل بیت علیهم السلام را روایت می کرد.»<sup>۱</sup>

عبدالرحمن سیوطی می نویسد:

«از قرائن [جعلی بودن یک حدیث] این است که راوی، رافضی باشد و حدیث، در فضائل اهل بیت علیهم السلام باشد.»<sup>۲</sup>

عبارت دیگری که خیلی مهم است و نشان می دهد جرح و تعدیل راویان در نزد اهل سنت بر اساس روایات آن ها صورت می گرفته<sup>۳</sup>، مطلبی است که ابو زرعه درباره ی حدیث «من شهر علمم و علی علیه السلام دروازه آن است» گفته است.

ملا علی قاری می نویسد:

«سپس بدان که حدیث «من شهر علمم و علی علیه السلام دروازه ی آن است» را حاکم در مناقب مستدرکش از ابن عباس روایت کرده و گفته: صحیح است و ذهبی در تعلیقش بر آن گفته: بلکه جعلی است. و ابو زرعه گفته

[۱] الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۳ ص ۱۹۰ و یحیی بن معین إنما تکلم فیہ وضعفه لأنه یروی أحادیث فی فضائل أهل البيت

[۲] تدريب الراوی، ج ۱ ص ۲۷۶ قلت ومن القرائن کون الراوی رافضیا والحدیث فی فضائل أهل البيت

[۳] مجمع الزوائد حسين سليم أسد، ج ۱۸ ص ۵۴۸ وهذا كله يدل علي أن جل اعتمادهم في التوثيق والجرح إنما هو علي

سیر حدیث الراوی.

است: چه تعداد کثیری از خلق (راویان فضائل) که با نقل این حدیث، مفتضح (تضعیف) شدند.<sup>۱</sup>

همچنین عبدالرحمن معلمی یمانی (از علمای سرشناس سلفی) در مقام استدلال برای تفکیک «هلال بن ایوب الصیرفی» از «هلال الوزان الصیرفی» که هر دو از شیوخ «جعفر بن زیاد الأحممر» هستند، می نویسد:

«همانا گروهی توثیق جعفر الأحمر را از یحیی بن معین نقل کرده اند، و جعفر از رؤسای شیعه است و حدیثی که او از «هلال بن ایوب الصیرفی» نقل کرده (حدیث امام المتقین بودن حضرت علی علیه السلام)، اهل سنت آن را انکار می کنند، چنان که خواهد آمد و این حدیث موافق اعتقاد جعفر است، بر خلاف «هلال الوزان» که ثقه سنی است؛ پس اگر ابن معین معتقد می بود که جعفر این حدیث را از وزان نقل کرده (نه ابن ایوب)، قطعاً جعفر را جرح می کرد، به جای اینکه توثیقش کند (!). پس اگر گفته شود که شاید ابن معین متابعی برای جعفر شناخته (یعنی راویان دیگری که آن ها نیز همین حدیث را از هلال نقل کرده باشند) [وبه این دلیل او را جرح نکرده]، می گویم: این چیزی است که ثابت نمی شود و اگر اینچنین می بود، قطعاً ابن معین هلال الوزان را جرح می کرد (!) بر خلاف جعفر که او از راوی مجهول (هلال بن ایوب الصیرفی) نقل کرده و لذا اتهام جعل حدیث به سمت مجهول نشانه می رود و جهالت او کفایت می کند از پرداختن به جرح جعفر.<sup>۲</sup>

این سخن معلمی یمانی به وضوح می رساند که ملاک در نزد اهل سنت، وثاقت نیست؛ بلکه حدیث است! یعنی اگر کسی روایتی در فضیلت اهل بیت علیهم السلام نقل کرد، تضعیف می شود؛ مانند «عبد النور بن عبد الله المسمعی» که ابن حبان او را توثیق کرده؛ اما عقیلی، ذهبی و ابن حجر عسقلانی به خاطر نقل روایتی در فضیلت امیرالمومنین و حضرت زهرا علیها السلام تضعیفش کرده اند و ابن حجر تصریح کرده که اگر چنانچه ابن حبان نیز از این حدیث او اطلاع می داشت، وی را توثیق نمی کرد!

«عبد النور بن عبد الله المسمعی از شعبه روایت نقل کرده و کذاب است. عقیلی گفته: در رفض زیاده روی می کرد و این حدیث را از شعبه با سندش از رسول خدا صلی الله علیه و آله جعل کرده است که در جنگ تبوک فرمود: خداوند

[۱] مرآة المفاتیح، ج ۱۱ ص ۲۵۳ ثم أعلم أن حدیث: أنا مدینة العلم وعلی بابها. رواه الحاکم فی المناقب من مستدرکه من حدیث ابن عباس و قال: صحیح. و تعقبه الذهبی فقال: بل هو موضوع. و قال أبو زرعة: کم خلق افتضحوا فیہ

[۲] الموضح لأوهام الجمع والتفريق، ج ۱ ص ۱۹۳ ان جماعة رواها عن یحیی بن معین توثیق جعفر الأحمر، و جعفر من رؤساء الشیعة والحدیث الذی رواه عن هلال بن ایوب الصیرفی یستنکره أهل السنة كما یأتی ویوافق هوی جعفر دون هلال الوزان فإن هلالا الوزان ثقة سنی روی زائدة مع تشده فلو اعتقد ابن معین ان جعفرأ روی ذاك الحدیث عن الوزان لبالغ فی جرح جعفر بدل أن یوثقه، فإن قیل لعل ابن معین عرف متابعا لجعفر، قلت لا یثبت شیء من ذلك ولو كان ذلك لجرح ابن معین هلالا الوزان - وهذا بخلاف ما اذا كان جعفر انما رواه عن مجهول فان التهمة تنصب علی ذلك المجهول وتکفیه جهالته عن التشاغل بجرحه

مرا دستور فرمود تا فاطمه علیها السلام را به ازدواج علی علیه السلام در بیاورم؛ پس من نیز چنین کردم ... و حدیث، جعلی است و اصلی ندارد و ابن حبان نام او را در زمره ی ثقات ذکر کرده است ... و گویا ابن حبان از این حدیثش که از شعبه نقل کرده، بی اطلاع بوده است [و الا توثیقش نمی کرد]؛ چرا که جعلی است و رجالش از شعبه و بعد از آن، رجال صحیح بخاری هستند به غیر از عبد النور. و ذهبی نیز به این یقین رسیده که این شخص این حدیث را جعل کرده است ...»<sup>۱</sup>

مدرک دیگری که خیلی مهم است، سخن عادل بن محمد (از محققین اهل سنت) است. وی می گوید:

(( مسلم از ابن ابی غنیه از حکم روایت نقل نکرده و فقط بخاری نقل کرده است. اینکه بخاری و مسلم این روایت [که سندش هم صحیح است] را نقل نکرده اند و فضیلت آشکاری برای حضرت علی علیه السلام است، موجب شک می شود ... ائمه ما اینطور بودند. وقتی حدیثی به نظرشان منکر می رسید، در سندش دنبال مشکل می گشتند. اگر اشکال پیدا نمی کردند، می گفتند: شاید اینجا مشکلی وجود داشته؛ شاید این راوی اش مدلس است، حتی اگر آن راوی مشهور به تدلیس نبود.

و در این مورد شیخ معلمی یمانی (در مقدمه الفوائد، ص ۸) می گوید: «وقتی محققین ائمه ما یک متنی برایشان سنگین باشد، و ظاهر سند، صحیح باشد، برایش دنبال علت می گردند؛ وقتی که اشکالی پیدا نکردند، اشکال تراشی می کنند؛ ولی آن ها برای اینکه این منکر را خرابش کنند، آن را کافی می دانند؛ مانند این اشکال تراشی که می گویند: راوی حدیث به شنیدن تصریح نکرده، با اینکه راوی مدلس نبوده است.»<sup>۲</sup>

[۱] لسان المیزان، ج ۴ ص ۷۷ عبد النور بن عبد الله المسمعی عن شعبه كذاب وقال العقیلی كان یغلو فی الرفض ووضع هذا عن شعبه عن عمرو بن مرة عن أبيه عن إبراهيم عن مسروق عن عبد الله رضی الله عنه قال قال لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم فی غزوة تبوك ان الله امرني ان ازوج فاطمة من علی ففعلت فقال لی جبرائیل ان الله قد بنی جنة من لؤلؤ وسرد حدیثا طویلا قلت رواه إسماعیل بن بنت السدی عن بشر بن الولید الهاشمی عنه انتهى ولفظ العقیلی لا یقیم الحدیث ولیس من أهله والحدیث موضوع ولا أصل له وقد ذكره بن حبان فی الثقات ... وكان بن حبان ما اطلع علی هذا الحدیث الذی له عن شعبه فإنه موضوع ورجاله من شعبه فصاعدا رجال الصحیح فینظر من دون عبد النور واما جزم الذهبی بأنه هو الذی وضع هذا موهما انه كلام العقیلی ففیه ما فیه

[۲] شرح مذاهب أهل السنة ومعرفة شرائع الدين والتمسك بالسنن، ص 108 قلت لم یخرج مسلم لأبن ابی غنیه عن الحكم، بل أخرج له البخاری فقط. وعدم تخريج البخاری ومسلم لهذا الحدیث رغم أن فیه فضیلة ظاهرة للإمام علی رضی الله عنه، یوجب رتبة...والأئمة اذا استنكروا الحدیث یبحثون عن علة فان لم یجدوا علقوا الأمر بعله احتمالية كأن یكون الراوی دلسه، وإن لم یشتهر و یعرف بالتدلیس وفي هذا یقول الشیخ المعلمی رحمه الله (مقدمة الفوائد : ص ۸) : اذا استنكر الأئمة المحققون المتن وكان ظاهرالسند الصحة فانهم یتطلبون له العلة فاذا لم یجدوا علة قادحة مطلقا، حیث وقعت ، اعلاه بعله لیست بقادحة مطلقا ولكنهم یرونها كافية للقدح فی ذلك المنكر ، فمن ذلك : إعلاله بأن رواه لم یصرح بالسماح ، هذا مع أن الراوی غیر مدلس



عبد الله بن مسلم بن قتیبه دینوری (متوفای ۲۷۹ هـ)، از علمای بزرگ اهل سنت، نیز گفته است:

«بسیاری از محدثین از نقل فضائل علی بن ابی طالب کرم الله وجهه و یا اظهار آنچه که در حق او واجب است خودداری کرده اند، در حالی که تمام این احادیث، مخارج و طرق صحیح دارند و فرزند علی بن ابی طالب، حسین بن علی علیه السلام را به دلیل کلام پیامبر صلی الله علیه و آله که فرموده اند: «هرکس بر امتم خروج کند، در حالی که امت متفق و یکپارچه و متحد است، هرکس که باشد او را بکشید»، خارجی و از بین برنده ی وحدت و یکپارچگی مسلمانان و حلال الدم دانسته اند و علی بن ابی طالب علیه السلام و اهل شورا را در فضیلت مساوی می دانند؛ به این دلیل که معتقدند اگر عمر قائل به افضلیت علی بن ابی طالب علیه السلام می بود، وی را بر آنان در شورا مقدم میکرد و آن شورا را بین آن ها تشکیل نمی داد و این محدثین نسبت به کسانی که علی بن ابی طالب علیه السلام و یا یکی از فضائل او را نقل کرده، بی اعتنایی کرده اند تا جایی که بسیاری از محدثین از این که فضائل علی علیه السلام را نقل کنند خودداری کرده اند و به جمع فضائل عمرو بن عاص و معاویه پرداخته اند و گویی منظورشان (از نقل این احادیث) خود عمرو بن عاص و معاویه نبوده؛ بلکه منظورشان علی علیه السلام بوده است (یعنی به منظور تضعیف جایگاه امیرالمؤمنین این کار را کرده اند)! بنابراین اگر کسی بگوید: برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام است و پدر دو نوه ی پیامبر صلی الله علیه و آله - حسن و حسین علیه السلام - علی علیه السلام می باشد و اصحاب کساء: علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السلام هستند، چهره شان درهم می شود و حالت چشمانشان [از شدت ناراحتی و عصبانیت] تغییر می کند و بغض و کینه ها در دلشان پدید می آید و اگر کسی این قول پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمودند: «من کنت مولاه فعلی مولاه» و «أنت منی بمنزلة هارون من موسی» و مانند آن را نقل کند، برای این احادیث اشکالاتی می تراشند تا ارزش آن را به دلیل بغض و کینه شان نسبت به شیعیان و الزامی برای علی بن ابی طالب علیه السلام به سبب شیعیان که در حقیقت موجب الزام او نیست، پایین بیاورند و این عین جهل است.»<sup>۱</sup>

مدرک دیگری که ثابت می کند احادیث فضائل دشمنان اهل بیت علیهم السلام جعلی هستند و از روی دشمنی،

[۱] الاختلاف فی اللفظ والرد علی الجهمیة والمشبهة، ص ۴۱-۴۲ و تحامی کثیر من المحدثین أن یحدثوا بفضائله کرم الله وجهه أو أن یظهروا ما یجب له، وکل تلك الأحادیث لها مخارج صحاح، وجعلوا ابنه الحسین علیه السلام خارجاً شاقاً لعصا المسلمین حلال الدم لقول النبی صلی الله علیه وسلم: ((من خرج علی امتی وهم جمیع فاقتلوه کائناً من کان)) و سوا بینة فی الفضل و بین أهل الشوری لأن عمر لو تبین له فضله لقدمه علیهم ولم یجعل الأمر شوری بینهم وأهملوا من ذکره أو روی حدیثاً من فضائله، حتی تحامی کثیر من المحدثین أن یتحدثوا بها و عنوانو بجمع فضائل عمرو بن العاص و معاویة كأنهم لا یریدونهما بذلک وإنما یریدونه فإن قال قائل: أحو رسول الله صلی الله علیه وسلم علی وأبو سبطیه الحسن والحسین وأصحاب الکساء علی و فاطمة والحسن والحسین، تمعرت الوجوه و تنكرت العیون و طرّت حسانک الصدور، وإن ذکر ذکر ذاکر قول النبی صلی الله علیه وسلم: ((من کنت مولاه فعلی مولاه)) و «أنت منی بمنزلة هارون من موسی» و أشباه هذا التسموا لتلك الأحادیث المخارج لینتقصوه و یبخسوه حقه بغضاً منهم للرافضة و الزاماً لعلی علیه السلام بسببهم ما لا یلزمه و هذا هو الجهل بعینه.

راویان احادیث فضائل اهل بیت علیهم السلام مورد جرح قرار می گرفتند، سخن علوی بن طاهر الحداد - عالم شافعی مذهب و اشعری العقیده - می باشد. وی می گوید:

« احادیث صحیح دلالیت بر این دارد که ناصبی منافق است و ایمان به قلبش وارد نمی گردد و بسیاری از علما در زمان پادشاهی آل مروان بر این مذهب خبیث، پلید و زشت بوده و تربیت شده ی آل مروان بودند و بدترین علما، علمای دربار هستند و آل مروان به آن دسته از علمایی که به بغض اهل بیت شناخته می شدند نزدیک می شدند و به آن ها زمین ها و اموالی را می بخشیدند و هدایا و جوایزی می دادند و عده ای پشت سر او راه می رفتند (حَشَم و حَدَم) و این نوع مسائل در آن زمان با توجه به سرچشمه و منبع قدرت و سلطه مشهورتر و رایج تر بود و پیروان این افراد، از دنیا طلبان و افرادی که در مسئولیت ها قرار داشتند زیاد شدند و اینان همانطور که در این زمان می بینی که کارمندان حکومت بر اساس آنچه که سیاست حکومت اقتضا می کند بر دین حُکامشان هستند، در آن زمان نیز چنین بودند و قبل از این که حکومت بنی مروان منقرض شود، این عقیده ریشه دواند و علمای ناصبی در دل های مردم جایگاه و ارزشی پیدا کردند و صاحب شهرت و پیروانی شدند که از آن ها [روایت و دین] نقل می کردند و عقیده ی آنان را مردم در بین خودشان بازگو می کردند. تا جایی که به خاطر آن، احادیث صحیح و صریح و متون عام و خاص رد می شد و به هرکسی که روایتی نقل میکرد که دلالیت بر بطلان عقیده ی آنان داشت یا گرایش و محبتی نسبت به اهل بیت داشت، طعن وارد میکردند... »<sup>۱</sup>

[۱] القول الفصل فیما لبنی هاشم وقربیش والعرب من الفضل، ص ۶۹ وقد دلت الأحادیث الصحیحة علی ان الناصبی منافق وانه لا یدخل قلبه الایمان وقد کان علی هذا المذهب الخبیث المخبث کثیر من العلماء علی عهد ملک آل مروان وکانوا صنائعهم وشر العلماء علماء الملوک وکان آل مروان یقربون من العلماء من عرف ببغض أهل البيت ویقطعونه الإقتاعات ویبدلون له الأموال ویجزلون له العطايا والجوائز ویوطنون الرجال عقبه ، فکان هذا النوع اکثر شهرة فی ذلك الزمان تبعاً لمظهر القوة ، ومیل السطوة ، وقد کثر اتباعهم من طلاب الدنيا والمستشرقین إلى الوظائف وهم علی دین ملوکهم کما تری فی هذا العصر من اطباق الموظفين علی ما تقتضیه سياسة الحكومة فکذلک کانوا، ولم تدل دولة بنی مروان حتی تأصلت هذه العقیدة وصار لنواصب العلماء قدر فی قلوب العامة وتعظیم وشهرة واتباع یروون عنهم ، و بقیة عقیدتهم یتناقلاها الناس بینهم ترد لاجلها الاحادیث الصحیحة الصریحة والنصوص العامة والخاصة، و یطعن فی کل من روی حدیثاً یدل علی بطلان ما هم فیہ او عرف بمیل ومحبة لاهل البيت...

همچنین ابن ابی الحدید معتزلی از ابوجعفر اسکافی (متوفای ۲۴۰ هـ) \_ که ذهبی از او به عنوان علامه<sup>۱</sup> و خطیب بغدادی به عنوان یکی از متکلمین معتزله<sup>۲</sup> یاد کرده اند\_ چنین نقل می کند:

«شیخ ما ابوجعفر اسکافی می گوید: اگر نه این است که جهل و نادانی بر مردم غلبه دارد و آنان تقلید از دیگران را دوست می دارند، نیازمند به آن نبودیم که دلایل و سخنان عثمانیه را نقض کنیم و خلاف آن را بیاوریم. همه مردم می دانند که دولت و زور و قدرت طرفدار سخنان ایشانند و همه کس می داند که شیوخ و علما و امیران چه قدرتی داشته اند و سخنان عثمانیان آشکار و قدرت ایشان پیروز بوده است. از کرامت حکومت برخوردار بوده اند و تقیه هم نداشته اند. وانگهی چه جوایزی تعیین می کردند که افراد اخبار و روایاتی در فضیلت ابوبکر نقل کنند و بنی امیه هم در این باره بسیار تأکید داشتند و محدثان هم برای رسیدن به آنچه در دست بنی امیه بود چه بسیار احادیث که ساختند و پرداختند. بنی امیه در تمام مدت حکومت خود برای به فراموشی سپردن نام علی (علیه السلام) و فرزندانش و خاموش کردن پرتو ایشان از هیچ کوششی فروگذار نبودند و همواره فضائل و مناقب و سوابق ایشان را پوشیده می داشتند و مردم را بر دشنام و ناسزاگفتن و لعن کردن آنان بر منابع و امیداشتند و همواره از شمشیر، خون علویان فرو می چکید و شمارشان اندک و دشمنشان بسیار بود.

در آن مدت، علویان یا کشته و اسیر بودند یا گریزان و سرگردان و خوار و زبون و بیمناک مواظب خویشتن. حتی کار به آنجا کشید که به فقیه و محدث و قاضی و متکلم تذکر داده می شد و آنان را به سختی بیم میدادند و تهدید می کردند که نباید چیزی از فضائل علویان بر زبان آورند، و به هیچکس اجازه نمی دادند گرد ایشان بگردد و چنان شد که محدثان در چنان تقیه ای قرار گرفتند که چون می خواستند از علی (علیه السلام) حدیثی نقل کنند، با کنایه و بدون تصریح به نام او نقل می کردند و می گفتند: مردی از قریش چنین گفت و مردی از قریش چنین کرد، و نام او را بر زبان نمی آوردند.

وانگهی به خوبی می بینیم که همه نقیض گویان در نقض فضائل شخص علی (علیه السلام) کوشش کرده اند و هر گونه حیلہ سازی و تأویلات نادرست را موجه دانسته اند، اعم از خارجیان از دین بیرون شده و ناصبیان کینه توز و افراد به ظاهر پایدار، ولی گنگ و زبان بسته و ناشیان ستیزه گر و منافقان دروغگو و عثمانیان حسود در آن

[۱] سیر أعلام النبلاء، ج ۱۰ ص ۵۵۰ الإسکافی وهو العلامة أبو جعفر محمد بن عبد الله السمرقندی ثم الإسکافی المتکلم وکان أعبوبة فی الذکاء وسعة المعرفة مع الدین والتصون والنزاهة

[۲] تاریخ بغداد، ج ۵ ص ۴۱۶ رقم ۲۹۲۹ محمد بن عبد الله أبو جعفر المعروف بالإسکافی أحد المتکلمین من معتزلة البغدادیین له تصانیف معروفة وکان الحسین بن علی الکرابیسی یتکلم معه ویناظره وبلغنی أنه مات فی سنة أربعین ومائتین

مورد اعتراض ها کرده و طعن ها زده اند، و چه بسیار معتزلیانی که با وجود دانستن مبانی و شناخت موارد شبهه و مواضع طعن و انواع تأویلات، در جستجوی چاره برای باطل کردن مناقب علی (علیه السلام) و تأویل نادرست از فضائل مشهور او برآمده اند.

گاه آنها را به چیزهایی که احتمال داده نمی شود تأویل کرده و گاه با مقایسه کردن با موارد دیگر خواسته اند از قدر و منزلت آن بکاهند، با وجود همه این کارها فضائل او همواره بر قوت و رفعت خود و وضوح و روشنی فزونی گرفته است.

و می دانی که معاویه و یزید و مروانینانی که پس از آن دو بودند، در تمام مدت پادشاهی خودشان که بیش از هفتاد سال طول کشیده است، از هیچ کوششی در واداشتن مردم به دشنام دادن و لعن کردن و پوشیده نگه داشتن فضائل و مناقب و سوابق او خودداری نکردند.<sup>۱</sup>

## دوم: متهم نمودن راویان فضائل به بی دینی

نقل روایات فضائل امام علی (علیه السلام) به قدری ناپسند بود که علمای اهل سنت آن ها را به بی دینی متهم میکردند؛ زیرا که جریشان این بود که اسرار را هویدا می کردند.

[ ۱ ] شرح نهج البلاغه، ج ۱۳ ص ۱۳۱ و جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۵ قال شیخنا أبو جعفر الإسکافی: لولا ما غلب على الناس من الجهل وحب التقليد، لم نحتج إلى نقض ما احتجت به العثمانية، فقد علم الناس كافة، أن الدولة والسلطان لأرباب مقاتلهم، وعرف كل أحد علو أقدار شيوخهم وعلماهم وأمرائهم، وظهر كلمتهم، وظهر سلطانهم وارتفاع التقية عنهم والكرامة، والجائزة لمن روى الأخبار والأحاديث في فضل أبي بكر، وما كان من تأكيد بني أمية لذلك، وما ولده المحدثون من الأحاديث طلبا لما في أيديهم، فكانوا لا يألون جهدا في طول ما ملكوا أن يخملوا ذكر علي عليه السلام وولده، ويطفئوا نورهم، ويكتنموا فضائلهم ومناقبهم وسوابقهم، ويحملوا على شتمهم وسبهم ولعنهم على المنابر، فلم يزل السيف يقطر من دمائهم، مع قلة عددهم وكثرة عدوهم، فكانوا بين قتيل وأسير، وشريد وهارب، ومستخف ذليل، وخائف مترقب، حتى إن الفقيه والمحدث والقاضي والمتكلم، ليتقدم إليه ويتوعد بغاية الإبعاد وأشد العقوبة، ألا يذكرنا شيئا من فضائلهم، ولا يرخصوا لأحد أن يطيف بهم، وحتى بلغ من تقية المحدث أنه إذا ذكر حديثنا عن علي عليه السلام كنى عن ذكره، فقال: قال رجل من قريش، وفعل رجل من قريش، ولا يذكر عليا عليه السلام، ولا يتفوه باسمه. ثم رأينا جميع المختلفين قد حاولوا نقض فضائله، ووجهوا الحيل والتأويلات نحوها، من خارجي مارق، وناصب حنق، وثابت مستبهم، وناشيء معاند، ومنافق مكذب، وعثماني حسود، يعترض فيها ويطعن، ومعتزلي قد نقض في الكلام، وأبصر علم الاختلاف، وعرف الشبه ومواضع الطعن وضروب التأويل، قد التمس الحيل في إبطال مناقبه وتأويل مشهور فضائله، فمرة يتأولها بما لا يحتمل، ومرة يقصد أن يضع من قدرها بقياس منتقض، ولا يزداد مع ذلك إلا قوة ورفعة، ووضوحا واستنارة، وقد علمت أن معاوية ويزيد ومن كان بعدهما من بني مروان أيام ملكهم - وذلك نحو ثمانين سنة - لم يدعوا جهدا في حمل الناس على شتمه ولعنه وإخفاء فضائله، وستر مناقبه وسوابقه.

«حاکم نیشابوری می گوید: ابن خزیمه می گفت: ثقه ای که در دینش مورد اتهام است -عباد بن یعقوب- برای ما روایت کرد .... ابن عدی گفت: احادیثی در فضائل اهل بیت علیهم السلام و مطاعن دیگران نقل کرد که به واسطه آنها بر او خرده گرفته شد...»<sup>۱</sup>

### سوم: نجس دانستن راویان فضائل

یکی از بلاهایی که بر سر راویان فضائل علوی می آمد، این بود که ایشان در نزد مخالفان به عنوان افرادی نجس العین (شاید کافر) قلمداد می شدند که باید هر چیزی که به آنها می خورد را تطهیر کرد! شمس الدین ذهبی می نویسد:

«ابن سقاء حافظ، امام و محدث واسط بود... سلفی گفته است: از حافظ خمیس حوزی در مورد ابن سقاء سوال کردم. پس گفت: او از مزینه از قبیله مضر است... از ابی خلیفه و ابی یعلی و ابن زیدان بجلی و مفضل بن جندی روایت شنید و خداوند نیز به او در علم و عمرش برکت داد و روزی از روزها داشت حدیث طیر (از فضائل امیر مومنان) را املاء می کرد؛ اما مردم نتوانستند که این روایت را تحمل کنند؛ پس به او هجوم آورده و از جایش بلند کردند و جای او را آب کشیدند. بعد از این قضیه، وی خانه نشین شد و برای هیچ فردی از اهالی واسط روایت نقل نکرد. به همین جهت، احادیث ابن سقا در میان واسطیین کم است.»<sup>۲</sup>

### چهارم: تهدید، ارباب و شکستن منابر راویان فضائل

تفکر ارهایی و ارباب از همان ابتدا در سرهای مخالفان امیرالمومنین علیه السلام وجود داشته تا جایی که حتی توانایی شنیدن فضائل آن حضرت را نداشتند. شمس الدین ذهبی می نویسد:

«ابراهیم بن محمد ارموی -که فردی صالح و عالم بود- گفت: ابو عبدالله حاکم نیشابوری احادیثی را جمع کرد و فکر می کرد که آنها بر اساس شروط بخاری و مسلم، صحیح هستند؛ از جمله حدیث طائر (احب الخلق بودن امیرالمومنین علیه السلام) و حدیث من کنت مولاه (حدیث غدیر). پس اصحاب حدیث این عمل وی را بر او

[۱] تهذیب الکمال، ج ۱۴ ص ۱۷۷-۱۷۸ وقال الحاکم کان ابن خزیمه یقول حدثنا الثقة فی روایتہ المتهم فی دینه عباد بن یعقوب ... قال ابن عدی : وروی أحادیث أنکرت علیه فی فضائل أهل البيت ، وفي مثالب غیرهم ...

[۲] تذکره الحفاظ، ج ۳ ص ۹۶۵-۹۶۶ بن السقاء حافظ الامام محدث واسط ... قال السلفی سألت الحافظ خمیسا الحوزی عن بن السقاء فقال هو من مزینة مضر ولم یکن سقاء بل لقب له من وجوه الواسطیین وذوی الثروة والحفظ رحل به أبوه فأسمعه من أبی خلیفة وأبی یعلی وابن زیدان البجلی والمفضل بن الجندی وبارک الله فی سنه وعلمه وانفق انه أملی حدیث الطیر فلم تحتمله نفوسهم فوثبوا به واقاموه وغسلوا موضعه فمضی ولزم بیته فکان لا یحدث أحدا من الواسطیین فلهدأ قل حدیثه عندهم

خرده گرفته و به سخن او اعتنا نکردند.

ابو عبدالرحمن سلمی گوید: به نزد ابو عبدالله حاکم نیشابوری رفتم، در حالی که وی در خانه اش عزلت نشین شده بود و به خاطر پیروان ابی عبدالله بن کرام نمی توانست به مسجد برود؛ زیرا آنها منبر حاکم را شکسته بودند و از خارج شدن او جلوگیری کرده بودند.

به حاکم گفتم: اگر از خانه بیرون بیایی و فقط یک حدیث در فضائل این مرد ( معاویه ) بگویی، از این سختی و محنت راحت می شوی.

حاکم گفت: از قلب من چنین چیزی بیرون نمی رود.<sup>۱</sup>

### پنجم: کتک خوردن راویان فضائل

ذهبی در تاریخش می نویسد:

« ابو سلیمان بن زبر گفت: من و ده نفر دیگر که ابوبکر طائی نیز جزء ایشان بود، در مسجد جامع دمشق نشستیم و ابوبکر طائی روایات فضائل علی (علیه السلام) را می خواند...؛ پس حدود صد نفر از مردمی که در مسجد بودند، ما را گرفتند و خواستند که ما را بزنند. یک نفر ریش مرا گرفت؛ ولی یکی از ریش سفید ها که قاضی بود آمد و مرا نجات داد؛ ولی آنها ابوبکر طائی را گرفتند و شروع کردند به زدن وی و همچنان او را میزدند تا اینکه به والی تحویلش دادند.

ابوبکر طائی به آنها گفت: ای بزرگان، همانا در کتاب من فضائل علی بن ابی طالب (علیه السلام) است؛ ولی من فردا برای شما روایات فضائل امیرالمومنین معاویه را می آورم!<sup>۲</sup>

[۱] تاریخ الإسلام، ج ۲۸ ص ۱۲۷ و ۱۳۲ فَحَدَّثَنِي إِزَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَرْمَوِيُّ بَنِيَسَابُورٍ - وَكَانَ صَالِحًا عَالِمًا - قَالَ: جَمَعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَاكِمُ أَخَادِيثَهُ، وَزَعَمَ أَنَّهَا صَحَّاحٌ عَلَى شَرْطِ الْبُخَارِيِّ وَمُسْلِمٍ، مِنْهَا: حَدِيثُ " الطَّائِرِ "، وَ" مَنْ كُنْتُ مَوْلَاةً فَعَلَيْ مَوْلَاةً ". فَأَنْكَرَ عَلَيْهِ أَصْحَابُ الْحَدِيثِ ذَلِكَ، وَلَمْ يَلْتَفِتُوا إِلَيْ قَوْلِهِ. .... فَسَمِعْتُ أَبَا الْفَتْحِ سَمَكُوْبِيَةَ يَهْرَاةً يَقُولُ: سَمِعْتُ عَبْدَ الْوَاحِدِ الْمَلِيحِي يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ السُّلَمِيَّ يَقُولُ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحَاكِمِ وَهُوَ فِي دَارِهِ لَا يَمْكِنُهُ الْخُرُوجُ إِلَى الْمَسْجِدِ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَرَامٍ، وَذَلِكَ أَنَّهُمْ كَسَرُوا مَنْبِرَهُ وَمَنْعَوْهُ مِنَ الْخُرُوجِ، فَقُلْتُ لَهُ: لَوْ خَرَجْتَ وَأَمَلَيْتَ فِي فَضَائِلِ هَذَا الرَّجُلِ حَدِيثًا لِاسْتَرَحْتَ مِنْ هَذِهِ الْمَحْنَةِ، فَقَالَ: لَا يَجِيءُ مِنْ قَلْبِي، لَا يَجِيءُ مِنْ قَلْبِي

[۲] تاریخ الإسلام، ج ۲۳ ص ۶۲۳ قَالَ أَبُو سَلِيمَانَ بْنِ زَبْرٍ: اجْتَمَعَتْ أَنَا وَعَشْرَةٌ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ الطَّائِيُّ يَقْرَأُ فَضَائِلَ عَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي الْجَامِعِ بِدِمَشْقٍ ..... فَوَثَبَ إِلَيْنَا نَحْوَ الْمَائَةِ مِنْ أَهْلِ الْجَامِعِ يَرِيدُونَ ضَرْبَنَا . وَأَخَذَ شَخْصًا بَلْحَيْتِي ، فَجَاءَ بَعْضُ الشُّبُوحِ ، وَكَانَ قَاضِيًا ، فِي الْوَقْتِ فَخَلَصَنِي وَعَلَقُوا أَبُو بَكْرٍ فُضْرَبُوهُ ، وَعَمَلُوا عَلَي سَوْقِهِ إِلَى الْوَالِي فِي الْخَضْرَاءِ ، فَقَالَ لَهُمْ أَبُو بَكْرٍ : يَا سَادَةَ ، إِنَّمَا فِي كِتَابِي فَضَائِلَ عَلِي ، وَأَنَا أَخْرَجْتُ لَكُمْ غَدًا فَضَائِلَ مَعَاوِيَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ

یکی دیگر از رایوانی که به جرم تشیع و سب نکردن حضرت علی (علیه السلام) مورد تضعیف عالمان اهل تسنن واقع شد و به دستور حجاج، زرد پی پاشنه اش را بریدند، ابو یحیی اعرج است.

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

« به ابو یحیی، معرقب می گویند؛ چرا که حجاج یا بشر بن مروان از او خواستند که علی (علیه السلام) را سب کند، ولی ابو یحیی از این کار سر باز زد و لذا آنها نیز زرد پی پاشنه اش را بریدند.

ابن المدینی گوید: به سفیان گفتم که به چه دلیل رگ او را زدند؟ گفت: به دلیل تشیع.<sup>۱</sup>»

بعد جالب است که جوزجانی ناصبی (از علمای رجال اهل سنت) به این دلیل تضعیفش کرده است!

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

«جوزجانی این راوی را جزء ضعفاء آورده و گفته است: این آدم، منحرف و جائز بوده و از راه راست به دور رفته است و منظورش از آن، نسبت دادنش به تشیع بود. و جوزجانی در ناصبی بودن و انحراف از اهل بیت، معروف است.»<sup>۲</sup>

### ششم: شلاق خوردن رایوان فضائل

نقل فضائل امیرالمومنین (علیه السلام) باعث شلاق خوردن افراد می شد، ولی وقتی می گفتند که او از اهل سنت است، رهایش می کردند!

خطیب بغدادی به نقل از شیوخش با اسنادشان از رسول الله (صلی الله علیه و آله) بیان می کند:

«رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دست حسن و حسین (علیهما السلام) را گرفت و فرمود: هر کس مرا و این دو نفر و پدرشان و مادرشان را دوست بدارد، در قیامت با من در یک رتبه خواهد بود.<sup>۳</sup> زمانی که نصر بن علی این حدیث را نقل کرد، متوکل عباسی دستور داد او را هزار ضربه شلاق بزنند. جعفر بن عبد الواحد با متوکل صحبت کرد و به او گفت: این

[۱] تهذیب التهذیب، ج ۱۰ ص ۱۴۳ إنما قبل له المعرقب لأن الحجاج أو بشر بن مروان عرض عليه سب علي فأبي قطع عرقبه قال بن المدینی قلت لسفیان فی أی شیء عرقب قال فی التشیع

[۲] تهذیب التهذیب، ج ۱۰ ص ۱۴۳ وقد ذكره الجوزجانی فی الضعفاء فقال زائع جائر عن الطریق یرید بذلك ما نسب إليه من التشیع والجوزجانی مشهور بالنصب والانحراف

[۳] مسند احمد، ج ۱ ص ۴۱۲-۴۱۳ ح ۵۷۶ قال الشاکر: إسناده حسن.

قریب به مضمون این حدیث را البانی نیز تصحیح کرده است: سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۷ ص ۹۴۲ ح ۳۳۱۹ اَبی، وَاِیَّاكَ، وَهَذِینَ، وَهَذَا الزَّاقِدُ - یعنی: علیاً - یوم القیامة فی مکان واحد، یعنی: فاطمة وولدیها: الحسن والحسین رضی الله عنهم

مرد - یعنی نصر بن علی - از اهل سنت است و آنقدر اصرار کرد تا متوکل دست برداشت.

(خطیب بغدادی) می گویم: متوکل به این دلیل دستور داد نصر بن علی را بزنند که فکر می کرد او رافضی است؛ ولی وقتی فهمید که او از اهل سنت است، دست از سرش برداشت.<sup>۱</sup>

راوی دیگری که گرفتار شلاق نواصب شد، عطیه بن سعد عوفی است. محمد بن سعد می نویسد:

«حجاج بن یوسف برای محمد بن قاسم ثقفی نامه نوشت که از عطیه بخواه تا علی بن ابی طالب را لعن کند. اگر چنین نکرد، او را ۴۰۰ ضربه شلاق بزن و موهای سر و ریشش را از ته بزن. پس محمد بن قاسم این امر را از عطیه خواست و او هم از انجام این دستور اجتناب کرد؛ پس عطیه را ۴۰۰ ضربه شلاق زدند و موهای سر و ریشش را از ته زدند.»<sup>۲</sup>

ذهبی نیز در تاریخش می نویسد:

«و در روایت است که حجاج ۴۰۰ ضربه شلاق به عطیه زد تا علی (علیه السلام) را لعن کند، اما او این کار را نکرد؛ چرا که شیعه بود. خدا رحمتش کند و رحمت خدا شامل حجاج نشود.»<sup>۳</sup>

### هفتم: کشته شدن راویان فضائل

وقتی دشمنان امیرالمومنین (علیه السلام) می دیدند که راهی برای مخفی کردن خورشید فضائل علوی ندارند، لاجرم دست به اقدامات ارهابی زده و راویان و گویندگان فضائل را از بین می بردند! و در این میان نیز هیچ فرقی نداشت که این راوی از بزرگان و عالمان خودشان باشد یا از شیعیان و موالیان امیرالمومنین (علیه السلام)!

[۱] تاریخ بغداد، ج ۱۳ ص ۲۸۷ و تاریخ الإسلام، ج ۱۸ ص ۵۰۸. اخیرنا عبد الملك بن محمد بن عبد الله الواعظ حدثنا أبو علي محمد بن أحمد بن الحسن الصواف حدثنا عبد الله بن أحمد حدثني نصر بن علي قال أخبرني علي بن جعفر بن محمد بن علي بن حسين بن علي حدثني أخی موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه عن جده أن رسول الله صلى الله عليه وسلم أخذ بيد حسن وحسين قال من أحبني وأحب هذين وأباهما وأمهما كان معي في درجتي يوم القيامة قال أبو عبد الرحمن عبد الله لما حدث بهذا الحديث نصر بن علي أمر المتوكل بضربه ألف سوط وكلمه جعفر بن عبد الواحد وجعل يقول له هذا الرجل من أهل السنة ولم يزل به حتى تركه.... قلت إنما أمر المتوكل بضربه لأنه ظنه رافضيا فلما علم أنه من أهل السنة تركه [۲] الطبقات الكبرى، ج ۶ ص ۳۰۴ فكتب الحجاج إلى محمد بن القاسم الثقفی أن ادع عطية فإن لعن علي بن أبي طالب وإلا فاضربه أربعمئة سوط واحلق رأسه ولحيته فدعاه فأقرأه كتاب الحجاج فأبى عطية أن يفعل فاضربه أربعمئة وحلق رأسه ولحيته [۳] تاریخ الإسلام، ج ۷ ص ۴۲۴ وپیروی أن الحجاج ضربه أربعمئة سوط ، علی أن یلعن علیا ، فلم یفعل ، وكان شیعیاً رحمه الله ، ولا رحم الحجاج



## ۱. سخن عامر شعبی

ابن قتیبه دینوری از شعبی نقل می کند که گفت:

«در برخورد با آل ابی طالب چه کنیم؟ اگر آنها را دوست داشته باشیم، ما را می کشند و اگر با آنها دشمنی کنیم، ما را در آتش جهنم می اندازند.»<sup>۱</sup>

و همچنین نقل شده است که شعبی گفت:

«می دانید چه [مصیبتها] به خاطر علی (علیه السلام) کشیدیم؟ اگر او را دوست داشته باشیم، ما را می کشند و اگر با او دشمنی کنیم، کافر شده ایم.»<sup>۲</sup>

## ۲. ترس ابن شهاب زهری

ابن اثیر جزری می نویسد:

«ابو احمد عسکری با سندش از زهری از ابی جنیده جندع بن عمرو بن مازن نقل کرده است که می گوید: از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود: «هر کس بر من دروغ ببندد، جایگاهش در آتش جهنم است.» من این را شنیدم و ترسیدم که خداوند هر دو گوشم را کر کند. در بازگشت از حجة الوداع، وقتی در غدیرخم منزل کردیم، برای ما خطبه ای خواند و دست علی (علیه السلام) را گرفت و فرمود: هر کس را من ولی اویم، علی ولی اوست. خداوندا! دوستانش را دوست بدار و دشمنانش را دشمن بدار.»

عبدالله بن علاء می گوید: من به زهری گفتم: این روایت را در شام نقل نکنی! در حالی که گوش های تو پر است از سب و دشنام به علی (علیه السلام).

زهری گفت: به خدا قسم، روایاتی در فضائل علی (علیه السلام) دارم که اگر نقل بکنم، کشته می شوم.»<sup>۳</sup>

[۱] عیون الأخبار، ج ۱ ص ۹۱ وقال الشعبي. ما لقينا من آل أبي طالب؟ إن أحشاهم قتلونا، لأن الغضناهم أدخلونا النار

[۲] الأملی فی لغة العرب، ج ۳ ص ۱۷۷ قال الشعبي ما لقينا من علی رضی الله عنه أن أحببناه قتلنا وإن أبغضناه كفرنا

[۳] اسد الغابة، ج ۱ ص ۴۴۹-۴۵۰ وروی أبو أحمد العسکری بإسناده عن عمارة بن یزید، عن عبد الله بن العلاء، عن الزهري

قال: سمعت سعيد بن جناب يحدث عن أبي عنفوانة المازني، قال: سمعت أبا جنيدة جندع بن عمرو بن مازن، قال: سمعت النبي يقول: (من كذب علي متعمدا فليتبوأ مقعده من النار)، وسمعتة وإلا صمتا يقول، وقد انصرف من حجة الوداع، فلما نزل غدیر خم قام فی الناس خطيبا وأخذ بيد علی وقال: (من كنت وليه فهذا وليه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه). قال عبيد الله: فقلت للزهري: لا تحدث بهذا الشام، وأنت تسمع ملء أذنيك سب علي، فقال: والله إن عندی من فضائل علی ما لو تحدثت بها لقتلت

وی همچنین می نویسد:

«اوزاعی از شداد بن عبد الله نقل کرد که گفت: آنگاه که سر امام حسین (علیه السلام) را آوردند، یکی از شامیان به امام حسین و حضرت علی (علیه السلام) لعن فرستاد؛ پس وائله بن الأسقع را دیدم که بلند شد و گفت: قسم به خدا، محبت علی، حسن، حسین و فاطمه (علیهم السلام) از دلم بیرون نمی رود بعد از آنکه ماجرای حدیث کساء را دیدم.

ابو احمد عسکری می گوید: گفته می شود که اوزاعی در فضائل [اهل بیت (علیهم السلام)] غیر از این، حدیثی نقل نکرده است و همچنین زهری که فقط یک حدیث درباره ی فضائل نقل کرد؛ چرا که این دو نفر، از بنی امیه می ترسیدند.»<sup>۱</sup>

ابن عساکر دمشقی نیز می نویسد:

«جعفر بن ابراهیم جعفری می گوید: من پیش زُهری بودم تا از او روایت بشنوم. پیر زنی کنارش ایستاد و گفت: ای جعفری، از او روایت ننویس؛ چرا که او طرفدار بنی امیه شده و هدایای آن ها را گرفته است.

گفتم: این زن کیست؟ زهری گفت: خواهرم رقیه است که دیوانه شده است.

خواهرش رو به زهری کرد و گفت: تو دیوانه شدی که فضائل آل محمد (علیهم السلام) را کنمان کردی.»<sup>۲</sup>

### ۳. سعید بن جبیر

در کتاب الفضائل احمد بن حنبل با سند حسن (طبق نظر وصی الله بن محمد عباس)<sup>۳</sup> از مالک بن دینار روایت شده است که گفت:

[۱] اسد الغابة، ج ۲ ص ۲۸ وروی الأوزاعی، عن شداد بن عبد الله قال: سمعت وائلة بن الأسقع، وقد جىء برأس الحسين، فلغنه رجل من أهل الشام ولعن أباه، فقام وائلة وقال: والله لا أزال أحب عليا والحسن والحسين وفاطمة بعد أن سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول فيهم ما قال، لقد رأيتني ذات يوم، وقد جئت النبي في بيت أم سلمة، فجاء الحسن فأجلسه على فخذه اليمنى وقبله، ثم جاء الحسين فأجلسه على فخذه اليسرى وقبله، ثم جاءت فاطمة فأجلسها بين يديه، ثم دعا بعلي ثم قال: (إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا). قلت لوائلة: ما الرجس؟ قال: الشك في الله عز وجل قال أبو أحمد العسکری: يقال إن الأوزاعی لم يرو في الفضائل حديثا غير هذا، والله أعلم. قال: وكذلك الزهري لم يرو فيها إلا حديثا واحدا، كانا يخافان بنی أمية

[۲] تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲ ص ۲۲۸ جعفر بن ابراهیم الجعفری قال كنت عند الزهري أسمع منه فإذا عجز قد وقفت عليه فقالت يا جعفری لا تكتب عنه فإنه مال إلى بنی أمية وأخذ جوائزهم فقلت من هذه قال أختی رقیه خرفت قالت خرفت أنت كتمت فضائل آل محمد

[۳] فضائل الصحابة لابن حنبل، ج ۲ ص ۶۸۰ ح ۱۱۶۳ قال وصی الله بن محمد عباس: إسناد حسن.

«به سعید بن جبیر گفتم: پرچمدار پیامبر ﷺ [در جنگها] چه کسی بود؟

نگاهی به من کرد و گفت: گویا آسوده خاطر هستی؟!

پس من غضبناک شدم و به برادران و دوستانی که از قاریان بودند شکایت کردم و گفتم: آیا از سعید تعجب نمی‌کنید که وقتی من می‌پرسم پرچمدار پیامبر ﷺ در جنگ‌ها چه کسی بود، به من نگاه می‌کند و می‌گوید: آدم آسوده‌خاطری هستی؟!

گفتند: آیا ندیدی هنگامی که از او سوال می‌کردی، از حجاج می‌ترسید و خانه نشین شده است؟ پرچمدارش علی (علیه السلام) بود.»<sup>۱</sup>

این روایت را حاکم نیز نقل و سندش را تصحیح کرده است.<sup>۲</sup>

سرانجام ایشان توسط حجاج بن یوسف در سال ۹۵ هـ به شهادت رسید.<sup>۳</sup>

#### ۴. عبد الله بن شداد

ابن عساکر در تاریخش با سند حسن<sup>۴</sup> روایت می‌کند که عطاء بن سائب گفت:

«از عبد الله بن شداد (مقتول در سال ۸۱ هـ) شنیدم که می‌گفت: من آرزو داشتم که یک روزی از صحیح تا

[۱] حدثنا عبد الله قال حدثني أبي قتنا سيار يعني بن حاتم قال نا جعفر يعني بن سليمان قال نا مالك يعني بن دينار قال سألت سعید بن جبیر قلت يا أبا عبد الله من كان حامل راية رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فنظر الى وقال كأنك رخی البال فغضبت وشكوته إلى إخوانه من القراء قلت الات تعجبون من سعید انى سألته من كان حامل راية رسول الله صلى الله عليه وسلم فنظر الى وقال انك لرخى البال قالوا أرايت حين تسأله وهو خائف من الحجاج قد لاذ بالبيت كان حاملها على

[۲] المستدرک على الصحیحین، ج ۳ ص ۱۴۷ ح ۴۶۶۵ قال الحاکم: هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه [۳] تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۲۳۴ رقم ۲۲۷۸ سعید بن جبیر الأسدی مولا هم الکوفی ثقة ثبت فقیه من الثالثة ... قتل بین

یدی الحجاج سنة خمس وتسعين ولم یکمل الخمسين ع

[۴] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

هبة الله بن الأكفاني الأنصاري: ثقة حافظ / رزق الله بن عبد الوهاب التميمي: صدوق حسن الحديث / علي بن الحسن الربيعي: ثقة / رشاء بن نظيف الدمشقي: ثقة / محمد بن إبراهيم الطرسوسي (أبو الفتح): ثقة / محمد بن محمد العجلي: صدوق حسن الحديث / ابن خراش المروزي: صدوق يثبنيح / إسحاق بن شاهين الواسطي: ثقة / خالد بن عبد الله الطحان: ثقة ثبت / عطاء بن السائب الثقفي: صدوق حسن الحديث / عبد الله بن شداد الليثي: ثقة. تحرير تقریب التهذیب، ج ۲ ص ۲۲۰ رقم ۳۳۸۲

ظهر بتوانم بالای منبر بروم و فضائل حضرت علی (علیه السلام) را بگویم؛ بعد من را پایین بیاورند و گردنم را بزنند.»<sup>۱</sup>

### ۵. احمد بن شعيب نسائي

این عالم برجسته اهل سنت که صاحب یکی از صحاح ششگانه است، صرفاً به دلیل بیان فضائل حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و بیان نکردن فضیلت برای معاویه، مورد ضرب و شتم قرار گرفت و کشته شد!

شمس الدین ذهبی می نویسد:

«نسائی در آخر عمر خویش از مصر به دمشق رفت. پس در آنجا از او در مورد معاویه و فضیلت های او سوال کردند. پس گفت: آیا به این که او را هم شأن [حضرت] علی (علیه السلام) دانستید راضی نشدید، حال می خواهید او را از علی (علیه السلام) برتر کنید؟ پس آنقدر به بیضه او زدند تا او را از مسجد بیرون کردند.

او را به رمله یا مکه بردند و در آنجا از دنیا رفت. خدا رحمتش کند و از او راضی باشد.

و دارقطنی گفته است: نسائی به قصد حج خارج شد؛ اما دست تقدیر او را مبتلا به شام کرد و توسط آنان به شهادت رسید. پس گفت: مرا به سوی مکه ببرید؛ بنابراین او را به مکه بردند و در آنجا وفات یافت. و بین صفا و مروه مدفون است.»<sup>۲</sup>

ابن کثیر دمشقی نیز می نویسد:

«نسائی کتاب خصائص را در فضیلت علی (علیه السلام) و اهل بیت نوشت؛ زیرا وقتی در سال ۳۰۲ هـ وارد دمشق شد، دید که اهالی آنجا از علی (علیه السلام) نفرت دارند و وقتی از او در مورد معاویه سوال کردند، وی نیز جواب داد! پس مردم آنقدر بر بیضه های او زدند تا درگذشت.»<sup>۳</sup>

[۱] تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۹ ص ۱۵۱ (ح ۲۹۰۵۳) أخبرنا أبو مُحَمَّد بن الأَكْفَانِي، شفاها، نا أَبُو مُحَمَّد التَّمِيمِي، أنا أَبُو الْحَسَنِ الرَّبِيعِي، ورشاً، قالوا: أنا مُحَمَّد بن إِبراهيم، أنا مُحَمَّد بن مُحَمَّد، نا عَبْد الرَّحْمَن بن يوسف، نا إِسحاق بن شاهين، نا خالد الواسطي، أنا عطاء بن السائب، قال: سمعت عَبْد اللَّهِ بن شَداد بن الهاد، يقول: لوددت أني أقمت على المنبر من غدوة إلى الظهر، فأذكر فضائل عليّ، ثم أقول فأنزّل، فيضرب عنقي.

[۲] تاریخ الإسلام، ج ۲۳ ص ۱۰۹ وقال أبو عبد الرحمن بن مندة، عن حمزة العقبي المصري وغيره أن النسائي خرج من مصر في آخر عمره إلى دمشق، فسلّ بها عن معاوية وما روى في فضائله فقال: لا يرضى رأساً برأس حتى يفضل قال: فما زالوا يدفعون في حنضيه حتى أخرج من المسجد. ثم حمل إلى الرملة، وتوفى بها، رحمه الله ورضى عنه. وقال الدارقطني: إنه خرج حاجاً فامتحن بدمشق، وأدرك الشهادة، فقال: احملوني إلى مكة فحمل وتوفى بها. وهو مدفون بين الصفا والمروة

[۳] البداية والنهاية، ج ۱۱ ص ۱۲۴ وأنه إنما صنف الخصائص في فضل علي وأهل البيت لأنه رأى أهل دمشق حين قدمها في سنة ثنتين وثلاثمائة عندهم نفرة من علي وسألوه عن معاوية فقال ما قال فدققوه في خصيته فمات

## تضعیف روایات معتبر السند فضائل!

اگر هیچ یک از فیلترهای گفته شده (خودداری از عدم نقل روایات فضائل و ضرب و جرح روایان فضائل) جواب نداد، بازهم جای نگرانی نیست؛ چون ابو اسحاق جوزجانی (متوفای ۲۵۹ هـ) ناصبی<sup>۱</sup> روشی ابداع نموده<sup>۲</sup> که در نتیجه ی آن، اگر روایتی در فضیلت اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده بود و روایانش ثقه بودند \_ که طبعاً آن روایان به جرم نقل آن روایت، متشیع می شوند \_ به بهانه ی اینکه روایت راوی ثقه ی متشیع، مؤید مذهبش است، آن را مردود اعلام می کنند!

حافظ أحمد بن الصدیق الغماری شافعی (ت ۱۳۸۰ هـ)<sup>۳</sup>، در این باره می نویسد:

«و اما مشروط بودن قبول روایت مبتدع به اینکه روایت مؤید بدعتش را نقل نکند، پس آن از دسیسه های نواصب است. آن ها بین اهل حدیث این دسیسه را کردند تا به وسیله ی آن بتوانند هر روایتی را که در فضل علی (علیه السلام) نقل شده، ابطال سازند. این در حالی است که آن ها نشانه ی تشیع راوی و بدعتش را روایت نمودن فضائل علی (علیه السلام) قرار دادند، سپس مقرر کردند هر روایتی را که مبتدع در تأیید بدعتش نقل کند مردود است، ولو از ثقات باشد. و چیزی که در نظرشان تأیید تشیع به شمار می آمد، همان فضل علی (علیه السلام) و تفضیل ایشان بود؛ پس در نتیجه این امر، هیچ حدیث صحیحی در فضل حضرت باقی نمی ماند....»

و این دسیسه در میان اکثر ناقدین (علمای جرح و تعدیل) رواج پیدا کرد، به طوری که تشیع راوی را با روایت فضائل [اهل بیت (علیهم السلام)] ثابت می کردند و بدینوسیله او را به جرم فسق تشیع جرح می کردند؛ سپس احادیثش در باره ی فضائل را رد می کردند و غیر از آن را از او می پذیرفتند... تا جایی که می دانم، اولین کسی که به این شرط تصریح کرد ابراهیم بن یعقوب جوزجانی، از غلات نواصب، بود.<sup>۴</sup>

[۱] تحریر تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۱۰۳-۱۰۴ رقم ۲۷۳ ابراهیم بن یعقوب بن إسحاق الجوزجانی، بضم الجیم الأول وزای وجیم، نزیل دیمشق: ثقةً حافظاً زُعی بالثُصب، من الحادیه عشرة، مات سنة تسع وخمسين. د ت س.

[۲] أحوال الرجال، ج ۱ ص ۳۲ ومنهم زائغ عن الحق، صدوق اللهجة، قد جرى في الناس حديثه: إذ كان مخذولاً في بدعته، مأموناً في روايته، فهؤلاء عندي ليس فيهم حيلة إلا أن يؤخذ من حديثهم ما يُعرف، إذا لم يُقوَّ به بدعته، فَيُتهم عند ذلك.

[۳] الاعلام للزرکلي، ج ۱ ص ۲۵۲-۲۵۳ أحمد بن محمد بن الصديق بن أحمد، أبو الفيض الغماری الحسني الأزهری: متفقه شافعي مغربي. من نزلاء طنجة. تعلم في الأزهر، واستقر وتوفي بالقاهرة.

[۴] فتح الملك العلي بصحة حديث باب مدينة العلم علي، ص ۱۱۲ (فصل): وأما اشتراط كونه روى ما لا يؤيد بدعته فهو من دسائس النواصب التي دسوها بين اهل الحديث ليتوصلوا بها إلى إبطال كل ما ورد في فضل علي عليه السلام، وذلك انهم جعلوا آية تشيع الراوي وعلامة بدعته هو روايته فضائل علي عليه السلام، كما ستعرفه، ثم قرروا ان كل ما يرويه المبتدع مما فيه تأييد لبدعته فهو مردود ولو كان من الثقات، والذي فيه تأييد التشيع في نظرهم هو فضل علي وتفضيله فينتج من هذا أن لا يصح

نمونه ی بارز این روش را شیخ ثامر جبار عباس القیسی در کتاب «ما إسترکه الحاکم من فضائل علی و من فضائل السیدة فاطمة و الحسن و الحسین (علیهم السلام) فی مُستدرکه؛ دراسة أسانید و تحلیل» به کار گرفته و هر چه حدیث معتبر السند در فضائل اهل بیت (علیهم السلام) بوده، تضعیف کرده است!<sup>۱</sup>

حسین سلیم اسد الدارانی نیز در تضعیف احادیث معتبر السند فضائل امیرالمومنین (علیه السلام) از این روش بهره گرفته است.<sup>۲</sup>

البته بسیاری از علمای اهل سنت به این روش اعتنایی نکرده اند و بیشترشان این قاعده را مختص مبتدع داعی دانسته اند.<sup>۳</sup>

في فضله حدیث... وقد راجت هذه الدیسة علی اکثر النقاد فجعلوا یثنون التشیع بروایة الفضائل ویجرحون راویها بفسق التشیع ثم یردون من حدیثه ما كان في الفضائل ویقبلون منه ما سوی ذلك ... واول من علمته صرح بهذا الشرط وإن كان معمولاً به في عصره ابراهیم بن یعقوب الجوزجانی المعروف بین اهل الجرح والتعدیل بالسعدی وهو أحد شیوخ الترمذی وابی داود والنسائی وكان من غلاة النواصب

[۱] برای نمونه، وی در بررسی سند سیزدهم این کتاب که حدیث قتال امیرالمومنین (علیه السلام) برای تأویل قرآن است، سند دوم آن را به این بهانه تضعیف کرده است:

«و اما طریق دوم؛ پس در سند آن عبید الله بن موسی (ثقة كان یتشعّج. تحریر تقریب التهذیب، رقم ۴۳۴۵) و فطر بن خلیفه (ثقة. همان، رقم ۵۴۴۱) قرار دارند که هر دو شیعی بوده و مؤید بدعتشان را روایت کرده اند؛ لذا این حدیث با این سند، ضعیف است!

ما إسترکه الحاکم من فضائل، ص ۷۳ ح ۱۳ واما الطریق الثاني ففیه کل من عبید الله بن موسی وفطر بن خلیفه وکلاهما شیعی روی ما یؤید بدعته لذا فالحدیث بهذا الإسناد ضعیف ایضاً.

[۲] بنگرید به:

مجمع الزوائد و منبع الفوائد ت أسد، ج ۱۸ ص ۲۶۸ رقم ۱۴۶۹۹ و حکیم بن جبیر یضعف هنا لتشیعه

همان، ج ۱۸ ص ۲۸۸ رقم ۱۴۷۲۸ و هذا حدیث ضعیف لتشیع سلیمان بن قرم وفطر بن خلیفه

همان، ج ۱۸ ص ۲۹۳ رقم ۱۴۷۳۳ و هذا إسناد فیه أجلح بن عبد الله الکندی، وهو حسن الحدیث فیما لیس له صلة بتشیعه،

و أما فیما یتعلق بتشیعه فهو ضعیف، وهذا منها.

همان، وهذا إسناد ضعیف، سعاد بن سلیمان صدوق، یخطيء، ولكن فی غیر ما له صلة بدعته، وهذا الحدیث له صلة

بتشیعه فهو ضعیف به.

همان، ج ۱۸ ص ۳۱۴ رقم ۱۴۷۶۵ و هذا حدیث فیه نکارة، أسباط بن نصر کثیر الخطأ، وعمرو بن حماد بن طلحة رمی بالرفض

و هذا حدیث یؤید مذهبه، وصاحب البدعة ضعیف إذا روی ما یؤید بدعته

[۳] تحریر تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۳۵-۳۶ فقد اختلف أهل السنة فی قبول حدیث من هذا سبیله إذا كان معروفاً بالتحرز من

الکذب مشهوراً بالسلامة من خوارم المروءة، موصوفاً بالدیانة والعبادة، فقیل: یقبل مطلقاً، وقیل: یُرَدُّ مطلقاً، والثالث: التفصیل بین

حتى بزرگان وهابیت؛ مانند عبدالرحمن معلمی یمانی<sup>۱</sup> و محمد ناصرالدین البانی<sup>۲</sup> در نقد این قاعده سخن گفته اند.

أن يكون داعية أو غير داعية، فيقبل غير الداعية، ويرد حديث الداعية، وهذا المذهب هو الأعدل، وصارت إليه طوائف من الأئمة، وأدعى ابن حبان إجماع أهل النقل عليه، لكن في دعوى ذلك نظر.

[۱] التنكيل بما في تأنيب الكوثري من الأباطيل، ج ۱ ص ۲۳۶-۲۳۸ فهذه العلة إن وردت في كل مبتدع روى ما يقوى بدعته ولو لم يكن داعية وجب أن لا يحتج بشيء من مرويات من كان كذلك ولو فيما يوهن بدعته، وإلا - وهو الصواب - فلا يصح إطلاق الحكم بل يدور مع العلة، فذاك المروى المقوى لبدعة راويه إما غير منكر فلا وجه لرده فضلاً عن رد راويه، وإما منكر، فحكم المنكر معروف، وهو أنه ضعيف، فأما راويه فإن اتجه الحمل عليه بما ينافي العدالة كرميه بتعمد الكذب أو اتهامه به سقط البتة، وإن اتجه الحمل على غير ذلك كالتدليس المعتفر والوهم والخطأ لم يجرح بذلك، وإن تردد الناظر وقد ثبتت العدالة وجب القبول، وإلا أخذ بقول من هو أعرف منه أو وقف

[۲] سلسلة الأحاديث الصحيحة وشيء من فقهها وفوائدها، ج ۵ ص ۲۶۲-۲۶۳ ح ۲۲۲۳ العبرة في رواية الحديث إنما هو الصدق والحفظ، وأما المذهب فهو بينه وبين ربه، فهو حسيبه، ولذلك نجد صاحبى "الصحيحين" وغيرهما قد أخرجوا الكثير من التقات المخالفين كالخوارج والشيعة وغيرهم







## فصل سوم: برتری امیرالمومنین علیہ السلام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نخست باید دانست که بر خلاف تصور عموم اهل سنت، بزرگان آن‌ها در اینکه چه کسی افضل امت بعد از رسول خدا ﷺ بوده، اختلاف کرده اند تا جایی که ابن حزم آندلسی، تفضیل ابوبکر را به بعضی از اهل سنت نسبت می دهد و تصریح می کند که بعضی از اهل سنت، بعضی از صحابه و گروهی از تابعین و فقها، حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را افضل امت دانسته اند!

«مسلمانان در مورد این که بعد از انبیا علیهم السلام چه کسی افضل است اختلاف کرده اند و برخی از اهل سنت، برخی از معتزله، برخی از مرجئه و همه ی شیعیان بر این اعتقادند که افضل امت پس از رسول الله صلی الله علیه و آله، علی بن ابی طالب علیه السلام است و همین قول، از بعضی از صحابه و گروهی از تابعین و فقها نقل شده است؛ ولی همه خوارج، بعضی از اهل سنت، بعضی از معتزله و بعضی از مرجئه بر این اعتقادند که افضل صحابه بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله، ابوبکر و عمر هستند ... و از حدود بیست نفر از صحابه نقل شده است که بزرگوارترین مردم در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب علیه السلام و زبیر بن العوام بودند.»<sup>۱</sup>

محمد ناصر الدین ألبانی نیز می گوید:

«بسیاری از سلف (صحابه، تابعین و اتباع تابعین) علی علیه السلام را بر دیگران برتری می دادند!»<sup>۲</sup>

ذهبی نیز تصریح می کند که تعداد زیادی از صحابه و تابعین قائل به افضلیت امیرالمومنین علیه السلام بودند:

«برتر دانستن علی علیه السلام رفض و بدعت نیست؛ بلکه بسیاری از صحابه و تابعین اعتقادشان اینچنین بود!»<sup>۳</sup>

ابن حجر هیتمی مکی در بیان افضلیت خلفا نسبت به یکدیگر، می نویسد:

«و اما افضلیت عثمان بر علی علیه السلام ظنی است (قطعی نیست)؛ چرا که بعضی از بزرگان اهل سنت مانند

سفیان ثوری، علی علیه السلام را از عثمان برتر دانسته اند و این اختلاف، ظنی است، و اما احادیث در این مورد جداً

[۱] الفصل فی الملل، ج ۴ ص ۹۰ ( قال أبو محمد ) اختلف المسلمون فیمن هو أفضل الناس بعد الأنبياء عليهم السلام فذهب بعض أهل السنة وبعض أهل المعتزلة وبعض المرجئة وجميع الشيعة إلى أن أفضل الأمة بعد رسول الله علي بن أبي طالب وقد روينا هذا القول نضا عن بعض الصحابة رضی الله عنهم وعن جماعة من التابعین والفقهاء وذهبت الخوارج كلها وبعض أهل السنة وبعض المعتزلة وبعض المرجئة إلى أن أفضل الصحابة بعد رسول الله أبو بكر وعمر ... وروينا عن نحو عشرين من الصحابة أن أكرم الناس على رسول الله علي بن أبي طالب والزبير بن العوام

[۲] سلسله الأحادیث الضعیفة، ج ۱۳ ص ۸۸۱ ذیل ح ۶۳۹۲ سایت شامله / کثیر من السلف كانوا یفضلون علیا

[۳] سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶ ص ۴۵۷ لیس تفضیل علی برفض ولا هو ببدعة بل قد ذهب إليه خلق من الصحابة والتابعین

متعارض هستند؛ بلکه در مورد فضیلت علی (علیه السلام) احادیثی وارد شده که در حق سه خلیفه ی قبلی وارد نشده است.»<sup>۱</sup>

همچنین حاکم با سند صحیح<sup>۲</sup> از احمد بن حنبل نقل کرده است که گفت: «برای هیچ یک از اصحاب رسول الله ﷺ به اندازه ی حضرت علی (علیه السلام) فضیلت نقل نشده است.»<sup>۳</sup>

ابن عبد البر قرطبی، اسامی تعدادی از صحابه را می برد که حضرت علی (علیه السلام) را افضل می دانستند: «از سلمان، ابوذر، مقداد، خباب، جابر، ابوسعید خدری و زید بن ارقم روایت شده است که حضرت علی (علیه السلام) اول کسی بود که اسلام آورد و اینها (اشخاص نامبرده) حضرت علی (علیه السلام) را بر دیگران برتری می دادند.»<sup>۴</sup> محمد بن طیب باقلانی نیز می نویسد:

«قول به برتری علی رضوان الله علیه در نزد بسیاری از صحابه، مشهور است؛ مانند عبدالله بن عباس، حذیفه بن یمان، عمار، جابر بن عبدالله، ابو الهیثم بن التیهان و غیر از آن ها.»<sup>۵</sup>

قاضی عبدالجبار معتزلی (متوفای ۴۱۵ هـ) نیز می گوید:

«و اما برتری امیرالمومنین (علیه السلام) پس روایت شده است از زبیر، حذیفه بن یمان، جابر بن عبدالله، عمار، سلمان، ابو ذر و از طبقه ی تابعین و بعد از آن ها مانند مجاهد، عطاء، سلمه بن کهیل و حکم [بن عتیبه].»<sup>۶</sup>

[۱] الفتاوی الحدیثیة، ص ۱۱۳ و أما فضلیة عثمان علی علی رضی الله عنهما فظنیة ، لأن بعض أكابر أهل السنة كسفیان الثوری فضل علیا علی عثمان وما وقع فیہ خلاف بین أهل السنة ظنی ، وأما الأحادیث فی ذلك فمتعارضة جدا بل علی کرم الله وجهه ورد فیہ من الأحادیث المشعرة بفضله ما لم یرد فی الثلاثة .

[۲] بررسی سند روایت: محمد بن المظفر البزاز: ثقة / محمد بن هارون الحضرمی: ثقة / محمد بن منصور الطوسی: ثقة  
[۳] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۱۶ ح ۴۵۷۲ سَمِعْتُ الْقَاضِيَّ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ الْحَسَنِ الْجَزَائِيَّ، وَأَبَا الْحُسَيْنِ مُحَمَّدَ بْنَ الْمُظْفَرِ الْخَافِضِ، يَقُولَانِ: سَمِعْنَا أَبَا حَامِدٍ مُحَمَّدَ بْنَ هَازُونَ الْحَضْرَمِيَّ، يَقُولُ: سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ مَنْصُورِ الطُّوسِيَّ، يَقُولُ: سَمِعْتُ أَحْمَدَ بْنَ حَنْبَلٍ، يَقُولُ: " مَا جَاءَ لِأَحَدٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ الْفَضَائِلِ مَا جَاءَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ " [۴] الاستيعاب، ج ۳ ص ۱۰۹۰ وروى عن سلمان وأبي ذر والمقداد وخباب وجابر وأبي سعيد الخدرى وزيد بن الأرقم أن على

بن ابى طالب رضى الله عنه أول من أسلم وفضله هؤلاء على غيره

[۵] مناقب الأئمة الأربعة، ص ۲۹۴ رقم ۳۵۱ والقول بتفضيل علي رضوان الله عليه مشهور عند كثير من الصحابة، كالذي

يروى عن عبد الله بن عباس، وحذيفة بن اليمان، وعمار، وجابر بن عبد الله، وأبي الهيثم بن التيهان، وغيرهم

[۶] المغني في أبواب التوحيد والعدل (ق ۲، الإمامة)، ج ۲ ص ۱۱۲ وأما تفضيل أمير المؤمنين عليه السلام فمروي عن

الزبير وحذيفة بن اليمان وجابر بن عبد الله وعمار وسلمان وأبي ذر والمقداد وعن طبقه من التابعين ومن بعدهم كمجاهد وعطاء وسلمة بن كهيل والحكم.

در ادامه به سخنان رسول خدا ﷺ و تعدادی از صحابه در این باب اشاره می کنیم.

## رسول خدا ﷺ

در احادیث بسیاری مفهوم برتری امیرمومنان (علیه السلام) نسبت به دیگر صحابه، از رسول خدا ﷺ نقل شده است؛ احادیثی مانند:

حدیث «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» = تو به من به منزله ی هارون برای موسی (علیه السلام) هستی، بجز اینکه بعد از من پیامبری نیست» که در صحیح بخاری و مسلم آمده و طبق روایت معتبر اهل سنت، امام زین العابدین (علیه السلام) به آن برای اثبات افضلیت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر ابی بکر و عمر استدلال کرده اند.<sup>۲</sup>

حدیث «إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيٌّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي» = علی (علیه السلام) از من است و من از اویم و او بعد از من ولی همه ی مومنان است» که چندین سند معتبر دارد و بسیاری از علمای اهل سنت نیز حکم به صحتش داده اند؛ از جمله محمد ناصرالدین آلبنانی که آن را در کتاب سلسله الاحادیث الصحیحه آورده و طوقش را تخریج کرده است.<sup>۳</sup>

حدیث «عَلَى أَوْلَى النَّاسِ بِكُمْ بَعْدِي» = علی (علیه السلام) بعد از من سزاوارترین مردم به شمامت» که آن را طبرانی نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم حکم به صحت سندش داده است.<sup>۴</sup>

و همچنین آیاتی مانند: «آیه ی تطهیر» که نزولش در حق آل عبا (علیهم السلام) در صحیح مسلم نیز آمده است.<sup>۵</sup>

[۱] صحیح البخاری، ج ۳ ص ۱۳۵۹ ح ۳۵۰۳ و صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۸۷۰ ح ۲۴۰۴

[۲] این روایت در انتهای فصل پنجم کتاب، مطرح خواهد شد که سندش حسن است.

[۳] سلسله الأحادیث الصحیحة للألبانی، ج ۵ ص ۲۶۱-۲۶۴ ح ۲۲۲۳ سایت شامله

[۴] المعجم الکبیر للطبرانی، ج ۲۲ ص ۱۳۵ حکم برنامه جوامع الکلم؛ إسناد متصل، رجاله ثقات

[۵] صحیح مسلم، ج ۴ ص ۱۸۸۳ ح ۲۴۲۴ حدثنا أبو بکر بن أبی شیبة ومحمد بن عبد الله بن نمیر واللفظ لأبی بکر قالوا

حدثنا محمد بن بشر عن زکریا عن مصعب بن شبیة عن صفیة بنت شبیة قالت قالت عائشة خرج النبی صلی الله علیه وآله غداة وعلیه مرط مرحل من شعر أسود فجاء الحسن بن علی فأدخله ثم جاء الحسین فدخل معه ثم جاءت فاطمة فأدخلها ثم جاء علی فأدخله ثم قال (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)

«آیه ی مباحله» که آن هم در صحیح مسلم روایتش نقل شده است که پیامبر ﷺ، حضرت علی (علیه السلام) را [به عنوان نفس خودشان] به مباحله بردند و... که در کتاب «امتداد رسالت» از نظر سندی و دلالی به بررسی آن ها پرداخته ایم.

و نیز روایاتی در خصوص وقوع معجزاتی در حق حضرت علی (علیه السلام)؛ مانند:

«حدیث رد الشمس»: حدیثی که بیان می کند روزی رسول خدا ﷺ حضرت علی (علیه السلام) را به دنبال کاری فرستادند و چون بازگشت، سرشان را روی دامان آن حضرت گذاشتند تا وحی را دریافت کنند و لذا خورشید غروب کرد و حضرت علی (علیه السلام) نتوانستند نماز عصرشان را ایستاده بجا آورند؛ از این رو حضرت رسول ﷺ دعا کردند تا خورشید بازگردد و حضرت علی (علیه السلام) بتواند نمازش را بجا آورد و چنین شد.

این حدیث را طحاوی، احمد بن صالح، سیوطی، قاضی عیاض، طبرانی، ابو الحسن الفضلی، ابن الفتح الأزدی، ابو زرعه ابن العراقی، ابن حجر عسقلانی و هیثمی معتبر دانسته اند.<sup>۲</sup>

[۱] صحیح مسلم، ج ۴ ص ۱۸۷۱ ح ۲۴۰۴ ولما نزلت هذه الآية (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ) دعا رسول الله عليا وفاطمة وحسنا وحسينا فقال اللهم هؤلاء أهلي

[۲] محمد السيد جاد الحق که از علمای الازهر مصر است، در تحقیق کتاب شرح مشکل الآثار طحاوی، در مقدمه ی کتاب، به تصحیحات و تحسینات این افراد اشاره کرده است.

شرح معانی الآثار، ج ۱ ص ۴۶-۴۷ واما حدیث رد الشمس فأخرجه الطحاوي في مشکل الآثار من حدیث أسماء بنت عمیس من طریقین ... إلى أن قال هذا منقطع و حدیث أسماء متصل وقال القاضي عیاض في الشفا وخرج الطحاوي في مشکل الحدیث ... قال وهذان الحدیثان ثابتان ورواهما ثقات وحكى الطحاوي عن أحمد بن صالح كان يقول لا ينبغي لمن سبيله العلم التخلف عن حفظ حدیث أسماء لأنه من علامات النبوة انتهى كلام القاضي وقال الخفاجي المصري في شرح الشفا ... وقد قال خاتمة الحفاظ السيوطي وكذا السخاوي ان ابن الجوزي في موضوعاته تحمل تحاملا كثيرا حتى أدرج فيه كثيرا من الأحاديث الصحيحة كما أشار إليه ابن الصلاح وهذا الحدیث صححه المصنف رحمه الله تعالى وأشار إلى أن تعدد طرقه شاهد صدق على صحته وقد صححه قبله كثير من الأئمة كالطحاوي وأخرجه ابن شاهين وابن مندة وابن مردويه والطبراني في معجمه وقال إنه حسن ووصف السيوطي في هذا الحدیث رسالة مستقلة سماها كشف اللبس عن حدیث رد الشمس وقال إنه سبق بمثله لأبي الحسن الفضلي أورد طرقه بأسانيد كثيرة و صححه بما لا مزيد عليه... والحدیث صرح جماعة بتصحيحه منهم القاضي عیاض ... ولكن صححه الطحاوي وصاحب الشفا انتهى و صححه الحفاظ ابن الفتح الأزدي وحسنه الحفاظ أبو زرعة ابن العراقي والحافظ السيوطي في الدر المنتشرة في الأحاديث المشتهرة وقد أنكر الحفاظ على ابن الجوزي إirاده الحدیث في كتاب الموضوعات كذا في الأئم لإيقاظ الهمم عن تلميذ السيوطي أبي عبد الله الدمشقي وقال الحفاظ أبو الفضل ابن حجر بعد أن أورد الحدیث خطأ ابن الجوزي بإيراده له في الموضوعات وكذا ابن تيمية في كتاب الرد على الروافض في زعم وضعه وقد ذكر الهيثمي في المجمع حدیث أسماء ثم قال رواه

«**حدیث عافیت**»: این حدیث که در حقیقت چندین روایت مختلف است، به ماجرای بیماری چشم حضرت علی (علیه السلام) در غزوه ی خیبر اشاره دارد که با دعای رسول خدا ﷺ شفا یافت و دیگر به آن بیماری مبتلا نشد<sup>۱</sup> و در ضمن آن، پیامبر ﷺ به دفع گرمی و سردی از بدن امیرالمومنین (علیه السلام) دعا کردند که آن هم مستجاب شد و از این رو آن حضرت گاهی در تابستان، لباس زمستانی و در زمستان، لباس تابستانی می پوشید که تعجب همگان را بر می انگیخت.<sup>۲</sup>

این روایت را نسائی در سننش نقل کرده و برنامه جوامع الکلم حکم به حسن بودن سندش داده<sup>۳</sup> و ابن ماجه نیز در سننش نقل کرده و ألبانی آن را حسن دانسته<sup>۴</sup> و نیز احمد در مسندش نقل کرده و شاکر سندش را حسن دانسته<sup>۵</sup> و همچنین طبرانی در معجم اوسطش آورده و هیثمی سندش را تحسین کرده<sup>۶</sup> و نیز حاکم در مستدرکش آورده و بر شرط شیخین تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت نموده است.<sup>۷</sup>

کله الطبرانی باسناد ورجال أحدها رجال الصحيح عن إبراهيم بن حسن وهو ثقة وثقة ابن حبان وفاطمة بنت علي بن أبي طالب لم أعرفها انتهى

[۱] مسند أحمد بن حنبل، ج ۲ ص ۶۹ ح ۶۳۸ قال شعيب الأرنؤوط: إسناده حسن / حَدَّثَنَا عَفَّانُ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةٍ، قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ سَلَمَةَ، عَنْ عَلِيٍّ، قَالَ: كُنْتُ شَاكِيًا، فَمَرَّ بِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَذَكَرَ مَعْنَاهُ، إِلَّا أَنَّهُ قَالَ: "اللَّهُمَّ عَافِهِ، اللَّهُمَّ اشْفِهِ" [قَالَ: فَمَا اشْتَكَيْتُ ذَلِكَ الْوَجَعَ بَعْدُ]. / مسند أبي يعلى، ج ۱ ص ۴۴۵ ح ۵۹۳ حکم حسین سلیم أسد: إسناده حسن / حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ، حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مُعِينَةَ، عَنْ أُمِّ مُوسَى، قَالَتْ: سَمِعْتُ عَلِيًّا، يَقُولُ: «مَا صِدْتُ وَلَا صِدِعْتُ مُنْذُ مَسَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجْهِي، وَتَقَلَّ فِي عَيْنِي يَوْمَ خَيْبَرَ حِينَ أَعْطَانِي الرَّايَةَ»

[۲] أخبرنا محمد بن يحيى بن أيوب بن إبراهيم قال حدثنا هاشم بن مخلد الثقفي قال حدثنا عمي أيوب بن إبراهيم قال محمد بن يحيى وهو جدي عن إبراهيم الصائغ عن أبي إسحاق الهمداني عن عبد الرحمن بن أبي ليلى أن عليا خرج علينا في حر شديد وعليه ثياب الشتاء وخرج علينا في الشتاء وعليه ثياب الصيف ثم دعا بماء فشرب ثم مسح العرق عن جبهته فلما رجع إلى أبيه قال يا أبة أرايت ما صنع أمير المؤمنين خرج إلينا في الشتاء وعليه ثياب الصيف وخرج علينا في الصيف وعليه ثياب الشتاء فقال أبو ليلى هل فطنت وأخذ بيد ابنه عبد الرحمن فأتى عليا فقال له علي إن النبي صلى الله عليه وسلم كان بعث إلي وأنا أرمد شديد الرمد فبزق في عيني ثم قال افتح عينيك ففتحتهما فما اشتكيتهما حتى الساعة ودعا لي فقال اللهم أذهب عنه الحر والبرد فما وجدت حرا ولا بردا حتى يومي هذا

[۳] سنن النسائي الكبرى، ج ۵ ص ۱۵۲ ح ۸۵۳۶ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن

[۴] صحيح ابن ماجه، ج ۱ ص ۵۷ ح ۹۵ قال الألباني: حسن بطريقتين آخرين في أوسط الطبراني

[۵] مسند أحمد بن حنبل، ج ۱ ص ۵۰۲-۵۰۳ ح ۷۷۸ قال الشاكر: إسناده حسن

[۶] مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۲۲ قال الهيثمي: رواه الطبراني في الأوسط وإسناده حسن

[۷] المستدرک علی الصحیحین، ج ۲ ص ۶۷۷ ح ۴۲۳۹ قال الحاکم: هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین و لم یخرجاه .

تعليق الذهبي في التلخيص: على شرط البخاري ومسلم.

«**حدیث معصومیت در قضاوت**»: حدیثی که بیان می کند هنگامی که رسول خدا ﷺ حضرت علی (علیه السلام) را برای انجام قضاوت به یمن فرستادند، برای آن حضرت دعا کردند تا در قضاوت اشتباه نکند و اینچنین شد.<sup>۱</sup>

«**حدیث اشقی الناس بودن قاتل امیرالمومنین (علیه السلام)**» که آلبانی در کتاب "سلسلة الاحادیث الصحیحه" آورده است.<sup>۲</sup>

و نیز احادیثی مانند: «**إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى كِنَانَةَ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ، وَاصْطَفَى قُرَيْشًا مِنْ كِنَانَةَ، وَاصْطَفَى مِنْ قُرَيْشِ بَنِي هَاشِمٍ، وَاصْطَفَانِي مِنْ بَنِي هَاشِمٍ** = خداوند از میان فرزندان اسماعیل (علیه السلام)، کینانه را برگزید و از نسل کینانه، قریش را و از میان قریش، بنی هاشم را برگزید و از میان بنی هاشم، مرا.» که مسلم در صحیحش آورده<sup>۳</sup> و شارح آن، یحیی بن شرف نووی (ت ۶۷۶ هـ)، در شرح این حدیث می نویسد: «یاران ما به این حدیث استدلال کرده اند بر این که غیر قریش از عرب، همتای قریش نیستند، همچنان که غیر بنی هاشم از قریش، همتای بنی هاشم نیستند.»<sup>۴</sup>

این تیمیه نیز با اشاره به این حدیث، اعتقاد جمهور اهل سنت را بر افضلیت بنی هاشم نسبت به سایر قریش دانسته<sup>۵</sup> و خودش نیز به صحت آن تأکید کرده است.<sup>۶</sup>

[۱] این حدیث در قسمت عدالت امیرالمومنین (علیه السلام) مطرح خواهد شد.

[۲] سلسلة الأحادیث الصحیحة للألبانی، ج ۳ ص ۷۸ ح ۱۰۸۸ "أشقی الأولین عاقر الناقة و أشقی الآخرين الذي يطعنك يا علي . و أشار إلى حيث يطعن"

[۳] صحیح مسلم، ج ۴ ص ۱۷۸۲ ح ۲۲۷۶ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مِهْرَانَ الرَّازِيُّ، وَمُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَهْمٍ جَمِيعًا، عَنْ الْوَلِيدِ، قَالَ ابْنُ مِهْرَانَ: حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ، حَدَّثَنَا الْأَوْزَاعِيُّ، عَنْ أَبِي عَمَارٍ شَدَادٍ، أَنَّهُ سَمِعَ وَائِلَةَ بْنَ الْأَسْفَعِ، يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: " إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى كِنَانَةَ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ، وَاصْطَفَى قُرَيْشًا مِنْ كِنَانَةَ، وَاصْطَفَى مِنْ قُرَيْشِ بَنِي هَاشِمٍ، وَاصْطَفَانِي مِنْ بَنِي هَاشِمٍ "

[۴] شرح النووی علی صحیح مسلم، ج ۱۵ ص ۳۶ قوله صلى الله عليه وسلم ( إن الله اصطفى كنانة ) إلى آخره استدلال به أصحابنا علی أن غیر قریش من العرب لیس بكفء لهم ولا غیر بنی هاشم كفؤ لهم إلا بنی المطلب فانهم هم وبنو هاشم شيء واحد كما صرح به فی الحدیث الصحیح والله أعلم

[۵] منهاج السنة النبویة، ج ۴ ص ۵۹۹ وهذا علی مذهب الجمهور الذين يرون فضل العرب علی غیرهم وفضل قریش علی سائر العرب وفضل بنی هاشم علی سائر قریش وهذا هو المنصوص عن الأئمة كأحمد وغيره

[۶] منهاج السنة النبویة، ج ۷ ص ۲۴۴ وهذا مذهب أهل السنة والجماعة الذين يقولون بنو هاشم أفضل قریش وقریش أفضل العرب والعرب أفضل بني آدم ... و الأول اصح



احادیث دیگری نیز وجود دارد که با صراحت بیشتری افضلیت امیرالمومنین (علیه السلام) را بیان کرده است که در ادامه می آوریم.

### ۱. حدیث برگزیده شدن امام علی (علیه السلام) توسط خداوند

برگزیده شدن امام علی (علیه السلام) از طرف خداوند در دو حدیث معتبر اهل سنت آمده که در یکی از آن ها این گزینش را در ردیف حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) قرار داده است.

#### حدیث یکم: " فَأَخْتَارَ اللَّهُ لِي عَلِيًّا "

حاکم در مستدرکش از طریق امام سجاد (علیه السلام) از امام حسین (علیه السلام) روایت کرده است که فرمودند:

«روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به همراه دو عمویشان عباس و حمزه در خانه ای بودند و علی (علیه السلام) و جعفر (علیه السلام) و عقیل - که کودک بودند - در آنجا بازی می کردند؛ پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به عموهایشان فرمودند: از این ها یکی را برگزینید. یکی از آنها گفت: جعفر (علیه السلام) را برگزیدم و دیگری گفت: علی (علیه السلام) را برگزیدم. پس حضرت فرمود: شما را مختار کردم و انتخابتان را کردید و خداوند برای من علی (علیه السلام) را برگزید.»<sup>۱</sup>

این روایت را حاکم در مستدرکش نقل کرده و برنامه جوامع الکلم، به خاطر مقبول بودن یونس بن ارقم، حکم به حسن بودن سندش در متابعات داده؛<sup>۲</sup> اما او نیز تقه است<sup>۳</sup> و لذا سند این روایت، حسن است.

[۱] « حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرِو مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْوَّاحِدِ الرَّاهِدِيُّ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، ثنا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو، ثنا يُونُسُ بْنُ أَرْقَمٍ، ثنا هَارُونُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، قَالَ: أَشْرَفَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ نَبِيٍّ وَمَعَهُ عَمَاءُ الْعَبَّاسِ، وَحَمْرَةَ، وَعَلِيٌّ، وَجَعْفَرٌ، وَعَقِيلٌ هُمْ فِي أَرْضٍ يَعْمَلُونَ فِيهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِعَمِيهِ: " اِخْتَارَا مِنْ هَؤُلَاءِ؟ "، فَقَالَ أَحَدُهُمَا: اخْتَرْتُ جَعْفَرًا، وَقَالَ الْآخَرُ: اخْتَرْتُ عَلِيًّا، فَقَالَ: " خَيْرٌ كُتُمَا فَأَخْتَرْتُمَا، فَأَخْتَارَ اللَّهُ لِي عَلِيًّا ".

[۲] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۶۶۷ ح ۶۴۶۶ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن في متابعات والشواهد رجاله ثقات وصدوقین عدا یونس بن ارقم الکندی وهو مقبول.

[۳] این حبان توثیقش کرده، بزار صدوق دانسته و بخاری نیز او را معروف الحدیث دانسته است که احمد شاکر آن را توثیق دانسته و لذا وی را تقه و سند روایتش را صحیح دانسته است. المسند للإمام احمد، ج ۲ ص ۲۲ ح ۹۶۱ یونس بن ارقم الکندی البصری: قال البخاری ... معروف الحدیث، و هذا توثیق، و ذکره ابن حبان في الثقات. / البحر الزخار، ج ۲ ص ۱۴۵ رقم ۵۰۷ / وَیُونُسُ بْنُ أَرْقَمٍ كَانَ صَدُوقًا رَوَى عَنْهُ أَهْلُ الْعِلْمِ وَاخْتَمَلُوا حَدِيثَهُ عَلَيَّ أَنْ فِيهِ شَيْعَةٌ شَدِيدَةٌ

دکتر وصی الله بن محمد عباس نیز یونس را تقه دانسته است. فضائل الصحابه لاحمد، ج ۱ ص ۱۶۹ ح ۱۱۲ حسین سلیم اسد اما او را حسن الحدیث دانسته است. مجمع الزوائد اسد، ج ۱۸ ص ۴۴۹ ح ۱۴۹۵۷

## حدیث دوم:

«هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام با حضرت علی علیه السلام ازدواج کردند و نیز در هنگام بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله آن حضرت به ایشان فرمودند: آیا راضی نمی شوی که خداوند از اهل زمین دو مرد را برگزید؛ یکی از آن دو، پدرت است و دیگری همسرت.»<sup>۱</sup>

این روایت در کتب اهل سنت از ۵ نفر از صحابه و در مجموع با ۹ سند نقل شده است.

### اول: ابن عباس با چهار طریق

این روایت با ۴ طریق از عبدالرزاق از معمر از ابن ابی نجیح از مجاهد از ابن عباس نقل شده است.

**سند اول:** خطیب بغدادی<sup>۲</sup> به واسطه ی دو نفر از شیوخش با سند صحیح از طریق ابراهیم بن الحجاج السامی<sup>۳</sup>.

این دو شیخ خطیب، یکی «محمد بن أحمد المؤدب» است که مجهول الحال است و دیگری خواهر او، «أسماء بنت أحمد الأصبهانیة» که مستور است؛ زیرا دو نفر ثقه و بلکه دو عالم بزرگ اهل سنت؛ یعنی خطیب بغدادی و ابو علی اصفهانی (متوفای ۵۱۵ هـ) از وی روایت نقل کرده اند و لذا این سند معتبر است و از این رو سیوطی آن را حسن دانسته است.<sup>۴</sup>

تنها این خراش بر این راوی جرح وارد کرده و او را «لین الحدیث» دانسته؛ اما وی از متشدین است و جرح او در مقابل تعدیل دیگران، وارد نیست. الموقظة في علم مصطلح الحدیث للذهبی، ص ۸۳ وین ثم، قيل تجب حكاية الجرح والتعديل: «فمنهم من نفسه حاد في الجرح، ومنهم من هو معتدل، ومنهم من هو متساهل». فالحاد فيهم: يحيى بن سعيد، وابن معين، وأبو حاتم، وابن خراش، وغيرهم.

[۱] «لَمَّا زَوَّجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ، قَالَتْ فَاطِمَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، زَوَّجْتَنِي مِنْ رَجُلٍ فَقِيرٍ لَيْسَ لَهُ شَيْءٌ! فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "أَمَّا تَرْضَيْنَ أَنْ اللَّهُ اخْتَارَ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبُوكَ وَالْآخَرُ زَوْجُكَ"»

[۲] تاریخ بغداد، ج ۴ ص ۱۹۵ رقم ۱۸۸۶ أَخْبَرَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَشَادَةَ الْمُؤَدَّبِ، بِأَصْبَهَانَ، وَأَخْتَهُ أُمَّ سَلَمَةَ أَسْمَاءَ، قَالَا: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ حَيَّانَ إِفْلَاءً، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو يَحْيَى عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَلْمِ الرَّازِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ غِيلَانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحِ الْمِصْرِيِّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَجَّاجِ، عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ، عَنْ مَعْمَرِ بْنِ أَبِي نَجِيحٍ، عَنْ مَجَاهِدٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: لَمَّا زَوَّجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ، قَالَتْ فَاطِمَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، زَوَّجْتَنِي مِنْ رَجُلٍ فَقِيرٍ لَيْسَ لَهُ شَيْءٌ! فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "أَمَّا تَرْضَيْنَ أَنْ اللَّهُ اخْتَارَ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبُوكَ وَالْآخَرُ زَوْجُكَ"»

[۳] بررسی سند روایت:

عبد الله بن محمد الأصبهاني: ثقة حافظ / عبد الرحمن بن سلم الرازي: ثقة / محمود بن غيلان العدوي: ثقة / أحمد بن صالح المصري: ثقة ثبت / إبراهيم بن الحجاج السامي: ثقة

[۴] جامع الأحاديث، ج ۱۶ ص ۲۳۶ ح ۷۷۸۶ قال السيوطي: خط فيه وسنده حسن

البانی سند روایت را تا ابراهیم بن الحجاج مسلم دانسته و از این رو نوشته است:  
«وَأَمَّا حَدِيثُ ابْنِ عَبَّاسٍ؛ فَيُرْوَاهُ إِبرَاهِيمُ بْنُ الْحِجَّاجِ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ عَنْ مَعْمَرٍ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ عَنْ مَجَاهِدٍ عَنْهُ بِهِ ...»<sup>۱</sup>

**سند دوم:** طبرانی<sup>۲</sup> از طریق الحسن بن علی المعمری (صدوق حسن الحديث) از عبد السلام بن صالح الهروي<sup>۳</sup> با تصحیح سند توسط حاکم.<sup>۴</sup>

**سند سوم:** خطیب بغدادی<sup>۵</sup> با سند معتبر از طریق أحمد بن عبد الله الهشيمي<sup>۶</sup>.

[۱] سلسله الأحاديث الضعيفة، ج ۱۰ ص ۵۳۱ ح ۴۸۹۸

[۲] المعجم الكبير، ج ۱۱ ص ۹۴ ح ۱۱۱۵۴ حدثنا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْمُعَمَّرِيُّ ثنا عبد السلام بن صالح الْهَرَوِيُّ ثنا عبد الرَّزَّاقِ أَنَا مَعْمَرٌ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ عَنْ مَجَاهِدٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ لَمَّا رَوَّجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا مِنْ فَاطِمَةَ قَالَتْ رَوَّجْتَنِي مِنْ عَائِلٍ لَا مَالَ لَهُ فَقَالَ لَهَا أَمَا تَرْضَيْنَ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ أَطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ فَأَخْتَارَ مِنْهَا رَجُلَيْنِ جَعَلَ أَحَدَهُمَا أَبَاكَ وَالْآخَرَ زَوْجَكَ [۳] توثيق ابو الصلت الهروي:

او را يحيى بن معين و حاکم ثقة دانسته اند. (المستدرک، ج ۳ ص ۱۳۷ رقم ۴۶۳۷) ابو داود سجستانی او را ضابط دانسته (تهذيب التهذيب، ج ۶ ص ۲۸۶ رقم ۶۱۹ وقال الأجرى عن أبي داود كان ضابطاً ورأيت بن معين عنده) و ابو سعد احمد بن محمد الماليني (الإمام المحدث الصادق الزاهد. سير أعلام النبلاء، ج ۱۷ ص ۳۰۱) طبق نقل خطیب بغدادی از دعلج بن أحمد السجستاني (ثقة مأمون) او را تلویحاً توثیق نمود. (تاریخ بغداد، ج ۱۱ ص ۵۱ رقم ۵۷۲۸ قال لي دعلج انه سمع أبا سعد الزاهد الهروي وقيل له ما تقول في عبد السلام بن صالح فقال نعيم بن الهيصم ثقة ف قيل إنما سألتك عن عبد السلام فقال نعيم ثقة لم يزد على هذا.)؛ لذا ابن حجر عسقلانی در جمع بندی، وی را راستگو دانسته است. (تقريب التهذيب، ج ۱ ص ۳۵۵ رقم ۴۰۷۰ صدوق له مناكير، وكان يتشيع، وأفرط العقيلي فقال: كذاب.)

[۴] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۴۰ ح ۴۶۴۵ أبو الصلت عبد السلام بن صالح ثنا عبد الرزاق معمر عن أبي نجیح

عن مجاهد عن بن عباس قالت فاطمة زوجتي من عائل لا مال له فذكر نحوه على شرط الشيخين  
[۵] تاریخ بغداد، ج ۴ ص ۱۹۶ رقم ۱۸۸۶ وَأَخْبَرَنِيهِ أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْوَاحِدِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْخَافِضِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِبرَاهِيمَ الْكَتَّابِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدِ الْهَشِيمِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ، عَنْ مَجَاهِدٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: لَمَّا رَوَّجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيًّا فَاطِمَةَ، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، رَوَّجْتَنِي مِنْ عَائِلٍ لَا مَالَ لَهُ! فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: "أَوْ مَا تَرْضَيْنَ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ أَطَّلَعَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَخْتَارَ مِنْهُمْ رَجُلَيْنِ، فَجَعَلَ أَحَدَهُمَا أَبَاكَ وَالْآخَرَ بَعْلَكَ"

[۶] بررسی سند روایت:

محمد بن عبد الواحد القزويني: ثقة / الدارقطني: ثقة حافظ حجة / محمد بن قريش الكاتب: صدوق يخطيء / أحمد بن عبد الله الهشيمي: وى هيچ جرح حسى و مفسرى ندارد و تنها به خاطر نقل روايات فضائل اميرالمومنين (عليه السلام) متهم به جعل حديث شده است. طبق أمار برنامه جوامع الكلم، ۱۲ نفر از وى روايت نقل کرده اند. سند روايت او را حاکم صحيح دانسته و در حقيقت وى

**سند چهارم:** ابن عدی از طریق محمد بن سهل البخاری<sup>۱</sup>

**دوم: ابو هريره**

حاکم در المستدرک با سندی دیگر از ابهریره همین حدیث را نقل کرده و در ذیل حدیث بعدش، سندش را تصحیح کرده است.<sup>۲</sup>

**سوم: ابو ایوب انصاری با دو سند**

**سند اول و دوم:** طبرانی در کتاب المعجم الکبیر این روایت را با دو سند که در ادامه به یک سند مشترک می رسند نقل کرده<sup>۳</sup> که سندش را مولوی حسن الزمان حیدر آبادی جید (نیکو) دانسته و رجال مورد اشکالش را توثیق نموده است.<sup>۴</sup> با این حال ما نیز به بررسی سند این روایت می پردازیم.<sup>۵</sup>

را ثقه می دانسته است. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۳۷-۱۳۸ ذیل ح ۶۶۳۷. / عبد الرزاق بن همام: ثقة حافظ / معمر بن ابي عمرو الأزدي: ثقة ثبت فاضل / عبد الله بن أبي نجیح الثقفي: ثقة.

[۱] الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۵ ص ۳۱۳ حدثناه الحسن بن عثمان التستري ثنا محمد بن سهل البخاري ثنا عبد الرزاق

بإسناده نحوه

[۲] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۴۰ ح ۴۶۴۵ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي دَارِمٍ الْحَافِظُ ثنا أَبُو بَكْرِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ سُفْيَانَ التَّمِيمِيُّ، ثنا سُرَيْجُ بْنُ يُونُسَ، ثنا أَبُو حَفْصِ الْأَبَّازِ، ثنا الْأَعْمَشُ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَتْ فَاطِمَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، زَوَّجْتَنِي مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَهُوَ فَاقِرٌ لَا مَالَ لَهُ، فَقَالَ: " يَا فَاطِمَةُ، أَمَا تَرْضَيْنِ أَنْ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَطَّلَعَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ، فَأَخْتَارَ رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبُوكَ، وَالْآخَرُ بَعْلُكَ ". أَخْبَرَنَا أَبُو الصَّلْتِ عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحٍ، ثنا عَبْدُ الرَّزَّاقِ عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ أَبِي نَجِيحٍ، عَنْ مَجَاهِدٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَتْ فَاطِمَةُ: زَوَّجْتَنِي مِنْ عَائِلٍ لَا مَالَ لَهُ، فَذَكَرَ نَحْوَهُ عَلَى شَرْطِ الشَّيْخَيْنِ [۳] المعجم الكبير، ج ۴ ص ۱۷۱ ح ۴۰۴۶ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَضْرَمِيُّ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ مَرْزُوقٍ، ثنا حُسَيْنُ الْأَشْقَرُ، ثنا

قَيْسٌ، عَنْ الْأَعْمَشِ، عَنْ عَبَّادَةَ بْنِ رَبِيعٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لِفَاطِمَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهَا: " أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَطَّلَعَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَخْتَارَ مِنْهُمْ أَبَاكَ، فَبَعَثَهُ نَبِيًّا، ثُمَّ أَطَّلَعَ الثَّانِيَةَ فَأَخْتَارَ بَعْلُكَ فَأَوْحَى إِلَيَّ فَأَلْكَحْتُهُ وَأَتَّخَذْتُهُ وَصِيًّا؟ " / المعجم الكبير ج ۴ ص ۱۷۲ ح ۴۰۴۷ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ أَبِي شَيْبَةَ، ثنا يَحْيَى الْجَمَانِيُّ، ثنا قَيْسُ بْنُ رَبِيعٍ، عَنْ الْأَعْمَشِ، عَنْ عَبَّادَةَ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرَضَ، فَأَتَتْهُ فَاطِمَةُ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهَا تَعَوُّدَهُ وَهُوَ نَاقِيَهُ مِنْ مَرَضِهِ، فَلَمَّا رَأَتْ مَا بَرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ الْجَهْدِ، فَذَكَرَ الْحَدِيثَ بِطَوِيلِهِ

[۴] القول المستحسن في فخر الحسن، ص ۳۵۱ فالطبراني بسند جيد فيه الاشقر وتصديقه وتوثيقه قد تقرر وقيس بن الربيع

الاسدي والحق ان محله الصدق وان تغير لما كبر وعبابية بن ربعي الاسدي وهو وان طعن بالغلو في التشيع فلم يهتم بالوضع

[۵] بررسی سند روایت:

هر دو سند این روایت از قیس به بعد مشترک هستند؛ به این ترتیب:

۱. محمد بن عبدالله الحضرمی (ثقة حافظ) - محمد بن مرزوق (ثقة) - حسين الاشقر.

۲. محمد بن عثمان بن ابی شيبه (صدوق حسن الحديث) - يحيى الجماني

سند مشترک: قیس بن الربیع - اعمش (ثقة حافظ) - عبایة بن ربیع - ابو ایوب انصاری (صحابی)  
در سند اول، حسین الأشقر مختلف فيه است و در سند دوم یحیی الحمانی؛ اما در مجموع یکدیگر را تقویت می کنند و محل اختلاف بودنشان رفع می شود؛ لذا آنچه می ماند بررسی ادامه ی سند است که وثاقت قیس بن الربیع و عبایة بن ربیع می باشد.

### بررسی وثاقت الحسین بن الحسن الأشقر:

خطیب بغدادی با سند صحیح نقل کرده است که یحیی بن معین او را توثیق نمود.  
الکفایة فی علم الروایة، ج ۱ ص ۱۳۰ قَرَأْنَا عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْجَوْهَرِيِّ، عَنْ أَبِي عُمَرَ بْنِ حَبِيبَةَ، قَالَ: ثنا أَبُو الطَّيِّبِ مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْكُوكَبِيُّ، قَالَ: ثنا إِبرَاهِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْجَنْبِئِ الْخَتَلِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ يَحْيَى بْنَ مَعِينٍ، ذَكَرَ حُسَيْنًا الْأَشْقَرَ، فَقَالَ: "كَانَ مِنَ الشَّيْخَةِ الْغَالِيَةِ الْكِبَارِ، قُلْتُ: وَكَيْفَ حَدِيثُهُ؟ قَالَ: لَا بَأْسَ بِهِ، قُلْتُ: صَدُوقٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، كَتَبْتُ عَنْهُ عَنْ أَبِي كُدَيْبَةَ وَيَعْقُوبَ الْقُمِّيَّ"

بررسی سند روایت: الخطیب البغدادي: ثقة حجة / الحسن بن علي الجوهري: ثقة محدث / أبو عمر بن حبيبه: ثقة مأمون / محمد بن القاسم الكوكبي: ثقة ثبت / إبراهيم بن عبد الله الختلي: ثقة.  
ابن حبان نام او را در كتاب «الثقات» خود آورده است. الثقات، ج ۸ ص ۱۸۴ رقم ۱۲۸۸۷ حسین بن حسین الأشقر أبو عبد الله الفزاري

حاکم نیشابوری نیز سند روایت او را تصحیح کرده است. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۴۸ ح ۴۶۶۹  
ابن حجر عسقلانی اقوال مختلف علمای اهل سنت درباره ی أشقر را اینگونه جمع بندی می کند که او راستگو است.  
تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۱۶۶ رقم ۱۳۱۸ «الحسین بن الحسن الأشقر الفزاري الكوفي صدوق يهم ويغلو في التشيع من العاشرة مات سنة ثمان ومائتين س»

ابن حجر هیتمی مکی نیز او را شیعی غالی راستگو دانسته است.  
الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقة، ج ۲ ص ۴۸۷ أخرج أحمد والطبراني وابن أبي حاتم والحاكم عن ابن عباس رضي الله عنهما أن هذه الآية لما نزلت قالوا يا رسول الله من قرابتك هؤلاء الذين وجبت علينا مودتهم قال علي وفاطمة وابناهما. وفي سنده شيعي غال لكنه صدوق

عبدالرؤف مناوی نیز سند روایت او را حسن یا صحیح دانسته است. التيسير بشرح الجامع الصغير، ج ۲ ص ۶۸

### توثیق یحیی بن عبدالحمید الحمانی:

تعدادی از بزرگان علم رجال اهل سنت او را توثیق کرده اند و عده ای نیز تصریح کرده اند که تضعیف او تنها به خاطر حسادت نسبت به او بوده است:

«أبو أحمد بن عدی الجرجانی : أرجو أنه لا بأس به / أبو دواد السجستانی : كان حافظا / أحمد بن منصور الرمادی : عندي أوثق من أبي بكر بن أبي شيبة، وما يتكلمون فيه إلا من الحسد / محمد بن إبراهيم البوشنجي : ثقة / محمد بن عبد الله بن نمير: ومرة: ثقة، ومرة: يحفظ حفظا جيدا، وما هو إلا صدوق / يحيى بن معين : صدوق مشهور، ما يقال: فيه إلا من حسد، ومرة: ثقة، ومرة: صدوق ثقة، وفي رواية ابن محرز عنه قال: كان ثقة، لا بأس به، رجل صدوق.»

منبع: قسمت تراجم برنامه ی جوامع الكلم و سایت موسوعة الحديث.

جالب اینکه أحمد بن منصور الرمادی که ذهبی از او به عنوان «الإمام الحافظ الضابط» یاد کرده (سير أعلام النبلاء، ج ۱۲ ص ۳۸۹)، حمانی را ثقة تر از ابوبکر بن ابی شيبه (از محدثین بزرگ اهل سنت) دانسته است!

«و اما رمادی گفته است: او در نزد من از ابوبکر بن ابی شیبیه (استاد بخاری) مورد اعتماد تر است و در مورد او فقط به خاطر حسادت سخنانی گفته اند.»

تاریخ الإسلام، ج ۱۶ ص ۴۵۵ «وَأما الرمادی فقال: هو أوثق عندي من أبي بكر بن أبي شيبه، وما يتكلمون فيه إلا من الحسد» خود شمس الدین ذهبی از او به عنوان حافظ و امام یاد کرده است.  
سیر أعلام النبلاء، ج ۱۰ ص ۵۲۶ «يَحْيَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مَيْمُونِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْجَمَانِيُّ الْحَافِظُ، الْإِمَامُ، الْكَبِيرُ، أَبُو زَكْرِيَّا ابْنُ الْمُحَدَّثِ الثَّقِيِّ، أَبِي يَحْيَى الْجَمَانِيِّ الْكُوفِيِّ صَاحِبِ (الْمُسْتَدْرِ) الْكَبِيرِ.»  
و در کتاب دیگرش، حدیثش را حسن دانسته است.

تاریخ الإسلام، ج ۱۶ ص ۴۵۵-۴۵۶ قلت: وقع لنا حديثه عالیا. أخبرنا أبو المعالی الهمدانی ... ثنا يحيى بن عبد الحميد ... ثنا علي بن أبي طالب رضي الله عنه قال: أما إني سمعت النبي يقول: لا تكذبوا علي، فمن كذب علي معتمدا فليج النار. هذا حديث حسن عال متصل، سالم من العنينة المحتملة للتدليس، قل أن يضع مثله.»

حافظ ابن حجر عسقلانی اولین حدیث کتاب المطالب العالیة را از یحیی الحمانی نقل کرده و سندش را حسن دانسته است.  
المطالب العالیة، ج ۲ ص ۶۳ ۱ قال أبو يعلى حدثنا الحمانی ... عن عائشة ... «الماء لا ينجسه شيء» ... قلت: إسناده حسن فإن الحمانی وهو یحیی لم ینفرد  
نور الدین هیشمی اما او را ثقہ دانسته است.

مجمع الزوائد، ج ۱ ص ۲۱۴ وعن عائشة أن النبي صلى الله عليه وسلم قال الماء لا ينجسه شيء رواه البزار وأبو يعلى والطبرانی في الأوسط ورجاله ثقات

حافظ بوصیری نیز بعد از نقل روایتی از یحیی بن عبد الحمید الحمانی، می گوید: «هَذَا إِسْنَادٌ رُوَاهُ ثِقَاتٌ.»  
إتحاف الخيرة المهرة بزوائد المسانيد العشرة، ج ۶ ص ۳۲۹ ح ۵۹۵۰ «رَوَاهُ عَبْدُ بَنُ حَمِيدٍ: ثَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ، ثَنَا شَرِيكٌ...»

حسین سلیم اسد الدارانی در تحقیق مسند ابی یعلی، به تفصیل جرح و تعدیل های او را آورده و در نهایت رای به حسن الحدیث بودن وی داده است.

مسند أبي يعلى الموصلي (ط. المأمون)، ج ۸ ص ۲۰۳-۲۰۵ ح ۴۷۶۵ فهو عندنا حسن الحديث.  
وی در تحقیق سنن الدارمی نیز یحیی الحمانی را حسن الحدیث دانسته است.  
مسند الدارمی المعروف بسنن الدارمی، ج ۴ ص ۲۱۱۳ ح ۳۳۹۹ وأن إسناده یحیی الحمانی حسن من أجل الحمانی نفسه، وقد فصلنا القول فيه عند الحديث (۴۷۶۵) في «مسند الموصلي».

### توثیق قیس بن الربیع الأسدی:

عبدالله بن عدی جرجانی (متوفای ۳۶۵ هـ) بعد از بحث مفصل درباره ی قیس بن الربیع و نقل روایات او، در نهایت چنین نتیجه گیری می کند:

«عموم روایاتش مستقیم است و شعبه و دیگر بزرگان از او حدیث نقل کرده اند و او نیز از شعبه، ابن عیینه و دیگران حدیث نقل کرده است و آن دلالت می کند بر اینکه او صاحب حدیث است و سخن در مورد او همان است که شعبه گفته است (ثقه) و او بدون اشکال است.»

الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۶ ص ۴۶ رقم ۱۵۸۶ ولقیس بن الربیع غیر ما ذکرتم من الحدیث وعامة رواياته مستقيمة وقد حدث عنه شعبة وغيره من الکبار وهو قد حدث عن شعبة وعن بن عیینة وغيرهما وبذلک علی أنه صاحب حدیث والقول فيه ما قاله شعبة وإنه لا بأس به

احمد شاکر در تحقیق مسند احمد بعد از جمع بندی نظرات عالمان رجال اهل سنت، رأی به وثاقت او داده است. المسند للإمام أحمد، ج ۱ ص ۴۵۶ ح ۶۶۱ قیس: هو ابن الربیع الأسدي الكوفي، وهو ثقة، وثقه الثوري وشعبة وغيرهما. ضياء مقدسی در صحیحش از قیس روایت نقل کرده و گفته است: «در مورد قیس بعضی ها سخنانی گفته اند و شعبه و شریک ستایشش نموده اند.» الأحادیث المختارة، ج ۴ ص ۱۴۱ ح ۱۳۵۵ و قیس قد تکلم فيه بعضهم وكان شعبة وشريك بئنيان عليه دكتور عبدالملك بن دهيش نیز در تحقیق کتاب فوق، سند روایت قیس را حسن دانسته است. ابو العباس بوضیری (متوفای ۸۴۰ هـ) نیز وی را مختلف فيه و سند روایتش را حسن دانسته است. إتحاف الخيرة المهرة بزوائد المسانيد العشرة، ج ۲ ص ۷۴ رقم ۱۰۶۲ وَقَالَ الْخَارِثُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي أَسَامَةَ: تَنَا عَاصِمُ بْنُ عَلِيٍّ، تَنَا قَيْسُ بْنُ الرَّبِيعِ ... هَذَا إِسْنَادٌ حَسَنٌ، قَيْسٌ مُخْتَلَفٌ فِيهِ، وَبَاقِي رِجَالِ الْإِسْنَادِ ثَقَاتٌ. ذهبی نیز در مورد او می گوید: قَيْسُ بْنُ الرَّبِيعِ أَبُو مُحَمَّدٍ الْأَسَدِيُّ (د، ت، ق) الْإِمَامُ، الْحَافِظُ، الْمُكْتَبَرُ، أَبُو مُحَمَّدٍ الْأَسَدِيُّ، الْكُوفِيُّ، الْأَخْوَلُ، أَحَدُ أَوْعِيَةِ الْعِلْمِ عَلَى صَعْفٍ فِيهِ مِنْ قَبْلِ حِفْظِهِ. سير أعلام النبلاء، ج ۸ ص ۴۱ ذهبی در کتاب دیگرش او را یکی از سرچشمه های علم و فی نفسه راستگو؛ اما بد حافظه معرفی کرده است. میزان الاعتدال في نقد الرجال، ج ۵ ص ۴۷۷ رقم ۶۹۱۷ قیس بن الربیع د ت ق الأسدي الكوفي أحد أوعية العلم صدوق في نفسه سيء الحفظ

### توثيق عبایة بن ربیع الأسدی:

محمد بن سعد بصری (متوفای ۲۳۰ هـ) بر او ترجم کرده است. الطبقات الكبرى، ج ۶ ص ۱۲ «عبایة بن ربیع الأسدی روی عن عمر وعلى بن أبي طالب وكان قليل الحديث رحمة الله عليه وبركاته» ابو حاتم رازی در پاسخ به پرسش پسرش از احوال او، وی را شیخ (از الفاظ توثیق) دانسته است. الجرح والتعديل، ج ۷ ص ۲۹ «عبایة بن ربیع الأسدی كوفي ... نا عبد الرحمن قال سألت أبي عنه فقال كان من عتق الشيعة قلت ما حاله قال شيخ» ذهبی درباره ی توثیق بودن لفظ شیخ در کلام ابو حاتم، می نویسد: «این لفظ، تضعیف نیست؛ بلکه ابن ابی حاتم در مقدمه کتابش آن را از الفاظ توثیق به شمار آورده است و همچنین خطیب بغدادی در کتاب الکفایه.» میزان الاعتدال في نقد الرجال، ج ۸ ص ۱۴۳ قول أبي حاتم شيخ قال وليس هذا بتضعيف قلت بل عده ابن أبي حاتم في مقدمة كتابه من ألفاظ التوثيق وكذا الخطيب البغدادي في الكفایة ابن حبان نام او را در کتاب «الثقات» خود آورده و گفته است که وی از گروهی از صحابه روایت نقل کرده و اهل کوفه نیز از او نقل کرده اند. الثقات، ج ۵ ص ۲۸۱ رقم ۴۸۴۴ «عبایة بن ربیع الأسدی رأى جماعة من الصحابة روی عنه أهل الكوفة» حاکم نیشابوری و ذهبی حدیث عبایة بن ربیع را طبق شروط بخاری و مسلم، صحیح دانسته اند. المستدرک على الصحيحین، ج ۲ ص ۵۰۰ ح ۳۷۱۷ «أخبرنا علی بن محمد بن عقبة الشيباني بالكوفة حدثنا إبراهيم بن إسحاق القاضي حدثنا يعلى بن عبيد حدثنا سفیان الثوري عن سلمة بن كهيل عن عبایة بن ربیع عن علی رضی الله عنه في قوله

## چهارم: علی الهلالی

طبرانی این حدیث را در کتاب المعجم الأوسط از این صحابی نقل کرده است.<sup>۱</sup>

## پنجم: ابو سعید خدری

مولوی امر تسری حنفی روایت ابوسعید خدری را از دارقطنی از طریق ابو هارون عبدی نقل کرده است.<sup>۲</sup>

بنابراین، این روایت با مجموع اسانیدش صحیح بوده و دلالت آن هم واضح است: خداوند دو نفر را از اهل زمین برگزیده که اولی پیامبر است و دیگری هم باید وصی و جانشین او باشد.

و حداقل چیزی که از این روایت مستفاد می شود، افضلیت امیرالمومنین (علیه السلام) بر تمام امت است.

## ۲. حدیث «الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة و ابوهما خیر منهما»

رسول خدا ﷺ ضمن اینکه فرموده اند امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) سرور جوانان اهل بهشت هستند، تصریح کرده اند که پدرشان حضرت علی (علیه السلام) از آن دو حضرت برترند.

این مطلب در کتب اهل سنت از ۸ نفر از صحابه نقل شده است:

عز وجل (وألزهمهم كلمة التقوى) قال لا إله إلا الله والله أكبر هذا حدیث صحیح علی شرط الشيخین ولم یخرجاه» تعليق الذهبی علی شرط البخاری ومسلم.

دکتر سعد الشری نیز در تحقیق کتاب مصنف ابن ابی شیبہ، سند روایت عبایه بن ربیع را حسن و او را صدوق دانسته است. المصنف لابن ابی شیبہ (ت: الشری)، ج ۳ ص ۲۹۶ ح ۳۶۶۲ «حدثنا أبو معاوية عن الأعمش عن خيثمة عن عبایه بن ربیع قال قال عمر لا تجزيء صلاة لا يقرأ فيها بفتح الكتاب وأبتين فصاعدا.» قال الشری في التعليق: «حسن؛ عبایه صدوق.»

[۱] المعجم الأوسط، ج ۶ ص ۲۲۷-۲۲۸ ح ۶۵۴۰ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زُرَيْقٍ بْنُ جَامِعِ الْمَصْرِيِّ، ثنا الْهَيْثَمُ بْنُ حَبِيبٍ، ثنا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَلِيٍّ الْمَكِّيِّ الْهَلَالِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي شَكَاةِ التِّي قَبِضَ فِيهَا، فَإِذَا فَاطِمَةُ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهَا عِنْدَ رَأْسِهِ، قَالَ: قَبِضْتُ حَتَّى اِزْتَفَعَ صَوْتُهَا، فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ طَرْفَهُ إِلَيْهَا، فَقَالَ: "حَبِيبَتِي فَاطِمَةُ مَا الَّذِي يُبْكِيكِ؟" فَقَالَتْ: أَحْشَى الضَّيْعَةَ مِنْ بَدْعِكَ، فَقَالَ: "يَا حَبِيبَتِي، أَمَا عَلِمْتِ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ اطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ اطَّلَاعَةً فَأَخْتَارَ مِنْهَا أَبَاكَ فَبِعَتْ بِرِسَالَتِهِ، ثُمَّ اطَّلَعَ اطَّلَاعَةً فَأَخْتَارَ مِنْهَا بَعْلَكَ وَأَوْحَى إِلَيَّ أَنْ أُكْحِكَ بِإِيَّاهُ

[۲] ارجح المطالب في عد مناقب اسد الله الغالب، ص ۲۹ عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَدِيِّ قَالَ أَتَيْتُ أَبَا سَعِيدِ الْخَدْرِيِّ فَقُلْتُ لَهُ هَلْ شَهِدْتَ بَدْرًا فَقَالَ نَعَمْ فَقُلْتُ أَلَا تُحَدِّثُنِي بِشَيْءٍ مِمَّا سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ فِي عَلِيٍّ وَفَضْلِهِ فَقَالَ بَلَى أَخْبِرْكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ إِذَا مَرَضَ مَرَضَةً نَفَسَ مِنْهَا فَدَخَلَتْ عَلَيْهِ فَاطِمَةُ - تَعُوذُ وَ أَنَا جَالِسٌ عَنْ يَمِينِ رَسُولِ اللَّهِ | فَلَمَّا رَأَتْ مَا يَرْسُولِ اللَّهِ مِنَ الضَّعْفِ خَنَقَتْهَا الْعَبْرَةُ حَتَّى بَدَتْ دُمُوعُهَا عَلَى خَدَّهَا فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ | مَا يَبْكِيكِ يَا فَاطِمَةُ قَالَتْ أَحْشَى الضَّيْعَةَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ أَمَا عَلِمْتِ أَنَّ اللَّهَ اطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ اطَّلَاعَةً فَأَخْتَارَ مِنْهَا أَبَاكَ فَبِعْتَهُ نَبِيًّا ثُمَّ اطَّلَعَ ثَانِيَةً فَأَخْتَارَ مِنْهُمْ بَعْلَكَ فَأَوْحَى إِلَيَّ فَأَنْكَحْتُهُ وَ اتَّخَذْتُهُ وَصِيًّا ... (أخرجه الدارقطني).



۱. عبدالله بن عمر: ابن ماجه در سننش با تصحيح ألبانی.<sup>۱</sup>

۲. عبدالله بن مسعود: حاکم در مستدرکش با تصحيح حديث و موافقت ذهبی<sup>۲</sup> و تحسین ألبانی.<sup>۳</sup>

۳. حذیفه بن یمان: با دو سند.

سند اول: طبرانی در معجم کبیرش<sup>۴</sup> با سند حسن طبق حکم برنامه جوامع الکلم.<sup>۵</sup>

سند دوم: ابن عساکر در تاریخش<sup>۶</sup> با سند معتبر در شواهد طبق نظر ألبانی.<sup>۷</sup>

[۱] صحیح ابن ماجه، ج ۱ ص ۵۷ ح ۹۶ حدثنا محمد بن موسى الواسطي ثنا المعلى بن عبد الرحمن ثنا بن أبي ذئب عن نافع عن بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة وأبوهما خير منهما [۲] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۸۲ ح ۴۷۷۹ حدثنا أبو سعيد عمرو بن محمد بن منصور العدل ثنا السري بن خزيمة ثنا عثمان بن سعيد المري ثنا علي بن صالح عن عاصم عن زر عن عبد الله رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة وأبوهما خير منهما هذا حديث صحيح بهذه الزيادة ولم يخرجها [۳] سلسلة الأحاديث الصحيحة، ج ۲ ص ۴۲۸ ح ۷۹۶ قال الألباني: أخرجه الحاكم (۱۶۷ / ۳) وقال: " صحیح بهذه الزيادة ". ووافقه الذهبي. وأقول: إنما هو حسن للخلاف المعروف في عاصم وهو ابن بهدلة.

[۴] المعجم الكبير، ج ۳ ص ۳۷ ح ۲۶۰۸ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ، ثنا الهيثم بن خزيمة، ثنا أبو الأسود عبد الله بن عامر الهاشمي، عن عاصم، عن زر، عن حذيفة رضي الله تعالى عنه، قال: رأيتني في وجه رسول الله صلى الله عليه وآله السُّرُورَ يَوْمًا مِنَ الْيَوْمِ، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ رَأَيْنَا فِي وَجْهِكَ تَبَاشِيرَ السُّرُورِ، قَالَ: " وَكَيْفَ لَا أَسْرُ وَقَدْ آتَانِي جِبْرِيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَشَّرَنِي أَنَّ حَسَنًا وَحُسَيْنًا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَأَبُوهُمَا أَفْضَلُ مِنْهُمَا "

[۵] حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن رجاله ثقات عدا عاصم بن أبي النجود الأسدي وهو صدوق حسن الحديث [۶] تاريخ مدينة دمشق، ج ۱۳ ص ۲۰۸ اخبرنا أبو القاسم الشحامي أنا أبو سعد الجيزرودي أنا الحاكم أبو أحمد أنا أبو علي الحسن بن أحمد السكوني بحمص نا مسيب يعني ابن واضح نا عطاء بن مسلم الخفاف نا أبو عمر الاشجعي عن سالم بن أبي الجعد عن قيس بن أبي حازم عن حذيفة بن اليمان قال كنت عند رسول الله صلى الله عليه وسلم فرأيت عنده شخصا فقال لي يا حذيفة هل رأيت قلت نعم يا رسول الله قال هذا ملك لم يهبط منذ بعثت اتاني الليلة فبشرني أن الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة قال عطاء وحدثونا انه صلى الله عليه وسلم قال وأبوهما خير منهما

[۷] سلسلة الأحاديث الصحيحة، ج ۲ ص ۴۲۶ ح ۷۹۶ قال الألباني: أخرجه الطبراني و ابن عساکر . و هذا إسناده لا بأس به

في الشواهد و المتابعات

۴. **قرة بن ایاس المزني:** طبرانی در معجم کبیر<sup>۱</sup> با مختلف فیه دانستن یکی از راویانش از جانب

هیثمی<sup>۲</sup>.

۵. **مالك بن الحويرث الليثي:** طبرانی در معجم کبیرش<sup>۳</sup> با ضعیف دانستن و توثیق داشتن دو نفر از

راویانش از جانب هیثمی<sup>۴</sup>.

۶. **انس بن مالک:** ابن عساکر در تاریخش<sup>۵</sup>.

۷. **حضرت علی (علیه السلام):** ابن عساکر در تاریخش<sup>۶</sup>.

۸. **علی الهلالی:** طبرانی در معجم کبیرش<sup>۷</sup>.

[۱] المعجم الكبير، ج ۳ ص ۳۹ ح ۲۶۱۷ حدثنا محمد بن عثمان بن أبي شيبة ثنا منجاب بن الحارث ثنا علي بن مسهر عن عبد الرحمن بن زياد بن أنعم عن معاوية بن قرة عن أبيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة وأبوهما خير منهما

[۲] مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۸۳ رواه الطبراني وفيه عبد الرحمن بن زياد بن أنعم وفيه خلاف وبقية رجاله رجال الصحيح [۳] المعجم الكبير، ج ۱۹ ص ۲۹۲ ح ۶۵۰ حدثنا أحمد بن عبد الله البزار التنستري ثنا محمد بن السكن الأيلي ثنا عمران بن أبان ثنا مالك بن الحسن بن مالك بن الحويرث الليثي عن أبيه عن جده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة وأبوهما خير منهما

[۴] مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۸۳ قال الهيثمي: رواه الطبراني وفيه عمران بن أبان ومالك بن الحسن وهما ضعيفان وقد وثقا [۵] تاريخ مدينة دمشق، ج ۱۳ ص ۲۱۱ اخبرنا أبو القاسم بن أبي بكر أنا أبو القاسم بن أبي الفضل أنا أبو القاسم السهمي نا أبو أحمد بن عدى نا إسحاق بن حمدان البلخي نا حم بن نوح نا حبيب بن أبي حبيب نا الزبير بن سعيد نا حميد عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة وأبوهما خير منهما

[۶] تاريخ مدينة دمشق، ج ۲۷ ص ۳۹۹ أخبرنا أبو محمد بن الأكفاني نا عبد العزيز الكتاني أنا أبو محمد عبد الله بن الحسن بن فضيل البزاز قراءة عليه نا أبو عبد الله الحسين بن أحمد بن الحسن بن خالويه نا علي بن مهران القزويني نا داود بن سليمان الغازي نا علي بن موسى نا أبي موسى بن جعفر حدثني أبي جعفر بن محمد حدثني أبي محمد بن علي حدثني أبي علي بن الحسين حدثني أبي الحسين بن علي عن أبيه علي بن أبي طالب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة وأبوهما خير منهما

[۷] المعجم الكبير، ج ۳ ص ۵۷ ح ۲۶۷۵ «حدثنا محمد بن رزيق بن جامع المصري ثنا الهيثم بن حبيب ثنا سفيان بن عيينة عن علي بن علي المكي الهلالي عن أبيه قال دخلت على رسول الله صلى الله عليه وسلم في شكاته التي قبض فيها فإذا فاطمة رضي الله عنها عند رأسه قال فبكت حتى ارتفع صوتها فرفع رسول الله صلى الله عليه وسلم طرفه إليها فقال حبيبي فاطمة ... ومنا سبطا هذه الأمة وهما ابناك الحسن والحسين وهما سيدا شباب أهل الجنة وأبوهما والذي بعثني بالحق خير منهما ...»

### ۳. حدیث ذوالقرنین بهشت بودن حضرت علی (علیه السلام)

از حضرت علی (علیه السلام) روایت شده است که رسول خدا ﷺ به ایشان فرمودند:

«یا علی، همانا برای تو در بهشت گنجینه ای است و تو ذوالقرنین آن هستی؛ پس در پی نگاه، نگاهی دیگر نکن؛ چرا که اولی برای تو است و دیگری بر ضد تو.»<sup>۱</sup>

این حدیث را احمد در مسندش نقل کرده و برنامه جوامع الکلم حکم به حسن بودن سندش داده است و محققش احمد شاکر سندش را صحیح<sup>۲</sup> و شعیب الارنؤوط حسن لغیره دانسته اند.<sup>۳</sup> ابن حبان در صحیحش آورده<sup>۴</sup> و عبدالله الدارمی در سننش این روایت را به صورت ناقص با همین سند نقل کرده و محققش حسین سلیم اسد، سندش را جید دانسته است.<sup>۵</sup> حاکم در مستدرکش نقل و سندش را تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت نموده است.<sup>۶</sup> ضیاء مقدسی در صحیحش آورده و محققش دکتر عبدالملک بن عبدالله بن دهیش سندش را حسن دانسته است.<sup>۷</sup> محمد ناصرالدین الالبانی نیز در کتاب صحیح الترغیب والترهیب آورده و آن را حسن لغیره دانسته است.<sup>۸</sup>

اما در مورد اینکه مراد از «إِنَّ لَكَ كَنْزًا مِنَ الْجَنَّةِ، وَإِنَّكَ ذُو قَرْنَيْهَا» چیست، علمای اهل سنت نظرات مختلفی داده اند که منشأ آن به این بر می گردد که عده ای از آن ها ضمیر «ها» در «ذُو قَرْنَيْهَا» را مشیر به امت اسلامی دانسته اند!! در حالی که پر واضح است که این ضمیر به «الْجَنَّةِ» که چند کلمه قبلش آمده برمیگردد و لذا منظورش ذوالقرنین بهشت بودن حضرت علی (علیه السلام) است.

اما مراد از "ذوالقرنین بهشت" چیست؟

[۱] حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا عفان ثنا حماد بن سلمة ثنا محمد بن إسحاق عن محمد بن إبراهيم التيمي عن سلمة بن أبي الطفيل عن علي بن أبي طالب رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال له يا علي ان لك كنزا من الجنة وانك ذو قرنيها فلا تتبع النظرة النظرة فإنما لك الأولى وليست لك الآخرة

[۲] مسند أحمد بن حنبل، ج ۲ ص ۱۶۶ ح ۱۳۷۳ قال الشاكر: إسناده صحيح

[۳] مسند أحمد بن حنبل، ج ۲ ص ۴۶۶-۴۶۷ ح ۱۳۷۳ قال الأرئؤوط: حسن لغیره

[۴] صحیح ابن حبان، ج ۱۲ ص ۳۸۱ ح ۵۵۷۰

[۵] سنن الدارمی، ج ۳ ص ۱۷۷۹ ح ۲۷۵۱ قال حسین سلیم اسد: إسناده جيد

[۶] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۳۳ ح ۴۶۲۳ قال الحاکم: هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه / تعلیق الذهبي

في التلخيص : صحيح

[۷] الأحادیث المختارة، ج ۲ ص ۱۰۸ ح ۴۸۲ قال عبدالملک بن دهیش: إسناده حسن

[۸] صحیح الترغیب والترهیب، ج ۲ ص ۳۹۷ ح ۱۹۰۲ قال الالبانی: حسن لغیره

ابو السعادات ابن الجزری متوفای ۶۰۶ هـ می نویسد:

«ذو قرنیها؛ یعنی صاحب دو طرف و دو کناری بهشت.»<sup>۱</sup>

می گویم: بر اساس این سخن، حضرت علی (علیه السلام) ذو القرنین این طرف بهشت تا آن طرف بهشت است.

ابن جوزی حنبلی (متوفای ۵۹۷ هـ) نیز به نقل از ابن الانباری (لغت شناس متوفای ۳۲۸ هـ) دو وجه برای معنای «ذُو قَرْنَيْنِهَا» ذکر کرده - که گفتیم یکی از آنها اشتباه است - و در وجه دوم می نویسد:

«اگر آن را کنایه از بهشت بدانیم، معنای دو قرن، دو طرف آن (بهشت) می شود.»<sup>۲</sup>

قاضی عیاض مالکی متوفای ۵۴۴ هـ می نویسد:

«در معنای این سخن گفته شده است: یعنی «مالک و صاحب دو طرف بهشت» و ضمیر «ها» (در قرنیها) به آن باز می گردد و گفته شده است: «پادشاهی بزرگ آن»؛ یعنی پادشاهی تمام بهشت برای تو می باشد، همانطور که ذوالقرنین پادشاه تمام زمین بود.»<sup>۳</sup>

ابن حجر هیتمی مکی می نویسد:

«یا علی إن لك كنزا في الجنة وإنك ذو قرنیها» یعنی مالک دو طرف آن هستی و تمام مناطقش در تصرف تو است با تشبیه به اینکه گفته شده است: ذوالقرنین فقط به این خاطر به این اسم نامگذاری شد که او به دو مکان طلوع و غروب خورشید در مشرق و مغرب زمین گذر کرد.»<sup>۴</sup>

عبدالعظیم المنذری (متوفای ۶۵۶ هـ) نیز می نویسد:

«این سخن پیامبر ﷺ به علی (علیه السلام) که تو ذوالقرنین آن هستی؛ یعنی صاحب دو قرن این امتی و دلیلش این است که در دو طرف سر حضرت، زخم بود؛ یکی از آن دو از سوی ابن ملجم لعنه الله بود و دیگری از جانب عمرو بن عبدود. و گفته شده است که معنایش این است که تو ذوالقرنین بهشت هستی؛ یعنی صاحب دو طرف آن و پادشاهش هستی که تمام مناطق بهشت را در اختیار دارد، همانطور که اسکندر تمام مناطق زمین از شرق

[۱] النهاية في غريب الأثر، ج ۴ ص ۵۱ وفيه أنه قال لعلي إن لك بيتا في الجنة وإنك ذو قرنیها أي طرفي الجنة وجانبیها  
[۲] التبصرة ج ۱ ص ۱۵۷ الكناية في قوله: ' وإنك ذو قرنیها ' وفيه وجهان ... وإن قلنا: الكناية عن الجنة فقرناها: جانبها.  
ذکره ابن الأباري.

[۳] مشارق الأنوار، ج ۲ ص ۱۷۹ وقوله في علی أن لك كنزا في الجنة وإنك ذو قرنیها قيل يعني ذو طرفي الجنة والهاء عائدة عليها وقيل ملكها الأعظم أي لك جميع الجنة كما ملك ذو القرنين جميع الأرض ...

[۴] الزواجر، ج ۲ ص ۵۳۴ یا علی إن لك كنزا في الجنة وإنك ذو قرنیها أي مالك طرفيها السالك في جميع نواحيها تشبیهها بذی القرنین فإنه قيل إنما سمي بذلك لقطعه الأرض وبلوغه قرني الشمس شرقا وغربا

و غرب را در اختیار داشت. پس به خاطر یکی از این دو سخن به ذوالقرنین نامگذاری شد و این (سخن اخیر) نزدیک [به حقیقت] است و غیر آن نیز گفته شده و خدا داناتر است.»<sup>۱</sup>

و بالاخره ابوبکر کلاباذی بخاری (متوفای ۳۸۴ هـ) می نویسد:

(( جایز است که معنای این سخن پیامبر ﷺ: "تو ذو القرنین آن هستی" این باشد که ای علی! تو تنها پادشاه بزرگ بهشت هستی و این که تو پادشاه تمام بهشت می باشی، همان طور که ذوالقرنین پادشاه تمام زمین بود و شرق و غرب عالم را در اختیار داشت. خداوند بلند مرتبه فرموده: ﴿تا به غروبگاه آفتاب رسید (در آن جا) احساس کرد (و در نظرش مجسم شد) که خورشید در چشمه تیره و گل آلودی فرو می رود.﴾ (کهف: ۸۶) و فرمود: ﴿تا به خاستگاه خورشید رسید (در آنجا) دید خورشید بر جمعیتی طلوع میکند...﴾ (کهف: ۹۰) خداوند در این آیات خبر می دهد که ذوالقرنین به شرق و غرب عالم رسیده است و فرمود: ﴿ما به او در روی زمین، قدرت و حکومت دادیم و اسباب هر چیز را در اختیارش گذاشتیم.﴾ (کهف: ۸۴) پس خبر می دهد که ذوالقرنین پادشاه تمام جهان از اول تا آخر آن بوده است؛ پس علی (علیه السلام) نیز اینچنین است و در بهشت پادشاهی ویژه ای در میان پادشاهان دارد... آن حضرت خبر داده است که در بهشت پادشاهانی وجود دارد و علی (علیه السلام) بزرگترین پادشاه بهشت است و او از کسانی است که پادشاه تمام بهشت است، همانطور که ذوالقرنین پادشاه تمام زمین بود.)<sup>۲</sup>

[۱] الترغیب والترهیب، ج ۳ ص ۲۴ قول صلی الله علیه وسلم لعلي وإنك ذو قرنيها أي ذو قرني هذه الأمة وذاك لأنه كان له شجتان في قرني رأسه إحداهما من ابن ملجم لعنه الله والأخرى من عمرو بن ود وقيل معناه إنك ذو قرني الجنة أي ذو طرفيها ومليكها الممكن فيها الذي يسلك جميع نواحيها كما سلك الإسكندر جميع نواحي الأرض شرقا وغربا فسمي ذا القرنين على أحد الأقوال وهذا قريب وقيل غير ذلك والله أعلم

[۲] بحر الفوائد المشهور بمعاني الأخبار، ج ۱ ص ۲۸۵-۲۸۶ قال الشيخ الإمام الزاهد - رحمه الله - يجوز أن يكون معنى قوله: 'إنك ذو قرنيها' أي أنت ملكها المخصوص بالملك الأكبر وإن لك ملكا في الجنة كلها كما كان ذو القرنين مخصوصا بملك الأرض كلها بضرب من مشرقها إلى مغربها، قال الله تعالى: «حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئٍ» الآية (الکهف: ۸۶) وقال: «حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَى قَوْمٍ» (الکهف: ۹۰) فأخبر الله تعالى أنه بلغ مغربها ومطلعها، وقال: «إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا» (الکهف: ۸۴) فأخبر أنه ملك الأرض كلها بضرب من أولها إلى آخرها، فكذلك على - رضی الله عنه - له في الجنة ملك هو مخصوص به من بين سائر الملوك... أخبر إن في الجنة ملوكا وعلى من أكبرهم ملوكا وإنه ممن له ملك في الجنة كلها كما كان لدى القرنين ملك في الأرض كلها.

#### ۴. حدیث «علی خیر البشر»

حدیثی که صراحتاً برتری امیرالمومنین (علیه السلام) بر تمام بشر (بجز حضرت رسول ﷺ) را بیان کرده، حدیث «عَلِي خَيْرُ الْبَشَرِ فَمَنْ أَبِي فَقَدْ كَفَرَ = علی (علیه السلام) بهترین بشر است و هر کس نپذیرد، کافر شده» است که در کتب اهل سنت، هم به صورت مرفوع (از پیامبر ﷺ) و هم به صورت موقوف (از صحابه) از ۵ نفر از صحابه با سندهای معتبر نقل شده است.

**عبدالله بن مسعود از حضرت علی (علیه السلام) از پیامبر ﷺ:** ابن عساکر در تاریخش<sup>۱</sup> «با سند معتبر»<sup>۲</sup>.  
**حذیفه بن یمان از پیامبر ﷺ:** با دو سند.

**سند اول:** ابن عساکر در تاریخش<sup>۳</sup> و خیثمه بن سلیمان<sup>۴</sup> «با یک راوی مجهول الحال»<sup>۵</sup>.

[۱] تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲ ص ۳۷۱-۳۷۲ (ح ۴۴۶۰۱) أخبرنا أبو القاسم علي بن إبراهيم وأبو الحسن بن سعيد قالنا نا وأبو منصور بن زريق أنا أبو بكر الخطيب أنا عبيد الله بن أبي الفتح وعلي بن أبي علي قالنا نا محمد بن المظفر الحافظ نا عبد الله بن جعفر التغلبي قال علي أبو القاسم نا محمد بن منصور الطوسي نا محمد بن كثير الكوفي نا الأعمش عن عدي بن ثابت عن زر عن عبد الله عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من لم يقل علي خير الناس فقد كفر

#### [۲] بررسی سند روایت:

علي بن إبراهيم الحسيني: ثقة / عبد الرحمن بن محمد الشيباني: صدوق حسن الحديث / الخطيب البغدادي: ثقة حجة / ابن السوادي الأزهری: ثقة ثبت / محمد بن المظفر البزاز: ثقة مأمون / عبد الله بن جعفر التغلبي: ثقة / محمد بن منصور الطوسي: ثقة / محمد بن كثير القرشي: او را که بیش از سی تلمیذ دارد، تعدادی از علمای اهل سنت به خاطر بعضی روایات ناخوشایندش منکر الحدیث دانسته اند؛ اما یحیی بن معین توثیقش کرده است: تاریخ ابن معین (روایة الدوری)، ج ۳ ص ۴۷۸ رقم ۲۳۳۲ «سمعت یحیی یقول یقول محمد بن كثير الكوفي يحدث عن ليث وهو شيعي ولم يكن به بأس.» ابن جوزی تنها به خاطر تشیع این راوی، او را به وضع حدیث متهم کرده است. الموضوعات، ج ۱ ص ۲۶۱ «أما حديث علي ففيه محمد بن كثير الكوفي وهو المتهم بوضعه، فإنه كان شيعياً.» یعنی این راوی جرح حسی و مفسری ندارد. / سلیمان بن مهران الأعمش: ثقة حافظ / عدي بن ثابت الأنصاري: ثقة رمی بالتشیع / زر بن حبیش الأسدی: ثقة / عبد الله بن مسعود: صحابی

[۳] تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲ ص ۳۷۲ (ح ۴۴۶۰۲) أخبرنا أبو محمد بن الأكفاني بقراءتي عليه أنا علي بن الحسين بن أحمد بن صصري أناتمام بن محمد أنا خيثمة بن سليمان نا أبو إسحاق إبراهيم بن سليمان بن حرارة النهمي نا الحسن بن سعيد النخعي ابن عم شريك نا شريك بن عبد الله عن أبي إسحاق عن أبي وائل شقيق بن سلمة عن حذيفة بن اليمان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علي خير البشر من أبي فقد كفر

[۴] من حدیث خیثمة، ج ۱ ص ۲۰۰-۲۰۱

#### [۵] بررسی سند روایت:

هبة الله بن الأكفاني الأنصاري: ثقة حافظ / ابن صصري التغلبي: ثقة / تمام بن محمد الجلی: ثقة حافظ / خیثمة بن سلیمان القرشي: ثقة مأمون / إبراهيم بن سليمان النهمي: ابن حبان توثیقش کرده است. إبراهيم بن سليمان النهمي من أهل الكوفة. الثقات، ج ۸ ص ۸۶ رقم ۱۲۳۵۸ / الحر بن سعيد النخعي (پسر عموی قاضی شریک بن عبدالله): مجهول الحال /

**سند دوم:** ابن عساکر در تاریخش.<sup>۱</sup>

**جابر بن عبدالله از پیامبر ﷺ:** ابن عساکر در تاریخش.<sup>۲</sup>

**از خود جابر بن عبدالله:** با ۶ سند.

**سند اول:** ابن حبان در الثقات<sup>۳</sup> «با سند معتبر».<sup>۴</sup>

**سند دوم:** ابن عساکر در تاریخش<sup>۵</sup> با واسطه ی یک مجهول الحال و یک ضعیف الحدیث.<sup>۶</sup>

شريك بن عبد الله القاضي: صدوق سيء الحفظ يخطي كثيرا / أبو إسحاق السبيعي: ثقة مكثر / شقيق بن سلمة الأسيدي: مخضرم / حذيفة بن اليمان العبسي: صحابي

[۱] تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۲ ص ۳۷۲ (ح ۴۴۶۰۳) أخبرنا أبو القاسم الواسطي أنا أبو بكر الخطيب أنا الحسن بن محمد بن الحسن الخلال نا أحمد بن محمد بن عمران نا أبو الحسن علي بن الحسن بن شقير الهمداني بالكوفة نا أبو العباس أحمد بن العباس المقرئ مولى بني هاشم قال قلت للحر بن سعيد النخعي حدثكم شريك بن عبد الله عن أبي إسحاق السبيعي عن شقيق بن سلمة عن حذيفة بن اليمان قال سمعت النبي ﷺ يقول علي خير البشر من أبي فقد كفر قال نعم حدثنا شريك بن عبد الله.

[۲] تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۲ ص ۳۷۳ (ح ۴۴۶۰۵) أخبرنا أبو منصور بن خيرون أنا وأبو الحسن بن سعيد نا أبو بكر أحمد بن علي الخطيب أنا الحسن بن أبي طالب نا محمد بن إسحاق بن محمد القطيعي حدثني أبو محمد العلوي الحسن بن محمد بن يحيى صاحب كتاب النسب نا إسحاق بن إبراهيم الصنعاني نا عبد الرزاق بن همام نا سفيان الثوري عن محمد بن المنكدر عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علي خير البشر فمن امتري فقد كفر

[۳] الثقات، ج ۹ ص ۲۸۱ رقم ۱۶۴۴۰ حدثنا إبراهيم بن نصر العبدي ثنا يوسف بن عيسى ثنا الفضل بن موسى عن شريك عن عثمان بن أبي زرة عن سالم بن أبي الجعد قال سئل جابر بن عبد الله عن علي فقال ذاك خير البشر من شك فيه فقد كفر

[۴] **بررسی سند روایت:** إبراهيم بن نصر الضبي: وى هيچ جرحی ندارد و چندین نفر از ثقات از او روایت نقل کرده اند و ابوسعید السمعی (متوفای ۵۶۲ هـ) او را سنی دانسته و توثیق کرده است: «وَأَبُو إِسْحَاقَ إِبرَاهِيمَ بنِ نَصْرِ بنِ عَنبِرِ بنِ جَرِيرِ بنِ مُحَمَّدِ بنِ شَاهُوْبِهِ الضَّبِّي الكِبُوذْنَجَكْتِي أصله من مرو كان كثير الحديث مستقيم الرواية...روى عنه جماعة وكان سنيا فاضلا ثقة.» الأنساب ج ۵ ص ۲۸ / يوسف بن عيسى الزهري: ثقة / الفضل بن موسى السيناني: ثقة ثبت ربما أغرب / شريك بن عبد الله القاضي: صدوق سيء الحفظ يخطي كثيرا / عثمان بن المغيرة الثقفي: ثقة / سالم بن أبي الجعد الأشجعي: ثقة

[۵] تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۲ ص ۳۷۳ (ح ۴۴۶۰۶) أخبرنا أبو القاسم بن السمرقندي أنا إسماعيل بن مسعدة أنا أبو عمرو عبد الرحمن بن محمد الفارسي أنا أبو أحمد بن عدي نا الحسين بن علي بن الحسن السلولي نا محمد بن الحسن السلولي نا صالح بن أبي الأسود عن الأعمش عن عطية العوفي قال قلت لجابر كيف كان منزلة علي فيكم قال كان خير البشر

[۶] **بررسی سند روایت:** إسماعيل بن أحمد السمرقندي: ثقة / إسماعيل بن مسعدة الجرجاني: ثقة / عبد الرحمن بن أحمد الفارسي: ثقة / عبد الله بن عدي الجرجاني: حافظ متقن / الحسين بن علي السلولي: مجهول الحال / محمد بن الحسن السلولي: انفرد بتوثيقه ابن حبان / صالح بن أبي الأسود الليثي: ضعیف الحدیث / سليمان بن مهران الأعمش: ثقة حافظ / عطية العوفي: توثيقش را در كتاب مظلوميت حضرت زهرا عليها السلام مفصل آورده ایم.

- سند سوم:** ابن عساکر در تاریخش<sup>۱</sup> «با سند معتبر»<sup>۲</sup>.
- سند چهارم:** ابن ابی شیبہ در المصنف<sup>۳</sup> و احمد در فضائل الصحابه<sup>۴</sup> «با سند معتبر»<sup>۵</sup>.
- سند پنجم:** ابن عساکر در تاریخش<sup>۶</sup> «با سند معتبر»<sup>۷</sup>.
- سند ششم:** ابو علی الصواف در فوائدها<sup>۸</sup> و ابن عساکر در تاریخش<sup>۹</sup> «با سند معتبر»<sup>۱۰</sup>.

[۱] تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲ ص ۳۷۳ (ح ۴۴۶۰۷) فیما أخبرنا أبو غالب وأبو عبد الله ابنا البنا قالوا أنا أبو الحسن بن الاینوسی أنا أحمد بن عبید بن بیری إجازة أنا محمد بن الحسن بن ابن ابی خیثمة نافضیل بن عبد الوهاب نا شریک عن الأعمش عن عطیة عن جابر قال علی خیر البشر لا یشک فیہ إلا منافق

[۲] **بررسی سند روایت:** أحمد بن علی بن البناء: ثقة / محمد بن الأبنوسی التونی: ثقة / أحمد بن عبید الواسطی: ثقة / محمد بن الحسن الزعفرانی: ثقة / أحمد بن ابی خیثمة النسائی: ثقة حافظ / الفضیل بن عبد الوهاب الغطفانی: ثقة / شریک بن عبد الله القاضی: صدوق سیء الحفظ یخطی كثيرا / سلیمان بن مهران الأعمش: ثقة حافظ / عطیة العوفی: ابن حجر عسقلانی اقوال علمای جرح و تعدیل در مورد او را چنین جمع بندی می کند: «صدوق یخطیء كثيرا وكان شیعیا مدلسا من الثالثة مات سنة إحدى عشرة بخت د ق.» تقریب التهذیب ج ۱ ص ۳۹۳ رقم ۴۶۱۶ ر.ک: مظلومیت حضرت زهرا علیها السلام.

[۳] مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۶ ص ۳۷۲ ح ۳۲۱۲۰ حدثنا وكيع قال ثنا الأعمش عن عطیة بن سعد قال دخلنا علی جابر بن عبد الله وهو شیخ كبير وقد سقط حاجباه علی عینیة قال فقلت أخبرنا عن هذا الرجل علی بن ابی طالب قال فرجع حاجبیه بیدیہ ثم قال ذاك من خیر البشر

[۴] فضائل الصحابة لابن حنبل، ج ۲ ص ۵۶۴ ح ۹۴۹

[۵] **بررسی سند روایت:** وكيع بن الجراح الرؤاسی: ثقة حافظ امام / الأعمش: ثقة حافظ / عطیة العوفی: توثیقش گذشت.

[۶] تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲ ص ۳۷۴ ح ۴۴۶۱۰ أخبرنا أبو القاسم زاهر بن طاهر أنا عبد الرحمن بن علی أنا یحیی بن إسماعیل أنا عبد الله بن محمد بن الحسن نا عبد الله بن هاشم ناوكيع نا الأعمش عن عطیة العوفی قال دخلنا علی جابر بن عبد الله الأنصاری وقد سقط حاجباه علی عینیة من الكبر قال فقلنا له أخبرنا عن علی قال فرجع حاجبیه بیدیہ ثم قال ذاك من خیر البشر

[۷] **بررسی سند روایت:** زاهر بن طاهر الشحامي: صدوق حسن الحديث / عبد الرحمن بن علی المزکی: ثقة / یحیی بن إسماعیل النیسابوری: صدوق حسن الحديث / عبد الله بن محمد بن الشرقي: ثقة / عبد الله بن هاشم العبدی: ثقة / وكيع بن الجراح الرؤاسی: ثقة حافظ امام / سلیمان بن مهران الأعمش: ثقة حافظ / عطیة العوفی: توثیقش گذشت.

[۸] فوائدها أبي علي الصواف، ج ۱ ص ۸۴ ح ۳۳ ثنا أحمد بن محمد بن الجعد ثنا عبد الملك بن عبد ربه ثنا عمار بن معاوية

الدهني ثني أبو الزبير قال قلت لجابر كيف كان علي فيكم قال ذاك من خیر البشر ما كنا نعرف المنافقين إلا ببغضهم عليا

[۹] تاریخ مدینة دمشق ج ۴۲ ص ۳۷۴ (ح ۴۴۶۱۱) أخبرنا أبو الحسن علي بن المسلم الفقيه أنا عبد العزيز الكتاني إجازة أنا أبو القاسم طلحة بن علي الصقر الكتاني نا محمد بن أحمد بن الحسن يعني ابن الصواف نا أحمد بن محمد بن عبد العزيز الوشاء أنا أحمد بن عبد الملك بن عبد ربه نا معاوية بن عمار الدهني حدثني أبو الزبير قال قلت لجابر كيف كان علي فيكم قال ذاك من خیر البشر ما كنا نعرف المنافقين إلا ببغضهم عليا

[۱۰] **بررسی سند روایت:** علي بن المسلم الدمشقي: ثقة ثبت / عبد العزيز بن أحمد التميمي: ثقة مأمون / طلحة بن علي

الكتاني: ثقة / محمد بن أحمد الصواف: ثقة مأمون / أحمد بن عبد العزيز الوشاء: ثقة / عبد الملك بن عبد ربه الطائي: ابن حبان



از عبدالله بن مسعود: طبرانی<sup>۱</sup> «با سند معتبر»<sup>۲</sup>.

از عائشه: ابن عساکر در تاریخش<sup>۳</sup> «با سند معتبر»<sup>۴</sup>.

وی را توثیق کرده و جرحی در متقدمین ندارد. «عبد الملك بن عبد ربه الطائي أبو إسحاق.» الثقات، ج ۸ ص ۳۹۰ رقم ۱۴۰۳۶ حاکم نیشابوری نیز او را توثیق کرده است: «... عبد الملك بن عبد ربه الطائي ثنا أبو علي عثمان بن جعفر ... رواه هذا الحديث كلهم ثقات غير عثمان بن جعفر هذا فإني لا أعرفه بعدالة ولا جرح.» المستدرک علی الصحیحین، ج ۴ ص ۴۵۴ ح ۸۲۵۵ / معاوية بن عمار الدهني: صدوق حسن الحديث / محمد بن مسلم القرشي: صدوق الا أنه يدلس . در این روایت به سماع تصریح کرده و لذا مدلس بودن راوی، در اینجا خدشه ای بر اعتبار سند وارد نمی کند.

[۱] المعجم الأوسط، ج ۵ ص ۱۰۱ ح ۴۷۹۲ و المعجم الكبير، ج ۹ ص ۷۶ ح ۸۴۴۶ حدثنا عبيد بن كثير التمار قال حدثنا محمد بن الجنيد قال حدثنا يحيى بن سالم بن أبي حفصة عن هاشم بن البريد عن بيان أبي بشر عن زاذان عن عبد الله قال قرأت على رسول الله سبعين سورة وختمت القرآن على خير الناس علي بن أبي طالب

[۲] بررسی سند روایت: عبيد بن كثير التمار: وی هیچ جرح مفسری ندارد و تنها به خاطر بعضی روایات ناخوشایندش متروک شده است. حاکم در مستدرکش سند دو تا از روایاتش را تصحیح کرده است. المستدرک علی الصحیحین، ج ۲ ص ۴۸۶ ح ۳۶۷۶ و ج ۲ ص ۵۳۴ ح ۳۸۲۰ / محمد بن الجنيد الإسفرائيني: چندین نفر از ثقات از وی روایت نقل کرده اند که عبارتند از: «أحمد بن إبراهيم الجرجاني، عبد الله بن محمد الإسفرائيني، محمد بن الحسين الكوفي، محمد بن إسحاق السراج، محمد بن عثمان بن أبي شيبة، محمد بن نصر المروزي و يعقوب بن إسحاق النيسابوري.» لذا از جهالت در آمده و مستور می گردد. / يحيى بن سالم الكوفي: صدوق حسن الحديث / هاشم بن البريد الزبيدي: ثقة، شيعي جلد / بيان بن بشر الأحمسي: ثقة ثبت / زاذان الكندي: ثقة

[۳] تاریخ مدينة دمشق، ج ۴۲ ص ۳۷۴ (ح ۴۴۶۱۲) أخبرنا أبو القاسم إسماعيل بن محمد وأبو بكر محمد بن شعاع قالوا أنا أبو محمد التميمي أنا أبو الحسين بن بشران أنا إسماعيل الصفار نامحمد بن عبيد بن عتبة أنا عبد الرحمن بن شريك حدثني أبي عن الأعمش عن عطاء قال سألت عائشة عن علي رضي الله عنهما فقالت ذاك خير البشر لا يشك فيه إلا كافر

[۴] بررسی سند روایت:

قوام السنة: ثقة إمام / رزق الله بن عبد الوهاب التميمي: صدوق حسن الحديث / علي بن محمد الأموي: ثقة ثبت / إسماعيل بن محمد الصفار: ثقة / محمد بن عبيد الكندي: صدوق حسن الحديث / عبد الرحمن بن شريك النخعي: صدوق يخطيء / شريك بن عبد الله القاضي: صدوق سيء الحفظ يخطي كثيرا / سليمان بن مهران الأعمش: ثقة حافظ / عطاء بن أبي رباح القرشي: ثبت رضي إمام حجة كبير الشأن / عائشة بنت أبي بكر الصديق: صحابي

## نتیجه گیری از طرق روایت علی خیر البشر

### نوع اول نتیجه گیری:

۱. **طریق شریک بن عبدالله:** هر دو سند روایات حدیثه بن یمان (سندهای ضعیف) و سند‌های اول و سوم روایت موقوف جابر (هر دو معتبر) و روایت از عائشه (با سند معتبر).
۲. **طریق عطیه العوفی:** سند‌های دوم (ضعیف)، سوم، چهارم و پنجم روایات موقوف جابر (هر سه معتبر).
۳. **طریق محمد بن کثیر الکوفی:** با سند معتبر در متابعات از اعمش از طریق ابن مسعود از حضرت علی (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله).
۴. **طریق ابو محمد العلوی:** با سند ضعیف از طریق عبدالرزاق از جابر از پیامبر (صلی الله علیه و آله).
۵. **طریق عبید بن کثیر التمار:** با سند معتبر از طریق زاذان از ابن مسعود.
۶. **طریق عبد الملك بن عبد ربه الطائی:** با سند حسن از معاویه بن عمار از ابوالزبیر از جابر.

### نوع دوم نتیجه گیری:

۱. **روایت موقوف جابر بن عبدالله:** ۱. با دو سند معتبر از طریق شریک ۲. با سه سند معتبر (که یکی از آنها در شریک مشترک است) و یک سند ضعیف از طریق عطیه العوفی ۳. با یک سند ضعیف از طریق علوی ۴. با یک سند حسن از طریق عبد الملك بن عبد ربه الطائی.
۲. **روایت موقوف عائشه:** با سند معتبر از طریق شریک.
۳. **روایت موقوف عبدالله بن مسعود:** با سند معتبر از طریق عبید بن کثیر التمار.
۴. **روایت مرفوع ابن مسعود از حضرت علی (علیه السلام):** با سند معتبر در متابعات از طریق محمد بن کثیر الکوفی.
۵. **روایت مرفوع حدیثه بن یمان:** با دو سند ضعیف از طریق شریک بن عبدالله.

## امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام)

حضرت امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) در روز شهادت امیر مؤمنان (علیه السلام) خطبه ای خواندند و آن حضرت را چنین توصیف نمودند:

«ای مردم، دیروز مردی از میان شما رفت که نه اولین (پیشینیان) از او سبقت گرفتند و نه آخرین (پسینیان) او را درک می کنند (یعنی به او نمی رسند) و پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را در جنگ ها می فرستاد و پرچم را به او می داد و او باز نمی گشت تا این که خداوند فتح و پیروزی را نصیب او می کرد و جبرئیل در سمت راستش و میکائیل در سمت چپش بود. چیزی از خود باقی نگذاشت بجز هفتصد درهم که می خواست با آن یک خدمتکار بگیرد.»

این روایت که از جمله روایات مشترک بین شیعه و سنی است، در کتب اهل سنت با ۷ سند نقل شده و بسیاری از طریش را علمای بزرگ اهل سنت تصحیح و تحسین کرده اند.

### سند اول: روایت ابن ابی شیبیه، احمد بن حنبل، نسائی و ابن حبان از هبیره بن یریم.<sup>۱</sup>

برنامه ی جوامع الکلم حکم به حسن بودن سند روایت ابن ابی شیبیه داده<sup>۲</sup>، احمد بن حنبل در کتاب فضائل الصحابه نقل کرده و محققش وصی الله بن محمد عباس سندش را تصحیح کرده<sup>۳</sup> و نیز در مسندش نقل کرده و احمد شاکر سندش را تصحیح کرده است.<sup>۴</sup> ابن حبان نیز در صحیحش نقل کرده<sup>۵</sup> و البانی آن را تصحیح کرده<sup>۶</sup> و حسین سلیم اسد نیز سند ابن حبان را جید و نیکو دانسته است.<sup>۷</sup> نسائی آن را در سننش<sup>۸</sup> و نیز خصائص امیرالمومنین (علیه السلام) آورده و احمد میرین البلوشی سندش را به خاطر مجموع طریش حسن دانسته است.<sup>۹</sup>

[۱] ... عن هبیره بن یریم قال سمعت الحسن بن علی قام خطيباً فخطب الناس فقال يا أيها الناس لقد فارقكم أمس رجل ما سبقه الأولون ولا يدرکه الآخرون ولقد کان رسول الله یبعثه المبعث فیعطیه رایة فما یرجع حتی یفتح الله علیه جبریل عن یمینه ومیکائیل عن شماله ما ترک بیضاء ولا صفراء إلا سبعمائة درهم فضلت من عطائه أراد ان یشتری بها خادما

[۲] مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۶ ص ۳۷۱ ح ۳۲۱۰۵ حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده حسن

[۳] فضائل الصحابه، ج ۱ ص ۶۷۴ ذیل ح ۹۲۲ قال وصی الله بن محمد عباس: إسناده صحیح

[۴] مسند احمد، ج ۲ ص ۳۴۴ ح ۱۷۱۹ قال الشاکر: إسناده صحیح

[۵] صحیح ابن حبان، ج ۱۵ ص ۳۸۳-۳۸۴ ح ۶۹۳۶

[۶] التعليقات الحسان علی صحیح ابن حبان، ج ۱۰ ص ۷۴ ح ۶۸۹۷ قال الألبانی: صحیح

[۷] موارد الظمان الی زوائد ابن حبان، ج ۷ ص ۱۴۹ ح ۲۲۱۱ قال حسین سلیم اسد: إسناده جید

[۸] سنن النسائی الکبری، ج ۵ ص ۱۱۲ ح ۸۴۰۸

[۹] خصائص امیرالمومنین علی بن ابی طالب، ص ۴۶ ح ۲۳ قال احمد میرین البلوشی: إسناده حسن بمجموع طریش، و فی

علی محمد الصلابی نیز سندش را تصحیح کرده است.<sup>۱</sup> و در نهایت محمد ناصرالدین ألبانی این روایت را در کتاب «سلسلة الأحادیث الصحیحة» آورده و طرقتش را نقل کرده است.<sup>۲</sup>

### سند دوم: به نقل از عمرو بن حبشی.<sup>۳</sup>

این روایت را ابن ابی شیبیه نقل کرده و محقق کتابش، محمد ابو عوامه، سندش را حسن دانسته است.<sup>۴</sup> احمد بن حنبل نیز در مسندش نقل کرده و احمد شاکر سندش را صحیح<sup>۵</sup> و أرنؤوط حسن<sup>۶</sup> دانسته اند و نیز در کتاب فضال الصحابه آورده و وصی الله بن محمد عباس سندش را صحیح دانسته است.<sup>۷</sup> علی محمد صلابی نیز در کتابش این روایت را نقل کرده و سندش را تصحیح کرده است.<sup>۸</sup>

### سند سوم: ابن ابی شیبیه در المصنف با سند حسن طبق حکم برنامه جوامع الکلم.<sup>۹</sup>

### سند چهارم: احمد در کتاب الفضائل با حکم وصی الله بن محمد عباس بر حسن لغیره بودنش.<sup>۱۰</sup>

[۱] امیر المومنین الحسن بن علی بن ابی طالب، ص ۷۶ قال: إسناده صحیح

[۲] سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۵ ص ۶۶۰ ح ۲۴۹۶

[۳] مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۶ ص ۳۷۱ ح ۳۲۱۱۰ «حدثنا وكيع عن إسرائيل عن أبي إسحاق عن عمرو بن حبشي قال خطبنا الحسن بن علي بعد وفاة علي فقال لقد فارقكم رجل بالأمس لم يسبقه الأولون بعلم ولا يدركه الآخرون كان رسول الله ﷺ يعطيه الراية فلا ينصرف حتى يفتح الله عليه»

[۴] مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۱۷ ص ۱۲۴ ح ۳۲۷۷۳ قال محمد ابو عوامه: إسناده المصنف حسن

[۵] مسند احمد، ج ۲ ص ۳۴۴ ح ۱۷۲۰ قال الشاکر: إسناده صحیح

[۶] مسند احمد، ج ۳، ص ۲۴۷ ح ۱۷۲۰ قال شعيب الأرنؤوط: حسن

[۷] فضائل الصحابة، ج ۱ ص ۶۷۴ ح ۹۲۲ و ج ۲ ص ۷۳۷ ح ۱۰۱۳ قال وصی الله بن محمد عباس: إسناده صحیح

[۸] اسمی المطالب فی سیرة امیر المومنین علی بن ابی طالب، ص ۱۰۳۷-۱۰۳۸ قال علی محمد الصلابی: إسناده صحیح

[۹] مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۶ ص ۳۶۹ ح ۳۲۰۹۴ حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده حسن / «حدثنا شريك عن أبي إسحاق عن عاصم بن ضمرة قال خطب الحسن بن علي حين قتل علي فقال يا أهل الكوفة أو يا أهل العراق لقد كان بين أظهركم رجل قتل الليلة أو أصيب اليوم لم يسبقه الأولون بعلم ولا يدركه الآخرون كان النبي إذا بعثه في سرية كان جبريل عن يمينه وميكائيل عن يساره فلا يرجع حتى يفتح الله عليه.»

[۱۰] فضائل الصحابة، ج ۲ ص ۷۴۳-۷۴۴ ح ۱۰۲۶ قال وصی الله بن محمد عباس: إسناده حسن لغیره لشواهده / «حدثنا عبد الله قال حدثني أبي نا وكيع عن شريك عن عاصم عن أبي رزين قال خطبنا الحسن بن علي بعد وفاة علي وعليه عمامة سوداء فقال لقد فارقكم رجل لم يسبقه الأولون بعلم ولا يدركه الآخرون»

**سند پنجم:** روایت ابو بشر دولابی (متوفای ۳۱۰ هـ).<sup>۱</sup>

**سند ششم:** روایت طبرانی در المعجم الاوسط.<sup>۲</sup>

**سند هفتم:** روایت حاکم نیشابوری در مستدرکش.<sup>۳</sup>

### دلالت حدیث بر افضلیت امیرالمومنین علیه السلام

عبدالقادر جوندل در تحقیق کتاب المطالب العالیة (تحت نظر دکتر سعد الشثری) بعد از بررسی سه طریق از اسانید این حدیث، در نهایت میگوید:

«و خلاصه ی سخن اینکه، این حدیث با این طرق به درجه ی حسن لغیره میرسد (!!)) اگر نبود این سخنش که: "دیشب مردی را از دست دادید که پیشینیان به او نرسیدند" چرا که ظاهر این سخن برتری علی علیه السلام بر همه است حتی شیخین (ابوبکر و عمر) و لذا حافظ ابن کثیر در البدایة والنهاية ج ۷ ص ۳۳۳ درباره این حدیث گفته است: "این حدیثی جداً غریب است و در آن نکارت وجود دارد." او این سخن را تنها از روی درکش از آنچه که از متن این حدیث به ذهن متبادر می شود گفته. و خدا دانانتر است.»<sup>۴</sup>

[۱] الذریة الطاهرة، ج ۱ ص ۱۱۲ ح ۱۲۱ «عن الحسن بن زید بن حسن بن علی عن أبيه قال خطب الحسن بن علی الناس حين قتل علی فحمد الله وأثنى علیه ثم قال لقد قبض فی هذه الليلة رجل لم يسبقه الأولون ولا يدركه الآخرون وقد كان رسول الله يعطيه رايته ويقاتل جبريل عن يمينه وميكائيل عن يساره فما يرجع حتى يفتح الله عليه وما ترك علی ظهر الأرض صفراء ولا بيضاء إلا سبع مائة درهم فضلت من عطائه أراد أن يبتاع بها خادما لأهله ...»

[۲] المعجم الأوسط، ج ۲ ص ۳۳۶ ح ۲۱۵۵ «عن معروف بن خربوذ عن أبي الطفيل قال خطب الحسن بن علی بن أبي طالب فحمد الله وأثنى علیه وذكر أمير المؤمنين عليا رضی الله عنه خاتم الأوصياء ووصی خاتم الأنبياء وأمین الصديقين والشهداء ثم قال يا أيها الناس لقد فارقكم رجل ما سبقه الأولون ولا يدركه الآخرون لقد كان رسول الله يعطيه الراية فيقاتل جبريل عن يمينه وميكائيل عن يساره فما يرجع حتى يفتح الله عليه ولقد قبضه الله في الليلة التي قبض فيها وصی موسى وعرج بروحه في الليلة التي عرج فيها بروح عيسى بن مريم وفي الليلة التي أنزل الله عز وجل فيها الفرقان والله ما ترك ذهبا ولا فضة ولا شيئا يصر له وما في بيت ماله إلا سبعمائة درهم وخمسين درهما فضلت من عطائه أراد أن يشتري بها خادما لأم كلثوم ...»

[۳] المستدرک علی الصحيحین، ج ۳ ص ۱۸۸ ح ۴۸۰۲ «عن عمر بن علی عن أبيه علی بن الحسن قال خطب الحسن بن علی الناس حين قتل علی فحمد الله وأثنى علیه ثم قال لقد قبض فی هذه الليلة رجل لا يسبقه الأولون بعمل ولا يدركه الآخرون وقد كان رسول الله يعطيه رايته ويقاتل وجبريل عن يمينه وميكائيل عن يساره فما يرجع حتى يفتح الله عليه وما ترك علی أهل الأرض صفراء ولا بيضاء إلا سبع مائة درهم فضلت من عطايها أراد أن يبتاع بها خادما لأهله.»

[۴] المطالب العالیة، ج ۱ ص ۱۸۳ ح ۲۴۳ وجملة القول أن حدیث الباب بهذه الطرق قد يرتقى لدرجة الحسن لغیره، لو لا أن قوله: "لقد فارقكم أمس رجل ما سبقه الأولون" ظاهره تفضيل علی رضی الله عنه علی کل أحد حتی الشيخین رضی الله عنهما ولذا

اما اینکه گفته است: این حدیث در مجموع با طرُقش به درجه ی حسن لغیره می رسد، ما را نسبت به آگاهی جناب جوندل از علوم حدیث به شک می اندازد؛ زیرا خودش در صفحه ی قبلش سند طریق دوم این حدیث را حسن دانسته بود؛ لذا صحیح این بود که بگوید در مجموع به درجه ی صحیح لغیره میرسد!

اما درجه ی این حدیث از صحیح لغیره نیز بالاتر است؛ زیرا طرق مستقل صحیح دارد و حداقل درجه اش صحیح بودنش است.

نکنه ی دیگر درباره ی این حدیث این است که امام حسن (علیه السلام) این سخن را در جمع زیادی از صحابه و تابعین گفته و کسی آن را انکار نکرده است.

### عبدالله بن مسعود

عبدالله بن مسعود می گفت: «ما افضل اهل مدینه را علی بن ابی طالب (علیه السلام) می دانستیم.»<sup>۱</sup>  
احمد بن حنبل این روایت را دو بار نقل کرده و سند هر دو را وصی الله بن محمد عباس تصحیح کرده است.<sup>۲</sup>

### یکی از صحابه به نقل ابوظیفیل

ابوظیفیل (صحابی) از مردی از اصحاب پیامبر ﷺ نقل می کند که گفت: «در حق علی (علیه السلام) چنان مناقبی آمده است که اگر یکی از آن ها بین مردم تقسیم شود، همه را خیر فرا خواهد گرفت.»

این روایت را ابن ابی شیبیه در المصنف نقل کرده و محققش دکتر شتری آن را صحیح دانسته است.<sup>۳</sup>

ابن ابی الحدید معتزلی، شبیه این سخن را به جناب حذیفه بن یمان نسبت داده و نوشته است:

فإن الحافظ ابن كثير رحمه الله حينما قال عن هذا الحديث: " هذا حديث غريب جداً وفيه نكارة" في البداية والنهاية (۷/۳۳۳) ، إنما قاله عن إدراك لما يتبادر للذهن من متن هذا الحديث . والله أعلم .

[۱] عن عبد الله قال كنا نتحدث ان أفضل أهل المدينة علي بن أبي طالب

[۲] فضائل الصحابة لابن حنبل، ص ۷۴۷-۷۴۸ ح ۱۰۳۳ و ص ۸۰۱-۸۰۲ ح ۱۰۹۷ قال وصی الله: إسناد صحیح

[۳] مصنف ابن أبي شيبه، ج ۱۸ ص ۷۸ ح ۳۴۳۰۰ حدثنا علي بن مسهر عن فطر عن أبي الطفيل عن رجل من أصحاب النبي

صلى الله عليه وسلم قال لقد جاء في علي من المناقب ما لو أن منقبا منها قسم بين الناس لأوسعهم خيرا

«و به همین خاطر، حذیفه بن یمان گفت: اگر فضیلت علی (علیه السلام) در قتل عمرو بن عبدود در روز خندق بین همه ی مسلمانان تقسیم شود، همه را در برمی گیرد.»<sup>۱</sup>

### جابر بن عبدالله

قبلا در مبحث حدیث «علی خیر البشر فمن ابی فقد كفر» چندین سند معتبر آوردیم که این حدیث به صورت موقوف نیز از جابر نقل شده است.

### مقداد بن أسود کندی

جناب مقداد رضی الله عنه که از شیعیان خاص و با وفای امیر مومنان (علیه السلام) بوده، در ماجرای شورای شش نفره، در هنگام به خلافت رسیدن عثمان فرمود: «مانند آنچه که بعد از پیامبرشان بر سر این خاندان آمد ندیده ام. از قریش تعجب می کنم که آن ها مردی را وا گذاشتند که ناگفته پیداست که کسی عالم تر و عادل تر از او نیست (یعنی حضرت علی (علیه السلام))، اما به خدا قسم اگر بر ضد آن یارانی می یافتیم ...»<sup>۲</sup>

سند روایت ابن شبه نمیری را عبد الله الدویش در تحقیقش تصحیح کرده است.<sup>۳</sup> با این حال ما نیز سندش را بررسی می کنیم.<sup>۴</sup>

[۱] شرح نهج البلاغه، ج ۱۳ ص ۱۷۲ و لذلك قال حذيفة بن اليمان : لو قسمت فضيلة علي عليه السلام بقتل عمرو يوم الخندق بين المسلمين بأجمعهم لوسعتهم.

[۲] فقال المقداد ما رأيت مثل ما أوتي إلى أهل هذا البيت بعد نبیهم إني لأعجب من قریش أنهم تركوا رجلا ما أقول إن أحدا أعلم ولا أفضى منه بالعدل أما والله لو أجد عليه أعوانا

[۳] أخبار المدينة (المجلد السادس)، ج ۳ ص ۱۴۰-۱۴۷ قال الدویش: صحیح رجاله ثقات و رواه ابن سعد

[۴] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الكلم (أخبار المدينة ج ۲ ص ۸۱-۸۵ ح ۱۵۹۲):

إبراهيم بن المنذر الحزامي: صدوق حسن الحديث / محمد بن فليح الأسلمي: صدوق يهيم. توثيقش می آید / موسی بن عقبه القرشي: ثقة فقيه إمام في المغازي / نافع مولى ابن عمر: ثقة ثبت مشهور / عبد الله بن عمر العدوي: صحابي.

#### وثائق محمد بن فليح الأسلمي:

وی از رجال بخاری در صحیحش است، با این حال آرای رجالیون متقدم اهل سنت درباره اش مختلف است؛ لذا به ذکر جمع بندی و نظر رجالیون مشهور متأخر بسنده می کنیم:

۱. شمس الدین ذهبی: ثقة

وی در دو تا از کتاب هایش رای به وثاقت ابن فلیح داده است.

ذکر من تکلم فيه وهو موثق، ج ۱ ص ۱۶۸ رقم ۳۱۲ محمد بن فلیح بن سلیمان خ س ق مدنی ثقة

المغني في الضعفاء، ج ۲ ص ۲۲۵ رقم ۵۹۰۸ خ س محمد بن فلیح بن سلیمان ثقة

طبری نیز در تاریخش این روایت را با پنج سند از سه طریق نقل کرده است.<sup>۱</sup>

همچنین در تحقیق کتاب المستدرک علی الصحیحین نیز روایات او را تصحیح کرده است.

۲. ابن حجر عسقلانی: صدوق بهم

حافظ ابن حجر در کتاب تقریب التهذیب خود در جمع بندی اقوال رجالیون متقدم که در کتاب تهذیب التهذیب آورده، از این راوی به عنوان «صدوق بهم» یاد کرده است.

تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۵۰۲ رقم ۶۲۲۸ محمد بن فلیح بن سلیمان الأسلمی أو الخزاعی المدنی صدوق بهم ... خ س ق عبارت «صدوق بهم» در کلام ابن حجر؛ یعنی حسن الحدیث بودن راوی، همانطور که ألبانی گفته است. سلسله الأحادیث الصحیحة وشيء من فقهها وفوائدها، ج ۱ ص ۳۰۳ رقم ۱۶۱ قلت: وهذا سند حسن، رجاله رجال مسلم غیر الحسن هذا وهو صدوق بهم كما في "التقريب".

۳. دکتر عبدالملک بن دهیش: حسن الحدیث

ضیاء مقدسی در صحیحش از ابن فلیح حدیثی نقل کرده و محققش دکتر عبدالملک بن دهیش سندش را حسن دانسته است. الأحادیث المختارة، ج ۳ ص ۳۰۷ إسناده حسن. محمد بن فلیح: صدوق بهم.

۴. دکتر وصی الله بن محمد عباس: صدوق حسن الحدیث

دکتر وصی الله بن محمد عباس نیز سند روایت ابن فلیح را حسن دانسته و سپس از او به عنوان «راستگو» یاد کرده است. فضائل الصحابه لاحمد، ج ۱ ص ۵۰۳ ح ۶۳۹ إسناده حسن. ومحمد بن فلیح بن سلیمان ... صدوق.

۵. محمد ناصر الدین ألبانی: حسن الحدیث

محمد ناصر الدین ألبانی سند روایت او را حسن دانسته است.

السنة لابن أبي عاصم ومعها ظلال الجنة للألبانی، ج ۲ ص ۴۲۷ ح ۸۸۳ إسناده حسن علی ضعف في ابن فلیح مع كونه من رجال البخاري واسمه محمد ابن فلیح بن سلیمان الأسلمی أو الخزاعی المدنی

۶. شعيب الارنؤوط: حسن الحدیث

شعيب الارنؤوط در تحقیق صحیح ابن حبان، سند روایت او را حسن دانسته و گفته است:

«رجالش رجال صحیح است بجز اینکه در مورد محمد بن فلیح سخنی است که حدیثش را به رتبه ی حسن تنزل می دهد.»  
الإحسان في تقریب صحیح ابن حبان (ت: الأرناؤوط)، ج ۳ ص ۲۵۴ ح ۹۷۳ إسناده حسن، رجاله رجال الصحیح الا أن محمد بن فلیح فيه كلام ينزل حديثه إلي رتبة الحسن.

البته شعيب الارنؤوط در تحقیق کتاب تقریب التهذیب ابن حجر که با همکاری دکتر بشار عواد معروف نوشته، ابن فلیح را «ضعیفٌ يُعتبر به في المتابعات والشواهد» دانسته است.

تحریر تقریب التهذیب، ج ۳ ص ۳۰۷ رقم ۶۲۲۸

۷. حسین سلیم اسد الدارانی: ثقة

وی در تحقیق کتاب مجمع الزوائد، سند روایت محمد بن فلیح از موسی بن عقبه را صحیح دانسته است.

مجمع الزوائد ت اسد، ج ۱۳ ص ۲۷۷ رقم ۱۰۱۸۰ وهذا إسناد صحیح إلي ابن شهاب الزهري

[۱] تاریخ الطبری، ج ۲ ص ۵۸۰-۵۸۳

بررسی اسانید روایت طبری:



### ۱. با دو سند صحیح از شهر بن حوشب.

حدیثی عمر بن شبة قال حدثنا علي بن محمد عن وكيع عن الأعمش عن إبراهيم (عن شهر بن حوشب) حکم برنامه جوامع الكلم: «إسناده حسن رجاله ثقات عدا شهر بن حوشب الأشعري وهو صدوق كثير الإرسال والأوهام.» (حدیثی عمر بن شبة قال حدثنا) محمد بن عبدالله الأنصاري عن ابن أبي عروبة عن قتادة عن شهر بن حوشب. حکم برنامه جوامع الكلم: «إسناده حسن رجاله ثقات عدا شهر بن حوشب الأشعري وهو صدوق كثير الإرسال والأوهام.» رجال این دو سند، همگی ثقه هستند بجز شهر بن حوشب که صدوق می باشد و توثیقش می آید. البته اشکال عمده ی روایت او این است که آن را به صورت مرسل نقل کرده است؛ چرا که وی در هنگام وقوع این ماجرا، سه ساله بوده است.

### ۲. با سند صحیح از طریق ابو مخنف (ضعیف) از عمرو بن میمون.

(حدیثی عمر بن شبة قال حدثنا علي بن محمد عن وكيع عن) ابن مخنف عن يوسف بن يزيد عن عباس بن سهل (عن عمرو بن میمون الأودي).

حکم برنامه جوامع الكلم: «إسناده فيه لوط بن يحيى الكوفي وهو كذاب.»

رجال این سند نیز همگی ثقه هستند بجز یوسف بن يزيد البصري که صدوق حسن الحدیث است و لوط بن يحيى الكوفي (ابومخنف) که تضعیف شده است.

دکتر وصی الله بن محمد عباس در مورد این سند می گوید: «این سند متصل است، اما در مورد ابو مخنف سخن بسیار است.» فضائل الصحابة لاحمد، ج ۲ ص ۹۲۸ ح ۱۲۸۷ «وهذا الأخير متصل لكن أبا مخنف لوط بن يحيى فيه كلام كثير.»

### ۳. با سند صحیح از مبارک بن فضاله و او با دو طریق از عمرو بن میمون.

(حدیثی عمر بن شبة قال حدثنا علي بن محمد عن وكيع عن) مبارک بن فضالة عن عبيدالله بن عمر (عن عمرو بن میمون). حکم برنامه جوامع الكلم: «إسناده حسن رجاله ثقات عدا مبارک بن فضالة القرشي وهو صدوق يدلس وبسوي.» (حدیثی ابن شبة قال حدثنا علي بن محمد عن وكيع عن مبارک بن فضالة عن) یونس بن أبي إسحاق عن عمرو بن میمون. حکم برنامه جوامع الكلم: «إسناده حسن رجاله ثقات عدا یونس بن أبي إسحاق السبيعي وهو صدوق حسن الحدیث، ومبارک بن فضالة القرشي وهو صدوق يدلس وبسوي.»

این دو سند با رجال ثقه به «مبارک بن فضاله» می رسند که او این روایت را به واسطه ی یک نفر ثقه (عبیدالله بن عمر) و یک نفر صدوق حسن الحدیث (یونس بن ابی اسحاق السبیعی)؛ یعنی با دو طریق، از عمرو بن میمون (ثقة) نقل می کند. اشکال عمده این سند، عنعنه ی ابن فضاله است؛ چرا که او مدلس می باشد. اما از آنجایی که وی این روایت را از دو نفر از شیوخ معاصرش به صورت معنعن نقل کرده و این روایت طرق دیگری نیز دارد، لذا می توان به اتصال این دو سند حُسن ظن پیدا کرد.

### بررسی وثاقت مبارک بن فضاله:

حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب تقریب التهذیب از او با عنوان «صدوقٌ يُدلسُ وبسوي» یاد کرده است. تحریر تقریب التهذیب، ج ۳ ص ۳۴۵ رقم ۶۴۶۴ مبارک بن فضالة ... صدوقٌ يُدلسُ وبسوي ... خت د ت ق. اما البانی وصف مبارک به تدلیس تسویه از سوی حافظ ابن حجر را موهوم دانسته و گفته است: «چنانچه این مرد تصریح به تحدیث از شیخش کند، در آن صورت حسن الحدیث است.»

سلسلة الأحادیث الصحيحة وشيء من فقهها وفوائدها، ج ۱ ص ۹۵۲ ح ۱۷ والخلاصة: أن الحافظَ وَهَمَ في وصفِ (المبارك) بتدليس التسوية، وأن الرجل إذا صرح بالتحديث عن شيخه فهو حسن الحديث، والله أعلم.

شعیب الارنؤوط نیز او را صدوق حسن الحدیث دانسته و سند روایاتش را در هنگام تحدیث، تحسین کرده است. مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۲۱ ص ۲۸۵ ح ۱۳۷۴۶ حدیث صحیح، وهذا إسناده حسن، مبارك بن فضالة- وإن كان مدلساً- قد صرح بالتحديث فيما سلف برقم (۱۳۶۱۷)، وهو صدوق حسن الحدیث. مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۳۵ ص ۳۳۰ ح ۲۱۴۱۷ حدیث صحیح، وهذا إسناده حسن رجاله ثقات رجال الصحيح غير مبارك بن فضالة، فقد روى له البخاري تعليقاُ وأصحاب السنن غير النسائي، وهو صدوق حسن الحدیث

**بررسی وثاقت شهر بن حوشب:**

حسین سلیم اسد الدارانی در تحقیق مسند ابی یعلی الموصلی، بعد از ذکر جرح و تعدیل های وی، در نهایت می نویسد: «پس چنین کسی اگرچه حدیثش به درجه ی صحیح نمی رسد، اما ممکن نیست که از مرتبه ی حسن نیز تنزل یابد.» مسند ابی یعلی الموصلی (ط. المأمون)، ج ۱۱ ص ۲۵۴-۲۵۵ ح ۶۳۷۰ فمئل هذا وإن كان حديثه لا يرقى إلي درجة الصحة، لكنه أيضاً لا يمكن أن ينزل عن مرتبة الحسن

حافظ ابن حجر عسقلانی او را حسن الحدیث دانسته و گفته است: «شهر بن حوشب حسن الحدیث است، اگرچه کمی ضعف در او باشد.» فتح الباری، ج ۳ ص ۶۵ در شرح ح ۱۱۳۲ و شهر حسن الحدیث وإن كان فيه بعض الضعف حافظ ابوالعباس بوسیری (متوفای ۸۴۰ هـ) سند روایت شهر را حسن دانسته و سپس توثیقاتش را آورده است. إتحاف الخيرة المهرة بزوائد المسانيد العشرة، ج ۱ ص ۹۲ ح ۴۹ هذا إسناده حسن، شهر بن حوشب مُخْتَلَفٌ فِيهِ، وَثَقَّهُ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ وَابْنُ مَعِينٍ وَالْعَجَلِيُّ وَيَعْقُوبُ بْنُ شَيْبَةَ، وَلَيْتَهُ النَّسَائِيُّ، وَضَعَفَهُ ابْنُ حَرَمٍ وَالْبَيْهَقِيُّ.

دکتر وصی الله بن محمد عباس نیز مانند بوسیری سند روایت شهر را حسن دانسته و از او به عنوان مختلف فيه یاد کرده است. فضائل الصحابة، ج ۲ ص ۷۲۸ ح ۹۹۶ إسناده حسن. و شهر بن حوشب مختلف فيه وثقه جماعة مطلقاً وضعفه الآخرون مطلقاً. ضياء مقدسی از شهر بن حوشب در صحیحش حدیث نقل کرده و محقق کتاب، دکتر عبدالملک بن دهیش، سندش را حسن دانسته است. الأحاديث المختارة، ج ۸ ص ۳۲۴ رقم ۳۹۱ و ۳۹۲

دکتر محمد بن عبدالمحسن الترمذی نیز سند روایات شهر بن حوشب را حسن دانسته است. مسند ابی داود الطیالسی، ج ۲ ص ۴۴۴ و ۴۴۵ ح ۱۲۱۶ و ۱۲۱۷ إسناده حسن؛ لحال شهر. شمس الدین ذهبی نام او را در شمار روایان ثقه آورده و گفته است: «شهر بن حوشب از علمای تابعین است که احمد بن حنبل و یحیی بن معین او را توثیق کرده اند.»

ذکر من تکلم فيه وهو موثق، ج ۱ ص ۱۰۰ رقم ۱۶۱ شهر بن حوشب علی من علماء التابعين وثقه أحمد وابن معین نور الدین هیثمی نیز بعد از نقل روایتی، شهر را ثقه دانسته است: «در سند آن شهر بن حوشب وجود دارد که او ثقه است و البته در موردش سخنانی وجود دارد و بقیه ی رجالش همگی ثقه هستند.» مجمع الزوائد، ج ۴ ص ۲۷۱ وفيه شهر بن حوشب وهو ثقة وفيه كلام وبقية رجاله ثقات شيخ احمد محمد شاكر در تحقیق مسند احمد، سند روایت شهر را صحیح دانسته و سپس تصریح کرده است که وی ثقه است و بعضی ها بدون دلیل و حجت در جرح او سخنانی گفته اند.

المسند للإمام احمد، ج ۱ ص ۲۰۷ ح ۹۷ إسناده صحیح،... شهر، بفتح الشين وسكون الهماء: هو ابن حوشب، وهو ثقة، تكلم فيه بعضهم بغير حجة.

## سعد بن ابی وقاص

از قیس بن ابی حازم روایت شده است که گفت:

«در بازار مدینه به گردش می‌پرداختم که در مسیر خود به دکان‌های روغن زیتون فروشی رسیدم. سواره‌ای را دیدم که گروهی از مردم اطراف او را فرا گرفته‌اند و آن سواره به حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) ناسزا می‌گوید. در این هنگام، «سعد بن ابی وقاص» فرا رسید و توقف کرده، پرسید: این سواره کیست؟ در پاسخ گفتند: مردکی است که به حضرت علی (علیه السلام) ناسزا می‌گوید.»

پیش آمد و جمعیت مردم را شکافت تا در برابر آن مرد فرار گرفت و گفت: ای مرد! چرا به علی (علیه السلام) ناسزا می‌گویی؟ مگر نه این است که او نخستین کسی است که اسلام اختیار کرده است؟ و اولین کسی است که با پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نماز خوانده؟ مگر نه این است که او از همه مردم پارساتر، و از همگان داناتر است؟ مگر نه این است که او داماد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و پرچمدار ایشان در جنگ‌ها است؟

سپس «سعد بن ابی وقاص» رو به قبله ایستاد و دستهایش را بالا برد و گفت: پروردگارا! به راستی که این مرد از ولییی از اولیای تو عیبجویی می‌کند و به او ناسزا می‌گوید، اینک پروردگارا پیش از آنکه این جمعیت متفرق شوند، قدرت خویش را در نابودی این مردک، به آنها نشان بده.

قیس می‌گوید: به خدا سوگند! هنوز مردم متفرق نشده بودند که اسب، او را به سوی دکان روغن فروشی پرتاب کرد، چنان سرش به زمین خورد که سر و مغزش شکافت!»<sup>۱</sup>

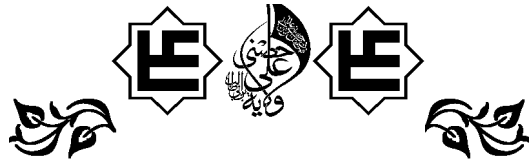
این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت نموده است.<sup>۲</sup>

[۱] فَحَدَّثَنَا بِشْرُح، هَذَا الْحَدِيثِ الشَّيْخُ أَبُو بَكْرٍ بْنُ إِسْحَاقَ، أَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ زَيْدِ السَّرِيِّ، ثَنَا حَامِدُ بْنُ يَحْيَى الْبَلْخِيُّ ثَنَا سَعْيَانُ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ، قَالَ: كُنْتُ بِالْمَدِينَةِ فَبَيْنَا أَنَا أَطُوفُ فِي السُّوقِ إِذْ بَلَغَتْ أَحْجَازَ الرَّبِيتِ، فَرَأَيْتُ قَوْمًا مُجْتَمِعِينَ عَلَى فَارِسٍ قَدْ رَكِبَ دَابَّةً، وَهُوَ يَشْتُمُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، وَالنَّاسُ وَقُوفٌ حَوْلَيْهِ إِذْ أَقْبَلَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَاصٍ فَوَقَّفَ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ: مَا هَذَا؟ فَقَالُوا: رَجُلٌ يَشْتُمُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، فَتَقَدَّمَ سَعْدٌ، فَأَفْرَجُوا لَهُ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: يَا هَذَا، عَلَامَ تَشْتُمُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ؟ أَلَمْ يَكُنْ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ؟ أَلَمْ يَكُنْ أَوَّلَ مَنْ صَلَّى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟ أَلَمْ يَكُنْ أَرْهَدَ النَّاسَ؟ أَلَمْ يَكُنْ أَعْلَمَ النَّاسَ؟ وَذَكَرَ حَتَّى قَالَ: "أَلَمْ يَكُنْ حَتَّى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى ابْنَتِهِ؟ أَلَمْ يَكُنْ صَاحِبَ رَايَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي غَزْوَاتِهِ؟"، ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْقَبْلَةَ وَرَفَعَ يَدَيْهِ، وَقَالَ: "اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا يَشْتُمُ وَلِيًّا مِنْ أَوْلِيَائِكَ، فَلَا تَفَرِّقْ هَذَا الْجَمْعَ حَتَّى تُرِيَهُمْ قُدْرَتَكَ"، قَالَ قَيْسٌ: فَوَاللَّهِ مَا تَفَرَّقْنَا حَتَّى سَاحَتْ بِهِ دَابَّتُهُ فَرَمْتَهُ عَلَى هَامِيهِ فِي تِلْكَ الْأَحْجَارِ، فَأَنْفَلَقَ دِمَاعُهُ وَمَاتَ، هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ عَلَى شَرْطِ الشَّيْخَيْنِ، وَلَمْ يُخَرِّجَاهُ

[۲] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۵۷۱ ح ۶۱۲۱ قال الحاکم: هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه / تعلیق الذهبی فی التلخیص: علی شرط البخاری ومسلم.

---

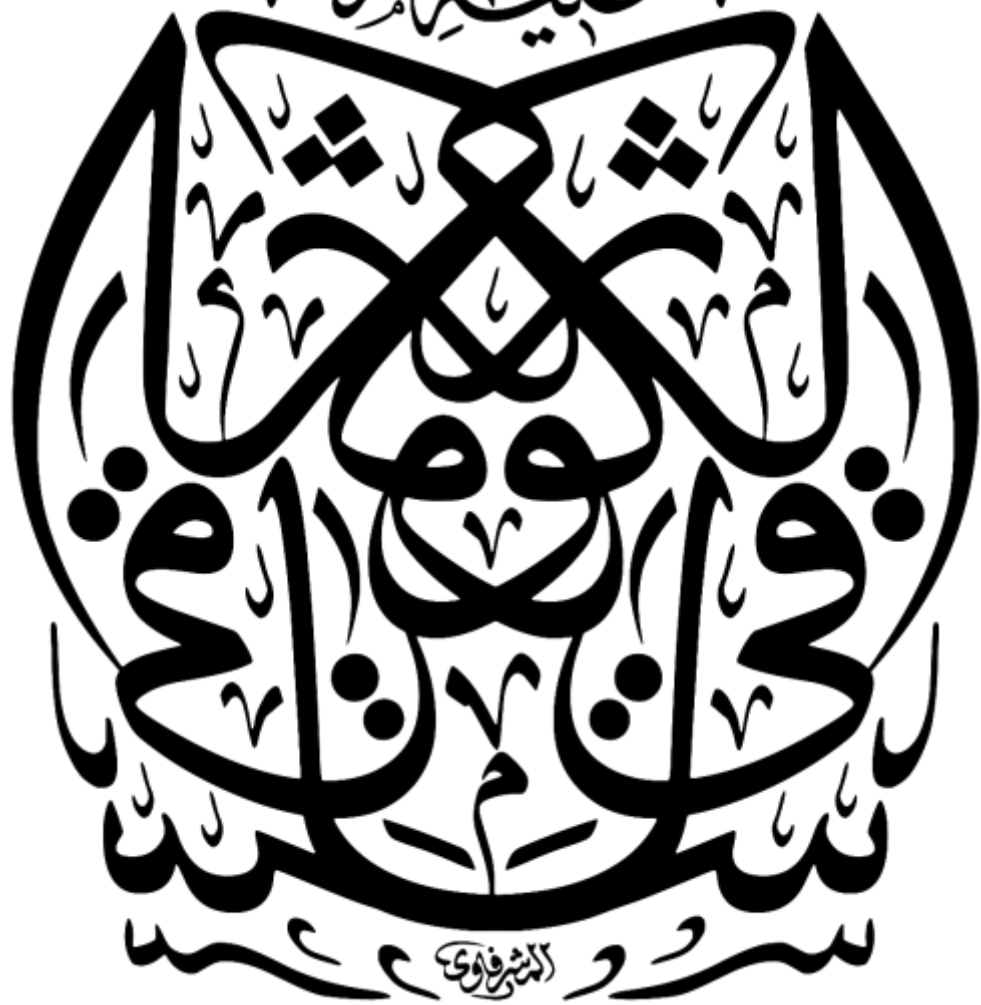
راوی مورد اشکال در سند این روایت، «الحسن بن علي الطاحوني» است که شرح حالش را در کتب رجالی نیافتیم؛ اما با توجه به اینکه بیش از ده نفر از ثقات و بزرگان اهل سنت از او حدیث نقل کرده اند، وثاقتش ثابت می شود. علاوه بر آن حاکم نیشابوری که با یک واسطه از او حدیث نقل کرده، بنا بر ادله ای که به او رسیده بوده به وثاقت این راوی اطمینان داشت و گویا این ادله به دست ذهبی متشدد نیز رسیده بوده است و الا در تلخیص مستدرک حاکم، بیش از ۲۰ روایت او را تصحیح نمی کرد؛ به خصوص که در بعضی از روایات به بعضی از رجال سند اشکال گرفته، ولی هیچ حرفی در مورد این راوی نزنده است.



## فصل چهارم: بررسی ویژگی های امیرالمومنین (علیه السلام)



عَلَيْهِ السَّلَامُ



الشرقاوي

امام علی (علیه السلام) از هر نظر در شروط خلافت سرآمد بودند و دارای ویژگی های منحصر به فردی نیز بودند، به طوری که هیچ شکی در برتری ایشان بر دیگران باقی نمی گذارد.

حافظ عبدالله محمد الصدیق غماری در تحقیقش بر کتاب حافظ سخاوی، می گوید:

«قضاوت علی (علیه السلام)، علمش و شجاعتش از متواترات است و در میان صحابه کسی در این مقامات از ایشان بالاتر نیست.»<sup>۱</sup>

شیخ محمود سعید ممدوح در یکی از کتاب هایش که به موضوع برترین صحابه پرداخته، می نویسد:

«پس ستم شده در حق علی (علیه السلام) که برادر و همتای پیامبر ﷺ، مولای مومنان، پیشگام ترین آنان در ایمان و نماز، قاضی ترین صحابه، اعلم و شجاع ترین آن ها است.»<sup>۲</sup>

خلیل بن احمد الفراهیدی (متوفای ۱۷۰ هـ) که ذهبی از او با عناوینی چون: «الإمام، صاحبُ العریبة، ومُنشئُ علمِ العروض، البصری، أحدُ الأعلام. وكانَ رأساً فی لسانِ العرب، دیناً، ورعاً، قانِعاً، متواضعاً، کبیر الشان.» یاد کرده<sup>۳</sup> در جواب سؤال یونس بن حبیب النحوی که از علت همبستگی و رفاقت صحابه با یکدیگر و تنهایی امام علی (علیه السلام) پرسید، گفته است:

«به این دلیل که ایشان جلوترین آن ها از نظر اسلام، برترینشان از نظر شرف، بالاترین آن ها از نظر علم، چیره ترینشان از نظر حلم و بردباری و بیشترین آن ها از نظر زهد بود و لذا به او حسد بردند و مردم به کسانی که مانند خودشان باشند، راغب ترند.»<sup>۴</sup>

[۱] المقاصد الحسنة فی بیان کثیر من الأحادیث المشتهرة، ص ۷۳ رقم ۱۴۲ قضاء علی، وعلمه، وشجاعته، من المتواترات، فلیس فی الصحابة من یفوقه فی ذلك

[۲] غایة التبجیل وترک القطع فی التفضیل، ص ۱۱۸ فهُضِمَ حَقُّ عَلِيٍّ أَخِي النَّبِيِّ وَصَنُوهُ، مَوْلِي الْمُؤْمِنِينَ، وَأَسْبَقَهُمُ إِيْمَانًا وَصَلَاةً، وَأَقْضَى الصَّحَابَةَ وَأَعْلَمَهُمْ وَأَشْجَعَهُمْ

[۳] سیر أعلام النبلاء، ج ۷ ص ۴۲۹

[۴] البصائر والذخائر، ج ۳ ص ۱۲۴ قال محمد بن سلام: حدثنا يونس النحوي قال، قلت للخليل: ما بال أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم كأنهم توام واحدة وعلي كأنه ابن علة؟ فقال: من أين لك هذا السؤال؟ فقلت: أريد أن تخبرني، قال: على أن تكتم عني ما دمت حيا؟ قلت: أجل، قال لي: تقدمهم إسلاما، وبذهم شرفا، وفاقهم علما، ورجحهم حلما، وكثرهم زهدا، فحسدوه، والناس إلى أمثالهم وأشكالهم أميل

ابن الجزری شافعی که ابن حجر عسقلانی از او به عنوان «الحافظ الإمام المقرئ»<sup>۱</sup> و حصنی دمشقی به عنوان «إماما عالما فاضلا مفيدا»<sup>۲</sup> یاد کرده اند، می نویسد:

«به او (حضرت علی علیه السلام) منتهی می شود جمیع فضائل از انواع علوم، و جمیع محاسن و کرم شمایل از قرآن، حدیث، فقه، قضاوت، تصوف، شجاعت، ولایت، کرم، زهد، ورع، زیبایی خلق و عقل، تقوا و درستی نظر. و به این خاطر است که قلب های سالم بر محبتش جمع شده اند و سرشت های درست بر سلوک طریقتش. پس حُب او نشانه ی سعادت و ایمان شد و بغضش محض شقاوت، نفاق و پستی؛ همانطور که در احادیث صحیح گذشت و با ادله ی صریح، روشن شد.»<sup>۳</sup>

ابو الحسن الآمدی (متوفای ۶۳۱ هـ) که ذهبی از او با عنوان «الْعَلَمَةُ، فَارِسُ الْكَلَامِ، الْحَنْبَلِيُّ، ثُمَّ الشَّافِعِيُّ» یاد کرده،<sup>۴</sup> می نویسد:

«بر کسی پوشیده نیست که علی علیه السلام تمامی صفات و مناقب پسندیده را در خود جمع کرده و با وجود برخی از همین صفات، مستحق امامت و خلافت بوده است. او جامع همه کمالات و صفاتی بود که در بین صحابه متفرق بود، به صورتی که اگر گفته شود چه کسی شجاع ترین، عالم ترین، عابدترین، زاهدترین، فصیح ترین، سابق ترین در ایمان، مجاهدترین در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله، نزدیکترین شخص به ایشان از نظر نسب و دامادش بود؟ در پاسخ به این سوال، علی علیه السلام اولین نفر است که نامش برده می شود و او در همه صفات پسندیده بر همه سبقت گرفته بود.»<sup>۵</sup>

[۱] إنباء الغمر بأبناء العمر، ج ۸ ص ۲۴۵-۲۴۷

[۲] دفع شبهه من شبه وتمرد، ج ۱ ص ۸۳

[۳] أسنى المطالب فى مناقب الإمام على عليه السلام، ص ۱۴۱ فانتبهت اليه (رضوان الله تعالى عليه) جميع الفضائل، من انواع العلوم، و جميع المحاسن، و كرم الشمائل من القرآن، و الحديث، و الفقه، و القضاء، و التصوف، و الشجاعة، و الولاية، و الكرم، و الزهد، و الورع، و حسن الخلق و العقل، و التقوى، و اصابة الرأى. فلذلك أجمعت القلوب السليمة على محبته، و الفطر المستقيمة على سلوك طريقته. فكان جبه علامة السعادة و الايمان، و بغضه محض الشقا و النفاق و الخذلان كما تقدم فى الاحاديث الصحيحة، و ظهر بالادلة الصريحة

[۴] سير أعلام النبلاء، ج ۲۲ ص ۳۶۴ السيف العلامة المصنف فارس الكلام سيف الدين علي بن أبي علي بن محمد ابن

سالم التغلبي الآمدي الحنبلي ثم الشافعي

[۵] أبكار الأفكار فى أصول الدين، ج ۵ ص ۲۸۳ ولا يخفى أن عليا كان مستجمعا للخلال الشريفة، و المناقب المنيفة التى

بعضها يستحق الإمامة، وأنه اجتمع فيه من فضائل الصفات، و أنواع الكمالات ما تفرق فى غيره من الصحابة، [حتى إذا قيل من



ناشی اکبر (شاعر، ادیب و متکلم قرن سوم)<sup>۱</sup> می نویسد:

«بشر بن معتمر (متوفای ۲۱۰ هـ که ذهبی از او به عنوان علامه، شیخ معتزله، از بزرگان اصول، اخباری، شاعر و متکلم یاد کرده)<sup>۲</sup> و هم اندیشان وی می گویند: پس از پیامبر ﷺ این علی (علیه السلام) بود که افضلیت داشت و پس از او ابوبکر افضل بود... آن ها برای اثبات افضلیت علی (علیه السلام) بعد از پیامبر ﷺ به این احتجاج می کنند که فضل آدمی در علم و عمل او تبلور می یابد و اگر ما علم و عمل اصحاب رسول خدا ﷺ را برابر آنچه اخبار به ما رسانده، ملاک قرار دهیم، علی (علیه السلام) را برترین آنان می یابیم. چون وقتی ما می پرسیم: چه کسی در اسلام از همه پیش تر است؟ می گویند علی (علیه السلام). دسته ای می گویند ابوبکر و برخی می گویند زید و عده ای خطاب را نام می برند. نتیجه این اختلاف اقوال آن است که حداقل علی (علیه السلام) یکی از اینان است، بی آنکه فعلاً بخواهیم در پیش تری وی در اسلام یا متأخر بودنش داوری داشته باشیم. فعلاً به همین مقدار بسنده می کنیم، اگر چه اخباری که وی را پیش تر می دانند، بیشتر و مشهورترند.

اگر از بزرگ ترین اصحاب پیامبر ﷺ از نظر جهاد و کشتن و نیز جان فشانی ترین آنان در جنگ بپرسیم، می گویند: علی (علیه السلام)، زبیر، عمر، ابو دجانة و براء بن مالک؛ اما همگان در اینکه علی (علیه السلام) از همه دیگران به مراتب برتر است، هم رأیند و ما به همین اندازه که علی (علیه السلام) لاقلاً یکی از آنهاست، اکتفا نموده و از چند و چون دیگر صرف نظر می کنیم.

هر گاه از داناترین اصحاب سخن به میان آید، با همه دیدگاه های مختلفی که وجود دارد، افرادی چون معاذ بن جبل، عمرو و عبدالله بن مسعود و علی (علیه السلام) را نام می برند، جز آنکه همگان گفته اند: علی (علیه السلام) پرسیده می شد؛ اما نمی پرسید. پس می بینیم که دست کم وی یکی از آنان در دانش به شمار است و به اخباری که به برتری اش در این خصوص نظر دارند هم اعتنایی نمی کنیم.

أشجع الصحابة، وأعلمها وأعبدها، وأزهدا، وأفصحها، وأسبقها إيماناً، وأكثرها مجاهدة بين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم وأقربها نسباً، وصهارة منه، كان علياً - عليه السلام - معدوداً في أول الجريدة، وسابقاً إلى كل فضيلة حميدة [۱] وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان، ج ۳ ص ۹۱ الناشي الأكبر أبو العباس عبد الله بن محمد الناشي الأنباري المعروف بابن شرسير الشاعر؛ كان من الشعراء المجيدين، ... وكان نحوياً عروضياً متكلماً، ... وكان متبحراً في عدة علوم من جملتها علم المنطق.

[۲] سير أعلام النبلاء، ج ۱۰ ص ۲۰۳ بشر بن المعتمر أبو سهل الكوفي ثم البغدادي العلامة، أبو سهل الكوفي، ثم البغدادي، شيخ المعتزلة، وصاحب التصانيف. كان من القرامي الكبار، أخباراً، شاعراً، متكلماً

هر گاه از زاهدترین اصحاب در دنیا پرسش کنیم، از ابوذر، عمر، سلمان، ابو درداء و علی (علیه السلام) یاد می‌کنند؛ اما همگان اتفاق نظر دارند که آن حضرت، به هنگامی که تمام اختیارات عرب و عجم و بیت المال را داشت، هر گاه مالی به او می‌رسید، بی آنکه خود چیزی از آن بردارد، همه را بین مردم تقسیم می‌کرد و بدون آنکه چیزی را ذخیره کند، بیت المال را جارو می‌کشید و تمیز می‌کرد و می‌گفت: ای زرد! و یا ای سفید! جز مرا بفریب. علی (علیه السلام) هرگاه اموال را بین مردم تقسیم می‌کرد، می‌گفت: هذا جنای و خیاره فیه اذ کل جان یده الی فیه.

بر اساس آنچه آمد، به آسانی می‌توان گفت: علی (علیه السلام) لا اقل یکی از این برترین هاست و می‌بینیم که او در یکایک این فضیلت‌ها با دیگران اشتراک دارد؛ اما هیچ کس با وی در همه این فضایل شریک نیست. پس بر ماست که وی را برتر از همه اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) بدانیم.<sup>۱</sup>

علی بن الحسین المسعودی (متوفای ۳۴۶ هـ) که تاج الدین سُبکی نام او را در زمره ی علمای شافعی آورده و از وی به عنوان «وکان أخباریا مفتیا علامة» یاد کرده<sup>۲</sup>، در کتاب معروفش «مروج الذهب» می‌نویسد: «چیزهایی که اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به سبب آن استحقاق فضیلت و برتری بر دیگران می‌یافتند، همانا پیشگامی در ایمان، هجرت، یاری رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، نزدیکی خوبشوندی، قناعت، جانفشانی برای ایشان، علم به کتاب و تنزیل، جهاد در راه خدا، ورع، زهد، حکم و داوری، فقه و علم بود و در تمام این مزایا و افتخارات، علی (علیه السلام) حداکثر آن را دارا و نصیب فراوانی احراز نموده است و تا آنجا (در برتری، شرف و فضیلت) پیش رفته که به تنهایی و منحصرًا به این سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هنگامی که میان اصحاب خود برادری ایجاد کرد مفتخر گشته که فرمود: «تو برادر من هستی» در صورتی که برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کس حریف و همانند نبود.<sup>۳</sup>

[۱] مسائل الإمامة و مقتطفات من الكتاب الأوسط في المقالات لـ الناشئ الأكبر - تحقیق یوسف فان إس، ص ۵۶-۵۷  
 [۲] طبقات الشافعية الكبرى، ج ۳ ص ۴۵۶ علی بن الحسین بن علی المسعودی صاحب التواریخ کتاب مروج الذهب فی أخبار الدنيا ... وکان أخباریا مفتیا علامة صاحب ملح وغرائب  
 [۳] مروج الذهب، ج ۱ ص ۳۴۵-۳۴۶ و الأشياء التي استحبها بها أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم الفضل هي: السبق إلى الإيمان، والهجرة، والنصرة لرسول الله صلى الله عليه وسلم، والقربى منه والقناعة وبذل النفس له، والعلم بالكتاب والتنزيل، والجهاد في سبيل الله، والورع، والزهد، والقضاء، والحكم، والفقه والعلم وكل ذلك لعل عليه السلام منه النصيب الأوفر، والحق الأكبر، إلى ما ينفرد به من قول رسول الله صلى الله عليه وسلم حين أخى بين أصحابه أنت أخي وهو صلى الله عليه وسلم لا ضد له، ولا ند ... فهذا وغيره من فضائله وما اجتمع فيه من الخصال مما تفرق في غيره

محمد حبیب الله شنقیطی (ت ۱۳۶۳ هـ) از علمای الأزهر مصر<sup>۱</sup> می نویسد:

«احادیثی که در مورد فضل امیرالمومنین علیه السلام، فضائل مخصوصش، علم، قضاوت، شدت درک و شناختش به دقایق حساب، شجاعت و افضلیت، ازدواجش با فاطمه زهرا علیها السلام، احوال مردم در محبت به ایشان، زهدش و ریاضتش، وصایای ایشان و مخصوص بودن به اینکه نسل رسول الله صلی الله علیه و آله از پشت ایشان باقی ماند، و شقی بودن قاتلش بیشتر از آن است که به شمار آید... پس می گویم: اما علم ایشان از آن چیزهایی است که در بین صحابه و بعد از آن ها اختلافی نیست که او اعلم صحابه و با دقت نظرترین آن ها در امور سخت و قاضی ترینشان است.»<sup>۲</sup>

[۱] الاعلام للزکلی، ج ۶ ص ۷۹ محمد حبیب الله بن عبد الله بن أحمد ما ی أبي الجکني الشنقیطی: عالم بالحديث. ولد وتعلم بشنقیط، وانتقل إلى مراكش، فالمدينة المنورة، واستوطن مكة. ثم استقر بالقاهرة، مدرسا في كلية أصول الدين، بالأزهر، وتوفي بها.

[۲] كفاية الطالب لمناب علي بن أبي طالب، ص ۱۱۳ والأحاديث الواردة في فضله وخصائصه وعلمه وقضائه وشدة ذوقه ومعرفته دقائق الحساب، وشجاعته وأفضليته، وتزويجه بفاطمة الزهراء، وحال الناس في محبته، وزهده وتقشفه، ووصاياہ واختصاصه بكون ذرية رسول الله صلي الله عليه وآله الباقية بعده من عقبه، وشقاوة قاتله أكثر من أن تحصي، وأن تكون في نحو هذه العجالة تستقصي... فأقول: أما علمه رضي الله عنه، فمما لا خلاف فيه بين الصحابة، فمن بعدهم، أنه كان من أعلم الصحابة وأدقهم نظراً في العويصات، وأنه هو أقضاهم... .

## بخش اول: شجاعت امیرالمومنین علیه السلام

شجاعت و بلکه اشجاعت امیر المومنین علیه السلام از موضوعات قطعی و متواتر است و کسی در آن شکی ندارد.

### تواتر روایات شجاعت امیرالمومنین علیه السلام

ابو حامد غزالی شجاعت امیر المومنین علیه السلام را متواتر دانسته و گفته است:

«و این همانند شجاعت علی علیه السلام و سخاوت حاتم است که به طور قطع با تواترشان معلوم هستند.»<sup>۱</sup>

محمد بن اسماعیل الامیر الصنعانی می گوید:

«تواتر معنوی به معنی اختلاف الفاظ راویان، در روایاتی است که الفاظشان بر یک معنایی اتفاق دارند و این نوع تواتر زیاد است و اکثر تواترها اینگونه است و معنی آن، تواتر قدر مشترک بین آنها است و مثالش تواتر شجاعت علی علیه السلام است. اخبار متواتری از کار هایش در جنگ ها رسیده است که در جنگ بدر چنین کرد و در احد چنین و در روز خیبر چنین شکست داد و مانند آن که با دلالت التزامی، به متواتر بودن شجاعتش دلالت دارد.»<sup>۲</sup>

شمس الدین ذهبی می نویسد:

«امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام قاضی امت، قهرمان اسلام، داماد مصطفی صلی الله علیه و آله و از جمله اولین مسلمانان است که در پذیرش اسلام درنگ نکرد و در راه خدا آنطور که شایسته جهاد بود، جهاد کرد و برای افزایش بار علم و عمل برخاست ...»<sup>۳</sup>

[۱] الاقتصاد فی الاعتقاد، ج ۱ ص ۲۲۹-۲۳۰ و هذا كما أن شجاعة علی رضوان الله علیه وسخاوة حاتم معلومان بالضرورة

علی القطع تواترا

[۲] إجابة السائل شرح بغية الأمل، ج ۱ ص ۹۸-۹۹ وأما التواتر المعنوی وهو اختلاف ألفاظ المخبرین عن خبر رووه وانقتت ألفاظهم علی معناه فإنه كثير واسع وعليه مدار غالب التواتر وبفید تواتر القدر المشترك ومثاله تواتر شجاعة علی علیه السلام فإن الأخبار تواترت عن وقائعه فی حروبه من أنه فعل فی بدر كذا وكذا وفي أحد كذا وهزم يوم خیبر كذا ونحو ذلك فإنها تدل بالالتزام علی تواتر شجاعته

[۳] تذكرة الحفاظ، ج ۱ ص ۱۰ أمير المؤمنين علی بن أبی طالب رضی الله عنه أبو الحسن الهاشمی قاضی الأمة وفارس

الإسلام وختن المصطفی صلی الله علیه و آله كان ممن سبق إلى الإسلام لم يتلغنم وجاهد فی الله حق جهاده ونهض بأعباء العلم والعمل

ابن حجر عسقلانی نیز اینگونه می نویسد:

«علی بن ابی طالب (علیه السلام)... در خانه ی پیامبر ﷺ رشد و نمو یافت و بزرگ شد و از آن حضرت جدا نمیشد و در همه ی جنگ ها به غیر از جنگ تبوک حاضر بود... و پرچم فرماندهی در بیشتر جنگ ها در دستش بود.»<sup>۱</sup>

محمد حبیب الله شنقیطی نیز در این خصوص می نویسد:

«و اما شجاعت او (حضرت علی (علیه السلام) در جنگ ها و پایداری اش در آن: پس امری مشهور و متواتر است، و برای همه معلوم است به طوری که هیچکس نمی تواند آن را انکار کند. و سختی هایی که در روز بدر، احد، خیبر و خندق کشید، معلوم و متواتر است، و همچنین شجاعتش در جنگ با گروه باغی و نیز خوارج که لزوماً معلوم است... و علی کرم الله وجهه یکی از شش صحابه ای است که هر یک از آن ها هموزن هزار مرد بود، و او شایسته ترین، پیشگام ترین و اولینشان در مبارزه بود.»<sup>۲</sup>

در ادامه، مواردی از شجاعت های امیر المومنین (علیه السلام) را بیان می کنیم.

### یکم: شجاعت امیر المومنین (علیه السلام) در لیلۃ المبیت

از جمله شجاعت ها و رشادت های بی نظیر امیر المومنین (علیه السلام) که میزان دین و ایمان آن حضرت را نیز مشخص می کند، خوابیدن در بستر رسول خدا ﷺ در لیلۃ المبیت است که خداوند در باره ی آن می فرمایند:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾

«و از مردم کسی است که جانش را برای خشنودی خدا می فروشد و خدا به بندگان مهربان است.»<sup>۳</sup>

فخر رازی، از مفسرین بزرگ اهل سنت، این آیه را مصداق بذل تمامی دنیا و جان، در مقابل طلب دین

دانسته و می نویسد:

[۱] الإصابة فی تمييز الصحابة، ج ۴ ص ۵۶۴-۵۶۵ رقم ۵۶۹۲ علی بن ابی طالب ... فربی فی حجر النبی ولم یفارقه وشهد معه المشاهد إلا غزوة تبوک ... وكان اللواء بيده في أكثر المشاهد ... وكان قد اشتهر بالفروسية والشجاعة والإقدام

[۲] كفاية الطالب لمناقب علي بن أبي طالب، ص ۱۶۰-۱۶۱ وأما شجاعته في الحروب و ثباته فيها: وأتاه في ذلك: فأمر مشهور متواتر، ومعلوم لكل أحد بحيث لا يمكن أحداً إنكاره. وإبلاؤه يوم بدر وأحد وخیبر والخندق، معلوم متواتر، وكذلك شجاعته في قتال الفئة الباغية، وكذلك في قتال الخوارج معلومة بالضرورة... وقد كان علي كرم الله وجهه أحد الصحابة الستة الذين يوزن كل واحد منهم بألف رجل، وهو أجدرهم بذلك، وأفدمهم وأسبقهم لضرب المبارز له.

[۳] بقره: ۲۰۷

«بدان که در آیه قبل درباره افرادی که دین خود را می دهند تا دنیا را به دست آورند، صحبت شد و این آیه در مورد کسانی است که دنیای خود را فدا می کنند تا دین را طلب کنند و به دست آورند.»<sup>۱</sup>

شاه ولی الله دهلوی در این رابطه می نویسد:

«و از آن جمله آنکه چون کفار قریش مجتمع شدند بر ایزای آن حضرت ﷺ و هجرت از مکه به مدینه تصمیم یافت، به حضرت مرتضی فرمودند تا بر فراش آن جناب علیه الصلاة والسلام بخسپد و ردای مبارک آن حضرت ﷺ بالائی خود بپوشد تا کفار در غلط افتند و بر رفتن آن حضرت ﷺ اطلاعی نیابند و بعد از آن عنقریب هجرت نمود و به آن حضرت ﷺ ملحق گشت.»<sup>۲</sup>

دکتر سید حسین العفانی درباره ی شجاعت امیرالمومنین (علیه السلام) در لیلۃ المبیت می نویسد:

«چه دلیلی بر شجاعت ابی الحسن (علیه السلام) و استواری قلبش بالاتر از اینکه او پیامبری را در شخص پیامبرش حفظ کرد؛ در شب هجرت - سخت ترین شبی که بر پیامبری گذشت - در بستر پیامبر ﷺ خوابید. مردی در بستر می خوابد، با اینکه می داند دم در مردان شمشیرزنی هستند که فقط سر خوابیده در بستر را می خواهند ... پس چه شجاعت و خونسردی از این بالاتر؟!»<sup>۳</sup>

ابن ابی الحدید معتزلی از ابوجعفر اسکافی (متوفای ۲۴۰ هـ) \_ که ذهبی از او به عنوان علامه<sup>۴</sup> و خطیب بغدادی به عنوان یکی از متکلمین معتزله<sup>۵</sup> یاد کرده اند\_ تواتر روایات این قضیه را نقل کرده است:

«شیخ ما، ابوجعفر اسکافی چنین می گوید: داستان خوابیدن حضرت علی (علیه السلام) در بستر رسول اکرم ﷺ به تواتر ثابت شده و جز دیوانه یا بی دین آن را انکار نمی کند و همه مفسرین روایت نموده اند که آیه ﴿وَمِنَ النَّاسِ﴾

[۱] التفسیر الکبیر، ج ۵ ص ۱۷۳ اعلم أنه تعالی لما وصف فی الآیة المتقدمة حال من یبذل دینه لطلب الدنیا ذکر فی هذه الآیة حال من یبذل دنياه ونفسه وماله لطلب الدین فقال : ( ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله )

[۲] إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء، ج ۴ ص ۳۴۷

[۳] أنوار الفجر فی فضائل أهل البدر، ج ۱ ص ۴۰۶ لیس أدل علی شجاعة أبی الحسن رضی الله عنه وثبات قلبه من أنه حمی الدعوة فی شخص نبیها ﷺ، ونام فی فراشه لیلۃ الهجرة فی أصعب لیلۃ مرت بها الدعوة، رجل ینام فی الفراش، وهو یعلم أن علی الباب رجالا معهم سیوفهم الصوارم لا یریدون إلا رأس النائم فی الفراش .. فأی شجاعة ورباط جأش یفوق هذا.

[۴] سیر أعلام النبلاء، ج ۱۰ ص ۵۵۰ الإسکافی وهو العلامة أبو جعفر محمد بن عبد الله السمرقندی ثم الإسکافی المتکلم

وكان أعجوبة فی الذكاء وسعة المعرفة مع الدین والتصون والنزاهة

[۵] تاریخ بغداد، ج ۵ ص ۴۱۶ رقم ۲۹۲۹ محمد بن عبد الله أبو جعفر المعروف بالإسکافی أحد المتکلمین من معتزلة

البغدادیین له تصانیف معروفة وكان الحسین بن علی الکراییسی یتکلم معه ویناظره وبلغنی أنه مات فی سنة أربعین ومائتین

مَنْ بَشَرِي ﴿ تا آخر آیه در شب خوابیدن حضرت علی (علیه السلام) جای حضرت رسول ﷺ و درباره علی (علیه السلام) نازل شده است. »<sup>۱</sup>

ابن ناصر الدین دمشقی شافعی (از حافظان حدیث و مورخان قرن نهم)<sup>۲</sup> پس از نقل داستان لیلۃ المیبت می نویسد:

«این داستان در بین محدثین، اهل اخبار و مفسرین مشهور، معروف و متفق علیه است ...»<sup>۳</sup>

در این رابطه روایات فراوانی نقل شده است که به ذکر یکی از اسناد معتبر اکتفا می کنیم:

عمرو بن میمون از ابن عباس نقل می کند که گفت: «بیش از ده فضیلت و منقبت برای علی (علیه السلام) می باشد که برای هیچکس غیر از او وجود ندارد...»

علی (علیه السلام) جان خود را فروخت و نثار کرد. لباس پیغمبر ﷺ را پوشید و در جایگاه او خوابید. مشرکین به طرف رسول خدا ﷺ تیر اندازی میکردند. پس ابو بکر آمد، در حالی که علی (علیه السلام) خوابیده بود و او گمان کرد که رسول خدا است و او را به خطاب یا نبی الله صدا زد. علی (علیه السلام) فرمود: همانا پیامبر خدا ﷺ به طرف بئر میمون رفت؛ او را درباب. گفت: پس ابو بکر رفت و با رسول خدا ﷺ داخل غار شد.

در این موقع علی (علیه السلام) از طرف مشرکین سنگ باران میشد، همانطور که رسول خدا ﷺ میشد و آن حضرت به خود می پیچید و سر خود را در لباس پیچیده و پنهان ساخته بود و تا بامداد سر خود را بیرون نیاورد. همین که صبح شد، سر خود را بیرون کرد. آنان (مشرکین) در مقام نکوهش او بر آمدند و گفتند: صاحب تو (یعنی رسول خدا ﷺ) وقتی که ما او را سنگ می زدیم، بر خود نمی پیچید و تو چنین میکنی؟»<sup>۴</sup>

[۱] شرح نهج البلاغه، ج ۱۳ ص ۱۵۸ قال شیخنا أبو جعفر رحمه الله : هذا فرق غير مؤثر ، لأنه قد ثبت بالتواتر حديث الفراش ، فلا فرق بينهم وبين ما ذكر في نص الكتاب ، ولا يجده إلا مجنون أو غير مخالط لأهل الملة ... وقد روی المفسرون كلهم أن قول الله تعالى : 'ومن الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضات الله ' ، أنزلت في علي عليه السلام ليلة الميبت على الفراش [۲] الاعلام للزرکلی، ج ۶ ص ۲۳۶ و ۲۳۷ محمد بن عبد الله (أبي بكر) بن محمد بن أحمد بن مجاهد القيسي الدمشقي الشافعي، شمس الدين، الشهير بابن ناصر الدين: حافظ للحديث، مؤرخ. أصله من حماة. ولد في دمشق، وولي مشيخة دار الحديث الأشرافية (سنة ۸۳۷) وقتل شهيدا في إحدى قرى دمشق.

[۳] جامع الآثار في السير ومولد المختار، ج ۴ ص ۲۶۹ وهذه القصة مشهورة معروفة متفق على معناها بين المحدثين والإخباريين والمفسرين....

[۴] ثنا عمرو بن میمون قال إني لجالس عند بن عباس إذ أتاه تسعة رهط فقالوا يا بن عباس إما أن تقوم معنا وإما أن تخلو بنا من بين هؤلاء قال فقال بن عباس بل أنا أقوم معكم قال وهو يومئذ صحيح قبل أن يعمي قال فابتدؤوا فتحذثوا فلا ندري ما قالوا قال فجاء ينفض ثوبه ويقول أف وتف وقعوا في رجل له بضع عشرة فضائل ليست لأحد غيره وقعوا في رجل ... قال بن عباس وشري

این روایت را حاکم و ذهبی<sup>۱</sup> و احمد محمد شاکر<sup>۲</sup> تصحیح کرده اند؛ وصی الله بن محمد عباس<sup>۳</sup> و ابواسحاق حوینی<sup>۴</sup> سندش را حسن دانسته اند و ابن حجر عسقلانی همه ی رجال سند احمد و نسائی را ثقه دانسته است.<sup>۵</sup>

## دوم: شجاعت امیرالمومنین (علیه السلام) در جنگ بدر

شاه ولی الله دهلوی می نویسد:

«و از آن جمله آنکه در مشهد بدر نصیب حضرت مرتضی (علیه السلام) از سوابق اسلامیه اوفی و اوفر بود. اول آنکه چون نزدیک بموضع بدر رسیدند جماعهء را برای خبر گرفتن لشکر اعداء فرستادند و حضرت مرتضی از آن جمله بود. ثانیاً آنکه در هنگام مقاتله سه نفر از جماعهء کفار مبارزت کردند و سه کس از بنی هاشم در صدد مدافعت آنها در آمدند. حضرت مرتضی یکی از آن جمله بود. ثالثاً آنکه جبرئیل یا میکائیل مراد او بود.»<sup>۶</sup>

بخاری نیز در صحیحش از قیس بن عباد چنین روایت می کند:

«علی (علیه السلام) فرمود: من اولین کسی هستم که در روز قیامت برای دادخواهی در پیشگاه خدای رحمان زانو می زخم. قیس گوید: در مورد آنها این آیه نازل شد: ﴿این دو گروه حق پیشه و باطل گرا﴾ دشمن یکدیگرند که دربارہ پروردگارشان در جدال و ستیزند، پس کسانی که کافر شدند برای آنان لباس هایی از آتش [به اندازه

علی نفسه فلبس ثوب النبی ثم نام مکانه قال بن عباس وكان المشركون يرمون رسول الله فجاء أبو بكر رضی الله عنه وعلی نائم قال وأبو بكر يحسب أنه رسول الله قال فقال يا نبي الله فقال له علی إن نبي الله قد انطلق نحو بئر ميمون فأدرکه قال فانطلق أبو بكر فدخل معه الغار قال وجعل علی رضی الله عنه یرمی بالحجارة كما كان رمی نبي الله وهو يتضور وقد لف رأسه فی الثوب لا یخرجه حتی أصبح ثم كشف عن رأسه فقالوا إنک للثیم وكان صاحبک لا يتضور ونحن نرمیه وأنت تتضور وقد استنكرنا ذلك

[۱] المستدرک علی الصحیحین بتعلیق الذهبی، ج ۳ ص ۱۴۳ ح ۴۶۵۲

[۲] المسند للإمام أحمد، ج ۳ ص ۳۳۱-۳۳۳ ح ۳۰۶۲ قال احمد محمد شاکر: [سناده صحیح

[۳] فضائل الصحابة لاحمد، ص ۸۴۹-۸۵۲ ح ۱۱۶۸ قال وصی الله بن محمد عباس: [سناده حسن

[۴] خصائص الامام علی (علیه السلام) للنسائی، ص ۳۴-۳۶ ح ۲۳ قال ابو اسحاق الحوینی: [سناده حسن

[۵] فتح الباری، ج ۷ ص ۱۵ قال العسقلانی: اخرجهما أحمد والنسائی ورجالهما ثقات

[۶] مسند احمد، ج ۲ ص ۲۵۹-۲۶۱ ح ۹۴۸ قال الأرنؤوط: [سناده صحیح. / حَدَّثَنَا حَجَّاجٌ، حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ حَارِثَةَ بْنِ مُضَرَّبٍ، عَنْ عَلِيٍّ، قَالَ: ... فَبَرَزَ عُتْبَةُ وَأَخُوهُ شَيْبَةُ وَأَبْنَةُ الْوَلِيدِ حَمِيَّةٌ، فَقَالُوا: مَنْ يُبَارِزُ؟ فَخَرَجَ قُتَيْبَةُ مِنَ الْأَنْصَارِ سَيْتَهُ، فَقَالَ عُتْبَةُ: لَا تُرِيدُ هَؤُلَاءِ، وَلَكِنْ يُبَارِزُنَا مِنْ بَنِي عَمَّانَا، مِنْ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: " قُمْ يَا عَلِيُّ، وَقُمْ يَا حَمْرَةَ، وَقُمْ يَا عُيَيْدَةَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُطَّلِبِ " فَقَتَلَ اللَّهُ تَعَالَى عُتْبَةَ، وَشَيْبَةَ، وَأَبْنَةَ رَيْبَعَةَ، وَالْوَلِيدَ بْنَ عُتْبَةَ، وَجَرَحَ عُيَيْدَةَ، فَقَتَلْنَا مِنْهُمْ سَبْعِينَ، وَأَسْرَنَا سَبْعِينَ

[۷] إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء، ج ۴ ص ۳۴۹-۳۵۰ / أنوار الفجر في فضائل أهل البدر، ج ۱ ص ۴۰۷ الراية مع علي يوم

بدر، ومعه جبريل و ميكال ...



اندامشان] بریده شده و از بالای سرشان مایع جوشان [به روی آنان] ریخته می شود ﴿ (حج: ۱۹) گوید: آنها کسانی هستند که روز بدر مبارزه کردند؛ یعنی حمزه و علی علیهما السلام و عیبده بن حارث [در جبهه ی حق]، شبیه بن ربیع، عتبه بن ربیع و ولید بن عتبه [در جبهه ی باطل].»<sup>۱</sup>

همچنین از حضرت علی علیه السلام روایت شده است که فرمودند: «در روز بدر جنگیدم، سپس به نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدم تا ببینم چکار می کند، که دیدم در حال سجده هستند و ذکر "یا حیی یا قیوم" را می گویند. سپس به جنگ برگشتم و باز آمدم و دیدم که در همان حال هستند و دوباره به میدان جنگ رفتم و سپس برگشتم و دیدم که هنوز در همان حال هستند و همان ذکر را می گویند؛ پس خداوند به خاطر آن فتح ایجاد کرد.»<sup>۲</sup>

این روایت را نسائی در سنن خود آورده و حاکم سندش را صحیح دانسته است.<sup>۳</sup> همچنین ضیاء مقدسی در صحیحش آورده<sup>۴</sup> و هیشمی نیز سندش را حسن دانسته است.<sup>۵</sup>

دکتر سید حسین العفانی درباره ی شجاعت امیرالمومنین علیه السلام در جنگ بدر می نویسد:

«تو را به خدا، دلاور جوان، علی بن ابی طالب علیه السلام، و کشته هایش در روز بدر را ببین. به تحقیق که او بعد از کشتن شبیه و ولید، این افراد را کشت: ... پانزده نفر که حیدر علی بن ابی طالب علیه السلام در روز بدر آن ها را کشت.»<sup>۶</sup>

[۱] صحیح البخاری، ج ۴ ص ۱۴۵۸ ح ۳۷۴۷ عن قیس بن عباد عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه أنه قال أنا أول من یجتو بین یدی الرحمن للخصومة یوم القیامة وقال قیس بن عباد وفیهم أنزلت (هذان خصمان اختصموا فی ربهم) قال هم الذین

تبارزوا یوم بدر حمزة وعلی وعبیده أو أبو عبیده بن الحارث وشیبة بن ربیعة وعتبه بن ربیعة والولید بن عتبه [۲] سنن النسائی الکبری، ج ۶ ص ۱۵۶ ح ۱۰۴۴۷ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْمَجِيدِ الْحَنْفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مَوْهَبٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَوْنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي زَافِعٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَرَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَرَ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَلِيٍّ، قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمُ بَدْرٍ قَاتَلْتُ شَيْئًا مِنْ قِتَالِ، ثُمَّ جِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْظُرُ مَا صَنَعَ، فَجِئْتُ، فَإِذَا هُوَ سَاجِدٌ، يَقُولُ: "يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ، يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ"، ثُمَّ رَجَعْتُ إِلَى الْقِتَالِ، ثُمَّ جِئْتُ، فَإِذَا هُوَ سَاجِدٌ لَا يَزِيدُ عَلَيَّ ذَلِكَ، ثُمَّ دَهَبْتُ إِلَى الْقِتَالِ، ثُمَّ جِئْتُ، فَإِذَا هُوَ سَاجِدٌ يَقُولُ ذَلِكَ فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ

[۳] المستدرک علی الصحیحین، ج ۱ ص ۳۴۴ ح ۸۰۹ هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه ولیس فی إسناده مذکور بجرح

[۴] الأحادیث المختارة، ج ۲ ص ۳۵۶

[۵] مجمع الزوائد تأسد، ج ۲۰ ص ۳۴۱ ح ۱۷۱۵۱ رواه البزار وإسناده حسن

[۶] أنوار الفجر فی فضائل أهل البدر، ج ۱ ص ۳۹۰ وانظر .برک - إلى الفارس الشاب .. علی بن ابی طالب، وإلى قتلاه یوم بدر، فقد قتل بعد شبیة، والولید: العاص بن سعید بن العاص، وعامر بن عبد الله النمري، وطعیمة بن عدي بن نوفل، وزمعة بن الأسود بن المطلب، ونوفل بن خویلد بن أسد وهو أخو أم المؤمنین خدیجة - وكان من شیاطین قریش -، وعقیل بن الأسود بن المطلب، والنضر بن الحارث قتله صبرا بعد المعركة، وعمیر بن عثمان بن عمرو، ومسعود بن أبی أمیة بن المغیره، وأبا قیس بن

## سوم: شجاعت امیرالمومنین (علیه السلام) در جنگ احد

شاه ولی الله دهلوی در بیان شجاعت امیرالمومنین (علیه السلام) در جنگ احد می نویسد:

«و از آن جمله در مشهد احد فضائل عظیمه نصیب او آمد. مصعب بن عمیر که صاحب لوای آن حضرت بود، وقتی که بشهادت رسید، جناب اقدس نبوی علیه الصلوة والسلام لوا را بحضرت مرتضی دادند و در آن حالت با صاحب لوای قریش مبارزت نمود و او را کشت.»<sup>۱</sup>

محمد رشید رضا (متوفای ۱۳۵۴ هـ) در باب جنگ احد بعد از ذکر دلآوری های امیرالمومنین (علیه السلام) مینویسد:

«از این مطلب روشن می شود که علی (علیه السلام) و همراهانش در این جنگ به شدت دفاع کردند و [علی (علیه السلام)] سران بزرگ را که به دشمنی با اسلام شناخته شده بودند کشت و او از همان آغاز جوانی سرشار از قدرت، نشاط و ایمان بود.»<sup>۲</sup>

بنا بر روایت مسلم در صحیحش، در این جنگ تنها هفت نفر از انصار و دو نفر از قریش (مهاجرین)؛ یعنی در مجموع ۹ نفر در نزد پیامبر ﷺ ماندند و ایستادگی کردند:

«انس بن مالک می گوید: روز جنگ احد، رسول الله ﷺ با هفت نفر از انصار و دو نفر از قریش (مهاجران) تنها ماند؛ و هنگامی که مشرکین به او نزدیک شدند، فرمود: «چه کسی آنان را از ما دور می کند تا اینکه به بهشت برود یا رفیقم در بهشت باشد؟» پس مردی از انصار جلو آمد و آنقدر جنگید تا اینکه کشته شد. دوباره مشرکین نزدیک شدند. رسول اکرم ﷺ فرمود: «چه کسی آنان را از ما دور می کند تا به بهشت برود یا رفیقم در بهشت باشد؟» این بار، مرد دیگری از انصار جلو آمد و آنقدر جنگید تا اینکه کشته شد. و این ماجرا همچنان ادامه پیدا نمود تا اینکه هر هفت انصاری کشته شدند. آنگاه رسول الله ﷺ فرمود: «ما با همراهانمان انصاف نکردیم» (هر هفت نفر آنان کشته شدند و دو نفر مهاجر همچنان باقی ماندند).»<sup>۳</sup>

الفاکبه بن المغیره، وحاجب بن السائب بن عویمر، وعبد الله بن المنذر بن ابي رفاعه، والعاص بن منبه بن الحجاج، وأوس بن معیر بن لوزان، خمسة عشر رجلا قتلهم حیدرة .. علي بن ابي طالب في يوم بدر.

[۱] إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء، ج ۴ ص ۳۵۲

[۲] الإمام علی بن ابي طالب کرم الله وجهه رابع الخلفاء الراشدين، ص ۲۱ من هذا يتضح أن علیا قد دافع هو و زملاؤه دفاعا

شديدا في هذه الغزوة و قتل رؤوسا كبيرة عرف بعدائها للإسلام وقد كان وقتئذ في عنفوان شبابه ممثلا قوة ونشاطا وإيمانا

[۳] صحيح مسلم، ج ۳ ص ۱۴۱۵ ح ۱۷۸۹ عن أنس بن مالك أن رسول الله أفرد يوم أحد في سبعة من الأنصار ورجلين من

قریش فلما رهقوه قال من يردهم عنا وله الجنة أو هو رفیقی فی الجنة فتقدم رجل من الأنصار فقاتل حتى قتل ثم رهقوه أيضا فقال

ابو یعلیٰ موصلی با سند حسن (طبق حکم اسد) از امیرالمومنین علیه السلام روایت کرده است که فرمودند:

«در جنگ احد، هنگامی که مسلمانان از دور و بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پراکنده شدند، کشتگان را واریسی کردم، آن حضرت را در میان نشان نیافتم؛ گفتم: بخدا، رسول خدا صلی الله علیه و آله اهل فرار کردن نبودند؟! در میان کشتگان هم ایشان را نمی‌یابم! لیکن، فکر می‌کنم که خداوند نیز بخاطر کردار ما بر ما خشم گرفته، و پیامبرش را از میان ما برده است! اینک، هیچ خبری در وجود من نخواهد بود مگر آنکه پیکار کنم تا کشته شوم! غلاف شمشیرم را شکستم، و یکسره بر صفوف دشمن تاختم. در برابر من راه باز کردند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله را در میان آنان دیدم.»<sup>۱</sup>

در روایات دیگری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جنگاوری چند نفر از انصار تمجید کرده اند که حاکی از ثابت ماندن آنهاست:

«از ابن عباس روایت شده است که گفت: علی علیه السلام با شمشیرش بر حضرت فاطمه علیها السلام وارد شد، در حالی که او خون را از صورت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌شست؛ پس گفت: این شمشیر را بگیر که با آن به خوبی پیکار کردم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر تو امروز به خوبی جنگیدی، سهل بن حنیف، عاصم بن ثابت، حارث بن صمه و ابو دجانة نیز به خوبی جنگیدند.»<sup>۲</sup>

---

من یردهم عنا وله الجنة أو هو رفيقي في الجنة فتقدم رجل من الأنصار فقاتل حتى قتل فلم يزل كذلك حتى قتل السبعة فقال رسول الله لصاحبيه ما أنصفنا أصحابنا

[۱] مسند أبي يعلى، ج ۱ ص ۴۱۶ ح ۵۴۶ حَدَّثَنَا أَبُو مُوسَى، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَرْوَانَ الْقَعْلَبِيُّ، عَنْ عَمَارَةَ بْنِ أَبِي حَفْصَةَ، عَنْ عِكْرِمَةَ، قَالَ: قَالَ عَلِيُّ: "لَمَّا انْجَلَى النَّاسُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ أُحُدٍ، نَظَرْتُ فِي الْقَتْلَى فَلَمْ أَرِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقُلْتُ: وَاللَّهِ مَا كَانَ لِيَفْرَ، وَمَا أَرَاهُ فِي الْقَتْلَى، وَلَكِنْ أَرَى اللَّهَ غَضِبَ عَلَيْنَا بِمَا صَنَعْنَا فَرَفَعَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَمَا فِي خَيْرٍ مِنْ أَنْ أَقَاتِلَ حَتَّى أُقْتَلَ، فَكَسَرْتُ جَفْنَ سَيْفِي، ثُمَّ حَمَلْتُ عَلَى الْقَوْمِ فَأَفْرَجُوا لِي، فَإِذَا أَنَا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَهُمْ

[۲] عن ابن عباس قال دخل علي بسيفه علي فاطمة رضي الله عنهما وهي تغسل الدم عن وجه رسول الله صلی الله علیه و آله فقال خذيه فلقد أحسنت به القتال فقال رسول الله صلی الله علیه و آله إن كنت قد أحسنت القتال اليوم فلقد أحسن سهل بن حنيف وعاصم بن ثابت والحارث بن الصمة وأبو دجانة هذا حديث صحيح على شرط البخاري ولم يخرجاه وفيه تأديب لمن يرى هو أفضل منه

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و برنامه ی جوامع الکلم نیز حکم به صحت سندش داده است؛<sup>۱</sup> همچنین طبرانی نیز نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم حکم به حسن بودن سندش داده<sup>۲</sup> و هیشمی نیز رجالش را رجال صحیح دانسته<sup>۳</sup> و حسین سلیم اسد نیز تمام رجالش را از ثقات برشمرده است.<sup>۴</sup>

این ابی شبیه نیز روایت کرده است که:

محمد بن کعب القرظی گوید: علی (علیه السلام) در روز احد، فاطمه (علیها السلام) را ملاقات نمود و فرمود: «این شمشیر را بگیر که مورد مؤاخذه قرار نمی گیرد.» پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«ای علی، اگر امروز به خوبی جنگ کردی، پس ابو دجانة، مصعب بن عمیر (از مهاجرین)، حارث بن صمه و سهل بن حنیف سه نفر از انصار و مردی از قریش نیز به خوبی جنگیدند.»<sup>۵</sup>

ابوبکر بیهقی نیز با سندش از عروه بن زبیر روایت کرده است که گفت:

«علی بن ابی طالب (علیه السلام) به مهراس (برکه ای در بالای کوه احد) رفت [تا آب بیاورد] و به فاطمه (علیها السلام) فرمود: این شمشیر را نگه دار که در خور سرزنش نیست؛ پس با ظرفی آب آمد ... پس هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) شمشیر خضاب شده به خون علی (علیه السلام) را دید، فرمود: اگر به خوبی جنگ کردی، پس به تحقیق که عاصم بن ثابت، حارث بن صمه و سهل بن حنیف نیز به خوبی جنگیدند. و فرمود: مرا از مردم خبر بده که چه کردند و کجا رفتند؟ [علی (علیه السلام) گفت: همگی کافر شدند (یعنی همه ی مسلمانان فرار کردند). فرمود: اما مشرکین هرگز تا ابد به چنین پیروزی از ما نمی رسند...»<sup>۶</sup>

[۱] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۴۶۳ ح ۵۷۳۷ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده متصل، رجاله ثقات

[۲] المعجم الکبیر، ج ۱۱ ص ۲۵۱ ح ۱۱۶۴۴ حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده حسن رجاله ثقات عدا محمد بن عثمان

بن ابی شبیه وهو صدوق حسن الحدیث

[۳] مجمع الزوائد، ج ۶ ص ۱۲۳ قال الهیثمی: رواه الطبرانی ورجاله رجال الصحیح

[۴] مجمع الزوائد تأسد، ج ۱۳ ص ۲۷۵ رقم ۱۰۱۷۶ قال الدارانی: وهذا إسناده رجاله ثقات.

[۵] مصنف ابن ابی شبیه، ج ۷ ص ۳۷۰ ح ۳۶۷۷۹ حدثنا زید بن حباب قال أخبرنا موسى بن عبیدة قال أخبرني محمد بن

کعب القرظی أن علیا لقی فاطمة يوم أحد فقال خذی السیف غیر مذموم فقال رسول الله یا علی إن كنت أحسنت القتال اليوم فقد

أحسنه أبو دجانة ومصعب بن عمیر والحارث بن الصمة وسهل بن حنیف ثلاثة من الأنصار ورجل من قریش

[۶] دلائل النبوة، ج ۳ ص ۲۸۲-۲۸۳ أخبرنا أبو عبد الله الحافظ قال أخبرنا أبو جعفر البغدادي قال حدثنا محمد بن عمرو بن

خالد قال حدثنا ابی قال حدثنا ابن لهیعة عن ابی الأسود عن عروة بن الزبیر قال ... وسعی علی بن ابی طالب رضی الله عنه إلى

المهراس وقال لفاطمة امسکی هذا السیف غیر ذمیم فأتی بماء فی مجنة ... فلما أبصر رسول الله سيف علی مخضبا دما قال إن

كنت أحسنت القتال فقد أحسن عاصم بن ثابت والحارث بن الصمة وسهل بن حنیف وقال أخبروني عن الناس ما فعلوا أو أين ذهبوا

قال كفر عامتهم قال أما إن المشركين لن يصيبوا منا مثلها أبدا نبیحهم ثم أقبلوا إلى دورهم

سند این روایت نیز معتبر است<sup>۱</sup> بجز اینکه مرسل است.

[۱] بررسی سند روایت:

الحاکم النیسابوری: ثقة حافظ / محمد بن محمد الجمال: ثقة ثبت / محمد بن عمرو الحرانی: توثیقش می آید / عمرو بن خالد الحرانی: ثقة / عبد الله بن لهیعة الحضرمی: توثیقش می آید / محمد بن عبد الرحمن الأسدی: ثقة / عروة بن الزبیر الأسدی: ثقة فقیه مشهور

## توثیق محمد بن عمرو الحرانی

ذهبی در ترجمه ی پدرش عمرو بن خالد، از محمد به عنوان الامام یاد کرده است:

«عمرو بن خالد خ ق ابن فروخ بن سعید بن عبد الرحمن بن واقد بن لیث الحافظ الحجة أبو الحسن التمیمی و یقال الخزاعی الجزری الحرانی نزیل مصر وهو والد الامام أبی عاتمة محمد بن عمرو.» سیر أعلام النبلاء، ج ۱۰ ص ۴۲۷-۴۲۸  
ضیاء مقدسی در صحیحش از او روایت نقل کرده و محقق کتاب، دکتر عبدالملک دهیش سند روایاتش را حسن دانسته است. الاحادیث المختارة، ج ۴ ص ۳۱۸ ح ۱۴۹۹، ج ۸ ص ۹۳ و ...  
لازم به ذکر است که این راوی طبق برنامه جوامع الکلم، شیخ ۱۴ نفر از راویان ثقة در نزد اهل سنت است.

## توثیق عبد الله بن لهیعة

احمد محمد شاکر که از محققین معاصر اهل سنت بوده و همه ی اقوال علمای جرح و تعدیل را دیده، می نویسد:  
«إسناده صحیح است. ابن لهیعة: همان عبد الله است و او ثقة ای است که در مورد او به جهت حفظش بعد از آتش گرفتن کتاب هایش سخن گفته اند و اعتقاد ما تصحیح احادیث او است هنگامی که شخصی ثقة از حفاظ معروف از او روایت بکند.»  
مسند احمد ت شاکر، ج ۱ ص ۲۰۲ ح ۸۷ إسناده صحیح. ابن لهیعة: هو عبد الله، وهو ثقة تكلموا فيه من قبل حفظه بحد احتراق كتبه، ونحن نرى تصحيح حديثه إذا رواه عنه ثقة حافظ من المعروفين.  
شیخ أحمد محمد منسی نیز در رساله ی «رفع الاصر عن قاضي مصر - رسالة في حال الامام ابن لهیعة» نظر احمد شاکر را ترجیح داده و نوشته است:

«وقد ترجح عندي رأي العلامة احمد شاکر رحمه الله - وان ابن لهیعة: ثقة - و ترجح عندي ايضاً عدم ثبوت الضعف اليه ...»  
دکتر حسن مظفر الرزوی نیز در کتاب «الإمام المحدث عبد الله بن لهیعة دراسة نقدية تحليلية مقارنة في تصحيح منزلته وأحاديثه» بعد از نقل همه ی اقوال علما درباره ی ابن لهیعة، چنین نتیجه گیری می کند:  
«احادیثی از ابن لهیعة که عبادله از او نقل کرده اند؛ یعنی قتیبه بن سعید، حسن بن موسی، محمد بن رمح و ابو الأسود، کاملاً صحیح هستند ... و البته بر ضعف بقیه ی احادیث او حکم نمی شود مگر با دلیل قاطعی که فقدان شرطی از شروط شش گانه ی قبول حدیث را اثبات کند و اگر چنین نباشد، حدیثش حسن می شود و حتی به درجه ی صحیح لغیره نیز می رسد هنگامی که حدیثش شواهدی داشته باشد.»

الإمام المحدث عبد الله بن لهیعة، ص ۲۷۸ أحاديثه المنقولة عن العبادلة وقتيبة بن سعید والحسن بن موسی ومحمد ابن رمح وأبى الأسود صحیحة بقید الحدیث الصحیح... ولا يحكم على ضعف بقية أحاديث إلا بدليل قاطع يؤسسها افتقارها إلى شرط من شروط القبول الستة، وبدونها فإن حديثه حسن، قد يرتقى الى الصحيح لغیره عند توفر القرائن.

محمد ناصر الدین البانی اما روایات ابن لهیعة را در متابعات حسن دانسته است:

«قلت: ورجاله ثقات كلهم؛ لولا سوء حفظ ابن لهیعة، ولكن لا بأس به فی الشواهد.»

حسین سلیم اسد الدارانی بعد از نقل بعضی از طرق این حدیث، در نهایت آن را صحیح می شمارد.<sup>۱</sup>  
 روایاتی نیز نقل شده که پیامبر ﷺ و جبرئیل (علیه السلام) در جنگ احد از حضرت علی (علیه السلام) تمجید کرده اند!  
 ماجرا از این قرار است که هنگامی که در جنگ احد صحابه فرار می کردند، حضرت علی (علیه السلام) با خود گفت  
 که پیامبر ﷺ فرار نمی کند؛ پس به دشمن حمله کرد تا اینکه به رسول خدا ﷺ رسید و از ایشان دفاع کرد.  
 در این هنگام جبرئیل (علیه السلام) آمد و به پیامبر ﷺ گفت: این همان فداکاری است.

حضرت رسول ﷺ فرمودند: علی (علیه السلام) از من است.

حضرت جبرئیل (علیه السلام) نیز فرمود: من نیز از شما دو نفر هستم.

در ادامه، اسانید این روایت را به تفکیک ذکر می کنیم.

صحیح ابی داود، ج ۶ ص ۲۴۲

وی در کتاب دیگرش می نویسد:

«عن عبد الله بن لهيعة : حدثنا أبو يونس سليمان بن جبير مولى أبي هريرة أنه سمع أبا هريرة يقول مرفوعا بلفظ : " كل نفس كتب

عليها الصدقة كل يوم ... " إلخ بنحوه . رواه ( ۲ / ۳۵۰ ) عن حسن عنه . و هو إسناد حسن في المتابعات .»

سلسلة الاحاديث الصحيحة، ج ۳ ص ۹۹ ح ۱۰۲۵

[۱] مجمع الزوائد اسد، ج ۱۳ ص ۲۷۶ ح ۱۰۱۷۶ ولكن الحديث يصح بشواهد.

**سند اول:** احمد بن حنبل با سند معتبر<sup>۱</sup> از امام علی علیه السلام<sup>۲</sup>.

[۱] بررسی سند روایت:

محمد بن عبد الله الحضرمي: ثقة حافظ / سويد بن سعيد الهروي: صدوق يخطيء كثيرا. احمد شاکر سند روایت او را تصحيح کرده است. المسند للإمام أحمد، ج ۱ ص ۳۶۱ ح ۴۵۶ / عمرو بن أبي المقدم البكري: توثيقش می آید / عبید الله بن أسلم المدني: ثقة / أبو رافع القبطي: صحابی

**توثيق عمرو بن ثابت:**

ابو داود سجستانی در سنن خود از او یاد کرده و وی را صدوق در حدیث دانسته است. سنن أبي داود، ج ۱ ص ۷۶ ح ۲۸۷ قال أبو داود وعمرو بن ثابت رافضي رجل سوء ولكنه كان صدوقا في الحديث

ابوبکر بزار گفته است که ابوداود و گروهی از اهل علم از او حدیث نقل کرده اند با وجود تشییش و به این خاطر، حدیثش ترک نمی شود. مسند البزار، ج ۱ ص ۱۵۴ وعمرو بن أبي المقدم هو عمرو بن ثابت حدث عنه أبو داؤد وجماعة من أهل العلم على أنه كان رجلا يتشيع ولم يترك حديثه لذلك

حاکم نیشابوری در کتاب المستدرک علی الصحیحین، ج ۲ ص ۲۳۶ ح ۲۸۶۰ از او حدیث نقل کرده و سندش را صحیح دانسته است. المستدرک قال الحاکم: هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه

ابن خزيمة نیز در صحیحش از او در متابعت یک راوی ضعیف (ولید)، حدیث نقل کرده است. صحیح ابن خزيمة، ج ۲ ص ۳۷۶ رقم ۱۴۹۷ أنا أبو طاهر نا أبو بكر نا عباد بن يعقوب المتهم في رأيه الثقة في حديثه ثنا عمرو بن ثابت والوليد بن أبي ثور عن سماك عن عكرمة عن بن عباس ...

ابوجعفر عقیلی با سند حسن نقل کرده است که یحیی بن معین در مورد عمرو گفت: «در حدیثش دروغ نمی گوید.» ضعفاء العقیلی، ج ۳ ص ۲۶۲ حدثنا محمد بن أحمد قال حدثنا معاوية بن صالح قال سمعت يحيى قال عمرو بن ثابت لا يكذب في حديثه بررسی سند روایت عقیلی:

محمد بن عمرو العقبلي: ثقة حافظ / محمد بن أحمد الوراق: ثقة / معاوية بن صالح الأشعري: صدوق حسن الحديث [۲] فضائل الصحابة لابن حنبل، ج ۲ ص ۶۵۷ ح ۱۱۲۰ وكتب إلينا محمد بن عبد الله يذكر ان سويد بن سعيد حدثهم فثنا

عمرو بن ثابت عن عبید الله بن أبي رافع عن أبيه عن علي قال لما كان يوم أحد وفر الناس فقلت ما كان النبي صلى الله عليه وسلم ليفرحم على القوم فإذا أنا برسول الله فقال جبريل ان هذه لهي المواساة فقال النبي صلى الله عليه وسلم إنه مني وأنا منه فقال جبريل وأنا منكما

**سند دوم:** احمد بن حنبل با سند معتبر<sup>۱</sup> از ابو رافع.

**سند سوم:** ابن عدی با سندش از جابر بن عبدالله.

**سند چهارم:** ابن عساکر با سندش از ابن عباس.

ابن ابی الحدید معتزلی شافعی بعد از نقل این خبر می گوید:

«این خبر را گروهی از محدثان روایت کرده اند و آن از اخبار مشهور است. آن را در بعضی از نسخه های مغازی محمد بن اسحاق دیدم و بعضی از آن ها را خالی از این روایت دیدم. از استادم عبدالوهاب بن سکینه رحمہ اللہ در مورد این خبر پرسیدم. پس گفت: خبر صحیحی است. گفتم: پس چرا در صحاح نیامده است؟

[۱] بررسی سند روایت:

علی بن حکیم الأودی: ثقة / محمد بن عبد الله الحضرمي: ثقة حافظ / حبان بن علي العنزي: او را ابن معین، ابن حبان، عجلی، بزار، خطیب بغدادی، ذهبی و ... توثیق و تعدیل کرده اند؛ از ابن رو دکتر حسین سلیم اسد دارانی بعد از ذکر نظرات علما، در نهایت می گوید: پس چنین کسی چه بسا حسن الحدیث می شود در روایاتی که در آن ها [با روایات معتبر] مخالفت نکند. « موارد الظمان إلى زوائد ابن حبان، ج ۳ ص ۴۱۱ پاورقی ح ۱۰۷۸ فمثله لا بد أن يكون حسن الحدیث فیما لم یخالف فیہ. / محمد بن عبید الله القرشي: ابن حبان نام او را در کتاب الثقات آورده است. الثقات، ج ۷ ص ۴۰۰ رقم ۱۰۵۹۶ محمد بن عبید الله بن ابی رافع / عبید الله بن أسلم المدني: ثقة / أبو رافع القبطي: صحابی

[۲] فضائل الصحابة لابن حنبل، ج ۲ ص ۶۵۶ ح ۱۱۱۹ فیما كتب إلینا محمد بن عبد الله بن سليمان مطین یذكر ان علي بن حکیم الأودي حدثهم قتنا حبان بن علي عن محمد بن عبید الله بن ابی رافع عن أبيه عن جده قال لما قتل علي أصحاب الالوية يوم أحد قال جبریل یا رسول الله إن هذه لهي المواساة فقال له النبي صلى الله عليه وسلم انه مني وأنا منه قال جبریل وأنا منكما یا رسول الله

[۳] الكامل في ضعفاء الرجال، ج ۶ ص ۳۷۳ ثنا محمد بن محمد بن عقبة ثنا الحسن بن علي الحلواني ثنا معلى بن عبد الرحمن ثنا شريك عن عبد الله بن محمد بن عقيل عن جابر بن عبد الله قال جاء علي إلى النبي صلى الله عليه وسلم يوم أحد فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا جبریل إنه مني وأنا منه فقال جبریل عليه السلام وأنا منكما

[۴] تاریخ مدينة دمشق، ج ۶۰ ص ۱۶۷-۱۶۸ أنبأنا أبو محمد بن صابر أنا سهل بن بشر أنا أبو القاسم سعيد بن محمد بن الحسن ابن إدريس الإدريسي المقرئ بصور نا أبو الحسن علي بن ماشادة الأصفهاني بها نا أبو عبد الله محمد بن عبد الله بن أحمد بن الأسيد الأصبهاني نا أبو عبد الله محمد بن زكريا الغلابي البصري نا العباس بن بكار نا أبو بكر الهذلي عن عكرمة عن ابن عباس قال هبط جبریل على رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم أحد وقد طرح المسلمون أسلحتهم وعلى ثنايا جبریل أثر النقع فقال يا محمد قد طرحتم أسلحتكم والملائكة تقاتل من هذا الذي قد حملك على ظهره قال هذا طلحة بن عبید الله قال أقره السلام وأعلمه أنني لا أراه في هول من أهوال القيامة يوم القيامة إلا استنقذته منه من هذا الذي على البحر الذي يعجب الملائكة من فربه قال هذا علي بن أبي طالب قال إن هذه المواساة قال إنه مني وأنا منه قال وأنا منكما يا محمد من هذا الذي بين يديك يتقي عليك قال هذا عمار بن ياسر قال حرمت النار على عمار مليء عمار إيماننا إلى مشاشه من هذا الذي عن يمينك قال هذا المقداد قال إن الله يحبه ويأمرك بحبه



گفت: آیا هر آنچه که صحیح بود، در صحاح آمده است؟ چه بسیار اخبار صحیحی که مؤلفان صحاح از آنها اهمال کرده اند.»<sup>۱</sup>

عبد الوهاب بن سکینه که این خبر را صحیح دانسته، کسی است که ذهبی از او با عناوینی چون: «الشَّيْخُ، الإِمَامُ، الْعَالِمُ، الْفَقِيهَةُ، الْمُحَدِّثُ، الثَّقَةُ، الْمَعْمَرُ، الْقُدْوَةُ الْكَبِيرُ، شَيْخُ الْإِسْلَامِ، مَفْخَرُ الْعِرَاقِ ... وَ الشَّافِعِيُّ.» یاد کرده است.<sup>۲</sup>

بنابر این روایات، یکی از دو نفر قریشی ثابت مانده در جنگ احد که در روایت مسلم آمده، امیرالمومنین (علیه السلام) بوده است.

قریشی دیگر هم به گمان عامه، طلحه بوده است!

علامه ابو جعفر اسکافی معتزلی در جواب ادعای جاحظ مبنی بر ثبات ابوبکر در روز احد، تنها ثابت ماندگان را علی (علیه السلام) و طلحه دانسته و این مطلب را به جمهور مورخین و سیره نگاران اهل سنت نسبت داده است:

«جاحظ گفته است: ابوبکر همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روز احد ثابت ماند، همانطور که علی (علیه السلام) ثابت ماند؛ لذا افتخاری برای هیچ کدام از آن دو بر دیگری در آن روز نیست. شیخ ما ابو جعفر رحمه الله [در جوابش] گفت: اما ثبات ابوبکر در روز احد، پس بیشتر مورخین و ارباب سیره نگاران آن را انکار می کنند و جمهور آنها روایت می کنند که همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله) کسی نماند بجز علی (علیه السلام) و طلحه.»<sup>۳</sup>

محمد بن عبد الوهاب نیز در بحث ماجرای جنگ احد می نویسد:

[۱] شرح نهج البلاغة، ج ۱۴ ص ۱۵۱ قلت: وقد روى هذا الخبر جماعة من المحدثين وهو من الأخبار المشهورة، ووقفت عليه في بعض نسخ مغازي محمد بن إسحاق، ورأيت بعضها خاليا عنه، وسألت شيخي عبد الوهاب بن سکينة رحمه الله عن هذا الخبر، فقال: خبر صحيح، فقلت: فما بال الصحاح لم تشتمل عليه؟ قال: أو كلما كان صحيحا تشتمل عليه كتب الصحاح؟ کم قد أهمل جامعو الصحاح من الأخبار الصحيحة

[۲] سير أعلام النبلاء، ج ۲۱ ص ۵۰۲ بن سکينة الشيخ الإمام العالم الفقيه المحدث الثقة المعمر القدوة الكبير شيخ الإسلام مفخر العراق ضياء الدين أبو أحمد عبد الوهاب بن الشيخ الأمين أبي منصور علي بن علي بن عبید الله بن سکينة البغدادي الصوفي الشافعي

[۳] شرح نهج البلاغة، ج ۱۳ ص ۱۷۷ قال الجاحظ: وقد ثبت أبو بكر مع النبي يوم أحد، كما ثبت علي، فلا فخر لأحدهما على صاحبه في ذلك اليوم. قال شيخنا أبو جعفر رحمه الله: أما ثباته يوم أحد: فأكثر المؤرخين وأرباب السير ينكرونه، وجمهورهم يروى أنه لم يبق مع النبي إلا علي وطلحة

«در آن روز ابو دجانة، طلحة، حمزه (رضی اللہ عنہ)، علی (رضی اللہ عنہ)، نضر بن انس و سعد بن الربیع به خوبی امتحان دادند ... و مشرکین به سوی رسول خدا ﷺ هجوم بردند و ایشان را مجروح کردند و دندان‌شان را شکستند و مصعب بن عمیر در پیشاپیش آن حضرت به شهادت رسید؛ پس پرچم را به علی (رضی اللہ عنہ) داد...»<sup>۱</sup>

از این سخن محمد بن عبد الوهاب نیز روشن می‌شود که آن دو نفر از مهاجرین که در معرکه ی احد ثابت ماندند، حضرت علی (رضی اللہ عنہ) و طلحة بودند.

اما طلحة نیز بعد از شنیدن ندای کشته شدن پیامبر ﷺ فرار کرد:

«انس بن نضر، عموی انس بن مالک، [به هنگام جنگ احد و آنگاه که مسلمانان فرار کردند] به «عمر بن خطاب» و «طلحة بن عبیدالله» برخورد که در میان مردانی از مهاجرین و انصار بوده و دست از جنگ برداشته بودند؛ پس گفت: چرا نشسته اید [و دست از جنگ برداشته اید]؟ گفتند: «رسول خدا ﷺ کشته شد.» انس گفت: «اگر رسول خدا ﷺ کشته شده، پس شما زندگانی پس از او را می‌خواهید چه؟ بلند شوید و بجنگید تا کشته شوید در راهی که رسول خدا ﷺ در آن راه کشته شد.» انس این را گفت و به دشمن حمله کرد و آنقدر جنگید تا کشته شد.»<sup>۲</sup>

محمد بن عبد الوهاب این روایت را تلقی به قبول کرده و با ارسال مسلم آن را نقل کرده است.<sup>۳</sup>

در نتیجه تنها شخص از قریش و مهاجرین (از میان زندگان) که در معرکه ایستادگی کرد، امیرالمومنین (رضی اللہ عنہ) بوده، همانطور که حاکم در مستدرکش از ابن عباس نقل کرده است:

«برای علی (رضی اللہ عنہ) چهار خصلت و ویژگی می‌باشد که برای احدی نیست: او اولین نفر از بین عرب و عجم است که همراه رسول خدا ﷺ نماز گزارد؛ او کسی است که پرچمدار پیامبر ﷺ در همه ی جنگ‌ها بود؛ او

[۱] مختصر السیرة، ج ۱ ص ۱۶۳ و ابلی یومئذ أبو دجانة، وطلحة، وحمزة، وعلی، والنضر بن انس، وسعد بن الربیع بلاء حسنا... وخلص المشركون إلى رسول الله، فجرحوه جراحات، وكسروا رباغيته، وقتل مصعب بن عمير بن يديه. فدفع اللواء إلى علي بن أبي طالب...

[۲] تاریخ الطبری، ج ۲ ص ۶۶؛ تفسیر الطبری، ج ۴ ص ۱۱۲-۱۱۳ و الکامل فی التاریخ، ج ۲ ص ۵۰ فحدثنا ابن حمید قال حدثنا سلمة قال حدثني محمد بن إسحاق قال حدثني القاسم بن عبد الرحمن بن رافع أخو بني عدی بن النجار قال انتهى أنس بن النضر عم أنس بن مالك إلى عمر بن الخطاب وطلحة بن عبید الله فی رجال من المهاجرین والأنصار وقد ألقوا بأيديهم فقال ما يجلسكم قالوا قتل محمد رسول الله ﷺ قال فما تصنعون بالحياة بعده قوموا فموتوا كراما علی ما مات عليه رسول الله ﷺ ثم استقبل القوم فقاتل حتى قتل وبه سمى أنس بن مالك

[۳] مختصر السیرة، ج ۱ ص ۱۶۳

کسی است که به همراه پیامبر ﷺ در روز مه‌راس (جنگ احد) مانده و مبارزه کرد [در حالی که همگی مردم فرار کردند] و او کسی است که پیامبر ﷺ را غسل داد و در قبرش گذاشت.<sup>۱</sup>

سند این روایت نیز معتبر است.<sup>۲</sup>

در کتاب «فروغ جاویدان» تألیف: علامه شبلی نعمانی و علامه سید سلیمان ندوی و با ترجمه ی عبدالمجید مرادزهی خاشی که به آن، عنوان صحیح ترین و جامع ترین کتاب سیره نبوی و تاریخ صدر اسلام داده شده، در جلد اول، صفحات ۳۵۵-۳۵۹ چنین آمده است:

(( آنگاه طلحه پرچمدار قریش، از صف خارج شد و اعلام کرد: ای مسلمانان! آیا از شما کسی هست که هرچه زودتر مرا به دوزخ برساند و یا توسط من به بهشت وارد شود؟

حضرت علی مرتضی (علیه السلام) از صف خارج شد و اظهار داشت: «من حاضرم.» آنگاه با شمشیر به طلحه حمله کرد و وی را نقش زمین ساخت... آنگاه جنگ آغاز گردید. حضرت حمزه، حضرت علی و حضرت ابودجانه به قلب سپاه کفر حمله ور شدند... با وجود این هنوز برتری از سپاه اسلام بود و کشته شدن پرچمداران قریش و حمله های برق آسای حضرت علی و حضرت ابودجانه پای ثبات ارتش کفار را لرزاند و روحیه آنان را سخت تضعیف کرده بود. زنانی که با خواندن و سرودن اشعار روحیه آنان را تقویت می کردند، با سراسیمگی عقب نشینی کردند و میدان نبرد خالی گردید؛ مسلمانان شروع به جمع آوری مال غنیمت کردند.

... در اثر این اضطراب و سراسیمگی کمر همت اغلب مسلمانان شکسته شده بود. فداکاری جانبازان هم سودی نداشت. هریک در جای خود مبهوث شده و از رسول اکرم ﷺ هیچگونه اطلاعی در دست نبود.

[۱] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۲۰ ح ۴۵۸۲ حدیثی ابو عمرو محمد بن عبد الواحد الزاهد صاحب ثعلب إملاء بیغداد ثنا محمد بن عثمان بن ابی شیبۀ ثنا زکریا بن یحیی المصری حدیثی المفضل بن فضالة حدیثی سماک بن حرب عن عکرمة عن بن عباس رضی الله عنهما قال لعلی أربع خصال لیست لأحد هو أول عربی وأعجمی صلی مع رسول الله وهو الذی کان لواؤه معه فی کل زحف والذی صبر معه یوم المه‌راس وهو الذی غسله وأدخله قبره

[۲] تنها اشکالی که ذهنی به سند این روایت گرفته، متهم بودن زکریا بن یحیی الوقار است، اما او نیز توثیق دارد:

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

«زکریا الوقار ... و گفته شده است که او از فقهای عابد و صالح بود ... ابن حبان نام او را در کتاب الثقات ذکر کرده ... و ابو حاتم رازی از زکریا وقار حدیث شنید و از او روایت نقل کرد.»

لسان المیزان، ج ۲ ص ۴۸۵-۴۸۷ رقم ۱۹۵۰ «زکریا بن یحیی المصری أبو یحیی الوقار ... وقیل کان من الصلحاء العباد الفقهاء ... و ذکره بن حبان فی الثقات ... وقد سمع أبو حاتم الرازی من زکریا الوقار وروی عنه.»

ابن حبان علاوه بر ذکر نام او در کتاب الثقات، در صحیحش نیز از او روایت نقل کرده است.

صحیح ابن حبان، ج ۲ ص ۱۰۵ ح ۳۸۱

حضرت علی (علیه السلام) با رخنه در میان کفار و نبرد شجاعانه، صفوف آنان را درهم می شکست، ولی از آن حضرت اطلاعی نداشت. انس ابن نضر عموی حضرت انس بن مالک مشغول نبرد بود، چشمش به حضرت عمر افتاد که مایوس گشته و اسلحه بر زمین گذاشته بود. نزدیک آمد و پرسید: اینجا چکار می کنی؟ چرا نمی جنگی؟ وی اظهار داشت: بعد از اینکه رسول اکرم ﷺ شهید شده، جنگیدن چه مفهومی دارد؟

ابن نضر گفت: بعد از ایشان زندگی هم برای ما مفهومی ندارد. آنگاه بر سپاه کفر حمله برد و شجاعانه پیکار کرد تا اینکه به شهادت رسید...

با این فریاد، سربازان از جان گذشته و فداکار اسلام از هرسو هجوم آوردند. در این هنگام کفار هم به سوی آن حضرت حمله کردند، ولی مقاومت مسلمانان به ویژه ضد حمله‌های ذوالفقار حمله آن‌ها را دفع نمود...»

### چهارم: شجاعت امیرالمومنین (علیه السلام) در جنگ خندق

یکی دیگر از مواردی که اشجاعت امیرالمومنین (علیه السلام) را روشن می سازد، قضیه ی جنگ احزاب (خندق) و مبارزه ی آن حضرت با عمرو بن عبدود است.

شاه ولی الله دهلوی می نویسد:

«و از آن جمله آنکه در روز خندق چون دلیران کفار قریش از خندق عبور کردند و به مقابله مسلمین قائم شدند، حضرت مرتضی با عمرو بن عبدود مبارزت نمود و او را بجهنم فرستاد.»<sup>۱</sup>

حاکم نیشابوری می نویسد:

«در مقتل عمرو بن عبدود احادیث مسند را آورده ام و همچنین آنچه از عروه بن زبیر، موسی بن عقبه و محمد بن اسحاق بن یسار به من رسیده است تا نزد منصفین از اهل علم مقرر گردد که عمرو بن عبدود را کسی نکشت و در کشتنش کسی مشارکت نکرد بجز امیرالمومنین علی بن ابی طالب (علیه السلام).»<sup>۲</sup>

[۱] إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء، ج ۴ ص ۳۵۵

[۲] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۳۶ رقم ۴۳۳۱ قَدْ ذَكَرْتُ فِي مَقْتَلِ عَمْرُو بْنِ عَبْدِ وَدٍّ مِنَ الْأَخَادِيثِ الْمُسْتَدْرَكَةِ وَمَعَهَا، عَنْ عَزْوَةَ بِنِ الرَّزْبِيِّ، وَمُوسَى بْنِ عُقْبَةَ، وَمُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ يَسَارٍ مَا بَلَّغَنِي لِيَتَفَقَّرَ عِنْدَ الْمُنْصِفِ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ، أَنَّ عَمْرُو بْنَ عَبْدِ وَدٍّ لَمْ يَقْتُلْهُ، وَلَمْ تَشْرِكْ فِي قَتْلِهِ غَيْرُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ

از جمله روایاتی که حاکم درباره ی قتل عمرو بن عبدود در جنگ خندق توسط امیرالمومنین (علیه السلام) نقل کرده، روایتی از ابن عباس است که سندش را صحیح دانسته و ذهبی نیز با نظر او موافقت کرده است.<sup>۱</sup> و نیز روایتی با سند حسن<sup>۲</sup> از ابن شهاب زهری که حاکم سندش را بر شرط شیخین تصحیح کرده است.<sup>۳</sup> صفی الرحمن مبارکفوری (از علمای معاصر عامه) می نویسد:

«برخی از سوارکاران قریش چندان خوشایندشان نبود که پیرامون خندق، بیهوده، در انتظار نتایج محاصره بایستند و وقت بگذرانند، و چنین چیزی با ویژگی‌های نژادی آنان سازگاری نداشت. این بود که جماعتی از آنان، از جمله عمرو بن عبدود، عکرمه بن ابی جهل، ضرار بن خطاب و دیگران پیش‌تر آمدند و جای تنگ تری از خندق را نشان کردند، و از آنجا داخل شدند، و اسبانشان را به آن سوی خندق جولان دادند و در محل سببخه در فاصله خندق و کوه سلع در برابر لشکر مسلمانان قرار گرفتند. علی بن ابیطالب (علیه السلام) نیز با چند تن از رزمندگان مسلمان جلو آمدند و آن شکافی را که اسبانشان را از آن عبور داده بودند بر آنان بستند. عمرو بن عبدود مبارز طلیبید. علی بن ابی طالب (علیه السلام) نیز داوطلب نبرد با او گردید. همین‌که با او رویاروی شد، با او

[۱] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۳۳ ح ۴۳۲۶ قال الذهبی: صحیح / حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، ثنا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ، ثنا يُونُسُ بْنُ بُكَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنِ الْحَكَمِ، عَنْ مِقْسَمٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: " قُتِلَ رَجُلٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ فَطَلَبُوا أَنْ يُؤَاوَهُ، فَأَبَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَتَّى أُعْطُوهُ الدِّيَةَ، وَقُتِلَ مِنْ بَنِي عَامِرِ بْنِ لُؤَيٍّ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ وَدٍّ قَتَلَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مِبَارَزَةً. هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ الْإِسْنَادِ، وَلَمْ يُخَرِّجَاهُ، وَلَهُ شَاهِدٌ عَجِيبٌ [۲] بررسی سند روایت:

إسماعیل بن محمد النیسابوری: صدوق حسن الحدیث / الفضل بن محمد البیهقی: صدوق شیعی / إبراهیم بن المنذر الحزامی: صدوق حسن الحدیث / محمد بن فلیح الأسلمی: صدوق یهم / موسی بن عقبه القرشی: ثقة فقیه امام فی المغازی / محمد بن شهاب الزهری: الفقیه الحافظ متفق علی جلالته وإتقانه.

نکته: مراسیل زهری درباره ی مغازی و سیره، مقبول است و این روایت نیز از این دسته می باشد.

محمد بن محمد العواجی بعد از نقل سخنان علمای اهل سنت در مورد مراسیل زهری و مناقشه در آن، مینویسد:

«در هر حال، این حکم محدثین در حلال و حرام است، اما در باب مغازی (صفات و کارهای جنگ آوران) و سیره ها، مراسیل زهری مقبول هستند، به خصوص اگر با احکام ارتباطی نداشته و سندش تا زهری، صحیح باشد.»

مرویات الإمام الزهري في المغازی، ج ۱ ص ۱۲۹-۱۳۰ وعلی کل حال فهذا حکم المحدثین في الحلال والحرام أما في باب

المغازی والسير فمراسیل الزهري مقبولة، وخاصة التي لا علاقة لها بالأحكام وضح مخرجها إلى الزهري.

[۳] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۳۴ ح ۴۳۲۸ فَحَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ الشَّعْرَانِيُّ، ثنا جَدِّي، ثنا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُثَنَّدِ الْجَزَامِيُّ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ فُلَيْحٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ عَقْبَةَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، قَالَ: " قُتِلَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ وَدٍّ قَتَلَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ". إسناده هذا المغازی صحیح علی شرط الشیخین

سخنی گفت که به غیرتش برخورد، زیرا، وی از دلاوران و قهرمانان بنام عرب بود. خود را از اسب به زیر افکند و اسبش را پی کرد و ضربتی بر صورت علی (علیه السلام) وارد آورد. علی (علیه السلام) نیز جلوتر آمد و به رزم تن به تن و زورآزمایی با یکدیگر پرداختند. تا آنکه علی (علیه السلام) او را به قتل رسانید. دیگر همراهان عمرو بن عبدود نیز متواری شدند، و به سوی خندق بازگشتند و گریختند. آنان به قدری ترسیده بودند که عکرمه در حال دور شدن از عمرو بن عبدود نیزه اش را بر جای نهاده بود.<sup>۱</sup>

همچنین در کتاب «فروغ جاویدان» جلد اول، صفحات ۴۰۹-۴۱۰ در این باره چنین آمده است:

نبرد دو قهرمان اسلام و کفر

«عمرو بن عبدود، ضرار، جبیره و نوفل که از قهرمانان مشهور عرب بودند، اسبان خود را تاخته و از همان جایی که عرض خندق کم بود، به طرف لشکریان اسلام پریدند. قهرمان‌ترین آنان «عمرو بن عبدود» بود که از نظر چالاکی و قدرت جنگی با یک هزار سوار برابری و همسوئی می‌کرد، او در جنگ بدر زخمی شده و سوگند یاد کرده بود که تا وقتی از مسلمانان انتقام نگیرد، بر موهای خود روغن سر نمالد. در این وقت سن او نود سال بود. با وجود این قبل از همه او به میدان قدم گذاشت و بر حسب عرف عرب، مبارز طلبید و اعلام نمود: کسی هست که با من مبارزه کند؟ حضرت علی (علیه السلام) بلند شد و در پاسخ اظهار داشت: من با تو مبارزه می‌کنم، ولی پیامبر اسلام ﷺ جلوگیری کرده و فرمودند: این عمرو بن عبدود است! آنگاه حضرت علی نشست و دیگر صدایی در پاسخ وی بلند نشد. عمرو بن عبدود دوباره اعلام کرد و همان یک پاسخ بود که به گوش رسید. بار سوم که عمرو اعلام کرد و حضرت علی او را پاسخ داد، پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: این عمرو است! حضرت علی (علیه السلام) عرض کرد: آری، من او را می‌شناسم.

خلاصه آن حضرت ﷺ به علی (علیه السلام) اجازه دادند و با دست مبارک خود به او شمشیر داده، عمامه ای مخصوص بر سرش بسته و او را به میدان فرستادند. عمرو مقوله معروفی داشت که گفته بود: «هرکس از من در دنیا سه چیز را طلب کند، حتماً به یکی از آن‌ها جواب مثبت خواهم داد.»

[۱] الریحق المختوم، ص ۲۷۱ و کره فوارس من قریش أن یقفوا حول الخندق من غیر جدوی فی ترقب نتائج الحصار، فإن ذلك لم یکن من شیمهم، فخرجت منها جماعة فیها عمرو بن عبدود و عکرمة بن أبی جهل و ضرار بن الخطاب و غیرهم، فتیمموا مکانا ضیقاً من الخندق فاقتحموه، و جالت بهم خیلهم فی السبخة بین الخندق و سلع، و خرج علی بن أبی طالب فی نفر من المسلمین حتی أخذوا علیهم النغرة التي أقتحموا منها خیلهم، و دعا عمرو إلى المبارزة، فانتدب له علی بن أبی طالب، و قال كلمة حمی لأجلها- و کان من شحمان المشرکین و أبطالهم- فاقتحم عن فرسه فقهره و ضرب وجهه، ثم أقبل علی علی، فتجاولا و تصالوا، حتی قتلته علی رضی اللہ عنه، و انهزم الباقون حتی اقتحموا من الخندق هاربین، و قد بلغ بهم الرعب إلى أن ترک عکرمة رمحه و هو منهزم عن عمرو.

حضرت علی (علیه السلام) از وی پرسید: آیا این مقوله واقعاً از تو است؟ او گفت: آری! آنگاه حضرت علی گفت: من از تو می خواهم که مسلمان شوی. عمرو: این امکان پذیر نیست. حضرت علی: جنگ را رها کن و برگرد. عمرو: من نمی توانم طعنه زنان قریش را بشنوم. حضرت علی: برای مبارزه با من آماده باش! عمرو خندید و گفت: در زیر آسمان و روی زمین، امید و انتظار این را نداشتم که کسی چنین پیشنهادی بر من عرضه کند.

حضرت علی پیاده و عمرو سوار بود. عمرو غیرتش تحریک شد و در شأن خود ندید که او سوار و حریفش پیاده باشد. از اسب فرود آمد و نخست بر پایهای اسب شمشیر زد، به طوری که پاهایش قطع شدند؛ آنگاه از حضرت علی پرسید: شما که هستید؟ ایشان خود را معرفی کردند. عمرو گفت: من قصد جنگیدن با تو را ندارم. حضرت علی اظهار داشت: ولی من قصد جنگیدن با تو را دارم.

عمرو در حالی که بی نهایت خشمگین بود، شمشیر را از غلاف بیرون کشید و به حضرت علی حمله کرد. حضرت علی با سپر، حمله او را دفع نمود، ولی شمشیر در سپر فرو رفت و پیشانی مبارک را مجروح ساخت. گرچه ضربه کاری نبود، اما این نشان برای همیشه بر پیشانی اش می درخشید.

در کتاب قاموس نوشته است که به حضرت علی، ذو القرنین نیز می گفتند؛ زیرا که بر پیشانی اش دو اثر زخم وجود داشت: یکی اثر زخم عمرو بن عبدود و دیگری اثر زخم شمشیر ابن ملجم. پس از حمله عمرو حضرت علی (علیه السلام) حمله کرد، به طوری که شمشیر شانه عمرو را قطع نمود و در آن فرو رفت. همزمان با این ضربه، حضرت علی (علیه السلام) با صدای بلند تکبیر گفت و اعلام فتح کرد. پس از عمرو، ضرار و جبیره حمله کردند، ولی چون با ذوالفقار علی مواجه شدند، عقب نشینی نمودند. حضرت عمر ضرار را تعقیب کرد، ضرار خواست تا با زوبین بر وی حمله کند، ولی خودداری نمود و گفت: عمر! آن احسان را به یاد آور! نوفل در حال فرار داخل خندق سقوط کرد. صحابه شروع به تیر اندازی به سوی وی کردند. او اعلام نمود: ای مسلمانان! من مرگ با شرف می خواهم، (یعنی یکی از شما بیاید و با من نبرد کند - مترجم) حضرت علی (علیه السلام) درخواست او را پذیرفت و وارد خندق شد و به درکش واصل کرد.»

دکتر سید حسین العفانی نیز روایات مبارزه ی امیرالمومنین (علیه السلام) با عمرو بن عبدود در جنگ احزاب را با ارسال مسلم نقل کرده است.<sup>۱</sup>

[۱] أنوار الفجر في فضائل أهل البدر، ج ۱ ص ۳۹۰ قتل علي لعمر بن عبدود فارس قریش في يوم الأحزاب ...

## پنجم: شجاعت امیرالمومنین (علیه السلام) در جنگ خیبر

از دیگر مواردی که اشجاعت آن حضرت نسبت به همه ی صحابه و به خصوص ابوبکر و عمر را ثابت میکند، شکست و فرار ابوبکر و عمر در جنگ خیبر و پیروزی امیر مومنان (علیه السلام) است.

در کتاب «فروغ جاویدان» جلد اول، صفحات ۵۱۲-۵۱۴ چنین آمده است:

(( البته اینقدر صحیح است که برای فتح قلعه «قموص» نخست، بزرگان صحابه اعزام شده بودند، ولی نیل افتخار این فتح برای آنان مقدر نبود، بلکه مشیت الهی چنان قرار گرفته بود که این فتح به دست کس دیگری انجام شود. هنگامی که فتح خیبر به طول انجامید، یک شب پیامبر گرامی (علیه السلام) فرمودند: «فردا پرچم جهاد را به دست کسی خواهم سپرد که خداوند بر دست وی فتح نصیب خواهد کرد. او خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند.» این جمله افتخارآمیز آرزو و امیدهای زیادی در میان مسلمانان ایجاد کرد و این شب با امیدها و آرزوهای زیادی سپری شد. اصحاب کرام تمام شب را با شادی توأم با دلهره و اضطراب سپری کردند و همه منتظر این بودند که این نشان و مدال بزرگ افتخار، نصیب چه کسی می شود.

عمر بر اثر تواضع، قناعت و نظر والایی که داشت، هیچگاه تصور سیادت و فرماندهی در قلبش خطور نکرد، اما همچنانکه در صحیح مسلم «باب فضایل علی» مذکور است، خودش اعتراف می کند که در آن شب، ضابط و تحمل این امور از دستم رفت و آرزو کردم که فردا این فضیلت بزرگ نصیب من گردد و پرچمدار اسلام و فاتح خیبر من باشم.

بامدادان ناگهان صدای آشنای پیامبر (علیه السلام) به گوش رسید که فرمودند: علی کجاست؟ این سخن بسیار غیر منتظره بود؛ زیرا علی (علیه السلام) به بیماری درد چشم دچار بود و همه می دانستند که وی از جنگیدن معذور است. در هر حال، حضرت علی (علیه السلام) حاضر شد. پیامبر اکرم (علیه السلام) لعاب دهان مبارک خود را در چشمش کشید و در حقیقت دعا نمود، آنگاه پرچم را به او سپرد. علی (علیه السلام) عرض کرد: آیا با یهود بجنگم و آن ها را مسلمان کنم؟ آن حضرت فرمودند: «اسلام را با ملایمت بر آنان عرضه کن! اگر یک نفر از آن ها هم با دعوت تو به اسلام مشرف شود، از شتران سرخ رنگ برایت بهتر خواهد بود.»

اما یهود تصمیم خود را گرفته بودند و برای مسلمان شدن و یا انعقاد پیمان صلح و آشتی حاضر نشدند. وقتی سپاه اسلام به قلعه نزدیک شد، «مرحب» در حالی که طبق رسم قهرمانان عرب این رجز را می خواند، از قلعه بیرون آمد: قد علمت خیبر ائی مرحب \*\*\* شاکی السلاح بطل مجرب

«در و دیوار خیبر گواهی می دهد که من مرحب، قهرمانی کارآزموده و مجهز به سلاح جنگی هستم.»



«مرحب» غرق در سلاح بود. زره یمانی بر تن داشت و کلاهی که از سنگ تراشیده شده بود و به عنوان «کلاه خود» از آن استفاده می‌شد، بر سر نهاده بود. در این موقع، حضرت علی (علیه السلام) در پاسخ به رجز وی، این رجز را سرود: أنا الذی سمتنی أُمی حیدره \*\*\* کلیث غابات کریه المنظره

«من آن کسی هستم که مادرم مرا حیدر (شیر) نام نهاده. مرد دلاور و شیر مهیب بیشه‌ها هستم.»

رجزهای دو قهرمان پایان یافت و دو قهرمان کفر و اسلام رو در روی یکدیگر قرار گرفتند. چکاچک شمشیرها و نیزه‌ها آغاز شد و صدای عجیب و مهیبی محیط نبرد را فرا گرفت. ناگهان شمشیر برنده قهرمان اسلام بر فرق مرحب فرود آمد و کلاه خود او را شکافت و سر را تا دندان دو نیم ساخت. این ضربت چنان سنگین و سخت بود که صدای آن به گوش سپاه اسلام رسید.

به خاک و خون غلتیدن مرحب، قهرمان بزرگ یهود، یک حادثه بزرگ و اعجاب برانگیزی بود. از این جهت، نقل آن با شایعات و سخنان اغراق‌آمیزی همراه بوده است.)<sup>۱</sup> پایان

### شکست و فرار ابوبکر و عمر در جنگ خیبر

دلآوری امیرالمومنین (علیه السلام) در این قضیه وقتی پر رنگ تر می‌شود که بدانیم قبل از ایشان، ابتدا ابوبکر و سپس عمر به فرماندهی سپاه مسلمین منصوب شدند، اما هر دو شکست خورده و برگشتند.

#### روایت یکم:

«ابو بریده می‌گفت: خیبر را محاصره کردیم؛ پس ابوبکر پرچم را گرفت، ولی برای او فتح نشد و فردایش عمر گرفت و او نیز [شکست خورده] برگشت و برای او نیز فتح نشد و آن روز به مردم سختی و مشقت رسید؛ پس رسول خدا ﷺ فرمودند: پرچم را فردا به مردی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست می‌دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می‌دارند؛ باز نمی‌گردد تا اینکه برایش فتح شود. شب را با رضایت از خودمان که پیروزی فرداشت، خوابیدیم. هنگامی که صبح شد، رسول خدا ﷺ نماز صبح را خواند، سپس ایستاد و پرچم را خواست، در حالی که مردم در صف هایشان بودند. پس، از میان ما انسان صاحب منزلتی در نزد پیامبر ﷺ نبود مگر اینکه امید داشت که پرچم برای او باشد. پس علی بن ابی طالب (علیه السلام) را خواست، در حالی که او چشم درد

[۱] فضائل الصحابه لاحمد، ج ۲ ص ۷۹۸-۸۰۰ ح ۱۰۹۴ قال وصی الله بن محمد عباس: إسناده صحیح.

داشت. پس آب دهان در چشمانش ریخت و آن را برداشت و پرچم را به او داد و خداوند برای او فتح را مقرر کرد. راوی (ابو بریده) گوید: و من جزء حمله کنندگان به خیبر بودم.»<sup>۱</sup>

این روایت را نسائی نقل کرده و ابو اسحاق حوینی<sup>۲</sup>، الألبانی<sup>۳</sup>، وصی الله بن محمد عباس<sup>۴</sup>، شعیب الأرئوط<sup>۵</sup> و حمزه احمد الزین<sup>۶</sup> آن را معتبر شمرده اند.

### روایت دوم:

از سلمه بن اکوع روایت است که گفت: «رسول خدا ﷺ ابوبکر را به سوی بعضی از قلعه های خیبر فرستاد؛ پس ابوبکر جنگید و تلاش کرد، ولی فتحی نکرد.»<sup>۷</sup>

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی هم با نظر او موافقت کرده است.<sup>۸</sup>

### روایت سوم:

«از ابی لیلی روایت شده است که که علی (علیه السلام) به او گفت: ای ابا لیلی، آیا همراه ما در خیبر نبودی؟ گفت: آری به خدا قسم، همراه شما بودم. فرمود: پس رسول خدا ﷺ ابوبکر را به سوی خیبر فرستاد و او با مردم رفت و شکست خورد تا اینکه برگشت.»<sup>۹</sup>

[۱] عن عبد الله بن بريدة قال سمعت أبي بريدة يقول حاصرنا خيبر فأخذ اللواء أبو بكر ولم يفتح له وأخذ من الغد عمر فأنصرف ولم يفتح له وأصاب الناس يومئذ شدة وجهد فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم إنى دافع لوائى غد إلى رجل يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله لا يرجع حتى يفتح له وبتنا طيبة أنفسنا أن الفتح غدا فلما أصبح رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى الغداة ثم قام قائما ودعا باللواء والناس على مصافهم فما منا إنسان له منزلة عند رسول الله صلى الله عليه وسلم إلا هو يرجو أن يكون صاحب اللواء فدعا على بن أبى طالب وهو أرمذ فتفل فى عينيه ومسح عنه ودفع إليه اللواء وفتح الله له قال وأنا فيمن تطاول لها

[۲] خصائص على للنسائي، ص ۲۸ ح ۱۴ قال الحوینی: إسناده حسن

[۳] سلسلة الأحاديث الصحيحة، ج ۲۶ ص ۴۷ ح ۳۲۴۴ قال الألبانی: وهذا إسناده صحيح على شرط مسلم

[۴] فضائل الصحابة لأحمد بتحقيق وصی الله، ج ۱ ص ۷۳۴-۷۳۵ ح ۱۰۰۹ با تصحیح سند روایت

[۵] مسند احمد، ج ۳۸ ص ۹۷-۹۸ ح ۲۲۹۹۳ قال شعیب الأرئوط: حديث صحيح وهذا إسناده قوى

[۶] مسند احمد، ج ۱۶ ص ۴۹۱ ح ۲۲۸۸۹ قال حمزة احمد الزین: إسناده صحيح

[۷] عن سلمة بن عمرو بن الأكوع رضى الله عنه قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم أبا بكر رضى الله عنه إلى بعض

حصون خيبر فقاتل وجهد ولم يكن فتح هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه

[۸] المستدرک على الصحيحین، ج ۳ ص ۳۹ ح ۴۳۳۸

[۹] عن أبى لیلی عن علی أنه قال یا ابا لیلی أما كنت معنا بخيبر قال بلى والله كنت معكم قال فإن رسول الله صلى الله عليه

وسلم بعث أبا بكر إلى خيبر فسار بالناس وانهمز حتى رجع هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی هم با نظر او موافقت کرده است.<sup>۱</sup>

### روایت چهارم:

«عبدالله بن بریده از پدرش نقل می کند که گفت گاهی رسول خدا ﷺ را سردرد می گرفت و یک روز یا دو روز استراحت می کرد و خارج نمی شد و هنگامی که در خیبر فرود آمدیم، سردرد ایشان را گرفت؛ پس نزد مردم نیامد و ابوبکر پرچم رسول خدا ﷺ را گرفت؛ سپس شروع کرد و جنگ سختی نمود و [شکست خورده] برگشت.»<sup>۲</sup>

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی هم با نظر او موافقت کرده است.<sup>۳</sup>

### روایت پنجم:

از علی (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ به سوی خیبر روانه شد. وقتی نزد خیبر رسید، عمر را به جنگ فرستاد و مردمی را هم با او فرستاد به سوی شهر یا قصر یهودیان. پس با آنها جنگیدند و طولی نکشید که عمر و همراهانش شکست خوردند. پس عقب نشستند، در حالی که لشکرش او را می ترساندند و او هم لشکرش را می ترساند. پس رسول خدا ﷺ روانه شد و ادامه ی حدیث.»<sup>۴</sup>

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی هم با نظر او موافقت کرده است.<sup>۵</sup>

### روایت ششم:

«از جابر روایت شده است که گفت: پیامبر ﷺ پرچم را در روز خیبر به عمر داد. او رفت و بازگشت، در حالی که همراهانش را می ترساند و همراهانش هم او را می ترساندند.»<sup>۶</sup>

[۱] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۳۹ ح ۴۳۳۸

[۲] عبد الله بن بریده عن أبيه رضى الله عنهما قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ربما أخذته الشقيقة فيلبث اليوم واليومين لا يخرج فلما نزل بخیبر أخذته الشقيقة فلم يخرج إلى الناس وأن أبا بكر رضى الله عنه أخذ راية رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم نهض فقاتل قتالا شديدا ثم رجع هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه

[۳] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۳۹ ح ۴۳۳۹

[۴] عن علي رضى الله عنه قال سار النبي صلى الله عليه وسلم إلى خيبر فلما أتاها بعث عمر رضى الله تعالى عنه وبعث معه الناس إلى مدينتهم أو قصرهم فقاتلوهم فلم يلبثوا أن هزموا عمر وأصحابه فجاؤوا يخبثونه ويخبثهم فسار النبي صلى الله عليه وسلم الحديث هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه

[۵] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۴۰ ح ۴۳۴۰

[۶] عن جابر رضى الله عنه أن النبي صلى الله عليه وسلم دفع الراية يوم خيبر إلى عمر رضى الله عنه فانطلق فرجع يخبث أصحابه ويخبثونه هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده است.<sup>۱</sup>

## اعتراف محمد ناصرالدین ألبانی

ألبانی بعد از ذکر روایات این ماجرا و بررسی آن ها، می نویسد:

«از اسانید و طرقي که گذشت و از آن (بررسی سندی) بی نیاز می کند و به خصوص طریق بریده بن حصیب که صحیح ترین آنها است و آن گواهی می دهد بر اینکه پیامبر ﷺ ابتدا ابوبکر را فرستاد، ولی برای او فتح نشد و سپس عمر را فرستاد، ولی برای او نیز فتح نشد؛ سپس فتح به دست علی (رضی الله عنهما) صورت گرفت، خصوصیتی که خداوند او را به آن مخصوص کرد بدون آن دو (ابوبکر و عمر).»<sup>۲</sup>

## تواتر قضیه ی دلاوری امیرالمومنین (رضی الله عنهما) در خیبر

زین الدین عراقی ضمن اشاره به تخریج حدیث رایت توسط بخاری و مسلم در صحیحشان، تصریح میکند که این داستان طرق دیگری نیز دارد که نزدیک به حد تواتر می رساند.<sup>۳</sup>

البته در بیشتر طرق آن، قضیه ی شکست و فرار ابوبکر و عمر را نقل نکرده اند.

## ششم: شجاعت امیرالمومنین (رضی الله عنهما) در جنگ حنین

در جنگ حنین نیز اغلب صحابه پا به فرار گذاشتند، همانطور که قرآن به آن اشاره کرده است:

﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ ۖ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وُلِّيتُمْ مُدْبِرِينَ﴾

«خداوند شما را در جاهای زیادی یاری کرد (و بر دشمن پیروز شدید)؛ و در روز حنین (نیز یاری نمود)؛ در آن هنگام که فزونی جمعیتتان شما را مغرور ساخت، ولی (این فزونی جمعیت) هیچ به دردتان نخورد و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شده؛ سپس پشت (به دشمن) کرده، فرار نمودید!»<sup>۴</sup>

[۱] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۴۰ ح ۴۳۴۱

[۲] سلسله الأحادیث الصحیحة، ج ۷ ص ۷۳۶ ح ۳۲۴۴ و فیما تقدم من الأسانید والطرق ما یغنی عنه، وبخاصة طریق بریده بن حصیب، فإنها أصحابها، وهی تشهد علی أن النبی - صلی الله علیه وسلم - أرسل أولاً أبا بکر، فلم یفتح له، وثانیاً عمر، فلم یفتح له، ثم کان الفتح علی ید علی، خصوصية خصه الله بها دونهما - رضی الله عنهم - أجمعین

[۳] طرح التثریب فی شرح التقریب، ج ۷ ص ۲۱۰-۲۱۱ واتفق الشیخان علی إخراج هذه القصة من حدیث سهل بن سعد وسلمة بن الأكوع وأخرجها مسلم من حدیث أبی هريرة ومن حدیث سعد بن أبی وقاص ولها طرق أخرى تكاد أن تبلغ حد التواتر

[۴] توبه: ۲۵

جالب اینکه در این جنگ تنها ده نفر از صحابه فرار نکردند!!

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

«در شعر عباس بن عبدالمطلب آمده است که کسانی که [در جنگ حنین] ایستادگی کردند، فقط ده نفر بودند... و گویا مطلب درست و ثابت همین است و هر کس که از این بیشتر گفته، در حقیقت فرار کنندگان زود بازگشت کننده را نیز جزء کسانی قرار داده که فرار نکردند.»<sup>۱</sup>

به گزارش بخاری در صحیحش و صالحی شامی، عمر بن خطاب نیز در این جنگ فرار کرد.<sup>۲</sup>

یکی از کسانی که در این جنگ پایدار ماند و دلاوری کرد، امیرالمومنین علیه السلام بود.

شاه ولی الله دهلوی می نویسد:

«و از آن جمله آنکه در غزوه حنین چون هزیمت گونه بمسلمین رو داد وی در آن حالت از جماعه ثابتان بود.»<sup>۳</sup>

ابن هشام با سند حسن از جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند که گفت:

«چون به درّه حُنین درآمدم، از یکی از درّه های عمیق و صعب العبور تَهامه سرازیر شدیم و در تاریک و روشن صبح، به سختی پایین رفتیم و دشمن، پیش از ما به درّه رسیده بود و در شکاف ها و اطراف و اکناف و تنگه ها کمین کرده بود و گِرد آمده، تدارک دیده و آماده بود. به خدا سوگند، در حال سرازیر شدن، چیزی جز حمله یکباره گروه های دشمن، ما را نترساند. سپاه، باشتاب عقب نشست، بی آن که به یکدیگر توجه کنند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سمت راست رفت و سپس فرمود: «به کجا [می روید]؟! ای مردم! به سوی من بیایید. من پیامبر خدایم. من محمد بن عبد الله ام»؛ اما کسی نیامد و شترها در هم آویختند. مردم گریختند و جز تنی چند

[۱] فتح الباری، ج ۸ ص ۳۰ واقع فی شعر العباس بن عبد المطلب أن الذین ثبتوا كانوا عشرة فقط وذلك قوله نصرنا رسول الله في الحرب تسعة وقد فر من قد فر عنه فأفشعوا وعاشرنا وافی الحمام بنفسه لما مسه في الله لا يتوجع ولعل هذا هو الثبت ومن زاد على ذلك يكون عجل في الرجوع فعد فيمن لم ينهزم

[۲] صحیح البخاری، ج ۳ ص ۱۱۴۴ و ۲۹۷۳ و سبل الهدی والرشاد، ج ۵ ص ۳۳۱

[۳] إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء، ج ۴ ص ۳۶۲

از مهاجران و انصار و خاندان پیامبر ﷺ، کسی با او نماند ... و علی بن ابی طالب (علیه السلام) در میان کسانی از خاندانش بود که استوار ماندند ...»<sup>۱</sup>

ابو یعلی موصلی نیز با همان سند پیشین، که آن را حسین سلیم اسد حسن دانسته، از جابر روایت می کند که گفت:

«در روزهای پیکار هوازن، مرد تنومندی بر شتری سرخ مو سوار بود و در دستش پرچی سیاه رنگ داشت و به هرکس می رسید، او را با آن، زخمی می زد و چون نمی رسید [و کسی از جلویش می گریخت، پرچم را] به پشت سرش می بُرد و با آن، [شخص را] دور می کرد. پس علی بن ابی طالب (علیه السلام) و مردی از انصار، هر دو آهنگ او کردند. علی (علیه السلام) پاهای شتر او را قطع کرد و شتر به زمین افتاد و مرد انصاری بر ساق او زد و پایش را از میان ساقش قطع کرد. آن مرد افتاد و جنگ، مغلوبه شد.»<sup>۲</sup>

همین روایت را با کمی تفاوت، مرحوم شیخ مفید (ت ۴۱۳ هـ) نقل کرده و اضافه کرده است که:

[۱] السیرة النبویة، ج ۵ ص ۱۱۰-۱۱۱ قال ابن إسحاق فحدثني عاصم بن عمر بن قتادة عن عبدالرحمن بن جابر عن أبيه جابر بن عبد الله قال لما استقبلنا وادي حنين انحدرنا في وادٍ من أودية تهامة أجوفٍ حطوطٍ، إنما ننحدر فيه انحدارا، قال: وفي عمالية الصبح، وكان القوم قد سبقونا إلى الوادي، فكمنا لنا في شعابه وأحنايه ومضايقيه، وقد اجتمعوا وتهيؤوا وأعدوا. فوالله ما زاعنا ونحن منحطون إلا الكتائب قد شدوا علينا شدة رجل واحد، وانشمر الناس راجعين لا يلوى أحد على أحد، وانحاز رسول الله صلى الله عليه وآله ذات اليمين، ثم قال: أين!! أيها الناس هلموا إلي! أنا رسول الله، أنا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ. قال: فلا شيء؛ حملت الأبل بعضها على بعض، فانطلق الناس، إلا أنه قد بقي مع رسول الله صلى الله عليه وآله نفر من المهاجرين والأنصار وأهل بيته. وفيمن ثبت معه... من أهل بيته على بن أبي طالب...

[۲] مسند أبي يعلى الموصلي، ج ۳ ص ۳۸۸ رقم ۱۸۶۳ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْأَعْلَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ، حَدَّثَنِي عَاصِمُ بْنُ عُمَرَ بْنِ قَتَادَةَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جَابِرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَابِرِ قَالَ: كَانَ أَمَامَ هَوَازِنَ رَجُلٌ جَسِيمٌ عَلَى جَمَلٍ أَحْمَرَ فِي يَدِهِ زَائِدَةٌ سَوْدَاءٌ، إِذَا أَذْرَكَ طَعْنَ بِهَا، وَإِذَا فَاتَهُ شَيْءٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ دَفَعَهَا مِنْ خَلْفِهِ فَأَنْفَذَهُ، فَصَمَدٌ لَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَرَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ كَالَاهُمَا يُرِيدُهُ، قَالَ: فَضَرَبَهُ عَلِيُّ عَلَى عَرْقِوَيْهِ الْجَمَلِ فَوَقَعَ عَلَى عَجْرِهِ، قَالَ: وَضَرَبَ الْأَنْصَارِيُّ سَاقَهُ، قَالَ: فَطَرَحَ قَدَمَهُ بِنِصْفِ سَاقِهِ، فَوَقَعَ وَاقْتَتَلَ النَّاسُ، وَخَرَجَ حِينَ كَانَتْ الْهَزِيمَةُ كَلْدَةً وَكَانَ أَخَا صَفْوَانَ بْنِ أُمَيَّةَ، وَكَانَ يُؤَمِّدُ مُشْرِكًا فِي الْمُدَّةِ الَّتِي ضَرَبَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَلَّا يَبْطُلَ السُّحْرُ الْيَوْمَ، فَقَالَ لَهُ صَفْوَانُ: «اسْكُتْ فَضَّ اللَّهُ فَآكُ، فَقَالَ لَهُ لَأَنْ يَرْبِّيَ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَرْبِّيَ رَجُلٌ مِنْ هَوَازِنَ»

«چون امیر مؤمنان (علیه السلام) ابو جَرَوَل (مرد شتر سوار) را کشت و دشمن با کشته شدن او بی یاور شد، مسلمانان، تیغ در میان آنان نهادند و امیر مؤمنان، پیشاپیش آنان می رفت تا آن که چهل تن از آنان را کشت و پس از آن بود که فرار کردن و به اسارت درآمدن دشمن، آغاز شد.»<sup>۱</sup>

این دو روایت را احمد بن حنبل نیز نقل کرده و شعيب الارنؤوط سندش را حسن دانسته است.<sup>۲</sup>

همچنین ابو یعلی با سند حسن، طبق حکم حسین سلیم اسد، از انس بن مالک روایت می کند که گفت:

«هنگامی که روز حنین شد، مردم از رسول الله ﷺ می گریختند بجز عباس بن عبدالمطلب و ابو سفیان

بن الحارث ... و علی بن ابی طالب (علیه السلام) در این روز، جنگاورترین مبارز میدان در پیشاپیش پیامبر ﷺ بود.»<sup>۳</sup>

[۱] الإرشاد، ج ۱ ص ۱۴۴ لَمَّا قَتَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَبَا جَرَوَلٍ وَخُذِلَ الْقَوْمُ لِقَتْلِهِ، وَصَعَ الْمُسْلِمُونَ سُيُوفَهُمْ فِيهِمْ، وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَدْمِهِمْ حَتَّى قَتَلَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا مِنَ الْقَوْمِ، ثُمَّ كَانَتْ الْهَزِيمَةُ وَالْأَسْرُ حِينَيْدٍ.

[۲] مسند أحمد ط الرسالة، ج ۲۳ ص ۲۷۳ رقم ۱۵۰۲۷ إسناده حسن، رجاله ثقات رجال الشيخين غير ابن إسحاق، فهو صدوق حسن الحديث، وقد صرح بالتحديث في "سيرة ابن هشام"، و"مسند أبي يعلى" فانفتت شبهة تدليسه.

[۳] مسند أبي يعلى الموصلي، ج ۶ ص ۲۸۹ رقم ۳۶۰۶ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ، حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَاصِمٍ، حَدَّثَنَا أَبُو الْعَوَّامِ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنِ الرَّهْرِيِّ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمُ حُنَيْنٍ انْهَزَمَ النَّاسُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَّا الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَأَبَا سُفْيَانَ بْنَ الْحَارِثِ، وَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يُتَادَى: يَا أَصْحَابَ سُورَةِ الْبَقَرَةِ، يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ، ثُمَّ اسْتَحَرَّ النَّدَاءُ فِي بَنِي الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ، فَلَمَّا سَمِعُوا النَّدَاءَ أَقْبَلُوا، فَوَاللَّهِ مَا شَبَّهْتُهُمْ إِلَّا إِلَى الْإِبِلِ تَجِيءُ إِلَى أَوْلَادِهَا، فَلَمَّا التَّفَوُّا التَّحَمَّ الْقِتَالُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الآنَ حِمِي الْوَطَيْسُ» وَأَخَذَ كَفًّا مِنْ حَصَى الْبَيْضِ فَرَمَى بِهِ، وَقَالَ: «هَزَمُوا وَزَبَّ الْكَعْبَةِ»، وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يُؤَمِّدُ أَشَدَّ النَّاسِ قِتَالًا بَيْنَ يَدَيْهِ

## بخش دوم: علم امیرالمؤمنین علیه السلام

به قول علامه مناوی، از علمای بزرگ اهل سنت، موافق و مخالف و دوست و دشمن به اعلمیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) شهادت داده اند.<sup>۱</sup>

بنا بر روایت ابن ابی شیبہ با سند صحیح<sup>۲</sup>، عطاء بن ابی رباح تابعی (۲۷-۱۱۴ ق) که ذہبی از او به عنوان «الإمام، شیخ الإسلام، مُفتي الحَرَم» یاد کرده<sup>۳</sup>، قسم یاد می کند که در میان اصحاب رسول الله ﷺ احدی را اعلم از حضرت علی (علیه السلام) نمی شناسد.<sup>۴</sup>

و بنا بر روایتی که ابن سعد با سند صحیح نقل کرده، ابن عباس می گفت:

«هنگامی که فتوایی از علی (علیه السلام) توسط شخص مورد اعتمادی به ما می رسید، از آن تجاوز نمی کردیم و دیگر به کسی رجوع نمی کردیم.»<sup>۵</sup>

عمر بن خطاب همواره در مشکلات علمی و قضایی به آن حضرت رجوع می کرد و می گفت:

«قاضی ترین ما علی (علیه السلام) است.»<sup>۶</sup>

[۱] «وقد شهد له بالأعلمية الموافق والمخالف والمعادي والمخالف = موافق و مخالف و دوست و دشمن، همه به اعلمیت

علی شهادت داده اند.» فیض القدیر، ج ۳ ص ۴۶

[۲] بررسی سند روایت:

عبد بن سلیمان الکیلانی، أبو محمد الکوفی، یقال: اسمه عبد الرحمن، ثقة ثبت. تحریر تقریب التهذیب، ج ۲ ص ۴۰۰ رقم ۴۲۶۹ / عبد الملك بن أبي سليمان: ميسرة العززمي: بل: ثقة. همان، ج ۲ ص ۳۸۳ رقم ۴۱۸۴ / عطاء بن أبي رباح: ثقة فقيه فاضل. همان، ج ۳ ص ۱۳ رقم ۴۵۹۱.

[۳] سیر أعلام النبلاء، ج ۵ ص ۷۸

[۴] المصنف ت الشري، ج ۱۸ ص ۷۱ رقم ۳۴۲۸۱ حَدَّثَنَا عَبْدُ بَنُ سُلَيْمَانَ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَبِي سُلَيْمَانَ، قَالَ: قُلْتُ لِعَطَاءٍ: كَانَ فِي أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَحَدٌ أَعْلَمَ مِنِّي، قَالَ: لَا، وَاللَّهِ مَا أَعْلَمُهُ!.

[۵] «فقد روى بن سعد بإسناد صحيح عن بن عباس قال إذا حدثنا ثقة عن علي بفتيا لم نتجاوزها.» فتح الباری، ج ۷ ص ۷۳

ذیل رقم ۳۵۰۴

«وقال ابن عباس أعطى علي تسعة أشرار العلم ووالله لقد شاركهم في العشر الباقي قال وإذا ثبت لنا الشيء عن علي لم نعدل

إلى غيره.» تهذیب الاسماء، ج ۱ ص ۳۱۷

[۶] صحيح البخاری، ج ۴ ص ۱۶۲۸ ح ۴۲۱۱ قال عمر ... وأقضاننا علی



و به قول سعید بن مسیب: «عمر بن خطاب همیشه به خدا پناه می برد از مشکلی که امام علی (علیه السلام) در آن حاضر نباشد.»<sup>۱</sup>

و ابن جوزی حنبلی ضمن اعتراف به صدور این سخن از عمر، تصریح می کند که جمیع خلق و جمیع صحابه محتاج علم حضرت علی (علیه السلام) هستند<sup>۲</sup> و بزرگان صحابه<sup>۳</sup>؛ از جمله ابوبکر و عمر به نظر و علم آن حضرت مراجعه میکردند و با ایشان مشورت می کردند.<sup>۴</sup>

یحیی نووی نیز این موضوع را مشهور می داند<sup>۵</sup>؛ اما در مقابل، حضرت علی (علیه السلام) در قضاوت با کسی مشورت نکرده اند.<sup>۶</sup>

[۱] فضائل الصحابة لابن حنبل، ج ۲ ص ۶۴۷ ح ۱۱۰۰ طبق برنامه ی جوامع الکلم، سندش حسن است / حدثنا عبد الله قننا عبید الله القواریری قال نا مؤمل قننا بن عیینة عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب قال کان عمر یتعوذ بالله من معضلة لیس لها أبو حسن

مناوی نیز به صحت این قضیه، اقرار کرده و گفته است: «و صحیح است از چندین طریق که عمر پناه می برد از گروهی که او در میانشان نباشد.» فیض القدير، ج ۳ ص ۴۶-۴۷ و صح عنه من طرق أنه کان یتعوذ من قوم لیس هو فیهم

[۲] التبصرة، ج ۱ ص ۴۴۳ وکان الخلق یحتاجون إلی علم علی حتی قال عمر رضی الله عنه أه من معضلة لیس لها أبو حسن

[۳] كشف المشكل، ج ۱ ص ۱۷۶ وکان کبراء الصحابة یرجعون إلیه فی رأیه و علمه، حتی کان عمر یتعوذ من معضلة لیس

لها أبو حسن

[۴] «کان أبو بکر و عمر یشاورانه و یرجعان إلی رأیه و کان کل الصحابة مفتقرا إلی علمه و کان عمر یقول أعوذ بالله من معضلة

لیس لها أبو الحسن؛ ابوبکر و عمر با او مشورت می کردند و به نظرش مراجعه می کردند و همه ی صحابه نیازمند علمش بودند و عمر همواره میگفت: به خدا پناه میبرم از معضل و مشکلی که ابو الحسن (علی) برای حل آن نباشد.» المنتظم، ج ۵ ص ۶۸

[۵] «وسؤال كبار الصحابة لهه و رجوعهم إلی فتاویه و أقواله فی المواطن الكثيرة و المسائل المعضلات مشهور = سؤال بزرگان

صحابه از علی (علیه السلام) و رجوعشان به فتاوا و اقوال ایشان در جاهای متعدد و در مشکل ترین مسائل، مشهور است.»

تهذيب الاسماء، ج ۱ ص ۳۱۷

[۶] ظافر القاسمی، از اساتید علوم اسلامی اهل سنت می نویسد:

«به همین نحو، از فجر اسلام در دوره ی خلافت خلفای راشدین شورای قضاوت شکل گرفت. ما احدی از آنان را نمی یابیم

که از مشورت گرفتن حیا کنند؛ نه ابوبکر و نه عمر و نه عثمان. اما علی بن ابی طالب (علیه السلام) اعلم صحابه به علم قضاوت بود و ظاهر آن است که با او مشورت می کردند و او با کسی مشورت نمی کرد و چه کسی می داند؟ ورع امام چه بسا او را به این می خوانده که سوال کند و مشورت بگیرد؛ اما کتاب ها برای ما حادثه ای را نقل نکرده اند که در آن علی بن ابی طالب (علیه السلام) از احدی از صحابه مشورت گرفته باشد.»

نظام الحكم فی الشريعة و التاريخ الاسلامی، ج ۲ ص ۳۲۹ «علی هذا النحو نشأت شوری القضاء منذ فجر الإسلام، أيام الراشدين. فلا نجد أحدا منهم یستحی من الإستشارة، لا أبا بکر، ولا عمر، ولا عثمان. أما علی بن ابی طالب فقد کان اقضى

در ادامه مهم ترین روایات مربوط به اعلمیت امیرالمومنین (علیه السلام) را که با سندهای معتبر در کتب اهل سنت آمده، با بررسی سندی می آوریم.

## یکم: حدیث ثقلین

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ.»

«من در میان شما دو چیز گران بها میگذارم؛ مادامی که به آن دو تمسک جویند هرگز و ابدا گمراه نمی شوید: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم، و آن دو از همدیگر جدا نمی شوند تا اینکه در حوض کوثر بر من وارد شوند.»

شعيب الارنؤوط در تحقیق مسند احمد، بعد از نقل طرق حدیث ثقلین، درباره ی معنای آن می نویسد:

[حافظ ابوالحسن محمد بن عبدالهادی] سندی گوید: «إني تارك فيكم؛ یعنی بعد از مرگ من. / الثقلین:

ثقل با دو فتحه: هر چیز نفیس مصون. / جبل ممدود: ... یعنی بر شما باد به اینکه بعد از من از جهت علمی و عملی قرآن را مراعات و محافظت کنید. / وعترتی: مثل اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن ها را قائم مقام خودش قرار داد؛ پس همانطور که در حیاتش قرآن و پیامبر بود، همینطور بعد از ایشان، قرآن و اهل بیتش است؛ اما قائم مقامی آن ها در وجوب محبت و مراعات و نیکی به آنان است. نه در عمل به اقوال و نظرات آن ها (!!!). بلکه مرجع در عمل: قرآن و سنت است، و خداوند متعال داناتر است.»

(شعيب الارنؤوط): می گوئیم: «اینکه مراد از فرمایش پیامبر (صلی الله علیه و آله) «وعترتی اهل بیتی» همان وجوب مراعات آن ها و محبت به آن ها و اجتناب از بدی کردن و اذیت بردنشان است، در حدیث زید بن ارقم در صحیح مسلم به آن تصریح شده است، آنجا که فرمود: «وأهل بیتی، أذكركم الله في أهل بیتی، أذكركم الله في أهل بیتی، أذكركم الله في أهل بیتی» و آنچه که از آن وجوب اقتدا به آن ها و اخذ اقوالشان و عمل به آن وارد شده؛ مانند فرمایش حضرت که: «لن تضلوا بعدهما»، یا: «لن تضلوا إن اتبعتموهما»، سندهای ضعیف است و صلاحیت احتجاج ندارد ...!»<sup>۱</sup>

الصحابة والظاهر انه كان يستشار ولا يستشير. ومن یدری؟ فإن ورع الإمام ربما دعاه لأن يسأل وأن يستشير ولكن لم ترو لنا الكتب حادثة استشار فيها على أحد من الصحابة»

[۱] مسند احمد ط الرسالة، ج ۱۷ ص ۱۷۴-۱۷۵ ح ۱۱۱۰۴ قال السندي: قوله: «إني تارك فيكم»، أي: بعد موتي. الثقلین: الثقل، بفتح تين: كل شيء نفيس مصون، ومنه هذا الحديث، كذا في «القاموس». أحدهما أكبر: هو الكتاب، لأنه إمام الكل: العترة، وغيرهم. جبل ممدود: له ليرتقي به أهل الأرض إلى أهل السموات، وقد جاء: «الماهر في القرآن مع البررة الكرام»، أي: فعليكم مراعاته بعدي علماً وعملاً = وحفظاً. وعترتي: كأنه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جعلهم قائمين مقامه، فكما كان في حياته القرآن والنبي، كذلك بعده القرآن وأهل بيته، ولكن قيامهم مقامه في وجوب المحبة والمراعاة والإحسان، لا في العمل بأقوالهم وآرائهم،

از کلام شعیب الارنؤوط و سندی روشن می شود که چنانچه حدیث ثقلین با الفاظی مانند «لن تضلوا بعدهما» در مورد اهل بیت (علیهم السلام) ثابت شود، ادعای شیعه در مورد وجوب پیروی از اهل بیت (علیهم السلام)، اقتدا به آنان، اخذ اقوالشان و عمل به آن - که با اعلمیت اهل بیت (علیهم السلام) تلازم دارد - ثابت می شود.

در مورد حدیث ثقلین در صحیح مسلم از زید بن ارقم نیز باید توجه داشت که این متن، شاذ است و در خود آن نیز زید بن ارقم تصریح کرده که دچار فراموشی شده است:

«به خدا سوگند که عمرم زیاد و عهدهم با رسول الله ﷺ کهن شده و بسیاری از آنچه از او شنیده بودم را فراموش کرده ام. پس آنچه را که برای شما می گویم، بپذیرید و آنچه را که نمی گویم، مرا به گفتن آن مجبور نسازید»<sup>۱</sup>

بنابراین، اینکه عده ای با اصل قرار دادن این حدیث، نقل های دیگر از حدیث ثقلین، به خصوص روایات صحیح السنند دیگر از زید بن ارقم راجع به تمسک به اهل بیت (علیهم السلام) را نادیده می گیرند و مدعی می شوند که در حدیث ثقلین، تنها وصیت به اهل بیت آمده، نه تمسک به آن ها، بی انصافی و تلبیس است. در ادامه طرق حدیث ثقلین با الفاظ «لن تضلوا» نسبت به پیروی از اهل بیت (علیهم السلام) را می آوریم.

بل المرجع في العمل: الكتاب والسنة، والله تعالى أعلم. قلنا: وقد ورد التصريح بأن المراد من قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "وعترتي أهل بيتي" هو وجوب مراعاتهم ومحبتهم، واجتناب ما يسوؤهم، والاحتراز عما يؤذيهم، في حديث زید بن أرقم عند مسلم -وقد ذكرناه في الشواهد آنفاً- ونصه: "وأهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي"، وما ورد مما يفهم منه وجوب الاقتداء بهم، والأخذ بأقوالهم والعمل بها، مثل قوله: "لن تضلوا بعدهما"، أو: "لن تضلوا إن اتبعتموهما"، فأسانيد ضعيفة لا يصلح الاحتجاج بها

[۱] صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل علی (علیه السلام) ج ۴ ص ۱۸۷۳ ح ۲۴۰۸ حدیثی زهیر بن حرب وشجاع بن مخلد جمیعا عن بن علیة قال زهیر حدثنا إسماعیل بن إبراهيم حدثنی أبو حیان حدثنی یزید بن حیان قال انطلقت أنا وحصین بن سبرة وعمر بن مسلم إلى زید بن أرقم فلما جلسنا إليه قال له حصین لقد لقيت یا زید خیرا كثيرا رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم وسمعت حدیثه وغزوت معه وصليت خلفه لقد لقيت یا زید خیرا كثيرا حدثنا یا زید ما سمعت من رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یا بن أخی والله لقد کبرت سنی وقدم عهدی ونسیت بعض الذی کنت أعمی من رسول الله صلی الله علیه وسلم فما حدثکم فاقبلوا وما لا فلا تکلفونیة

## طُرُقِ حَدِيثِ ثَقَلَيْنِ بِالْفِظِ «لَنْ تَضَلُّوا»

حدیث ثقلین با الفاظی مانند: «ما إن أخذتم به لن تضلوا»، «ما إن تمسكتم به لن تضلوا» و ... در کتب اهل سنت با اسانید معتبر از پنج نفر از صحابه نقل شده است:

۱. حضرت علی (علیه السلام) با ۲ سند.
۲. زید بن ارقم با ۸ سند، که یکی از طریق «ابی الضحی» است و دیگری از «ابوطفیل». از خود ابوطفیل چندین نفر این حدیث را نقل کرده اند که عبارتند از: حبیب بن ابی ثابت، سلمه بن کهیل و حکیم بن جبیر.
۳. ابوسعید خدری.
۴. جابر بن عبدالله.
۵. زید بن ثابت.

### اول: حضرت علی (علیه السلام)

#### سند اول:

«علی (علیه السلام) فرمود: رسول خدا ﷺ در زیر درختی در محل «خیم» قرار گرفته بود، طولی نکشید که از زیر درخت بیرون آمده و دست مرا گرفت و خطاب به مردم فرمود: ای مردم! مگر نه این است که گواهی می‌دهید خدای تعالی پروردگار شماست؟ در پاسخ گفتند: آری! فرمود: مگر نه این است که گواهی می‌دهید خدا و رسول او از جان شما به شما سزاوارترند و خدا و رسول او مولای شمایند؟ گفتند: آری! فرمود: بنابراین، کسی که خدا و رسول او مولای او هستند، به راستی این شخص (علی) مولای اوست. اینک، در میان شما چیزی می‌گذارم که اگر از آن بگیری، هرگز گمراه نخواهید شد: یکی کتاب خدا که یک طرف آن در دست حق تعالی است و طرف دیگرش در اختیار شماست و دیگری، اهل بیت من است.»<sup>۱</sup>

[۱] وَقَالَ إِسْحَاقُ: أَنَا أَبُو عَامِرٍ الْعَقَدِيُّ، عَنْ كَثِيرِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَرَ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ حَضَرَ الشَّجْرَةَ بِحِمٍّ، ثُمَّ خَرَجَ إِخْذًا بِيَدِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: "أَلَسْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَبُّكُمْ؟" قَالُوا: بَلَى، قَالَ: "أَلَسْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ، وَأَنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَوْلَاؤُكُمْ؟" فَقَالُوا: بَلَى. قَالَ: "فَمَنْ كَانَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مَوْلَاهُ، فَإِنَّ هَذَا مَوْلَاهُ، وَقَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى، سَبَبَهُ بِيَدِهِ، وَسَبَبَهُ بِأَيْدِيكُمْ، وَأَهْلَ بَيْتِي"

سند این روایت را بوسیروی<sup>۱</sup> و ابن حجر<sup>۲</sup> صحیح و شعیب الارنؤوط<sup>۳</sup>، ابن ظافر الشهری<sup>۴</sup> و باسم الجوابره<sup>۵</sup> حسن دانسته اند.

### سند دوم:

ابوبکر بزار با طریق دیگری از حضرت علی (علیه السلام) حدیث ثقلین را با لفظ «إِنِّي مَقْبُوضٌ، وَإِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَأَهْلَ بَيْتِي، وَإِنَّكُمْ لَنْ تَضَلُّوا بَعْدَهُمَا» روایت کرده<sup>۶</sup> که سندش حداقل در متابعات معتبر است.<sup>۷</sup>

[۱] إتحاف الخيرة، ج ۷ ص ۲۱۰ ح ۶۶۸۳ قال الحافظ البوصيري: زَوَاهُ إِسْحَاقُ بِسَنَدٍ صَحِيحٍ

[۲] المطالب العالیة، ج ۱۶ ص ۱۴۲ ح ۳۹۴۳ قال العسقلانی: هذا إسناد صحیح

[۳] مسند أحمد، ج ۱۷ ص ۱۷۲ پورقی ح ۱۱۱۰۴ وثالث من حدیث علي ... عن محمد بن عمر بن علي، عن أبيه، عنه، مرفوعاً، بلفظ: «إني قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا: كتاب الله، سببه بيد الله، وسببه بأيديكم، وأهل بيتي»، وإسناده حسن. ارنؤوط در تحقیق کتاب شرح مشکل الآثار، ج ۵ ص ۱۳ ح ۱۷۶۰ نیز سند این روایت را حسن دانسته است.

[۴] المطالب العالیة ت الشری، ج ۱۶ ص ۱۴۲-۱۴۴ ح ۳۹۴۳ قال الشهری: حسن بهذا الإسناد.

❖ راوی مورد اشکال سند این روایت، «کثیر بن زید الأسلمی» است که حافظ ابن حجر در کتاب تقریب التهذیب او را «صدوق یخطئ» دانسته؛ اما شعیب الارنؤوط و دکتر بشار عواد معروف نظر ابن حجر را رد کرده و این راوی را «صدوق حسن الحدیث» دانسته اند. تحریر تقریب التهذیب، ج ۳ ص ۱۹۲ رقم ۵۶۱۱

البته خود حافظ ابن حجر در کتب دیگرش تصریح کرده که این راوی حسن الحدیث است. تغلیق التعلیق علی صحیح البخاری، ج ۳ ص ۲۸۲ و تلخیص الحبیر، ج ۲ ص ۱۳۳ رقم ۷۹۴.

ألبانی (کتاب السنة ومعه ظلال الجنة، ج ۲ ص ۳۶۰ رقم ۷۷۵ و سلسلة الأحادیث الصحيحة، ج ۷ ص ۱۵۵۶ رقم ۳۵۸۴)، وصی الله عباس (فضائل الصحابة، ج ۲ ص ۹۵۳ ح ۱۸۴۹)، حسین سلیم اسد (موارد الظمان إلى زوائد ابن حبان، ج ۶ ص ۱۴۴ رقم ۱۸۹۰) و عبدالملک بن دهیش (الأحادیث المختارة، ج ۳ ص ۲۵۹ ح ۱۰۶۳) نیز کثیر بن زید را حسن الحدیث دانسته اند.

احمد محمد شاکر اما این راوی را تفه دانسته است. مسند احمد، ج ۲ ص ۲۴۶ ح ۱۵۲۹

[۵] السنة لابن أبي عاصم، ج ۲ ص ۱۰۲۶-۱۰۲۷ رقم ۱۶۰۲ إسناده حسن

[۶] البحر الزخار، ج ۳ ص ۸۹ ح ۸۶۴ حدثنا الحسين بن علي بن جعفر، قال: نا علي بن ثابت، قال: نا سعاد بن سليمان، عن أبي إسحاق، عن الحارث، عن علي، قال: قال رسول الله صلي الله عليه وسلم: «إني مقبوض وإني قد تركت فيكم الثقلين كتاب الله وأهل بيتي وإنكم لن تضلوا بعدهما

[۷] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الكلم:

الحسين بن علي الكوفي: ثقة / علي بن ثابت الكوفي: صدوق حسن الحدیث / سعاد بن سليمان التميمي: مقبول. ابن حجر او را «صدوق یخطئ» دانسته است. تقریب التهذیب، رقم ۲۲۲۵ / أبو إسحاق السبيعي: ثقة مكثر. در مورد عنونه ی او در اینجا، از آنجایی که روایت را با واسطه از صحابی نقل کرده، لذا عدم تصریحش به سماع، طبق نظر شعیب الارنؤوط و دکتر بشار عواد معروف، مشکلی ایجاد نمی کند. تحریر تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۴۰ ومن ذلك أيضًا وصف عدد من التابعين الذين لم يُدركوا أحدًا

## دوم: زید بن ارقم

**سند اول:** روایت یعقوب بن سفیان الفسوی (متوفای ۲۷۷ هـ) با سند صحیح طبق حکم برنامه جوامع

الکلم.<sup>۱</sup>

**سند دوم:** روایت بلاذری (متوفای ۲۷۹ هـ) از طریق حبیب بن ابی ثابت از ابو طفیل با سند حسن طبق

حکم برنامه جوامع الکلم.<sup>۲</sup>

من الصحابة، أو بعضهم، وأرسلوا أحاديثهم بالتدليس مثل ... وأبو إسحاق السبيعي ونحوهم. فهؤلاء وأمثالهم إذا رَوَوْا عن الصحابة لم يُقبل حديثهم إلا إذا صرحوا بالسماع منهم، أما إذا رَوَوْا عن التابعين ولم يصرِّحوا بالسماع، فَيُقبَلُ حديثهم.

## توثیق الحارث بن عبد الله الأعور

((أبو بكر بن أبي داود: كان أقهه الناس، وأفرض الناس، وأحسب الناس / أبو عيسى الترمذي: فيه مقال، ضعفه بعض أهل العلم / أحمد بن صالح المصري: ثقة ما أحفظه، وما أحسن ما روى عن علي وأثني عليه، قيل له فقد قال الشعبي: كان يكذب، قال: لم يكن يكذب في الحديث إنما كان كذبه في رأيه / ابن حجر العسقلاني: قال في التقريب: كذبه الشعبي في رأيه، ورمي بالرفض، وفي حديثه ضعف / أحمد بن شعيب النسائي: ذكره في الضعفاء والمتروكين، وقال: ليس بالقوي، ومرة: ليس به بأس / ابن كثير الدمشقي: كان حافظا للفرائض معتنيا بها وبالْحَسَابِ / يحيى بن معين: ضعيف، ومرة: ليس به بأس، ومرة: ثقة فيما يرويه عن علي بن أبي طالب.)) منبع: برنامه جوامع الکلم.

از این اقوال علمای اهل سنت روشن می شود که حارث راستگو بوده و علی الخصوص احادیثش از حضرت علی (علیه السلام) معتبرند بنابر نظر احمد بن صالح المصري و يحيى بن معين و این روایت نیز از آن جمله است.

حسین سلیم اسد الدارانی در تحقیق کتاب موارد الظمان إلى زوائد ابن حبان، ج ۴ ص ۴۳-۴۵ ح ۱۱۵۴ سند روایت حارث اعور را حسن دانسته و سپس به طور مفصل به توثیق وی پرداخته است. همچنین در مسند الدارمی، ج ۱ ص ۶۳۸ ح ۹۰۲.

[۱] المعرفة والتاريخ، ج ۱ ص ۲۹۵ (ح ۵۹۹) حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده متصل، رجاله ثقات / «حَدَّثَنَا يَحْيَى، قَالَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي الضُّحَى، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ، قَالَ: قَالَ: النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَأَنْهُمَا لَنْ يَنْفَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ.»

ابی الضحی (مسلم بن صبیح الهمدانی) در سال ۱۰۰ هـ و زید بن ارقم نیز در سال ۶۸ هـ از دنیا رفته اند؛ لذا هم عصر بوده و ابی الضحی امکان نقل روایت از زید بن ارقم را داشته است. ضمن اینکه ابی الضحی ثقة است و متهم به تدلیس نیست.

[۲] أنساب الأشراف، ج ۱ ص ۲۸۱ (ح ۷۹۴) حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن رجاله ثقات عدا عبد الملك بن محمد الرقاشي وهو صدوق حسن الحديث، وأحمد بن يحيى البلازري وهو صدوق اختلط بآخره / «حدثنا عبد الملك بن محمد بن عبد الله الرقاشي، حدثنا يحيى بن حماد، حدثنا أبو عوانة، عن الأعمش، عن حبيب بن أبي ثابت عن عامر بن واثلة أبي الطفيل: عن زید بن أرقم قال: كنا مع النبي صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع فلما كنا بغدير خم أمر بدوحات فقمنا ثم قام فقال: كَأَنِّي قَدْ دُعِيتُ فَأَجَبْتُ إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَأَنَا مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ، وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَمْ تَضِلُّوا، كِتَابُ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَنْفَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ، فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ وَليُّهُ فَهَذَا وَليُّهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ " قال: قلت لزید: أنت سمعت هذا من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: ما كان في الدوحات أحد إلا وقد رأى بعينه وسمع بأذنه ذلك.»

**سند سوم:** روایت ترمذی در سننش با تحسین آن.<sup>۱</sup>

برنامه ی جوامع الکلم به خاطر محمد بن فضیل، حکم به حسن بودن این سند داده است.<sup>۲</sup>  
 اما شعیب الارنؤوط و دکتر بشار عواد معروف در تحقیق کتاب تقریب التهذیب، نظر ابن حجر مبنی بر صدوق بودن «محمد بن فضیل» را رد کرده و رأی به وثاقت او داده اند؛<sup>۳</sup> لذا این سند نیز صحیح است.  
 این روایت انقطاع نیز ندارد؛ زیرا طبق سند قبلی، حبیب بن ابی ثابت حدیث ثقلین را از طریق ابوطیفیل از زید بن ارقم نقل کرده است و حتی طبق روایتی که دارقطنی با سند معتبر نقل کرده،<sup>۴</sup> راوی تصریح می کند که

[۱] سنن الترمذی، ج ۵ ص ۶۶۳ ح ۳۷۸۸ «حدثنا علي بن المنذر كوفي حدثنا محمد بن فضيل قال حدثنا الأعمش ... عن حبيب بن أبي ثابت عن زيد بن أرقم رضي الله عنهما قال: قال رسول الله ﷺ: "إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَظْلَمُ مِنَ الْآخَرِ، كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَعِزَّتِي أَهْلُ بَيْتِي، وَلَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَأَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا" قال هذا حديث حسن غريب.»

[۲] «إسناده حسن رجاله ثقات عدا محمد بن الفضيل الضبي وهو صدوق عارف رمي بالتشيع.»

[۳] تحرير تقريب التهذيب، ج ۳ ص ۳۰۶-۳۰۷ رقم ۶۲۲۷ محمد بن فضيل بن غزوان، بفتح المعجمة وسكون الزاي، الضبي مولاهم، أبو عبد الرحمن الكوفي: صدوق عارف رمي بالتشيع، من التاسعة، مات سنة خمس وتسعين. ع. • بل: ثقة، فقد احتج به الشيخان في «صحيحيهما»، ووثقه ابن معين، وابن سعد، والعجلي، ويعقوب بن سفيان، وقال ابن المديني: ثقة ثبت في الحديث، وقال الدارقطني: كان ثبتاً في الحديث، وقال أحمد: كان يتشيع، وكان حسن الحديث، وقال أبو زرعة: صدوق من أهل العلم، وقال النسائي: ليس به بأس، وقال أبو حاتم: شيخ. ومن تكلم فيه فإنما تكلم لأجل ما نسب إليه من التشيع، وهي علة غير قاذحة.

**[۴] بررسی سند روایت:**

القاسم بن زكريا المطرز: ثقة حافظ / يوسف بن موسى الرازي: صدوق حسن الحديث / عبيد الله بن موسى العبسي: ثقة يتشيع / يحيى بن سلمة الحضرمي: توثيقش می آید / سلمة بن كهيل الحضرمي: ثقة

**توثیق يحيى بن سلمه:**

ابو يوسف میزی در شرح حالش، ۲۲ تلمیذ برای او نام می برد که نشان از متروک نبودن او دارد. تهذیب الکمال ج ۳۱ ص ۳۶۱ رقم ۶۸۳۸

لذا ابن عدی جرجانی بعد از شرح حال او و نقل روایاتش، در نهایت می گوید: «با وجود ضعفش، حدیثش نوشته می شود.»

الکامل في ضعفاء الرجال، ج ۷ ص ۱۹۷ رقم ۲۱۰۳ ومع ضعفه یکتب حدیثه

ابن حبان نام او را در کتاب «الثقات» خود آورده است.

الثقات، ج ۷ ص ۵۹۵ رقم ۱۱۶۳۰ يحيى بن سلمة بن كهيل الحضرمي يروى عن أبيه روى عنه ابنه وأهل الكوفة مات سنة

تسع وسبعين ومائة في أحاديث ابنه إبراهيم بن يحيى عنه مناكير

البتة ابن حبان نام يحيى را در كتاب «المجروحين» خود نیز آورده و او را منكر الحديث خوانده است.

المجروحين، ج ۳ ص ۱۱۲ رقم ۱۱۹۶

ابوطفیل حدیث ثقلین را در حضور حبیب بن ابی ثابت نقل کرد (به نقل از زید بن ارقم).<sup>۱</sup>

اما اینکه شعیب الانزوط با استناد به سخن علی بن مدینی (: لقی ابن عباس وسمع من عائشة، ولم یسمع من غیرهما من الصحابة) و نظر بخاری (: ولم یذكر البخاري في "التاريخ الكبير" ۳۱۳/۲ سماعه إلا من ابن عباس وابن عمر) حدیث حبیب از ابوطفیل را منقطع دانسته، باید گفت که بخاری نظر نداده و سماع حبیب از ابوطفیل را نفی نکرده است! نظر علی بن المدینی نیز اولاً با سخن بخاری در تعارض است؛ ثانیاً خلاف روایتی است که صراحت دارد حبیب بن ابی ثابت در مجلس حدیث ابوطفیل حاضر بود و ثالثاً علمای اهل سنت در صحابه بودن ابوطفیل اختلاف کرده اند و ممکن است که علی بن المدینی و بخاری او را جزء صحابه ندانسته باشند! ضمن اینکه عبدالله بن عدی جرجانی به سماع حبیب از ابو طفیل تصریح کرده است.<sup>۲</sup>

ترمذی در سننش از یحیی بن سلمه حدیثی نقل کرده و سندش را تحسین نموده است. سپس اضافه کرده که او در حدیث تضعیف شده است.

سنن الترمذی، ج ۵ ص ۶۷۲ ح ۳۸۰۵ حدثنا إبراهيم بن إسماعيل بن يحيى بن سلمة بن كهيل حدثني أبي عن أبيه عن سلمة بن كهيل ... هذا حديث حسن غريب من هذا الوجه من حديث بن مسعود لا نعرفه إلا من حديث يحيى بن سلمة بن كهيل ويحيى بن سلمة يضعف في الحديث

محمد بن اسحاق بن خزيمه (متوفای ۳۱۱ هـ) از یحیی بن سلمه دو حدیث در صحیحش نقل کرده است.

صحیح ابن خزیمه، ج ۱ ص ۱۴۷ ح ۲۸۹ و ص ۳۱۹ ح ۶۲۸

حاکم نیز در مستدرکش از او چندین روایت نقل کرده و سندش را تصحیح نموده است.

المستدرک علی الصحیحین، ج ۲ ص ۲۶۹ ح ۲۹۷۰ و ج ۳ ص ۵۲۸ ح ۵۹۶۳

حاکم در جای دیگر، ضمن تصحیح سند یکی از روایات یحیی بن سلمه از پدرش و اهل صنعت دانستن او، تصریح کرده است

که حتی به احادیث منفرد او از پدرش که مختص اوست نیز اعتراض نمی شود.

المستدرک علی الصحیحین، ج ۴ ص ۶۵۰ ح ۸۷۹۶ هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ الْإِسْنَادِ، وَلَمْ يُخْرَجَاهُ، وَتُرِكَ حَدِيثُ يَحْيَى بْنِ سَلْمَةَ، عَنْ أَبِيهِ، مِنَ الْمَحَالَاتِ الَّتِي يَزِدُّهَا الْعَقْلُ، فَإِنَّهُ لَا خِلَافَ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الصَّنَعَةِ، فَلَا يُنْكَرُ لِأَبِيهِ أَنْ يَخْصَهُ بِأَحَادِيثٍ يَتَفَرَّدُ بِهَا عَنْهُ

[۱] جزء أبي الطاهر، ج ۱ ص ۵۰ ح ۱۵۲ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ زَكَرِيَّا بْنِ يَحْيَى، قَالَ: حَدَّثَنَا يُوْسُفُ بْنُ مُوسَى، قَالَ: حَدَّثَنَا عُيَيْدُ

اللَّهُ بْنُ مُوسَى، قَالَ: أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ سَلْمَةَ بْنِ كَهَيْلٍ، عَنْ أَبِيهِ، أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى أَبِي الطُّفَيْلِ وَمَعَهُ حَبِيبُ بْنُ أَبِي ثَابِتٍ وَمُجَاهِدٌ وَنَاسٌ

مِنْ أَصْحَابِهِ، فَقَالَ أَبُو الطُّفَيْلِ: حَدَّثَنِي زَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَزَلَ بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ عِنْدَ سَمْرَاتٍ خَمْسَ دَوَاحٍ عَطَاسَ

فَكَنَسَ النَّاسُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا تَحْتَ السَّمْرَاتِ، ثُمَّ رَاحَ عَشِيْبَةَ فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: "إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَصْلُوَا

مَا اتَّبَعْتُمُوهُمَا، كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَأَهْلَ بَيْتِي عَتْرَتِي"، ثُمَّ قَالَ: "أَلَسْتُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟" قَالَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، قَالَ

النَّاسُ: بَلَى، قَالَ: "فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ"، ثُمَّ أَخَذَ يَبْدِيهِ فَرَفَعَهَا، قَالَ يَحْيَى: وَكَانَ النَّاسُ يَجِيئُونَ إِلَى أَبِي فَيَقُولُونَ: إِنَّ

حَبِيبَ بْنَ أَبِي ثَابِتٍ يَقُولُ: اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، قَالَ: إِنِّي قَدْ سَمِعْتُ مَا سَمِعُوا، وَلَكِنْ قَدْ نَسِيتُ"

[۲] الكامل في ضعفاء الرجال، ج ۲ ص ۴۰۶ رقم ۵۲۶ حبیب بن ابی ثابت قال لنا بن سعید واسم ابی ثابت هندي الكاهلي

كوفي سمع بن عباس وابن عمر وأبا الطفيل



کثیر التدلیس والارسال بودن حبیب بن ابی ثابت را نیز شعیب الارنؤوط رد کرده است؛<sup>۱</sup> لذا اساساً عنعنہ ی او نیز مشکلی در صحت سند ایجاد نمی کند. به خصوص که حسین سلیم اسد سند این روایت را صحیح دانسته و تصریح کرده است که: «قرینه ای دال بر مدلس بودن این حدیث وجود ندارد؛ زیرا سبب ضعف سند، همان تدلیس است و نه عنعنہ.»<sup>۲</sup>

و در جای دیگر بعد از نقل اقوال علما، در نهایت می گوید: «از آنچه گذشت، واضح می شود که اصل، قبول روایت مدلس ثقہ است با هر صیغه ای که روایت شود (اعم از عن، حدثنا، اخبرنا و...) تا اینکه روشن شود که آن روایت، مدلس است.»<sup>۳</sup>

**سند چهارم:** همان روایت سلمه بن کهیل از ابو طفیل از زید بن ارقم به نقل یحیی بن سلمه که در بحث سماع حبیب بن ابی ثابت از ابوطفیل گذشت.

**سند پنجم:** روایت حاکم از طریق سلمه بن کهیل از ابوطفیل از زید با تصحیح سند.<sup>۴</sup>

[۱] تحریر تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۲۴۵ رقم ۱۰۸۴ حبیب بن ابی ثابت: قیس - ويقال: هند - بن دینار الأسدي مولاہم، أبو یحیی الكوفي: ثقة فقیه جلیل، وكان كثير الإرسال والتدليس، من الثالثة، مات سنة تسع عشرة ومئة. ع. قوله: "وكان كثير الإرسال والتدليس" فيه نظر، فإن هذا القول لا يصح. وقد تقدموا عليه رواية حديث تزك الوضوء من القبلة، وحديث المستحاضة، فقالوا: لم يسمعه من عروة، وبعضهم قال: لم يسمع من عروة شيئاً. وهذه دعوى زدها ابن عبد البر بأن حبیب بن ابی ثابت قد روی عن من هو أكبر من عروة وأقدم موتاً، وقال أيضاً: لا شك أنه لقي عروة. وقال أبو داود في كتاب "السنن": "وقد روی حمزة الزيات، عن حبیب، عن عروة بن الزبير، عن عائشة حديثاً صحيحاً. وقول ابن عدي فيه يدل على أنه حجة ثقة، ولم يذكره بتدليل. ونعتقد أن وصفه بالتدليس من قبل ابن خزيمة وابن حبان إنما هو من أجل هذا الحديث فقط وحديث المستحاضة، فكان ماذا؟! أما قول ابن حجر في "طبقات المدلسين": "يكثر التدليس، وصفه بذلك ابن خزيمة والدارقطني وغيرهما، برده كلامه في مقدمة "الفتح".

[۲] مجمع الزوائد ت أسد، ج ۱۸ ص ۴۵۱ ح ۱۴۹۶۱ وهذا إسناد صحيح لأنه غير مصحوب بقرينة تدل على أن هذا الحديث مدلس، لأن سبب ضعف الإسناد هو التدليس وليس بعننة والله أعلم.

[۳] مجمع الزوائد ت أسد، ج ۱۸ ص ۵۴۵ ح ۱۵۱۱۸ ومما تقدم يتضح أن الأصل قبول رواية المدلس الثقة بأية صيغة رویت حتی يتبين أنها مدلسة.

[۴] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۱۸ ح ۴۵۷۷ «حدثنا أبو بكر بن إسحاق ودعبلج بن أحمد السجزي قالاً أنبأ محمد بن أيوب ثنا الأزرق بن علي ثنا حسان بن إبراهيم الكرماني ثنا محمد بن سلمة بن كهيل عن أبيه عن أبي الطفيل عن بن وائلة أنه سمع زيد بن أرقم رضي الله عنه يقول نزل رسول الله صلى الله عليه وسلم بين مكة والمدينة عند شجرات خمس دوحات عظام فكس الناس ما تحت الشجرات ثم راح رسول الله صلى الله عليه وسلم عشية فصرى ثم قام خطيباً فحمد الله وأثنى عليه وذكر ووعظ فقال ما شاء الله أن يقول ثم قال إني تارك فيكم أمرين لئن تضلوا لئن اتبعتموهما، وهما: كتاب الله، وأهل بيتي عترتي قال أتعلمون إني أولى بالمؤمنين من أنفسهم ثلاث مرات قالوا نعم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من كنت مولاه فعلي مولاه.» / قال الحاكم: شاهده حدیث سلمة بن كهيل عن أبي الطفيل أيضاً صحيح على شرطهما

**سند ششم:** روایت دارقطنی از طریق سلمه بن کهیل از ابوظفیل<sup>۱</sup> با سند معتبر.<sup>۲</sup>

**سند هفتم:** روایت شجری جرجانی با سند دیگر از طریق سلمه بن کهیل از ابوظفیل.<sup>۳</sup>

[۱] جزء أبي الطاهر، ج ۱ ص ۵۰ ح ۱۵۱ «حدثنا أبو بكر القاسم بن زكريا بن يحيى المقرئ قال حدثنا محمد بن حميد قال حدثنا هارون بن المغيرة عن عمرو بن أبي قيس عن شعيب بن خالد عن سلمة بن كهيل عن أبي الطفيل سمع زيد بن أرقم سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول " أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا اتَّبَعْتُمُوهُمَا، الْقُرْآنَ وَأَهْلَ بَيْتِي عِتْرَتِي "، ثُمَّ قَالَ: " هَلْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ؟ " ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَقَالَ النَّاسُ: نَعَمْ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: " مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ "»

[۲] بررسی سند روایت:

القاسم بن زكريا المطرز: ثقة حافظ / محمد بن حميد التميمي: توثيقش می آید / هارون بن المغيرة البجلي: صدوق حسن الحديث / عمرو بن أبي قيس الرازي: صدوق حسن الحديث / شعيب بن خالد البجلي: صدوق حسن الحديث / سلمة بن كهيل الحضرمي: ثقة / عامر بن وائلة الليثي: له إدراك / زيد بن أرقم الأنصاري: صحابي

### توثيق محمد بن حميد الرزاي:

وی مختلف فيه است همانطور که دارقطنی گفته: يحيى بن معين، جعفر بن محمد الطيالسي و احمد حنبل توثيقش کرده اند و ابو داود که جز از ثقة روایت نمی کند (تحریر تقریب التهذيب، ج ۱ ص ۳۱ و روی عنه أبو داود وهو لا يروي إلا عن ثقة)، از او روایت نقل کرده و ابو يعلى الخليلي او را با الفاظ «كان حافظا، عالما بهذا الشأن، رضيه أحمد ويحيى» مدح و تعديل کرده و ... منبع: برنامه جوامع الكلم.

نور الدين هيثمي در جمع بندی اقوال مختلف علمای اهل سنت، در جایی او را ثقة دانسته است:

«وفى إسناده البزار محمد بن حميد الرزاي وهو ثقة وفيه خلاف وبقية رجاله وثقوا.» ترجمه: «و در إسناده بزار، محمد بن حميد رزاي وجود دارد که ثقة است و در موردش اختلاف شده است و بقیه ی رجالش توثيق شده اند.» مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۲۹۰ احمد محمد شاکر نیز ابن حميد را ثقة دانسته و سند روایاتش را تصحیح کرده است:

تفسير الطبري، ت شاکر، ج ۳ ص ۱۸۱ ح ۲۲۵۳ «ابن حميد: هو محمد بن حميد بن حيان الرزاي الحافظ. سبقت رواية الطبري عنه مرارا كثيرة، ووثقناه في ۲۰۲۸. ونزيد هنا أنه وثقه ابن معين وغيره. وأنكروا عليه أحاديث، وأجاب عنه ابن معين بأن هذه الأحاديث التي يحدث بها، ليس هو من قبله، إنما هو من قبل الشيوخ الذي يحدث به عنهم.» وقال الخليلي: «كان حافظاً عالماً بهذا الشأن، رضيه أحمد ويحيى.» وعرض عبد الله بن أحمد على أبيه ما كتبه عنه، فقال: أما حديثه عن ابن المبارك وجريه، فصحيح، وأما حديثه عن أهل الري، فهو أعلم.»

تفسير الطبري، ت شاکر، ج ۱ ص ۴۸۰ ح ۶۴۰ حدثنا محمد بن جرير، قال: حدثنا محمد بن حميد ... لأنه خُلِقَ من أديم الأرض. قال الشاکر: هذا إسناده صحيح

[۳] الأمالي، ج ۱ ص ۱۹۰ «أخبرنا إسحاق بن إبراهيم بن طلحة بن إبراهيم بن غسان بقراءتي عليه في جامع البصرة، قال حدثنا أبو القاسم علي بن محمد بن عبيد بن كثير الكوفي العامري، قال حدثنا إسحاق بن محمد بن مروان، قال حدثنا أبي، قال حدثنا عباس بن عبد الله، قال حدثنا سليمان بن قرة عن سلمة بن كهيل، قال حدثنا أبو الطفيل أنه سمع زيد بن أرقم يقول: نزل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بين مكة والمدينة عند سمرة خمس دوحات عظام، فقام تحتهن أناخ رسول الله صلى الله

**سند هشتم:** روایت طبرانی از طریق حکیم بن جبیر از ابو طفیل از زید بن ارقم<sup>۱</sup> با سند معتبر.<sup>۲</sup>

### سوم: ابو سعید خدری

عطیه عوفی از ابو سعید خدری از رسول خدا ﷺ نقل کرده است که فرمود: «همانا من در میان شما چیزی می گذارم که اگر از آن اخذ کنید، هرگز بعد از من گمراه نمی شوید؛ دو شیء گرانبها که یکی بزرگتر از دیگری است و آن کتاب خدای بلند مرتبه و ریسمان متصل به آسمان تا زمین است و دیگری عترتم اهل بیتم. بدانید که این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در حوض بر من وارد شوند.»<sup>۳</sup>

علیه وآله وسلم عشیته یصلی، ثم قام خطيباً فحمد الله عز وجل وأثنى عليه، وقال ما شاء الله أن يقول: ثم قال: 'أبها الناس إنني تارك فيكم أمرين لن تضلوا ما اتبعتوهما، القرآن وأهل بيتي عترتي، ثم قال تعلمون أي أولي بالمؤمنين من أنفسهم؟ قالوا بلى يا رسول الله، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: 'من كنت مولاه فإن علياً مولاه.'<sup>۴</sup>

[۱] المعجم الكبير، ج ۳ ص ۶۶ ح ۲۶۸۱ «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَضْرَمِيُّ، ثنا جَعْفَرُ بْنُ حَمِيدٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُكَيْرٍ الْغَنَوِيُّ، عَنْ حَكِيمِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "إِنِّي لَكُمْ فَرَطٌ، وَإِنَّكُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضِ، عَرْضُهُ مَا بَيْنَ صَنْعَاءَ إِلَى بَصْرَى، فِيهِ عَدَدُ الْكَوَاكِبِ مِنْ فِذْحَانَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ؟" فَقَامَ رَجُلٌ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا الثَّقَلَانِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ، سَبَبُ طَرَفُهُ بَيْدُ اللَّهِ، وَطَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ، فَتَمَسَّكُوا بِهِ لَنْ تَزَالُوا، وَلَنْ تَزَالُوا، وَالْأَصْغَرُ عِترتي، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ، وَسَأَلْتُ لِهَذَا كَيْ رَبِّي، فَلَا تَقْدُمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَلَا تَعْلَمُوهُمَا، فَإِنَّهُمَا أَعْلَمُ مِنْكُمْ"<sup>۵</sup>

[۲] بررسی سند روایت:

محمد بن عبد الله الحضرمي: ثقة حافظ / جعفر بن حميد العبسي: ثقة /

**عبد الله بن بكير الغنوي:** در برنامه ی جوامع الکلم، به اشتباه به او رتبه ی مقبول داده شده است؛ چرا که علاوه بر ابن حبان که نام او را در کتاب الثقات خود آورده (الثقات، ج ۸ ص ۳۳۵ رقم ۱۳۷۴۲) و زکریا بن یحیی الساجی که از او به عنوان «من أهل الصدق وليس بقوي» یاد کرده (لسان المیزان، ج ۳ ص ۲۶۴ رقم ۱۱۳۰)، یحیی بن معین نیز او را توثیق کرده است. تاریخ ابن معین (روایة الدوری)، ج ۳ ص ۴۰۴ رقم ۱۹۶۵ سمعت یحیی یقول عبد الله بن بكير الغنوي لا بأس به.

حاکم نیز سند روایت عبد الله بن بکیر را تصحیح کرده است. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴ ص ۱۰۱ ح ۷۰۱۲ /

**حکیم بن جبیر الأسدی:** تفصیل توثیقش در اواخر کتاب، در بحث استدلال امام سجاد (علیه السلام) به حدیث منزلت خواهد آمد. اما کوتاه سخن اینکه، حسین سلیم اسد الدارانی در تحقیق مسند الحمیدی به طور مفصل به شرح حال حکیم بن جبیر پرداخته و در آخر چنین نتیجه گیری کرده است: «بنابراین دل گرایش می یابد به تقدیم و برتری سخن ابو زرعه (راستگویی حکیم)، و به این که حکیم حسن الحدیث است.» مسند الحمیدی، ج ۲ ص ۲۰۷-۲۱۰ ح ۱۰۲۴ لذا فإن النفس تجتج إلي تقديم ما قاله أبو زرعة (محلہ الصدق)، والي أن حکيماً هذا حسن الحدیث، والله أعلم.

[۳] مسند أحمد بن حنبل، ج ۳ ص ۵۹ ح ۱۱۵۷۸ حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا بن نمير ثنا عبد الملك بن أبي سليمان عن عطية العوفی عن أبي سعید الخدری قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني قد تركت فيكم ما ان أخذتم به لن تضلوا بعدی

حسین بن مسعود بغوی شافعی (ت ۵۱۶ هـ) که ذهبی از او به عنوان «الشَّيْخُ، الإِمَامُ، العَلَمَةُ، القُدْوَةُ، الحَافِظُ، شَيْخُ الإِسْلَامِ، مُحْيِي السُّنَّةِ» یاد کرده،<sup>۱</sup> سند این روایت را حسن غریب (حسن لذاته) دانسته و محقق کتاب، شعیب الارنؤوط گفته است که این حدیث به خاطر داشتن شاهد از حدیث زید بن ثابت و جابر، تقویت شده و حدیثی قوی است.<sup>۲</sup>

ألبانی نیز این سند را به خاطر داشتن شواهد، حسن دانسته است.<sup>۳</sup>

### چهارم: جابر بن عبدالله

امام صادق (ع) از امام باقر (ع) و ایشان از جابر بن عبد الله نقل کرده است که گفت: رسول خدا ﷺ را در حجه الوداع در روز عرفه دیدم که بر ناقه قصوای خود سوار بود و خطبه می خواند. شنیدم که می فرمود: «ای مردم، همانا من چیزی را بین شما بر جای می گذارم که اگر آن را بگیری، هرگز گمراه نخواهید شد و آن: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم است.»

ترمذی گوید: «این حدیث، از ابوذر، ابو سعید خدری، زید بن ارقم و حذیفه بن اسید نیز نقل شده است و این، حدیثی حسن و غریب است.»<sup>۴</sup>

برنامه جوامع الكلم در متابعات و شواهد، حکم به حسن بودن این سند داده است.<sup>۵</sup>

ألبانی نیز گویا این روایت را در متابعات معتبر دانسته و لذا حکم به صحتش داده است.<sup>۶</sup>

الثقلین أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض وعترتي أهل بيتي الا وانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض

[۱] سير أعلام النبلاء، ج ۱۹ ص ۴۳۹

[۲] شرح السنة (ت: الأرناؤوط)، ج ۱۴ ص ۱۱۸-۱۱۹ ح ۳۹۱۴ وله شاهد من حدیث زید بن ثابت عند أحمد .. وآخر عند الترمذی من حدیث جابر یتقوی بهما، فهو حدیث قوی.

[۳] سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۴ ص ۳۵۷ ح ۱۷۶۱ قال الألبانی: وهو إسناد حسن فی الشواهد

[۴] سنن الترمذی، ج ۵ ص ۶۶۲ ح ۳۷۸۶ حدثنا نصر بن عبد الرحمن الكوفي حدثنا زید بن الحسن هو الأنماطی عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جابر بن عبد الله قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجته يوم عرفة وهو على ناقته القصواء يخطب فسمعتة يقول يا أيها الناس إني قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا كتاب الله وعترتي أهل بيتي قال وفي الباب عن أبي ذر وأبي سعيد وزيد بن أرقم وحذيفة بن أسيد قال وهذا حدیث حسن غریب من هذا الوجه

[۵] «إسناده حسن في متابعات والشواهد رجاله ثقات وصدوقين عدا زید بن الحسن القرشي وهو مقبول.»

[۶] صحیح و ضعیف سنن الترمذی للألبانی، ج ۸ ص ۲۸۶ ح ۳۷۸۶ قال الألبانی: صحیح

### پنجم: زید بن ثابت

«رَوَاهُ عَبْدُ بْنُ حُمَيْدٍ: ثنا يَحْيَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ، ثنا شَرِيكٌ، عَنِ الرَّكِيِّ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ حَسَّانٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ نَابِتٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: "إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا: كِتَابُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَعِزَّتِي، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا الْحَوْضَ."»

حافظ بوضیری بعد از نقل این روایت، می گوید: «هَذَا إِسْنَادُ زَوَاتُهُ نَقَاتٌ»<sup>۱</sup>

ختم کلام اینکه، محمد ناصرالدین البانی نیز حدیث ثقلین را با لفظ «لن تضلوا» پذیرفته و در کتاب صحیحش چنین آورده است:

«يا أيها الناس! إني قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا، كتاب الله وعترتي أهل بيتي.»<sup>۲</sup>

شیخ مصطفی بن العدوی وهابی نیز حدیث ثقلین با لفظ لن تضلوا را صحیح غیره دانسته است.<sup>۳</sup>

### دوم: حدیث سفینه

«إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ دَخَلَهَا نَجَّى، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ»

«مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِ مَنْ فِي مِثْلِهَا مِثْلُ مَنْ دَخَلَ كَشْتَى نُوحٍ، هَر كَسْ بِهْ إِيْن كَشْتَى دَاخِلْ شُوْد نَجَاتِ مِ يَابِدْ، وَ هَر كَسْ جَا بَمَانِدْ، غَرَقْ مِ شُوْد.»

مطابق این حدیث و با توجه به اینکه حضرت علی (علیه السلام) بزرگ اهل بیت است، هر کس از آن حضرت پیروی کند و در محضر و مکتب ایشان زانوی تلمذ (شاگردی) بزند، هدایت می یابد و هر کس از راه و روش و منش آن حضرت روی بگرداند و از ایشان پیروی نکند، در گمراهی غرق می شود.

بدیهی است که این امر جز با علمیت امیرالمومنین (علیه السلام) سازگار نیست.

حدیث سفینه در کتب اهل سنت از ۷ نفر از صحابه نقل شده که یک سند آن حسن موقوف و چندین سندش معتبر و ضعیف مرفوع است و در مجموع نیز یکدیگر را تقویت می کنند. در ادامه، طرق حدیث سفینه را به تفکیک نام صحابی می آوریم.

[۱] إتحاف الخيرة المهرة بزوائد المسانيد العشرة، ج ۶ ص ۳۲۹ ح ۵۹۵۰

[۲] سلسلة الأحاديث الصحيحة وشيء من فقهها وفوائدها، ج ۴ ص ۳۵۵ ح ۱۷۶۱

[۳] المنتخب من مسند عبد بن حميد، ج ۱ ص ۲۱۴ ح ۲۴۰ إني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا: كتاب الله، وعترتي

أهل بيتي؛ فإنهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض.

## اول: امام علی (علیه السلام)

**سند اول:** روایت ابن ابی شیبہ از طریق اعمش از منهال از ابن الحارث.

ابوبکر بن ابی شیبہ (متوفای ۲۳۵ هـ) با سندش از حضرت علی (علیه السلام) روایت می کند که فرمودند:

«همانا مثل ما (اهل بیت) در این امت، همانند کشتی نوح و همانند دروازه حطه در بنی اسرائیل است.»<sup>۱</sup>

مولوی حسن الزمان حیدر آبادی که عبد الحی الحسنی در شرح حالش از او به عنوان «الشیخ العالم المحدث أحد كبار العلماء» یاد کرده<sup>۲</sup>، این سند را تصحیح کرده است.<sup>۳</sup> حافظ احمد بن الصدیق الغماری نیز این سند را صحیح دانسته است.<sup>۴</sup>

دکتر سعد الشتری، محقق کتاب المصنف، سند این روایت را حسن دانسته است.<sup>۵</sup>

سند این روایت بر مبنای رجالی شیخ شعیب الارنؤوط و دکتر بشار عواد معروف نیز حسن است!<sup>۶</sup>

[۱] مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۶ ص ۳۷۲ ح ۳۲۱۱۵ حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ هِشَامٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَمَّارٌ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنِ الْمُنْهَالِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ، عَنْ عَلِيٍّ، قَالَ: "إِنَّمَا مَثَلُنَا فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كَسَفِينَةِ نُوحٍ وَكِتَابِ (كِتَاب) حِطَّةٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ"

[۲] الإعلام بمن في تاريخ الهند من الأعلام المسمى بـ (نزهة الخواطر وبهجة المسامع والنواظر)، ج ۸ ص ۱۲۱۰ مولانا حسن الزمان الحیدر آبادی الشیخ العالم المحدث حسن الزمان بن قاسم علی بن ذی الفقار علی بن إمام قلی الترمکمانی الحیدر آبادی أحد كبار العلماء ولد بحیدر آباد ونشأ بها

[۳] القول المستحسن في فخر الحسن، ص ۳۳۲ ولابن ابی شیبہ بسند صحیح عن علی قال انما مثلنا في هذه الامة كسفينة نوح وكتاب حطة في بني اسرائيل

[۴] البرهان الجلی في إنتساب الصوفیه إلی علی، ص ۶۹

[۵] المصنف ت الشتری، ج ۱۸ ص ۷۳ ح ۳۴۲۸۷ بی دی اف

[۶] بررسی سند روایت طبق نظرات رجالی شعیب الارنؤوط و دکتر بشار عواد معروف:

❖ «معاویة بن هشام القَصَّار ... بیخ م ۴: صدوق حسن الحدیث.» تحریر تقریب التهذیب، ج ۳ ص ۳۹۶ رقم ۶۷۷۱

❖ «عمار بن زُرَّیق ... الصَّبَّيْ ... م د س ق: ثقة ... ولا نعلم فيه جرًا.» تحریر تقریب التهذیب، ج ۳ ص ۵۸ رقم ۴۸۱۹

❖ «سُلَیمان بن مهران الأُسَدي الكاهلي، أبو محمَّد الكوفي، الأعمش: ثقة حافظ عارف بالقراءات، وَرَعٌ لکنه يَدلس، من الخامسة، مات سنة سبع وأربعين، أو ثمان، وكان مولده أول سنة إحدى وستين. ع.» تحریر تقریب التهذیب، ج ۲ ص ۷۸ رقم ۲۶۱۵

❖ «المنهال بن عَمْرُو الأُسَدي ... خ ۴: ثقة ... ولم يجرح بجرح حقيقي.» تحریر تقریب التهذیب، ج ۳ ص ۴۲۱ رقم ۶۹۱۸

در مورد مدلس بودن اعمش و عنعنہ ی او نیز، در بحث حدیث مدینة العلم سخن گفته ایم.

**سند دوم:** روایت حاکم حسکانی از طریق اعمش از منهال از عباد بن عبدالله.<sup>۱</sup>

### دوم: عبد الله بن زبیر

ابوبکر بزار (متوفای ۲۹۲ هـ) با سندش از عبد الله بن زبیر از رسول خدا ﷺ نقل می کند که فرمودند:  
« مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح (علیه السلام) است که هرکس در آن سوار شود، سالم می ماند و هرکس آن را  
رها کند، غرق می شود.»<sup>۲</sup>

سند این روایت بر مبنای احمد محمد شاکر، صحیح بوده و بر مبنای عالمانی همچون ألبانی و شعیب  
الارنؤوط حداقل در متابعات حسن است.<sup>۳</sup>

[۱] شواهد التنزیل للحاکم الحسکانی، ج ۱ ص ۲۷۶ ح ۳۷۵ أخبرنا محمد بن عبد الله الصوفی قال : أخبرنا محمد بن أحمد بن محمد الفقیه ، قال : حدثنا عبد العزيز بن يحيى قال : حدثنا المغيرة بن محمد ، [ قال : حدثنا ] عبد الغفار بن محمد بن كثير الكلابی قال : حدثنا منصور بن أبي الأسود ، عن الأعمش ، عن المنهال بن عمرو : عن عباد بن عبد الله قال : كنا مع علي في الرحبة ... فقال علي : ... أما والذي فلق الحبة وبرأ النسمة إن مثلنا فيكم كمثل سفينة نوح في قومه ، ومثل باب حطة في بني إسرائيل ...

[۲] كشف الأستار عن زوائد البزار للهيثمي ، ج ۳ ص ۲۲۲ ح ۲۶۱۳ « حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ مَعْلَى بْنِ مَنصُورٍ ، ثنا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ ، ثنا ابْنُ لَهْيَعَةَ ، عَنْ أَبِي الْأَسْوَدِ ، عَنْ عَامِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ ، مَنْ رَكِبَهَا سَلِمَ وَمَنْ تَرَكَهَا غَرِقَ» . قَالَ الْبَزَّازُ : لَمْ نَسْمَعْهُ بِهَذَا إِلَّا مِنْ يَحْيَى .»  
[۳] بررسی سند روایت:

تمام رجال سند این روایت طبق نظرات رجالی شعیب الارنؤوط و دکتر بشار عواد معروف، ثقہ هستند بجز «عبدالله بن لهيعة» که او را ضعیف يعتبر به دانسته اند؛ یعنی روایات او به شرط داشتن اسانید دیگر، معتبر می شود. البته بعضی محققین اهل سنت احادیث او را بالذات حسن یا صحیح می دانند که قبلا در بحث شجاعت حضرت علی (علیه السلام) در جنگ احد گذشت.  
اما در مورد روایت ابن لهيعة در اینجا، نکاتی گفتنی است:

**نکته ی اول:** همانطور که ألبانی گفته: «ابن لهيعة راست گو و مورد اعتماد است، اما [در اثر تحریق کتاب هایش] دچار سوء حافظه شد؛ پس اگر کسی قبل از آن از او روایت نقل کرده باشد، حدیثش صحیح است، و از آن ها «عبدالله» هستند و بعضی از علما کسانی دیگر را نیز به آن ها الحاق کرده اند؛ مانند قتیبه بن سعید.» که یکی از آن ها بنا بر نقلی، سعید بن ابی مریم است که احمد بن حنبل درباره او به برادرزاده اش می گوید: «عموی تو قبل از احتراق کتب ابن لهيعة از او حدیث شنیده است.»  
سلسله الأحادیث الصحیحة، ج ۷ ص ۱۳۶۷ رقم ۳۴۶۳ قلت: هو صدوق ثقة؛ لکنه کان قد أصیب بسوء الحفظ، فمن حدث عنه قبل ذلك، أو من کتابه؛ فحدیثه صحیح، ومنهم العبادلة، وألحق بهم بعضهم غیرهم، مثل قتیبة بن سعید  
إكمال تهذیب الکمال، ج ۸ ص ۱۴۵ عبد الله بن سعد ابن أخي سعید بن أبي مریم قال لي أحمد بن حنبل: عمك سمع ابن لهيعة قبل ذهاب كتبه.

با ثبوت این مطلب، سند این روایت حتی بر مبنای ألبانی و شعیب الارنؤوط نیز به درجه ی صحیح می رسد.

## سوم: عبدالله بن عباس

ابوالقاسم طبرانی (متوفای ۳۶۰ هـ) با سندش از ابن عباس از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که فرمودند:

**نکته ی دوم:** ابن لهیعه کتاب حدیثی از ابو الاسود داشته و از روی آن روایت نقل می کرد (نه از حافظه اش). که در این صورت نیز سند این روایت به درجه ی صحیح می رسد. محمد انور شاه کشمیری (ت ۱۳۵۳ هـ) که از علمای بزرگ حدیث در هندوستان بوده است، در شرح خود بر کتاب صحیح بخاری بعد از نقل روایتی از ابن لهیعه از ابوالاسود می گوید:

«سوء حافظه ابن لهیعه فقط وقتی باعث تضعیف حدیثش می شود که او از حافظه خود حدیثی را روایت کند؛ در حالی که به گمانم این روایتش از روی صحیفه بوده؛ چرا که ابن لهیعه در اینجا از ابوالاسود روایت می کند و او دارای صحیفه و کتابی از ابوالاسود بوده است؛ پس در این صورت، سوء حافظه اش اصلاً تأثیری در این روایت ندارد.»

فیض الباری علی صحیح البخاری، ج ۱ ص ۵۱۴-۵۱۵ رقم ۳۳۴ وفي إسناده ابن لهيعة، ولكن اختلاطه يؤثر فيما يروى من حفظه، وظنني أنّ روايته هذه عن الصحيفة، لأنّه يروي ههنا عن أبي الأسود وكان عنده صحيفة منه، فإذا كانت روايته تلك عن الصحيفة فلا يضّر اختلاطه أصلاً.

❖ «يحيى بن مَعْلَى بن منصور، أبو عَوَانَةَ الرَّازِي، نَزِيل بَغْدَاد: صدوقٌ صاحبُ حدِيثٍ، من الحَادِيَةِ عَشْرَةِ. ق. • بل: ثقةٌ، فقد روى عنه جمعٌ غفيرٌ من الثقات، وسمع منه أبو حاتم، ووثقه الخطيب، والذهبي، وذكره ابن حبان في "الثقات".» تحرير تقريب التهذيب، ج ۴ ص ۱۰۲ رقم ۷۶۵۰

❖ «سعيد بن الحَكَم بن محمد بن سالم بن أبي مريم الجُمَحي بالولاء، أبو محمد المصري: ثقةٌ ثبتٌ فقيهٌ، من كبار العاشرة، مات سنة أربع وعشرين، وله ثمانون سنة. ع.» تحرير تقريب التهذيب، ج ۲ ص ۲۵ رقم ۲۲۸۶

❖ «عبدُ الله بن لهيعة، بفتح اللام وكسر الهاء، ابن عَقْبَةَ الحضرمي، أبو عبد الرحمن المصري، القاضي: صدوق، من السابعة، خَلَطَ بعد احتراق كُتُبِهِ، ورواية ابن المبارك وابن وَهَب عنه أُعِدُّ من غيرهما، وله في مسلم بعضٌ شيءٍ مقرونٌ، مات سنة أربع وسبعين، وقد ناف على الثمانين. م د ت ق. • بل: ضعيفٌ يُعْتَبَر به، وحديثه صحيح إذا روى عنه العبادلة: ابن المبارك، وابن وهب، وابن يزيد المقرئ، وابن مسلمة القعنبي، فإنهم كانوا يتبعون أصوله فيكتبون منها.» تحرير تقريب التهذيب، ج ۲ ص ۲۵۸ رقم ۳۵۶۳

❖ «محمد بن عبد الرحمن بن تَوْفَل بن خويلد بن أسد بن عبد العزّى الأسدي، أبو الأسود المدني، يتيمٌ عَزُوةٌ: ثقةٌ، من السادسة، مات سنة بضع وثلاثين. ع.» تحرير تقريب التهذيب، ج ۳ ص ۲۸۱ رقم ۶۰۸۵

❖ «عامرُ بن عبد الله بن الرُّبَيْر بن العَوَام الأسدي، أبو الحارث المدني: ثقةٌ عابِدٌ، من الرابعة، مات سنة احدى وعشرين. ع.» تحرير تقريب التهذيب، ج ۲ ص ۱۷۲ رقم ۳۰۹۹

بنابراین این سند بر مبنای عده ای از علمای اهل سنت صحیح یا حسن است و طبق منهج بعضی دیگر، حداقل در متابعات

حسن می شود.



«مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِ مَنْ مَثَلُ كَشْتَى نَوْحٍ (عليه السلام) است که هرکس در آن سوار شود، نجات می یابد و هرکس از آن تخلف کند، غرق می شود.»<sup>۱</sup>

سند این روایت بر مبنای احمد محمد شاکر، حسن بوده و بر مبنای عالمانی همچون ابانی و شعیب الارنؤوط در متابعات به درجه ی حسن می رسد.<sup>۲</sup>

[۱] المعجم الكبير، ج ۱۲ ص ۳۴ ح ۱۲۳۸۸ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ، حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ أَبِرَاهِيمَ، ثنا الْحَسَنُ بْنُ أَبِي جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِي الصَّهْبَاءِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: "مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَ فِيهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ"

[۲] بررسی سند روایت:

- ❖ «علي بن عبد العزيز ابن المرزبان ابن سابور الامام الحافظ الصدوق أبو الحسن البغوي.» سير أعلام النبلاء، ج ۱۳ ص ۳۴۸
- ❖ «مسلم بن إبراهيم الأزدي القزويني، بالفاء، أبو عمرو البصري: ثقة مأمون مكثُر، عمي بأخزة، من صغار التاسعة، مات سنة اثنتين وعشرين، وهو أكبر شيخ لأبي داود. ع.» تحرير تقريب التهذيب، ج ۳ ص ۳۷۰ رقم ۶۶۱۶
- ❖ الحسن بن أبي جعفر الجفري: توثيقش می آید.
- ❖ «أبو الصهباء الكوفي: مقبول، من السادسة. ت فق. • بل: صدوق حسن الحديث، فقد روى عنه جمع، وذكره ابن حبان في "الثقات"، ولا نعلم فيه جرحًا.» تحرير تقريب التهذيب، ج ۴ ص ۲۱۸ رقم ۸۱۸۰
- ❖ «سعيد بن جبیر الأسدي مولاهم، الكوفي: ثقة ثبت فقيه، من الثالثة، وروايته عن عائشة وأبي موسى ونحوهما مرسله، قتل بين يدي الحجاج سنة خمس وتسعين، ولم يكمل الخمسين. ع.» تحرير تقريب التهذيب، ج ۲ ص ۲۳ رقم ۲۲۷۷

### توثيق الحسن بن أبي جعفر الجفري

احمد محمد شاکر بعد از جمع بندی جرح و تعديل های او، رای به حسن الحديث بودن این راوی داده است. تفسیر الطبری، ج ۲ ص ۵۶۸ رقم ۱۸۹۹ الحسن بن ابی جعفر الجفري: حسن الحديث، تکلموا فيه، ورجحنا تحسین أحاديثه مفصلا في شرح المسند: ۵۸۱۸. (مسند احمد ت شاکر، ج ۵ ص ۲۵۶ رقم ۵۸۱۸ إسناده حسن". وهو صحيح لغيره. الحسن بن ابی جعفر البصري: صدوق في حفظه شيء... ومثل هذا بعد هذا التفصيل لا نرى تضعيفه بإطلاق، بل يكون حديثه حسنا، حتى يتبين أنه وهم أو أخطأ خطأ شديدا، فنحكم بالضعف على ما أخطأ فيه.)

همچنین شمس الدين ذهبی بعد از ذکر حدیثی که در سندش حسن بن ابی جعفر قرار دارد، می گوید: «إسناده جيد».

حقوق الجار (ت إسماعيل)، ص ۳۸ ح ۸۲

این راوی نهایتا ضعیف الحديث است و لذا سند روایاتش حداقل در متابعات و شواهد به درجه ی حسن ارتقا پیدا می کند. نور الدین هیشمی می نویسد: «این روایت را طبرانی در المعجم الاوسط نقل کرده و در سندش حسن بن ابی جعفر وجود دارد که درباره اش عمرو بن علی گفته است: راستگو و منکر الحديث است و ابن عدی گفته است: راستگو است و او از کسانی است که از روی عمد دروغ نمی گوید و احادیث صالحی دارد.»

مجمع الزوائد، ج ۲ ص ۲۹۴ رواه الطبرانی فی الأوسط وفيه الحسن بن ابی جعفر قال عمرو بن علی صدوق منکر الحديث وقال ابن عدی صدوق وهو ممن لم يعتمد الكذب وله أحاديث سالحة

وی همچنین می نویسد: «حسن بن ابی جعفر از جهت حافظه اش ضعیف است، ولی فی نفسه راستگو است.»

## چهارم: ابوذر غفاری

**سند اول:** سعید بن مسیب از ابوذر.

ابو یوسف یعقوب بن سفیان الفسوی (متوفای ۲۷۷ هـ) با سندش از طریق سعید بن مسیب از جناب ابوذر روایت می کند که رسول الله ﷺ حدیث سفینه را فرمودند.<sup>۱</sup>

این سند بر مبنای احمد شاکر حسن بوده و بر مبنای ألبانی و ارنؤوط، در متابعات و شواهد حسن است.<sup>۲</sup>

مجمع الزوائد، ج ۱۰ ص ۱۰۶ و فيه الحسن بن أبي جعفر الجفري وهو ضعيف من قبل حفظه وهو في نفسه صدوق لذا شعيب الارنؤوط روایت او را به دلیل داشتن شواهد، حسن لغیره دانسته است. مسند أحمد، ج ۲۲ ص ۳۰۲ ح ۱۴۴۱۱ حسن لغیره، وهذا إسناد ضعيف لضعف الحسن بن أبي جعفر الجفري، لكنه متابع محمد ناصرالدين الباني نیز گفته است:

«ولی حدیث حسن بن ابی جعفر متابعت می شود، همانطور که از ابن عدی نقل شد.»

سلسله الأحادیث الصحيحة، ج ۲ ص ۳۹۲ ح ۷۶۶ لکن الحسن قد توبع كما تقدم عن ابن عدی وی در جای دیگر می نویسد:

«می گویم: رجالش همگی تفه هستند بجز حسن بن ابی جعفر که همان جعفری است و حافظ ابن حجر گفته است: ضعیف الحدیث است با وجود عبادت و فضلش. می گویم: اگر روایتش به روایت مرسلی که قبل از آن آمد ضمیمه شود، حدیثش به مرتبه حسن ارتقا می یابد ان شاء الله تعالی.»

سلسله الأحادیث الصحيحة، ج ۵ ص ۱۷ ح ۲۰۰۷ قلت: ورجاله ثقات غیر الحسن بن ابی جعفر وهو الجعفری، قال الحافظ: "ضعيف الحدیث، مع عبادته وفضله." قلت: فإذا ضم إلى المرسل الذي قبله ارتقى حدیثه إلى مرتبة الحسن إن شاء الله تعالی.

پس در نتیجه: روایت حسن بن ابی جعفر حداقل به کمک دو سند معتبری که ذکر کردیم، به مرتبه ی حسن می رسد.

[۱] المعرفة والتاریخ، ج ۱ ص ۱۲۱ حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبرَاهِيمَ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَبِي جَعْفَرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: "مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَ فِيهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا عَرِقَ" [۲] بررسی سند روایت:

مسلم بن إبراهیم الأزدی: توثیقش گذشت. / الحسن بن ابی جعفر الجفري: توثیقش گذشت. / علی بن زید بن جدعان: توثیقش می آید. / «سعید بن المسیب بن حزن بن ابی وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم القرشي المخزومي، أحد العلماء الأثبات الفقهاء الكبار، من كبار الثانية: اتفقوا على أن مراسلته أصح المراسيل، وقال ابن المديني: لا أعلم في التابعين أوسع علماً منه، مات بعد التسعين، وقد ناهز الثمانين. ع.» تحرير تقريب التهذيب، ج ۲ ص ۴۳ رقم ۲۳۹۶

### توثیق علی بن زید بن جدعان:

علی بن زید از رجال بخاری در غیر از صحیحش و بقیه ی صحاح سته است.

تهذیب التهذیب، ج ۷ ص ۲۸۳ رقم ۵۴۵ «بخ م ۴ البخاری فی الأدب المفرد ومسلم والأربعة علی بن زید بن عبد الله بن ابی

## سند دوم: حنش از ابوذر.

شمس الدین ذهبی نام او را در کتاب ذکر من تکلم فیه وهو موثق، ج ۱ ص ۱۴۰ رقم ۲۵۳ ذکر کرده و در کتاب دیگرش از او به عنوان صالح الحدیث یاد کرده است.

المغنی فی الضعفاء، ج ۲ ص ۴۴۷ رقم ۴۲۶۵ علی بن زید بن جدعان صالح الحدیث  
المستدرک علی الصحیحین، ج ۴ ص ۵۵۱ در تعلیق بر ح ۸۵۴۳

و در جای دیگر در تعلیقش بر روایتی که حاکم نیشابوری از علی بن زید نقل می کند، از آن به عنوان «إسناده قوی» یاد می کند.  
المستدرک علی الصحیحین، ج ۴ ص ۶۱۳ ح ۸۶۹۹  
محمد بن علی شوکانی سلفی او را ثقة دانسته است.

نبیل الأوطار، ج ۴ ص ۱۴۹ حدیث بن عباس فیه علی بن زید وفیه کلام وهو ثقة  
احمد محمد شاکر نیز او را ثقة دانسته و سند احادیثش را تصحیح کرده است:

«علی بن زید بن جدعان: گذشت که در حدیث شماره ۲۶ توثیقش کردیم و او مختلف فیه است؛ ولی آنچه که در نزد ما ارجحیت دارد، توثیق او است و ترمذی نیز احادیثی از او را تصحیح کرده است.»

مسند احمد، ج ۱ ص ۵۰۴-۵۰۵ ح ۷۸۳ «علی بن زید: هو ابن جدعان، وقد سبق فی ۲۶ أننا وثقناه، وهو مختلف فیه، والراجح عندنا توثیقه، وقد صح له الترمذی أحادیث.»

مسند احمد، ج ۱ ص ۱۷۹ ح ۲۶ إسناده صحیح، علی بن زید: هو ابن جدعان، وهو ثقة.  
ابو اسحاق حوینی بعد از تصحیح سند روایت او در متابعت، می گوید:

«علی بن زید فیه مقال مشهور ولکنه توبع» خصائص الامام علی (علیه السلام) ص ۵۵ ح ۴۷

محمد ناصرالدین ألبانی نیز گفته است که احادیث علی بن زید در متابعت به مرتبه ی حسن و حتی صحیح می رسند.

سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۱ ص ۳۲۲ ح ۱۶۸ فمثله یحسن حدیثه أو یصح إذا توبع  
شعیب الارزؤوط نیز می گوید:

« این إسناد بر مدار علی بن زید بن جدعان قرار دارند و حدیث او در هنگام داشتن شواهد، حسن است و این، از آن جمله است.»

مسند أحمد ط الرسالة، ج ۲۸ ص ۴۴ در تعلیق ح ۱۶۸۳۲ «قلنا: ویبقی مدار هذا الإسناد علی بن زید بن جدعان، وحدیثه حسن فی الشواهد، وهذا منها.»

يعقوب بن سفیان با سند صحیح<sup>۱</sup> از ابو اسحاق سبعی و او از طریق یک شخص مجهول از حنش روایت می کند که جناب ابوذر حدیث سفینه را از رسول الله ﷺ نقل کرد.<sup>۲</sup>

البته در اسانید دیگر، این حدیث از ابو اسحاق بدون واسطه و با عنعنه از حنش نقل شده که یکی از آن ها را حاکم نقل و سندش را تصحیح کرده است.<sup>۳</sup>

طبرانی این روایت را با سند دیگری از طریق سماک از حنش نقل کرده<sup>۴</sup> که حداقل در متابعات به درجه ی حسن می رسد.<sup>۵</sup>

#### [۱] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الكلم:

عبید الله بن موسی العبسی: ثقة یشیع / اسرائیل بن یونس السبعی: ثقة / أبو إسحاق السبعی: ثقة مكثر / حنش بن المعتمر الکنانی: مقبول. البانی و دکتر محمد بن عبد المحسن التركي سند روایت او را حسن دانسته اند. سلسله الأحادیث الصحیحة، ج ۲ ص ۴۷۸ رقم ۸۲۷ عن علي يرويه حنش بن المعتمر ... رواه أحمد (۱ / ۱۵۲) وسنده حسن.

مسند أبي داود الطيالسي، ج ۱ ص ۱۱۰ ح ۱۱۶ إسناده حسن؛ لحال حنش.

[۲] المعرفة والتاريخ ج ۱ ص ۲۹۶ ح ۶۰۸ «حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ، عَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ رَجُلٍ حَدَّثَهُ عَنْ حَنْشِ بْنِ رَافِيَةَ أَبِي دَرٍّ أَخِذًا بِحَلْقَةِ بَابِ الْكَعْبَةِ وَهُوَ يَقُولُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، أَنَا أَبُو دَرٍّ، فَمَنْ عَرَفَنِي إِلَّا وَأَنَا أَبُو دَرٍّ الْغِفَارِيُّ، لَا أُحَدِّثُكُمْ إِلَّا مَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: سَمِعْتُهُ وَهُوَ يَقُولُ: "أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَأَخَذَهُمَا أَفْضَلُ مِنَ الْآخِرِ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَلَنْ يَنْفَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ، وَإِنْ مَثَلَهُمَا كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَمَنْ تَرَكَهَا غَرِقَ."»

سند مشابه این را البانی به عنوان شاهد مرسل برای تقویت سند حدیث استفاده کرده است.

سلسله الأحادیث الصحیحة، ج ۳ ص ۴۴ رقم ۱۰۵۵ ثم وجدت للحديث شاهدا مرسلا ... ورجاله موثقون غير شيخ أبي إسحاق السبعی فإنه لم يسم وهو تابعي أو صحابي والأول عندي أرجح كما بينته في الكتاب الآخر، فالحديث به حسن إن شاء الله.

[۳] المستدرک علی الصحیحین، ج ۲ ص ۳۷۳ ح ۳۳۱۲ ج ۳ ص ۱۶۳ ح ۴۷۲۰ هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم

[۴] المعجم الأوسط، ج ۵ ص ۳۵۴ ح ۵۵۳۶ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَانَ بْنِ أَبِي شَيْبَةَ، قَالَ: تَنَا عَلِيُّ بْنُ حَكِيمٍ الْأَوْدِيُّ، قَالَ: تَنَا عَمْرُو بْنُ ثَابِتٍ، عَنْ سَمَاكِ بْنِ حَرْبٍ، عَنْ حَنْشِ بْنِ الْمُعْتَمِرِ، قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا دَرٍّ وَهُوَ أَخِذُ بِحَلْقَةِ الْكَعْبَةِ، وَهُوَ يَقُولُ: أَنَا أَبُو دَرٍّ الْغِفَارِيُّ، مَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي فَأَنَا جُنْدُبُ الْغِفَارِيِّ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: "مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ"

[۵] بررسی سند روایت:

محمد بن عثمان بن أبي شيبة: صدوق حسن الحديث / علي بن حكيم الأودي: ثقة / عمرو بن أبي المقدم البكري: وثيقش در بحث شجاعت حضرت در جنگ احد گذشت. / سماك بن حرب الذهلي: شيعي ارتووط و البانی او را حسن الحديث دانسته اند. مسند احمد، ج ۱ ص ۲۹۸ ح ۲۹۸ إسناده حسن، رجاله رجال الصحيح، سماك بن حرب ينزل عن درجة أهل الحفظ والضبط فهو حسن الحديث. سلسله الأحادیث الصحیحة، ج ۲ ص ۵۶۷ ح ۹۰۰ قلت: ورجاله ثقات كلهم رجال مسلم وفي سماك كلام لا يضر وهو حسن الحديث في غير روايته عن عكرمة / حنش بن المعتمر الکنانی: مقبول یا حسن الحديث. وثيقش گذشت.

**سند سوم:** ابو طفیل از ابو ذر.<sup>۱</sup>

طبق روایت ابو بشر الدولابی (متوفای ۳۱۰ هـ) با همین سند، که از طریق دیگری نقل کرده، ابوطفیل خودش حدیث را مستقیماً از رسول الله ﷺ نقل کرده است.<sup>۲</sup>

### پنجم: ابو سعید خدری

طبرانی با سندی که تمام رجالش توثیق دارند، بجز «عبد العزیز بن محمد الکلابی» - که مستور است<sup>۳</sup> و روایتش می تواند به عنوان متابع و شاهد برای تقویت این حدیث مورد استفاده قرار بگیرد<sup>۴</sup>، از ابوسعید خدری از رسول الله ﷺ حدیث سفینه را روایت کرده است.<sup>۵</sup>

[۱] المطالب العالیة، ج ۱۶ ص ۲۲۰ ح ۳۹۷۳ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ، ثنا عَبْدُ الْكَرِيمِ بْنُ هِلَالٍ، أَخْبَرَنِي أَسْلَمُ الْمَكِّيُّ، أَخْبَرَنِي أَبُو الطَّفِيلِ، أَنَّهُ رَأَى أَبَا ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَائِمًا عَلَى الْبَابِ وَهُوَ يُنَادِي: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، تَعْرِفُونِي؟ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي، وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا جُنْدُبٌ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: "إِنَّ مَثَلِ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ، وَإِنْ مَثَلِ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلِ بَابِ حِطَّةٍ"

[۲] الكنى والأسماء، ج ۱ ص ۲۳۲ ح ۴۱۹ حَدَّثَنِي زَوْحُ بْنُ الْفَرَجِ قَالَ: ثنا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ أَبُو سَعِيدٍ الْجُعْفِيُّ قَالَ: ثنا عَبْدُ الْكَرِيمِ بْنُ هِلَالٍ الْجُعْفِيُّ أَنَّهُ سَمِعَ أَسْلَمَ الْمَكِّيَّ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو الطَّفَيْلِ غَامِرُ بْنُ وَائِلَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: "مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَرَكَهَا غَرِقَ"

[۳] بررسی سند روایت:

محمد بن عبد العزیز الکلابی: ثقة / عبد العزیز بن محمد الکلابی: وی جرح و تعدیلی ندارد؛ اما از او ۴ نفر از ثقات روایت نقل کرده اند که توثیق به حساب می آید / عبد الرحمن بن شکیل الکوفی: صدوق حسن الحدیث / راشد الفزاری: مقبول / عطیة بن سعد العوفی: ابن حجر عسقلانی اقوال علمای جرح و تعدیل در مورد او را چنین جمع بندی می کند: «صدوق یخطیء کثیرا وکان شیعیاً مدلساً من الثالثة مات سنة إحدى عشرة بخ د ت ق.» تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۳۹۳ رقم ۴۶۱۶.

[۴] ألبانی بعد از نقل حدیثی که در سند آن زید بن المهتدی قرار دارد که کسی او را توثیق و تضعیف نکرده، می گوید: «این سند حسن است همانطور که هیشمی گفته و رجالش همگی شناخته شده هستند بجز زید بن المهتدی المروزی که سه نفر از حافظان؛ از جمله طبرانی از او حدیث نقل کرده اند و کسی توثیق و تضعیفش نکرده است.»

سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۷ ص ۱۳۸۸-۱۳۸۹ رقم ۳۴۷۳ وهذا إسناد حسن؛ كما قال الهیثمی فی «المجمع» (۱/۱۲۹)، ورجاله کلهم معروفون من رجال «التهذیب»؛ غیر زیاد بن المهتدی المروزی، ترجمه الخطیب فی «التاریخ» (۸/۴۴۸) بروایة ثلاثة من الحفاظ؛ منهم الطبرانی ولم یذكر فيه جرحاً ولا تعديلاً

[۵] المعجم الأوسط، ج ۶ ص ۸۵ ح ۵۸۷۰ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ رَبِيعَةَ الْكِلَابِيُّ، قَالَ: نا أَبِي، قَالَ: نا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي حَمَادٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ الصَّائِغِ، عَنْ عَطِيَّةِ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: "إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ. إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ بَابِ حِطَّةٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، مَنْ دَخَلَ غَفَرَ لَهُ."

### ششم: انس بن مالک

خطیب بغدادی با سندش از انس بن مالک از رسول الله ﷺ این حدیث را روایت کرده است.<sup>۱</sup>

### هفتم: سلمة بن اکوع

ابن المغازلی مالکی (متوفای ۴۸۳ هـ) حدیث سفینه را از طریق سلمه بن اکوع از رسول الله ﷺ روایت کرده است.<sup>۲</sup>

## تصحیح و تحسین حدیث توسط علمای اهل سنت

۱. حاکم نیشابوری روایت حنش از ابوذر را تصحیح کرده است.

۲ و ۳. حسن الزمان حیدر آبادی و حافظ احمد غماری سند حدیث امام علی (علیه السلام) را تصحیح کرده اند.

۴. دکتر سعد الشثری سند حدیث امام علی (علیه السلام) را حسن دانسته است.

۵. حافظ سخاوی نیز تصریح کرده که حدیث سفینه به دلیل کثرت طرقش، حسن است:

«این روایت، از ابن عباس، ابن زبیر و ابو سعید خدری نقل شده است که طرقش یکدیگر را تقویت می کنند و به همین خاطر، من این حدیث را تحسین کردم.»<sup>۳</sup>

۶. ابن حجر هیتمی مکی نیز می گوید: این حدیث از طرق متعددی که یکدیگر را تقویت می کنند، نقل شده است:

«از طرق متعددی که یکدیگر را تقویت می کنند، نقل شده است که: «همانا مثل اهل بیت من در میان شما همانند کشتی نوح است که هر کس در آن سوار شود، نجات می یابد» و در روایت مسلم آمده است که:

[۱] تاریخ بغداد للخطیب، ج ۱۲ ص ۹۱ ح ۶۵۰۷ أَخْبَرَنَا النَّجَّارُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ شَدَّادِ الْمُطَّرِزِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْبَاغَنْدِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو شَرِيكَ الْقَطِيعِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ بَمَكَّةَ، وَعَيْسَى بْنُ وَقِيدٍ، عَنْ أَبِي عِيَّاشٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: "إِنَّمَا مَثَلِي وَمَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَسَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا؛ نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا؛ غَرِقَ"

[۲] مناقب علی لابن المغازلی، ج ۱ ص ۱۸۷ ح ۱۷۴ «أخبرنا محمد بن أحمد بن عثمان، أخبرنا أبو الحسين محمد بن المظفر بن موسى بن عيسى الحافظ إذنا، حدثنا محمد بن محمد بن سليمان الباغندي، حدثنا سويد، حدثنا عمر بن ثابت عن موسى بن عبيدة عن إياس بن سلمة بن الأكوع عن أبيه قال: قال رسول الله ﷺ: مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح من ركبها نجا.»

[۳] البلدانيات، ج ۱ ص ۱۸۹ فی الباب عن ابن عباس، وابن الزبير، وأبي سعيد الخدري - رضی الله عنهم - وبعضها يقوى بعضا ولذلك حسنته

«و هرکس از آن تخلف کند، غرق می شود.»<sup>۱</sup>

وی در کتاب دیگرش به صحت حدیث سفینه اقرار می کند:

«و صحیح است حدیث همانا مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح (علیهم السلام) است؛ هرکس سوارش شد نجات یافت و هرکس از آن تخلف کرد هلاک شد.»<sup>۲</sup>

۷. ملا علی قاری این حدیث را صحیح دانسته و اضافه کرده است که مجالی برای رد کردن آن نیست.<sup>۳</sup>

۸. عبدالرحمن سیوطی نیز این حدیث را حسن دانسته است.<sup>۴</sup>

۹. احمد زینی دحلان، فقیه، مفتی و مورخ مکه در قرن گذشته<sup>۵</sup>، می گوید:

«و صحیح است از رسول خدا ﷺ از طرق بسیاری که آن حضرت فرمودند: همانا مثل اهل بیت من در میان شما، همانند مثل کشتی نوح (علیهم السلام) است که هرکس در آن سوار شود، نجات می یابد و هرکس از آن تخلف کند، غرق می شود و در روایتی آمده است که هلاک می شود و مثل اهل بیت من در میان شما همانند باب حطه در بنی اسرائیل است که هرکس داخلش شود، بخشیده می شود.»<sup>۶</sup>

۱۰. دکتر عبدالله بن ظافر بن عبدالله الشهیری در تحقیق کتاب المطالب العالیة لابن حجر می نویسد:

«ولی ممکن است که حدیث سفینه با مجموع طریش به درجه ی حسن لغیره ارتقا پیدا کند. و برای این حدیث شواهدی است از ابن عباس، ابو سعید خدری، انس و ابن زبیر ... و خلاصه ی کلام اینکه حدیث ابودر با طریش حسن است و خدا داناتر است.»<sup>۷</sup>

[۱] الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقة، ج ۲ ص ۴۴۵ وجاء من طرق عديدة يقوى بعضها بعضا (إنما مثل

أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجا) وفي رواية مسلم (ومن تخلف عنها غرق)

[۲] المنح المكية في شرح الهمزية، ص ۵۳۵ وصح حدیث إن مثل أهل بيتي مثل سفينة ..

[۳] مرقاة المفاتیح، ج ۱۱ ص ۳۲۷ وأن هذا الحديث صحيح لا مجال للرد فيه

[۴] الجامع الصغير من حدیث البشير النذیر، ج ۲ ص ۲۹۲ ح ۸۱۶۲ قال السيوطی: (ح) یعنی حسن

[۵] الاعلام للزرکلی، ج ۱ ص ۱۲۹-۱۳۰ ابن زیني دحلان (۱۲۳۲ - ۱۳۰۴ هـ = ۱۸۱۷ - ۱۸۸۶ م) أحمد بن زیني دحلان:

فقیه مکی مؤرخ. ولد بمكة وتولى فيها الإفتاء والتدریس.

[۶] الفتح المبين في فضائل الخلفاء الراشدين وأهل البيت الطاهرين، باب فضائل اهل البيت، ص ۱۵۴ وصح عنه صلى الله

عليه وسلم من طرق كثيرة انه قال انما مثل اهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها غرق ..

[۷] المطالب العالیة، ج ۱۶ ص ۲۲۳ ح ۳۹۷۳ ولكن يمكن أن يرتقى الحديث بمجموع هذه الطرق إلى درجة الحسن لغیره .

وله شواهد من حدیث ابن عباس، و أبي سعید الخدری، و انس، و ابن الزبیر ... وجملة القول أن حدیث أبي ذر حسن بطرقه، والله أعلم.

## سوم: آیه ی هدایت

﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ رعد: ۷

«ای پیامبر! تو فقط انذار دهنده هستی و برای هر قومی هدایت کننده ای است.»

فخر رازی در تفسیر این آیه، سه قول نقل می کند:

((نخست: اینکه منذر و هادی هر دو به یک معنی هستند؛ بنابراین مفهوم آیه چنین است: «تو فقط انذار

دهنده و هدایت کننده ی هر قوم هستی.»

دوم: اینکه پیامبر ﷺ انذار کند و خدا هدایت نماید.

سوم: انذار کننده پیامبر اسلام ﷺ و هدایت کننده حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ باشد؛ زیرا ابن عباس می گوید:

پیامبر ﷺ دست مبارکش را بر سینه خود گذارد و فرمود: «أَنَا الْمُنذِرُ»، سپس اشاره به شانه علی عَلَيْهِ السَّلَامُ کرد و

فرمود: «أَنْتَ الْهَادِيُّ يَا عَلِيُّ! بِكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ مِنْ بَعْدِي»: «تو هدایت کننده ای یا علی! و به وسیله تو

بعد از من هدایت شوندگان هدایت می شوند.»<sup>۱</sup>)

این تفسیرهای سه گانه را بعضی دیگر از مفسران نیز نقل کرده اند و آنها اصرار دارند که تفسیر آیه، یکی از

دو تفسیر اول است؛ زیرا تفسیر سوم مناسب با طرز فکر آمیخته با تعصب آنها نیست.

این در حالی است که تفسیر اول به یقین با ظاهر آیه سازگار نیست؛ زیرا اگر بنا بود هر دو وصف برای پیامبر

اسلام ﷺ باشد بفرماید: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ هَادٍ لِكُلِّ قَوْمٍ»، و به تعبیر دیگر نباید «لكل قوم» که جار و مجرور

است مقدم بر «هاد» شود، و اگر مقدم شود، باید هر دو وصف مقدم گردد و گفته شود «إِنَّمَا أَنْتَ لِكُلِّ قَوْمٍ مُنذِرٌ

وَ هَادٍ».

کوتاه سخن اینکه هیچ وجهی برای مقدم شدن «لكل قوم» بر یکی از دو وصف و تأخیر از دیگری به نظر

نمی رسد؛ یا باید بر هر دو مقدم شود و یا از هر دو به تأخیر بیفتد. (دقت کنید).

ضمن اینکه وحدانیت رسول الله ﷺ با تعددی که از ظاهر «لكل قوم هاد» به ذهن متبادر می شود، ناسازگار

[۱] التفسیر الکبیر، ج ۱۹ ص ۱۲ واعلم أن أهل الظاهر من المفسرين ذكروا ههنا أقوالاً: الأولى: المنذر والهادي شيء واحد

والتقدير: إنما أنت منذر ولكل قوم منذر على حدة ومعجزة كل واحد منهم غير معجزة الآخر. الثاني: المنذر محمد والهادي هو

الله تعالى روى ذلك عن ابن عباس رضى الله عنهما وسعيد بن جبیر، ومجاهد، والضحاك. والثالث: المنذر النبى. والهادي

على. قال ابن عباس رضى الله عنهما: وضع رسول الله يده على صدره فقال: (أنا المنذر) ثم أوماً إلى منكب على رضى الله

عنه وقال: (أنت الهادي يا على بك يهتدى المهتدون من بعدى).



است؛ از این رو ابن تیمیه گفته است: «اما تفسیر هادی در این آیه به علی (علیه السلام) پس آن باطل است؛ زیرا می فرماید: ﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ و این اقتضا می کند که هادی این ها غیر از هادی آن ها باشد؛ لذا هادیان متعدد می شود. پس چگونه علی (علیه السلام) را برای همه ی اقوام، از اولین و آخرین، هادی قرار می دهد؟!»<sup>۱</sup>

مولوی حسن الزمان حیدر آبادی در رد نظر ابن تیمیه، می نویسد:

«معنی آیه همانطور که آشکار است، این می باشد که برای هر قومی بعد از پیامبرشان، هدایتگری است و همانا علی مرتضی (علیه السلام) همان هدایتگر بعد از عصر محمدی (صلی الله علیه و آله) می باشد.»<sup>۲</sup>

تفسیر دوم نیز بسیار نامأنوس و نامناسب است؛ زیرا ظاهر این جمله آن است که در هر عصر و زمانی هدایتگر خاصی است، در حالی که خداوند، یگانه و یکتا است. بنابراین حقیقت یگانگی خدا با تعددی که از جمله ﴿لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ استفاده می شود، سازگار نیست.

بنابراین تنها تفسیری که برای آیه صحیح به نظر می رسد، این است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) انذار کننده است و برای هر قوم، در هر عصر و زمانی هدایتگری است.

آیا این هدایتگر اشاره به علماء و دانشمندان هر قوم و هر زمانی است؟

پاسخ این سؤال نیز منفی است؛ زیرا در هر عصر و زمان علماء و دانشمندان متعددی وجود دارند نه یک هدایتگر. همانگونه که پیامبر اسلام یک نفر بود، هدایتگر مسلمین نیز در هر عصر و زمان یکی است.

به تعبیر دیگر، پیامبر (صلی الله علیه و آله) بنیان گذار دین است از طریق انذار، و امام ادامه دهنده راه او است از طریق هدایت.

اینها نکاتی است که از خود آیه استفاده می شود و اگر به سراغ روایاتی که در این زمینه نقل شده برویم، مسئله روشن تر می شود.<sup>۳</sup>

## روایت اول:

در مسند احمد، حدیثی با این سلسله سند و متن آمده است:

[۱] منهاج السنة النبویة، ج ۷ ص ۱۴۲ و أما تفسیره بعلي فانه باطل لأنه قال (ولكل قوم هاد) وهذا يقتضي أن يكون هادي هؤلاء غير هادي هؤلاء فيتعدد الهداة فكيف يجعل علي هاديا لكل قوم من الأولين و الآخرين

[۲] القول المستحسن في فخر الحسن، ص ۳۳۶ فان المعني كما هو ظاهر ان لكل قوم بعد نبیهم هاديا وان عليا المرتضی هو الهادي بعد العهد المحمدي صلي الله عليه وآله وسلم

[۳] پیام قرآن، جلد ۹، آیه انذار و هدایت، آیت الله ناصر مکارم شیرازی

«حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ، حَدَّثَنِي عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، حَدَّثَنَا مُطَلِبُ بْنُ زِيَادٍ، عَنِ السُّدِّيِّ، عَنْ عَبْدِ خَيْرٍ، عَنْ عَلِيٍّ، فِي قَوْلِهِ: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ [الرعد: ۷]، قَالَ: "رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُنذِرُ، وَالْهَادِ رَجُلٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ."»

«عبدالله بن احمد بن حنبل از عثمان بن ابی شیبیه و او از مطلب بن زیاد و او از السدی و او از عبد خیر و او از حضرت علی (علیه السلام) روایت می کند که در تفسیر آیه ی ﴿ای پیامبر تو تنها انذار دهنده هستی و برای هر قومی هدایتگری است﴾ (رعد: ۷) فرمود: رسول الله ﷺ منذر، و هادی مردی از بنی هاشم است.»<sup>۱</sup>

احمد محمد شاکر، در تحقیق مسند احمد، سند این روایت را تصحیح کرده است.<sup>۲</sup>

محمد ناصرالدین البانی نیز سندش را صحیح دانسته است.<sup>۳</sup>

ضیاء مقدسی در صحیحش آورده و محققش دکتر عبد الملک بن دهیش سندش را حسن دانسته است.<sup>۴</sup>

سند این روایت را هر چند شعیب الارنؤوط در تحقیق مسند احمد تضعیف کرده؛ اما در کتاب تحریر تقریب التهذیب راویان مورد تضعیفش را صدوق حسن الحدیث دانسته و اشکال تشیع راوی را نیز دلیل غیر قاذح دانسته است! بنابراین سند این روایت از نظر شعیب الارنؤوط، حسن است و وی تنها به خاطر دشمنی با شیعه، این روایت را تضعیف کرده است.<sup>۵</sup>

[۱] مسند احمد ط الرسالة، ج ۲ ص ۳۰۶ ح ۱۰۴۱

[۲] مسند احمد بتحقیق شاکر، ج ۲ ص ۴۸-۴۹ ح ۱۰۴۱ قال احمد شاکر: إسناده صحیح

[۳] سلسله الاحادیث الضعیفة، ج ۱۰ ص ۵۳۷ رقم ۴۸۹۹ قال البانی: وهذا إسناده صحیح، رجاله ثقات

[۴] الأحادیث المختارة، ج ۲ ص ۲۸۶ ح ۶۶۸ قال عبد الملک دهیش: إسناده حسن

[۵] شعیب الارنؤوط دو ایراد به سند این روایت گرفته و سندش را تضعیف کرده است:

«إسناده ضعيف، وفي متنه نكارة، مطلب بن زياد وثقه أحمد، وابن معين، وعثمان بن أبي شيبة، وابن حبان، والعجلي، وقال أبو داود: هو عندي صالح، وقال ابن عدي: له أحاديث حسان وغرائب، ولم أر له منكرًا، وأرجو أنه لا بأس به، وقال أبو حاتم: يكتب حديثه ولا يحتج به، وقال الأجرى عن أبي داود: رأيت عيسى بن شاذان يضعفه، وقال: عنده مناكير، وقال ابن سعد: كان ضعيفاً في الحديث جداً، والسدي - واسمه إسماعيل بن عبد الرحمن - وثقه جماعة، وضعفه آخرون وفيه تشيع، وروى له مسلم، ومثل هذين الاثنين لا يحتملان مثل هذا المتن.»

همانطور که می بینید، شعیب الارنؤوط ۳ ایراد به سند این روایت گرفته است:

۱. وجود ضعف در مُطَلِبُ بْنُ زِيَادٍ، ۲. وجود ضعف در السُّدِّيِّ، ۳. وجود تشیع در السُّدِّيِّ

حال ببینیم شعیب الارنؤوط در کتاب «تحریر تقریب التهذیب» (تحقیق کتاب تقریب التهذیب حافظ ابن حجر عسقلانی) که سه سال بعد از اتمام مسند احمد، به اتمام رسانده، در مورد این دو راوی چه نظری دارد.

در شیوه‌ی نقطه‌گذاری این روایت اختلاف شده است، به طوری که در مسند احمد با چاپ‌های تحقیق شعیب الارنؤوط و همچنین احمد شاکر و نیز کتاب الاحادیث المختارة به صورت موقوف (یعنی به صورت نقل تفسیر از خود حضرت علی علیه السلام) نقطه‌گذاری شده است و در بعضی دیگر از کتب نیز به صورت مرفوع (قال رسول الله صلی الله علیه و آله) : نقطه‌گذاری شده، به طوری که معنای روایت به طور کل عوض می‌شود و هم منذر و هم هادی، رسول الله صلی الله علیه و آله می‌شود!

اما این روایت قطعا به صورت موقوف است، به چند دلیل:

**دلیل اول:** «قال» در سند این روایت، یکبار آمده و لذا به حضرت علی علیه السلام برگشت پیدا می‌کند.

اگر روایت مرفوع بود، باید می‌گفت: «عن علی علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی قوله عزوجل ...!»

یا می‌گفت: «عن علی علیه السلام فی قوله عزوجل ... قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله ...!»

اگر عبارت «عن علی رضی الله عنه فی قوله» را در نرم افزارهای حدیث جستجو کنیم، ده‌ها مورد می‌آورد که امیرالمومنین علیه السلام خودش آیه را تفسیر کرده است!

لذا اصل بر این است که «قال» به حضرت علی علیه السلام باز می‌گردد مگر اینکه خلافش ثابت شود.

«المُطلب بن زیاد بن أبی زُهَیر التَّمِیّی ... بخ س ق. بل: صدوقُ حسن الحدیث، فقد وثقه أحمد بن حنبل، والعجلی، وابن معین فی روایة، وقال فی روایة: لیس به بأس، وفی أخرى: ضعیف. وقال أبو داود: صالح. ووضَّعه ابن سعد وعیسی بن شاذان، وقال أبو حاتم: یکتب حدیثه ولا یحتج به، و ذکره ابن حبان فی "الثقات"، وقال ابن عدی: له أحادیث حسان وغرائب، ولم أر له حدیثاً منکراً فأذکره، وأرجو أنه لا بأس به.»

تحریر تقریب التهذیب، ج ۳ ص ۳۸۶ رقم ۶۷۰۹

در مورد راوی دوم؛ یعنی السُّدِّی نیز می‌نویسد:

«إسماعیل بن عبد الرحمن بن أبی کریمة السُّدِّی ... م ۴. بل: صدوق، حسن الحدیث، إمام فی التفسیر، ما نُقِمَ علیه سوی التشیع، ومفهوم التشیع فی زمانه غیر الذی عُرف فیما بعد، فهی علة غیر قادمة. وقد روى عنه أئمة الناس: سفیان الثَّوری، وشعبة، وسليمان التيمي، وزائدة بن قدامة، وأبو عوانة الوضَّاح بن عبد الله البَشَّكْرِي وغيرهم. ووثقه أحمد بن حنبل، والعجلی، وابن حبان. وارتضاه - يحيى بن سعيد القطان - علی تشدُّده، فقال: لا بأس به، ما سمعت أحداً يذكره إلا بخير، وما تركه أحد. وقال النسائي: لا بأس.»

تحریر تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۱۳۶ رقم ۴۶۱

همانطور که می‌بینید، شعیب ارنؤوط ضمن اینکه این راوی را صدوق حسن الحدیث و امام در تفسیر می‌داند، تصریح می‌کند که خدشه‌ای به او به خاطر تشیعش وارد نمی‌شود؛ چون مفهوم تشیع در آن زمان، غیر از آن چیزی است که بعداً شناخته شد.

**دلیل دوم:** ابن ابی حاتم در تفسیرش همین حدیث را با همین سند از طریق استادش علی بن الحسین بن الجنید (متوفای ۲۹۱ هـ) که خودش او را «صدوق ثقة» دانسته<sup>۱</sup> و ذهبی از او به عنوان «الإمام، الحافظ، الحجة» یاد کرده<sup>۲</sup> به این صورت نقل کرده است:

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثنا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، ثنا الْمُطَّلِبُ بْنُ زِيَادٍ، عَنِ السُّدِّيِّ، عَنْ عَبْدِ خَيْرٍ، عَنْ عَلِيٍّ، **﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾**، قَالَ: الْهَادِ رَجُلٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ.»<sup>۳</sup>

ابن ابی حاتم در ادامه می نویسد: «ابن الجنید گفت: او (رجل من بنی هاشم) علی بن ابی طالب (عليه السلام) است، و از ابن عباس در یکی از روایات و از ابو جعفر محمد بن علی (عليه السلام) مانند آن روایت شده است.»<sup>۴</sup>

ابن عساکر نیز این روایت را با سند حسن از همان طریق، به این صورت نقل کرده است:

«أَخْبَرَنَا أَبُو الْعَزْزِ بْنِ كَادِشٍ، أَنَا أَبُو الطَّيِّبِ طَاهِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، أَنَا عَلِيُّ بْنُ عُمَرَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَرْبِيِّ، نَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، نَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، نَا الْمُطَّلِبُ بْنُ زِيَادٍ، عَنِ السُّدِّيِّ، عَنْ عَبْدِ خَيْرٍ، عَنْ عَلِيٍّ، فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: **﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾**، قَالَ: "رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُنذِرُ وَالْهَادِي عَلِيٌّ."»<sup>۵</sup>

**دلیل سوم:** به صراحت از امیرالمومنین (عليه السلام) نقل شده که هادی منم و از پیامبر (صلى الله عليه وآله) هم نقل شده که هادی، امیرالمومنین (عليه السلام) است. سند این روایات ولو ضعیف باشند، قرینه اند بر اینکه این روایت، موقوف است. عبدالرحمن سیوطی می نویسد: «عبد الله بن احمد بن حنبل در زوائد مسند احمد، ابن ابی حاتم در تفسیرش، طبرانی در المعجم الأوسط، حاکم در مستدرکش با تصحیح، ابن مردویه و ابن عساکر همگی از علی بن ابی طالب (عليه السلام) در تفسیر آیه ی ۷ سوره رعد نقل کرده اند که فرمود: رسول خدا (صلى الله عليه وآله) منذر و من هادی هستیم. و در لفظ هادی، نقل شده است که مردی از بنی هاشم است؛ یعنی خودش.»<sup>۶</sup>

[۱] الجرح والتعديل، ج ۶ ص ۱۷۹ رقم ۹۸۱ علی بن الحسین بن الجنید الرازی أبو الحسن روی عن النقبلي والمعافى بن سليمان والأزرقي بن علي وأحمد بن صالح وأبي مصعب كتبنا عنه وهو صدوق ثقة

[۲] سير أعلام النبلاء، ج ۱۴ ص ۱۶ علي بن الحسين بن الجنيد الإمام الحافظ الحجة أبو الحسن النخعي الرازي المعروف في بلده بالمالكي لكونه جمع حديث مالك الإمام وكان من أئمة هذا الشأن

[۳] تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۷ ص ۲۲۲۵ ح ۱۲۱۵۲

[۴] قَالَ ابْنُ الْجُنَيْدِ: هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، وَرَوَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ فِي إِحْدَى الرِّوَايَاتِ، وَعَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، نَحْوَ ذَلِكَ.»

[۵] تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۲ ص ۳۵۹ (ح ۴۴۵۶۲) حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده حسن

[۶] الدر المنثور، ج ۴ ص ۶۰۸ وأخرج عبد الله بن أحمد في زوائد المسند وابن أبي حاتم والطبراني في الأوسط والحاكم وصححه وابن مردويه وابن عساکر عن علي بن أبي طالب رضي الله عنه في قوله (إنما أنت منذر ولكل قوم هاد) قال رسول الله المنذر وأنا الهادي. وفي لفظ الهادي: رجل من بنی هاشم یعنی نفسه

### روایت دوم:

«أَخْبَرَنَا أَبُو عَمْرٍو عُمَانُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ السَّمَاكِ، ثنا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورِ الْحَارِثِيِّ، ثنا حُسَيْنُ بْنُ حَسَنِ الْأَشَقَرِّ، ثنا مَنْصُورُ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنِ الْمُنْهَالِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ عَبَّادِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَسَدِيِّ، عَنْ عَلِيٍّ: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾. قَالَ عَلِيٌّ: "رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُنْذِرُ، وَأَنَا الْهَادِي".»

این روایت را حاکم در کتاب المستدرک نقل و سندش را تصحیح کرده است.<sup>۱</sup>

البته بعضی رجال سندش مختلف فيه هستند؛ اما در متابعات، اشکالش برطرف می شود.<sup>۲</sup>

### روایت سوم:

طبری در تفسیرش چنین روایت کرده است:

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُحْيَى الصُّوفِيُّ، قَالَ: ثنا الْحَسَنُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْأَنْصَارِيُّ، قَالَ: ثنا مُعَاذُ بْنُ مُسْلِمٍ بَيَّاعُ الْهَرَوِيِّ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ السَّائِبِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: "لَمَّا نَزَلَتْ ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾، وَضَعَ ﷺ يَدَهُ عَلَى صَدْرِهِ، فَقَالَ: "أَنَا الْمُنْذِرُ، وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ". وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى مَنْكِبِ عَلِيٍّ فَقَالَ: "أَنْتَ الْهَادِي يَا عَلِيُّ، بِكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ بَعْدِي". وَقَالَ آخَرُونَ: مَعْنَاهُ: لِكُلِّ قَوْمٍ دَاعٍ."»<sup>۳</sup>

ابن حجر عسقلانی سند این روایت را حسن دانسته و گفته است:

«مطلب عجیب آن چیزی است که طبری با سند حسن از طریق سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که گفت: «هنگامی که این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ دستش را بر سینه اش گذاشت و فرمود: من منذر هستم و به سوی علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: تو هادی هستی؛ به وسیله ی تو هدایت شدگان بعد از من هدایت می شوند.»

[۱] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۴۰ ح ۴۶۴۶ هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ الْإِسْنَادِ، وَلَمْ يُخَرِّجَاهُ

[۲] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الكلم:

عثمان بن أحمد الدقاق: ثقة ثبت / عبد الرحمن بن محمد الحارثي: مقبول. أبو حاتم الرازي: شيخ - أبو حاتم بن حبان البستي: ذكره في الثقات - مسلمة بن القاسم الأندلسي: ثقة مشهور - موسى بن هارون الحمال: كان يرضاه وكان حسن الرأي فيه / الحسين بن الحسن الأشقر: أبو حاتم بن حبان البستي: ذكره في الثقات - أحمد بن حنبل: لم يكن عندي ممن يكذب - يحيى بن معين: كان من الشيعة الغالية، وسئل عن حديثه فقال: لا بأس به - ابن حجر العسقلاني: قال في التقريب: صدوق يهيم، ويغلو في التشيع / منصور بن أبي الأسود الليثي: صدوق رمى بالتشيع / سليمان بن مهران الأعمش: ثقة حافظ / المنهال بن عمرو الأسدي: ثقة / عباد بن عبد الله الأسدي: عجلي (معرفة الثقات، ج ۲ ص ۱۷ رقم ۸۴۰) و ابن حبان (الثقات، ج ۵ ص ۱۴۱ رقم ۴۲۶۸) او را توثيق کرده اند. حاکم، بصیری و سندی نیز وی را ثقة دانسته اند. رجوع شود به مبحث اخوت امیرالمومنین (عليه السلام) /

[۳] تفسیر الطبري، ج ۱۳ ص ۱۰۸

پس اگر این مطلب ثابت شود، مراد از قوم در این آیه خاص تر از آن چیزی است که قبلاً گفته شد؛ یعنی بنی هاشم مثلاً. و ابن ابی حاتم، عبد الله بن احمد در زیادات مسند و ابن مردویه از طریق سدی از عبد خیر از علی عَلَيْهِ السَّلَام روایت کرده اند که فرمود: هادی مردی از بنی هاشم است. بعضی از راویان این روایت گفته اند: مراد از آن، خود علی عَلَيْهِ السَّلَام است.»<sup>۱</sup>

### روایت چهارم:

«أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ التَّمِيمِيُّ، أَنَّ أَبَا الْخَيْرِ مُحَمَّدَ بْنَ رَجَاءٍ أَخْبَرَهُمْ، أَبَا أَحْمَدَ بْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، أَبَا أَحْمَدَ بْنَ مُوسَى، حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، ثنا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، ثنا الْحَسَنُ بْنُ عَتَيْبَةَ، ثنا أَحْمَدُ بْنُ النَّضْرِ، ثنا أَبَانُ بْنُ تَغْلِبٍ، عَنِ الْحَكَمِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾، قَالَ: «رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُنْذِرُ، وَالْهَادِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.»

این روایت را ضیاء مقدسی در صحیحش نقل کرده؛<sup>۲</sup> اما چند نفر از رجال سندش مجهول الحال هستند. از آنجایی که مقدسی این روایت را در صحیحش نقل کرده و کتاب الاحادیث المختارة، معتبرتر از کتاب المستدرک علی الصحیحین است، بر اساس سخن ذهبی که راوی مجهول الحال را به صرف تصحیح روایتش توسط حاکم، حسن الحدیث می داند،<sup>۳</sup> می توان به این راویان مجهول الحال که در نزد ضیاء مقدسی ثقة هستند<sup>۴</sup> نیز حُسن ظن داشت و لا اقل در متابعات، سندش را معتبر دانست.

سیوطی این روایت را به صورت مرفوع از ابن عباس، اینگونه نقل کرده است:

«وأخرج ابن مردويه والضياء في المختارة عن ابن عباس - رضي الله عنهما - في الآية قال رسول الله ﷺ المنذر أنا والهادي علي بن أبي طالب عَلَيْهِ السَّلَام.»<sup>۵</sup>

[۱] فتح الباری، ج ۸ ص ۳۷۶ والمستغرب ما أخرجه الطبري بإسناد حسن من طريق سعيد بن جبیر عن ابن عباس قال لما نزلت هذه الآية وضع رسول الله عليه وسلم يده على صدره وقال أنا المنذر وأوماً إلى علي وقال أنت الهادي بك يهتدي المهتدون بعدى فإن ثبت هذا فالمراد بالقوم أخص من الذى قبله أى بنى هاشم مثلاً وأخرج بن أبى حاتم وعبد الله بن أحمد فى زیادات المسند وبن مردويه من طريق السدى عن عبد خیر عن علی قال الهادى رجل من بنى هاشم قال بعض رواة هو علی

[۲] الأحادیث المختارة، ج ۱۰ ص ۱۵۹

[۳] الموقظة فى علم مصطلح الحدیث للذهبی، ص ۷۸ «وإن صحَّ له كالدارقطنى والحاکم، فأقلُّ أحواله: حُسنُ حدیثه»

[۴] تهذیب التهذیب، ج ۷ ص ۴۵ أخرجه الضیاء فى المختارة ومقتضاه أن يكون عبید الله عنده ثقة

[۵] الدر المنثور، ج ۴ ص ۶۰۸

### روایت پنجم:

سیوطی این روایت را از ابن مردویه از طریق ابو برزه اسلمی اینگونه نقل می کند:

«وأخرج ابن مردويه عن أبي بركة الأسلمي رضي الله عنه: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول ﴿إنما أنت منذر﴾ ووضع يده على صدر نفسه ثم وضعها على صدر علي ويقول: ﴿لكل قوم هاد﴾»<sup>۱</sup>

متاسفانه کتاب ابن مردویه اصفهانی به دست ما نرسیده و از سلسله سند روایت او اطلاعی نداریم؛ اما حاکم حسکانی که ذهبی از او با عناوینی چون: «الإمام المُحدِّثُ، البارِعُ، القَاضِي، الحَنَفِيُّ، الحَاكِمُ»<sup>۲</sup> و «الحافظ شيخ متقن ذو عناية تامة بعلم الحديث، وكان معمرًا عالي الإسناد و...» یاد کرده،<sup>۳</sup> در کتاب شواهد التنزيل، با دو سند از ابو برزه از رسول الله صلى الله عليه وآله روایت کرده است که منظور از هادی در این آیه، حضرت علی عليه السلام است.

### سند اول:

«حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَافِظُ إِمْلَاءً وَ قِرَاءَةً قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي دَارِمٍ الْحَافِظُ بِالْكُوفَةِ قَالَ: أَخْبَرَنَا الْمُنْذِرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْمُنْذِرِ بْنِ سَعِيدٍ اللَّخْمِيُّ مِنْ أَصْلِ كِتَابِهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: حَدَّثَنِي عَمِّي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي سَعِيدُ بْنُ أَبِي الْجَهْمِ، عَنْ أَبِي بَانَ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ نَفِيعِ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو بَرَزَةَ الْأَسْلَمِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِ نَفْسِهِ ثُمَّ وَضَعَهَا عَلَى يَدِ عَلِيٍّ وَ قَالَ: ﴿لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾»<sup>۴</sup>

### سند دوم:

« أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الشَّيْرَازِيُّ [ قَالَ ] أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرِ الْجَزْرَائِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْبَصْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عِبَادٍ قَالَ: حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا بْنُ يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ صَبِيحٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْجَارُودِ زِيَادُ بْنُ الْمُنْذِرِ، عَنْ أَبِي دَاوُدَ عَنْ أَبِي بَرَزَةَ الْأَسْلَمِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ﴾ ثُمَّ ضَرَبَ يَدَهُ إِلَى صَدْرِهِ ﴿وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ وَ يُشِيرُ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. »<sup>۵</sup>

[۱] الدر المنثور، ج ۴ ص ۶۰۸

[۲] سیر أعلام النبلاء، ج ۱۸ ص ۲۶۸-۲۶۹ الحسکانی الإمام المُحدِّثُ، البارِعُ، القَاضِي أَبُو القَاسِمِ، عُبيدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ حَسَّانَ الْقُرَشِيِّ، الْعَامِرِيُّ، النَّيْسَابُورِيُّ، الْحَنَفِيُّ، الْحَاكِمُ

[۳] تذكرة الحفاظ، ج ۳ ص ۱۲۰۰

[۴] شواهد التنزيل، ج ۱ ص ۲۹۸ ح ۴۰۷

[۵] شواهد التنزيل، ج ۱ ص ۳۰۱-۳۰۲ ح ۴۱۴

### روایت ششم:

ابو نعیم اصفهانی (متوفای ۴۳۰ هـ) با سه سند چنین روایت می کند:  
 حذیفه بن یمان گوید: گفتند: ای رسول خدا، آیا علی (علیه السلام) را خلیفه نمی کنی؟ حضرت فرمودند:  
 «اگر علی (علیه السلام) را سرپرست و خلیفه کنی و به آن گردن نهی، او را هادی مهدی می یابید که شما را به راه  
 راست هدایت می کند.»

هر چند در این روایت به آیه ی هدایت اشاره ای نشده، اما مؤید مضمون روایات قبلی می باشد.

### سند اول:

«حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمْرٍو، حَدَّثَنَا أَبُو حُصَيْنٍ الْوَادِعِيُّ، حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ، حَدَّثَنَا شَرِيكٌ، عَنْ أَبِي الْيَقْطَانِ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ حُدَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ، قَالَ: قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، أَلَا تَسْتَخْلِفُ عَلِيًّا؟ قَالَ: "إِنْ تَوَلَّوْا عَلِيًّا تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا، يَسْلُكُ بِكُمْ الطَّرِيقَ الْمُسْتَقِيمَ".»

### سند دوم:

«حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ أَحْمَدَ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ وَهَيْبٍ الْعَزَّيْ، حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي السَّرِيِّ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، حَدَّثَنَا النُّعْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ الْجَنْدِيُّ، عَنْ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ يَثِيعٍ، عَنْ حُدَيْفَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: "إِنْ تَسْتَخْلِفُوا عَلِيًّا، وَمَا أَرَاكُمْ فَاعِلِينَ، تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا، يَحْمِلُكُمْ عَلَى الْمَحَجَّةِ الْبَيْضَاءِ".»

### سند سوم:

«... حَدَّثَنَا نَدِيرُ بْنُ جُنَاحٍ الْقَاضِي، حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَهْرَانَ، حَدَّثَنَا أَبِي، حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَرَّاسَةَ، عَنْ ابْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ يَثِيعٍ، عَنْ عَلِيٍّ، عَنْ النَّبِيِّ ﷺ مِثْلَهُ.»<sup>۱</sup>



سند دوم ابو نعیم حسن است<sup>۱</sup> و ابن الجزری شافعی نیز آن را نقل کرده و درباره ی سندش گفته است: «حدیث حسن الإسناد، رجاله موثقون.»<sup>۲</sup>

البته این روایت با اضافاتی که مشتمل بر مدح ابوبکر و عمر می باشد نیز نقل شده و بزرگان اهل سنت آن را معتبر شمرده اند که به نظر می رسد بعضی از راویان، از روی تقیه، آن اضافات را به حدیث افزوده اند تا بتوانند روایت مدح امیرالمومنین (علیه السلام) را در جامعه ی نواصب بگویند.

مولوی حسن الزمان حیدر آبادی درباره ی این حدیث می نویسد:

«این حدیث صحیح، مانند نص صریح است در تقدیم مولا علی (علیه السلام) بر شیخین در هدایت به صراط مستقیم.»<sup>۳</sup>

[۱] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الكلم:

سلیمان بن أحمد الطبرانی: حافظ ثبت / عبد الله بن وهيب الجذامي: صدوق حسن الحديث / محمد بن المتوكل القرشي: صدوق حسن الحديث / عبد الرزاق بن همام الحميري: ثقة حافظ / النعمان بن أبي شيبه الصنعاني: ثقة / سفیان الثوري: ثقة حافظ / أبو إسحاق السبيعي: ثقة مكثر / يزيد بن يثيع الهمداني: مقبول. توثيقش می آید / / حذيفة بن اليمان العبسي: صحابي.

**توثيق زيد بن يثيع الهمداني:**

او را ابن حبان و عجلی توثیق کرده اند و لذا ابن حجر در نهایت رای به ثقه بودنش داده است؛ اما محققین کتاب تقریب التهذیب او را مقبول دانسته اند.

تحریر تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۴۳۷ رقم ۲۱۶۰ زيد بن يثيع، ... الهمداني الكوفي: ثقة، مخضرم، من الثانية. ت. س. • بل: مقبول، تفرّد بالرواية عنه أبو إسحاق السبيعي، ولم يوثقه سوى العجلي وابن حبان، ولذلك مال الذهبي إلى تجهيله في "الميزان".

ألبانی و حافظ بوصیری نیز ابن یثیع را ثقه دانسته اند.

سلسلة الاحاديث الصحيحة، ج ۲ ص ۴۶۸ رقم ۸۲۴ وجعل بعضهم مكانه زيد بن يثيع وهو ثقة

إتحاف الخيرة المهرة، ج ۶ ص ۷۱ رقم ۵۳۶۳ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ يَثِيعٍ... هَذَا إِسْنَادٌ رَوَاهُ ثِقَاتٌ.

ضياء مقدسی نیز در صحیحش از او روایاتی نقل کرده و محققش دکتر عبدالملک بن دهیش سندشان را تصحیح نموده است.

الأحاديث المختارة، ج ۲ ص ۸۴-۸۶ ح ۴۶۱-۴۶۳

حسین سلیم اسد الدارانی نیز سند روایت ابن یثیع را صحیح دانسته است. مسند الدارمي، ج ۲ ص ۱۲۲۲ ح ۱۹۶۰

[۲] مناقب الأسد الغالب، ص ۳۳ ح ۳۴

[۳] القول المستحسن في فخر الحسن، ص ۳۳۶ وهذا الحديث الصحيح كالنص الصريح في تقديم المولي علي علي الشبخين

رضي الله عنهم في هداية الخليفة الطريقة الحققة ومعرفة الحقيقة المعبر عنها بالصرط المستقيم

## چهارم: امیرالمومنین (علیه السلام) دروازه ی علوم نبوی

از جمله احادیثی که اعلمیت امیرالمومنین (علیه السلام) را ثابت می کند، حدیث «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ» است؛ همانطور که شاه عبدالعزیز دهلوی به دلالت آن اعتراف کرده و گفته است:

«اگر شخصی باب مدینه العلم شد، چه لازم است که صاحب ریاست عام هم باشد بلافصل بعد از پیغمبر؟ غایه ما فی الباب آن که یک شرط از شرایط امامت در وی به وجه اتم متحقق گشت؛ از وجدان یک شرط، وجود مشروط لازم نمی آید.»<sup>۱</sup>

این حدیث در کتب اهل سنت از چند نفر از صحابه نقل شده است که بعضی از اسانید آن معتبرند و در مجموع، به مرتبه ی صحت می رسد.

جالب اینکه ابن جوزی حنبلی که در دشمنی با احادیث فضایل اهل بیت (علیهم السلام) گوی سبقت را از همگان برده، این حدیث را با پنج طریق از امیرالمومنین (علیه السلام)، ده طریق از ابن عباس و دو طریق از جابر بن عبدالله نقل می کند و سپس در آخر نتیجه می گیرد که این حدیث، ساختگی است!!!

«حدیث دهم در ذکر مدینه العلم است، و آن از علی (علیه السلام)، ابن عباس و جابر نقل شده است. و اما حدیث علی (علیه السلام) پنج طریق دارد ... و اما حدیث ابن عباس ده طریق دارد ...»<sup>۲</sup>

در ادامه ما بعضی از طرق معتبر این حدیث را ذکر می کنیم:

[۱] تحفه ی اثنا عشری، ص ۳۸۸

[۲] الموضوعات، ج ۱ ص ۲۶۱ و ۲۶۲ الحدیث العاشر فی ذکر مدینه العلم، وفیه عن علی وابن عباس وجابر. فأما حدیث

علی رضی الله عنه فله خمسة طرق ... وأما حدیث ابن عباس فله عشرة طرق

## ۱. حضرت علی (علیه السلام)

ترمذی در سنن خود از طریق «محمد بن عمر بن الرومی»<sup>۱</sup> از «قاضی شریک بن عبدالله»<sup>۲</sup>، از سلمه و او از سوید بن غفله از صنابحی از حضرت علی (علیه السلام) روایت کرده است که رسول الله ﷺ فرمودند: «من خانه حکمتم و علی در آن است.»<sup>۳</sup>

به شهادت محب الدین طبری (عالم سنی در قرن هفتم) در دو کتابش، ترمذی این حدیث را حسن [غریب] دانسته است.<sup>۴</sup> اما در چاپ های موجود از کتاب سنن ترمذی، نظر وی به صورت «هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ مُنْكَرٌ» آمده است. مؤید نقل طبری، آن است که ترمذی از راوی مورد اتهام این سند؛ یعنی محمد بن عمر بن الرومی در جای دیگر از کتاب سنن خود روایتی را نقل کرده و درباره ی سندش چنین اظهار می دارد: «هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ غَرِيبٌ لَا نَعْرِفُهُ إِلَّا مِنْ حَدِيثِ بْنِ الرَّؤْمِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُسْهِرٍ.»<sup>۵</sup> یعنی ترمذی حدیث او را اقلاً از نوع حسن لذاته می داند!

[۱] ابن حبان نام او را در کتاب «الثقات» خود آورده (الثقات، ج ۹ ص ۷۱ رقم ۱۵۲۴۱) است. از طرفی طبق نظر شعیب الارنؤوط و دکتر بشار عواد معروف، اگر شخصی را ابن حبان توثیق کند و از او چهار نفر یا بیشتر روایت نقل کنند، او صدوق حسن الحدیث می شود (تحریر تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۳۳-۳۴)؛ لذا از آنجایی که طبق آمار برنامه جوامع الکلم، از این راوی ۳۱ نفر روایت نقل کرده اند، وی به درجه ی صدوق حسن الحدیث می رسد. ضمناً جرح هایی که به وی شده، غیر مفسر است؛ لذا توثیق ابن حبان مقدم می شود (أجوبة الحافظ ابن حجر العسقلاني، ص ۱۴۱).

[۲] حسین سلیم اسد الدارانی در تحقیق کتاب «موارد الظمان إلى زوائد ابن حبان، ج ۵ ص ۳۳۸-۳۴۲ ح ۱۷۰۱» به طور مفصل به ذکر جرح و تعدیل های شریک بن عبدالله و پاسخ به ادله ی تضعیف وی پرداخته و در نهایت وی را حسن الحدیث دانسته است.

[۳] سنن الترمذی، ج ۵ ص ۶۳۷ ح ۳۷۲۳ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُوسَى، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمَرَ بْنِ الرَّؤْمِيِّ، حَدَّثَنَا شَرِيكٌ، عَنْ سَلْمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ، عَنْ سُؤَيْدِ بْنِ غَفَلَةَ، عَنِ الصَّنَابِحِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِزْوَانَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: "أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا".

[۴] ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، ج ۱ ص ۷۷ عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله ﷺ (أنا دار الحكمة وعلی بابها) أخرجه الترمذی وقال حدیث حسن.

الریاض النضرة فی مناقب العشرة، ج ۳ ص ۱۵۹ عن علی علیه السلام قال: قال رسول الله -صلى الله عليه وسلم: "أنا دار الحكمة وعلی بابها" أخرجه الترمذی وقال: حسن غریب.

[۵] سنن الترمذی، ج ۵ ص ۶۷۶ ح ۳۸۱۵

همین حدیث را ابو جعفر طبری (محدث، مورخ و مفسر مشهور اهل سنت، ت ۳۱۰ هـ) با همین سند نقل کرده و آن را صحیح السند دانسته است.<sup>۱</sup>

ابن عساکر شافعی اما این حدیث را از طریق «سُوید بن سعید الهروی»<sup>۲</sup> از شریک از سلمه و او از صنابحی از حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَام) و ایشان از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) به صورت «من شهر علمم و علی (عَلَيْهِ السَّلَام) دروازه آن است؛ پس هر کس قصد ورود به شهر را دارد، باید از دروازه آن وارد شود.» روایت کرده و برنامه جوامع الکلم حکم به حسن بودن سندش داده است.<sup>۳</sup>

## ۲. عبد الله بن عباس

این حدیث را محدثان اهل سنت با سندهای صحیح و حسن از طریق سه راوی مورد وثوق، به نقل از ابومعاویه از اعمش از مجاهد و او از ابن عباس از رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) روایت کرده اند. این سه راوی عبارتند از:

۱. «ابو الصلت عبدالسلام بن صالح هروی» که حافظ ابن حجر در جمع بندی وی را صدوق دانسته است.
  ۲. «محمد بن جعفر الفیدی» که ارئووط او را صدوق حسن الحدیث دانسته؛ اما در حقیقت وی ثقه است.
  ۳. «محموظ بن بحر الانطاکی» [از «موسی بن محمد الانصاری»] که سلیم اسد وی را ثقه دانسته است.
- در ادامه به بررسی این سه سند می پردازیم.

سند اول: روایت ابو الصلت عبدالسلام بن صالح هروی<sup>۴</sup>

[۱] تهذیب الاثر مسند علی، ج ۳ ص ۱۰۴ قال الطبری: هذا خبر صحیح سنده

[۲] احمد شاکر سند روایت سوید بن سعید را تصحیح کرده (المسند للإمام أحمد، ج ۱ ص ۳۶۱ ح ۴۵۶) و در جای دیگر نیز به توثیق او پرداخته است. المسند للإمام أحمد، ج ۱ ص ۳۶۹ رقم ۴۷۷ و شیخه سوید بن سعید: وثقه الإمام أحمد والعجلي وغيرهما، وقال البغوي: (كان من الحفاظ، وكان أحمد ينتقي عليه لولديه فيسمعان منه). وتكلم فيه بعضهم، والراجح ما قلنا. لأن أحمد لم يكن يأذن لابنه عبد الله أن يسمع إلا من الثقات، مات سوید سنة ۲۴۰ عن ۱۰۰ سنة.

[۳] تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲ ص ۳۷۸ ح ۴۴۶۲۹ أَخْبَرَنَا أَبُو الْمُظْفَرِ عَبْدُ الْمُنْعِمِ بْنُ عَبْدِ الْكَرِيمِ، وَأَبُو الْقَاسِمِ زَاهِرُ بْنُ طَاهِرٍ، قَالَا: أَنَا أَبُو سَعْدٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، أَنَا أَبُو سَعِيدٍ مُحَمَّدُ بْنُ بَشْرِ بْنِ الْعَبَّاسِ، أَنَا أَبُو لَيْبِدٍ مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ، نَا سُوَيْدُ بْنُ سَعِيدٍ، نَا شَرِيكَ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ كَهَيْلٍ، عَنِ الصَّنَابِحِيِّ، عَنْ عَلِيٍّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: "أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ، وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ بَابَ الْمَدِينَةِ."

[۴] توثیق ابو الصلت الهروی طبق برنامه جوامع الکلم:

«حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّجِيمِ الْهَرَوِيُّ بِالرَّمْلَةِ، ثنا أَبُو الصَّلْتِ عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحٍ، ثنا أَبُو مُعَاوِيَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ".»

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و راوی مورد اشکال آن (ابو الصلت هروی) را نیز توثیق نموده است.<sup>۱</sup>

#### سند دوم: روایت محمد بن جعفر الفیدی

حاکم به دنبال روایت ابو الصلت هروی از ابن عباس، همین حدیث را با دو سند از محمد بن جعفر الفیدی و او با همان سند ابو الصلت، آن را از ابن عباس روایت کرده است:

«ابو الصلت ثقة و مورد اعتماد است؛ چرا که من از محمد بن یعقوب از عباس بن محمد دوری شنیدم که میگفت: از یحیی بن معین درباره ابو الصلت هروی سؤال کردم. پس گفت: ثقة است. گفتم: مگر او همانی نیست که از ابو معاویه از اعمش حدیث «أنا مدينة العلم» را نقل کرده است؟ پس گفت: محمد بن جعفر الفیدی که مورد اعتماد و امانت دار است نیز آن را نقل کرده است.

شنیدم از ابو نصر احمد بن سهل، فقیه قنایی و پیشوای زمانش در بخارا که می گفت: شنیدم از صالح بن محمد بن حبیب الحافظ که می گفت: درباره ی ابو الصلت هروی سؤال شد. پس گفت: یحیی بن معین بر ابو الصلت وارد شد، در حالی که من نیز همراه او بودم، بر او سلام کرد. وقتی از پیش او خارج شد، من به دنبالش رفتم و گفتم: نظر شما درباره ابو الصلت چیست؟ یحیی بن معین گفت: او راستگو است. من به او گفتم: او همانی است که روایت اعمش از مجاهد از ابن عباس را نقل کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: من شهر علم هستم و علی عليه السلام دروازه آن است؛ پس هر کس می خواهد وارد شهر شود، باید از دروازه وارد شود.

یحیی بن معین: ثقة صدوق إلا أنه يتشيع، ومرة: قد سمع وما أعرفه بالكذب، ومرة: لم يكن من أهل الكذب وهذه الأحاديث التي يروونها ما نعرفها / أبو داود السجستاني: ضابط، ورأيت ابن معين عنده / أبو عبد الله الحاكم: روى مناكير، ومرة ذكره في المستدرک، قال: ثقة مأمون / أحمد بن محمد الماليني: سئل عن عبد السلام فقال نعيم بن الهيصم ثقة / البرهان الحلبي: الرجل الصالح إلا أنه شيعي جلد / المزي: أديب فقيه عالم / ابن حجر العسقلاني: قال في التقریب: صدوق له مناكير، وكان يتشيع، وأفرط العقيلي فقال: كذاب. تقریب التهذيب، ج ۱ ص ۳۵۵ رقم ۴۰۷۰.

[۱] المستدرک على الصحيحين، ج ۳ ص ۱۳۷ ح ۴۶۳۷ قال الحاكم: هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه وأبو الصلت ثقة

پس گفت: این روایت را الفیدی نیز از ابو معاویه از اعمش نقل کرده، همان طوری که ابو الصلت روایت کرده است.»<sup>۱</sup>

هر دو سند مذکور معتبر هستند که ما تنها به بررسی سند طریق اول که بر مبنای نظرات رجالی شیخ شعیب الارنؤوط و دکتر بشار عواد معروف در کتاب تحریر تقریب التهذیب صحیح است، اکتفا می کنیم.<sup>۲</sup>

[۱] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۳۷ ذیل ح ۴۶۳۷ فِأَبِي سَمِعْتُ أَبَا الْعَبَّاسِ مُحَمَّدَ بْنَ يَعْقُوبَ فِي التَّارِيخِ، يَقُولُ: سَمِعْتُ الْعَبَّاسَ بْنَ مُحَمَّدٍ الدُّورِيَّ، يَقُولُ: سَأَلْتُ يَحْيَى بْنَ مَعِينٍ، عَنْ أَبِي الصَّلْتِ الْهَرَوِيِّ، فَقَالَ: ثَقَّةٌ. فَقُلْتُ: أَلَيْسَ قَدْ حَدَّثَ عَنْ أَبِي مُعَاوِيَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ "أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ"؟ فَقَالَ: قَدْ حَدَّثَ بِهِ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْفَيْدِيِّ وَهُوَ ثِقَةٌ مَأْمُونٌ. سَمِعْتُ أَبَا نَصْرٍ أَحْمَدَ بْنَ سَهْلٍ الْفَقِيهَ الْقَبَائِيَّ إِمَامَ عَصْرِهِ بِخَارِزَمٍ، يَقُولُ: سَمِعْتُ صَالِحَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ حَبِيبِ الْحَافِظِ، يَقُولُ: وَسُئِلَ عَنْ أَبِي الصَّلْتِ الْهَرَوِيِّ، فَقَالَ: دَخَلَ يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ وَنَحْنُ مَعَهُ عَلَى أَبِي الصَّلْتِ فَسَلَّمْ عَلَيْهِ، فَلَمَّا خَرَجَ تَبِعْتُهُ، فَقُلْتُ لَهُ: مَا تَقُولُ رَجَمَكَ اللَّهُ فِي أَبِي الصَّلْتِ؟ فَقَالَ: هُوَ صَدُوقٌ. فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّهُ يَزُورِي حَدِيثَ الْأَعْمَشِ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ "أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ، وَعَلَيَّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا"، فَقَالَ: قَدْ رَوَى هَذَا ذَلِكَ الْفَيْدِيُّ، عَنْ أَبِي مُعَاوِيَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، كَمَا رَوَاهُ أَبُو الصَّلْتِ.

[۲] بررسی سند روایت:

- ❖ «محمد بن يعقوب بن يوسف بن معقل بن سنان أبو العباس الأصم مولى بني أمية النيسابوري راوي المذهب، كان إماما، ثقة، حافظا، ضابطا، صدوقا، دينا...» طبقات الشافعيين لابن كثير، ص ۲۷۰
  - ❖ «عباس بن محمد بن حاتم الدوروي، أبو الفضل البغدادي، حُوَازِمِيُّ الْأَصْلُ: ثَقَّةٌ حَافِظٌ، مِنَ الْحَادِيَةِ عَشْرَةِ، مَاتَ سَنَةَ إِحْدَى وَسَعِينَ، وَقَدْ بَلَغَ ثَمَانِيًا وَثَمَانِينَ سَنَةً. ٤.» تحرير تقریب التهذیب، ج ۲ ص ۱۸۸ رقم ۳۱۸۹
  - ❖ «يحيى بن معين بن عَوْنِ الْفَطْفَانِيِّ مَوْلَاهُمْ، أَبُو زَكْرِيَا الْبَغْدَادِيُّ: ثَقَّةٌ حَافِظٌ مَشْهُورٌ إِمَامٌ الْجَرْحِ وَالتَّعْدِيلِ، مِنَ الْعَاشِرَةِ، مَاتَ سَنَةَ ثَلَاثٍ وَثَلَاثِينَ بِالْمَدِينَةِ النَّبَوِيَّةِ...» تحرير تقریب التهذیب، ج ۴ ص ۱۰۲ رقم ۷۶۵۱
  - ❖ «محمد بن جعفر الفَيْدِيُّ ... صدوق حسن الحديث، فقد روى عنه جمع من الثقات، وذكره ابن حبان في "الثقات"، ولا نعلم فيه جرْحًا.» تحرير تقریب التهذیب، ج ۳ ص ۲۲۲ رقم ۵۷۸۶
- می گویم: طبق همین روایت حاکم که با سند صحیح از یحیی بن معین نقل کرده، او این راوی را ثقة دانسته است؛ لذا وی با این توثیق، ثقة می شود، نه صدوق حسن الحديث؛ اما متاسفانه ارنؤوط و همکارش از توثیق او غفلت کرده اند.
- ❖ «محمد بن حَازِمٍ، بِمَعْجَمَتَيْنِ، أَبُو مُعَاوِيَةَ الضَّرِيرِ الْكُوفِيِّ، عَمِيٌّ وَهُوَ صَغِيرٌ؛ ثَقَّةٌ أَحْفَظُ النَّاسِ لِحَدِيثِ الْأَعْمَشِ وَقَدْ يَهْمُهُ فِي حَدِيثِ غَيْرِهِ...» تحرير تقریب التهذیب، ج ۳ ص ۲۳۴ رقم ۵۸۴۱
  - ❖ «سُلَيْمَانُ بْنُ مِهْرَانَ الْأَسَدِيِّ الْكَاهِلِيِّ، أَبُو مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ، الْأَعْمَشِ: ثَقَّةٌ حَافِظٌ عَارِفٌ بِالْقِرَاءَاتِ، وَرِعٌ لَكِنَّهُ يُدْلِسُ، مِنَ الْخَامِسَةِ، مَاتَ سَنَةَ سَبْعٍ وَأَرْبَعِينَ، أَوْ ثَمَانَ، وَكَانَ مَوْلَاهُ أَوَّلَ سَنَةِ إِحْدَى وَسِتِينَ. ع.»
- تحرير تقریب التهذیب، ج ۲ ص ۷۸ رقم ۲۶۱۵
- ❖ «مجاهد بن جَبْرِ، بفتح الجيم وسكون الموحدة، أبو الحَجَّاجِ الْمُخَزُومِيُّ مَوْلَاهُمْ، الْمَكِّيُّ: ثَقَّةٌ إِمَامٌ فِي التَّفْسِيرِ وَفِي الْعِلْمِ، مِنَ الثَّلَاثَةِ، مَاتَ سَنَةَ إِحْدَى - أَوْ اثْنَتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا أَوْ أَرْبَعًا - وَمِئَةً، وَهُوَ ثَلَاثٌ وَثَمَانُونَ. ع.»
- تحرير تقریب التهذیب، ج ۳ ص ۳۴۷ رقم ۶۴۸۱

## سند سوم: روایت موسی بن محمد الانصاری

خیثمة بن سلیمان الأطرابلسی (متوفای ۳۴۳ هـ) که ذهبی از وی به عنوان «الإمام الثقة» یاد کرده<sup>۱</sup> از شیخش «محمد بن عوف بن سفیان الطائی» که حافظ ابن حجر و شعیب ارزنوط او را «ثقة حافظ» دانسته اند<sup>۲</sup> از «محموظ بن بحر الانطاکی» که ابن حبان و حسین سلیم اسد الدارانی وی را «ثقه» دانسته اند<sup>۳</sup>، از طریق «موسی بن محمد الانصاری» که شعیب الارنوط وی را «ثقه» دانسته<sup>۴</sup>، از ابومعاویه از اعمش از مجاهد و او

بنابراین سند این روایت (بدون توجه به تعدد طرق) بر مبنای رجالی شعیب الارنوط و دکتر بشار عواد معروف حداقل حسن است که آن هم به خاطر غفلت آن دو از توثیق یحیی بن معین می باشد و الا الفیدی را نیز باید ثقه می دانستند که بدین ترتیب سند این روایت بر مبنایشان صحیح می بود.

جهت اطلاع از تفصیل بحث سندی، رجوع شود به کتاب «النقد الصحیح لما اعترض علیه من احادیث المصابیح» تألیف حافظ علائی که محققش شیخ محمود سعید ممدوح در پاورقی آن مفصل به بررسی و تصحیح سند حدیث انا مدینه العلم به روایت محمد بن جعفر الفیدی پرداخته و به شبهات آن پاسخ داده است.

[۱] سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵ ص ۴۱۲ الإمام الثقة المعمر، محدث الشام، أبو الحسن خیثمة بن سلیمان بن حیدرة بن سلیمان القرظی السامی الأطرابلسی، مصنف (فضائل الصحابة). كان رجلاً جوالاً صاحب حدیث.

[۲] تحریر تقریب التهذیب، ج ۳ ص ۳۰۱ رقم ۶۲۰۲ محمد بن عوف بن سفیان الطائی، أبو جعفر الحمصی، ثقة حافظ، من الحادیة عشرة، مات سنة اثنتین - أو ثلاث - وسبعین. د عس.

[۳] مجمع الزوائد الدارانی، ج ۲ ص ۶۲-۶۳ رقم ۳۱۴ فی الأوسط - مجمع البحرین ص (۱۵) - من طریق محمد بن عبد الله الحضرمی، حدثنا محموظ بن بحر الأنطاکی، حدثنا الولید بن عبد الواحد، عن ابن لهیعة، عن عطاء بن دینار، عن سعید بن جبیر، عن ابن عمر... وهذا إسناده ضعيف لضعف ابن لهیعة، ورواية عطاء بن دینار، عن سعید بن جبیر - صحیفة. وباقي رجاله ثقات. الولید بن عبد الواحد التیمی، روی عنه أكثر من واحد، وما رأيت فيه جرحاً، ووثقه ابن حبان. ومحموظ بن بحر الأنطاکی، قال ابن عدي في الكامل ۶/ ۲۴۳۳: "سمعت أبا عروبة يقول: كان محموظ يكذب... ثم أورد له حديثاً منكراً وقال: "وليس هذا من قبل محموظ بن بحر، إلا أن محموظاً له أحاديث يوصلها، وغيره يرسلها، وأحاديث يرفعها وغيره يوقفها على الثقات." وذكر الذهبي في "ميزان الاعتدال" ۳/ ۴۴۴ الجزء الأول مما قاله ابن عدي، وأورد حديث (أنا مدينة الحكمة وعلي بابها) واعتبره من بلاياه، وتقب هذا الحافظ ابن حجر في "لسان الميزان" ۵/ ۱۹ بقوله: "وهذا الحديث قد رواه غيره عن أبي معاوية، فليس هو من بلاياه." ثم ذكر الجزء الثاني مما قاله ابن عدي، وهذا ميل منه إلى قبوله. وفات الجميع أن ابن حبان ذكره في ثقاته ۹/ ۲۰۴ وقال: "مستقيم الحديث".

[۴] شرح مشکل الآثار ت الارنوط، ج ۶ ص ۱۹۲ رقم ۲۴۰۳ موسی بن محمد الأنصاری ثقة، وثقه ابن معین، وقال أبو حاتم:

لا بأس به

از ابن عباس این حدیث را به صورت «أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ، وَعَلِيٌّ بَابُهَا» نقل کرده<sup>۱</sup> و برنامه جوامع الکلم حکم به حسن بودن سندش داده است.<sup>۲</sup>

در مورد اشکال به عنعنه ی ابو معاویه از اعمش از مجاهد از ابن عباس نیز باید گفت که:

**اولاً:** «ابو معاویه» از بهترین شاگردان اعمش و «مجاهد» نیز از بهترین شاگردان ابن عباس است و هیچ کدام مدلس نیستند؛ لذا عنعنه ی آن ها ضرری به اعتبار سند نمی زند.

**ثانیاً:** هر چند اعمش مدلس است؛ اما این حدیث را با واسطه ی مجاهد تابعی از ابن عباس صحابی نقل کرده؛ لذا طبق نظر شعیب الارنؤوط و بشار عواد معروف، عنعنه ی او در این شرایط حمل بر اتصال می شود.<sup>۳</sup>

**ثالثاً:** همانطور که حسین سلیم اسد گفته: «اصل، قبول روایت مدلس ثقه است با هر صیغه ای که روایت شود (اعم از عن، حدثنا، خبرنا و...) تا اینکه روشن شود که آن روایت، مدلس است.»<sup>۴</sup>

**رابعاً:** بخاری و مسلم عنعنه ی ابو معاویه از اعمش از مجاهد را در صحیح های خود آورده اند.<sup>۵</sup> عنعنه ی مجاهد از ابن عباس را نیز علمایی مانند شعیب الارنؤوط<sup>۶</sup> و ألبانی<sup>۷</sup> صحیح السند دانسته اند.

[۱] حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْفٍ، حَدَّثَنَا مَحْفُوظٌ بْنُ بَحْرِ الْأَنْطَاكِيِّ، حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَنْصَارِيُّ الْكُوفِيُّ، عَنْ أَبِي مُعَاوِيَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا مَرْفُوعًا "أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ، وَعَلِيٌّ بَابُهَا"

[۲] من حدیث خیثمة، ج ۱ ص ۲۰۰ (ح ۱۷۶) حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن رجاله ثقات عدا محفوظ بن بحر الأنطاكي وهو صدوق حسن الحديث

[۳] تحرير تقریب التهذيب، ج ۱ ص ۴۰ ومن ذلك أيضًا وصف عدد من التابعين الذين لم يُدركوا أحدًا من الصحابة، أو بعضهم، وأرسلوا أحاديثهم بالتدليس مثل سليمان بن مهران الأعمش، وحبيب بن أبي ثابت، ويحيى بن أبي كثير، والحسن البصري، وأبو إسحاق السبيعي ونحوهم. فهؤلاء وأمثالهم إذا رَوَوْا عن الصحابة لم يُقبل حديثهم إلا إذا صرحوا بالسمع منهم، أما إذا رَوَوْا عن التابعين ولم يصِّرحوا بالسمع، فَيُقبَلُ حديثهم.

[۴] مجمع الزوائد ت اسد، ج ۱۸ ص ۵۴۵ ح ۱۵۱۱۸ ومما تقدم يتضح أن الأصل قبول رواية المدلس الثقة بأية صيغة رويت حتى يتبين أنها مدلسة.

[۵] صحیح البخاری، ج ۱ ص ۴۵۸ ح ۱۲۹۵ و صحیح مسلم، ج ۱ ص ۳۲۷ ح ۴۴۲ «... حدثنا أبو معاوية عن الأعمش عن مجاهد عن ...»

[۶] مسند احمد ط الرسالة، ج ۵ ص ۱۳۶ ح ۲۹۹۱ قال الارنؤوط: إسناده صحيح على شرط الشيخين / حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَمَّادٍ، حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ...

[۷] الثمر المستطاب في فقه السنة والكتاب، ج ۲ ص ۸۳۷ أخرجه الإمام أحمد: ثنا يحيى بن حماد: ثنا أبو عوانة عن الأعمش عن مجاهد عن ابن عباس به وهذا سند صحيح رجاله كلهم ثقات رجال الشيخين .



بنابراین سند روایت ابو معاویه به صورت معنعن، بر شرط شیخین صحیح است؛ یعنی در بالاترین درجه ی صحت سندی قرار دارد!

### ۳. جابر بن عبد الله

حاکم این حدیث را با سندش از جابر نیز نقل کرده که در تعلیق بر سند قبلش، تصحیحش نموده است.<sup>۱</sup>

### تصحیح و تحسین حدیث توسط علمای اهل سنت

تعدادی از علمای بزرگ عامه، این حدیث را معتبر دانسته اند که در ادامه مدارکش را می آوریم.

#### ۱. یحیی بن معین

خطیب بغدادی می نویسد:

«اما حدیث أعمش که ابو صلت آن را از ابو معاویه نقل کرده است، احمد بن حنبل و یحیی بن معین آن را رد کردند؛ سپس یحیی جستجوی بیشتری کرد؛ پس سند دیگری پیدا کرد که کس دیگری غیر از ابو صلت نیز آن را از ابو معاویه نقل کرده... قاسم می گوید که از یحیی درباره این روایت سؤال کردم. گفت: صحیح است.»<sup>۲</sup>

جالب اینکه خطیب بغدادی در ادامه از عباس بن محمد الدوری نقل می کند که می گفت:

«شنیدم که یحیی بن معین، ابو صلت عبدالسلام بن صالح را توثیق می کرد. پس گفتم یا به او گفته شد: او همان کسی است که از ابو معاویه از اعمش، حدیث «أنا مدينة العلم وعلي بابها» را نقل کرده است. پس [یحیی بن معین] گفت: از جان این بیچاره چه می خواهید؟ آیا اینطور نیست که این حدیث را محمد بن جعفر الفیدی نیز از ابو معاویه نقل کرده است؟»<sup>۳</sup>

[۱] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۳۸ ح ۴۶۳۹ حاکم درباره ی این حدیث در تعلیق بر حدیث سابق گفته است: ولهذا الحدیث شاهد من حدیث سفیان الثوری بإسناد صحیح / حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْفَقِيهَةُ الْإِمَامُ الشَّاشِيُّ الْقَفَّالُ بِخَارِي، وَأَنَا سَأَلْتُهُ، حَدَّثَنِي التُّعْمَانُ بْنُ الْهَارُونَ الْبَلَدِيُّ بِئْتِدٍ مِنْ أَصْلِ كِتَابِهِ، ثنا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ الْحَزَائِي، ثنا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، ثنا سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُثْمَانَ بْنِ حُنَيْمٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عُثْمَانَ النَّيْمِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ، يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: "أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ، وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ"

[۲] تاریخ بغداد، ج ۱۱ ص ۴۹ واما حدیث الأعمش فان أبا الصلت كان يرويه عن أبي معاوية عنه فأنكره أحمد بن حنبل ويحیی بن معین من حدیث أبي معاوية ثم بحث یحیی عنه فوجد غیر أبي الصلت قد رواه عن أبي معاوية... عن بن عباس قال قال رسول الله ﷺ أنا مدينة العلم وعلي بابها فمن أراد العلم فليأت بابها قال القاسم سألت یحیی بن معین عن هذا الحدیث فقال هو صحیح [۳] تاریخ بغداد، ج ۱۱ ص ۵۰ أخبرنا محمد بن علي المقرئ أخبرنا محمد بن عبد الله النيسابوري قال سمعت أبا العباس محمد بن يعقوب الأصم يقول سمعت العباس بن محمد الدوري يقول سمعت یحیی بن معین یوثق أبا الصلت عبد السلام بن صالح

## ۲. ابو عیسیٰ ترمذی

قبلا تحسین این حدیث توسط ترمذی را از محب الدین طبری (عالم سنی در قرن هفتم) نقل کردیم.

## ۳. ابن جریر طبری

گذشت که او سند روایت حضرت علی (علیه السلام) را صحیح دانسته بود.

## ۴. حاکم نیشابوری

گذشت که او سه تا از سند‌های این حدیث از ابن عباس و جابر بن عبد الله را تصحیح کرده است.

## ۵، ۶ و ۷. حافظ ابو سعید علایی، زرکشی و ابن حجر عسقلانی

حافظ ابو سعید علایی بعد از بحث درباره ی اسانید روایت ابن عباس، در نهایت این حدیث را از قسم حسن و قابل احتجاج می شمارد.

بدر الدین زرکشی از حافظ علایی چنین نقل می کند:

«نتیجه آن که این حدیث با مجموع دو طریقی که از ابو معاویه و شریک نقل شده است، به درجه «حسن» می رسد که می شود به آن احتجاج کرد؛ لذا ضعیف نیست، چه رسد به این که جعلی و ساختگی باشد.»<sup>۱</sup>

بدر الدین زرکشی نیز با سکوتش در مقابل این سخن، عملا با نظر او موافقت می کند.

ابن حجر عسقلانی نیز بعد از نقل این حدیث از ابن عباس، می گوید:

«این حدیث در کتاب مستدرک حاکم طرق متعدد دارد که کمترین درجه آن این است که این روایت اصل و ریشه دارد؛ پس شایسته نیست که حدیث ساختگی به آن اطلاق شود.»<sup>۲</sup>

فقلت أو قيل له إنه حدث عن أبي معاوية عن الأعمش أنا مدينة العلم وعلي بابها فقال ما تريدون من هذا المسكين أليس قد حدث به محمد بن جعفر الفيدى عن أبي معاوية هذا أو نحوه

[۱] التذكرة فى الأحادیث المشتهرة، ج ۱ ص ۱۶۴-۱۶۵ وقال الحافظ أبو سعید العلاء هذا الحدیث ذكره ابن الجوزى فى الموضوعات وقال غيره وعندى فى ذلك نظر ... والحاصل ان الحدیث یتتهى لمجموع طریقی أبى معاویة وشریک إلى درجۃ الحسن المحتج به ولا یكون ضعيفا فضلا عن ان یكون موضوعا انتهى

[۲] لسان المیزان، ج ۲ ص ۱۲۲ رقم ۵۱۳ وهذا الحدیث له طرق كثيرة فى مستدرک الحاکم أقل أحوالها أن یكون للحدیث أصل فلا ینبغى أن یطلق القول علیه بالوضع

اما سیوطی تصریح می کند که حافظ علایی و حافظ ابن حجر، صریحا این روایت را تحسین کرده اند.<sup>۱</sup>  
ملا علی قاری نیز تحسین حافظ علایی و ابن حجر را نقل کرده است.<sup>۲</sup>

### ۸. شمس الدین سخاوی

حافظ شمس الدین سخاوی نیز حدیث ابن عباس را حسن دانسته است.<sup>۳</sup>

### ۹. عبدالرحمن سیوطی

سیوطی درباره ی این حدیث می گوید:

«درست این است که این حدیث حسن است و صحیح نیست آنطور که حاکم گفته و ساختگی هم نیست آنطور که گروهی گفته اند.»<sup>۴</sup>

سیوطی پس از نقل اشکالاتی که توسط علمای اهل سنت و به ویژه مغرضانی همچون ابن جوزی بر این روایت وارد شده، و برخی دیگر که روایت را «حسن» دانسته اند، در نهایت این چنین نتیجه گیری کرده است:  
«من نیز همیشه از این روایت، همین جواب ها را می دادم، تا این که به تصحیح ابن جریر طبری برخورددم که در کتاب تهذیب الآثار، روایت علی (رضی الله عنه) را تصحیح کرده بود و همچنین دیدم که حاکم روایت ابن عباس را تصحیح کرده است. پس از استخاره، به ارتقاء این حدیث از مرتبه «حسن» به مرتبه صحیح یقین کردم.»<sup>۵</sup>

### ۱۰. محمد بن یوسف صالحی شامی

[۱] الحاوی للفتاوی، ج ۲ ص ۵۱ «الحديث التاسع والثلاثون : حدیث : أنا مدينة العلم وعلي بابها أخرجه الترمذی من حدیث علی ، والطبرانی والحاكم وصححه من حدیث ابن عباس وحسنه الحافظان : العلاءي ، وابن حجر.»  
[۲] مرقة المفاتیح، ج ۱۱ ص ۲۵۳ «لكن قال الحافظ أبو سعيد العلاءي الصواب أنه حسن باعتبار طرقه لا صحيح ولا ضعيف فضلا عن أن يكون موضوعا ، ذكره الزركشي . وسئل الحافظ العسقلاني عنه فقال : إنه حسن لا صحيح كما قال الحاكم ولا موضوع كما قال ابن الجوزي.»

[۳] المقاصد الحسنة، ج ۱ ص ۱۷۰ ح ۱۸۹ «وأحسنها حدیث ابن عباس بل هو حسن.»

[۴] تاریخ الخلفاء، ج ۱ ص ۱۷۰ هذا حدیث حسن علی الصواب لا صحيح كما قال الحاكم ولا موضوع كما قاله جماعة

[۵] جامع الأحادیث، ج ۱۶ ص ۲۵۹ ذیل ح ۷۸۸۱ وقد كنت أجيب بهاذا الجواب دهرا إلی أن وقفت على تصحیح ابن

جریر لحدیث علی فی تهذیب الآثار مع تصحیح (ک) لحدیث ابن عباس ، فاستخرت الله وجزمت بارتقاء الحدیث من مرتبة الحسن إلی مرتبة الصحة والله أعلم

«ترمذی و دیگران از رسول خدا ﷺ نقل کرده اند که فرمود: «من شهر علمم و علی دروازه آن است.» حق این است که این روایت «حسن» است، همانطور که حافظ علانی و حافظ ابن حجر گفته اند.»<sup>۱</sup>

### ۱۱. ابن حجر هیتمی مکی

«اما حدیث «أنا مدينة العلم وعلی بابها» پس آن حدیثی «حسن» است، بلکه حاکم گفته «صحیح» است.»<sup>۲</sup>

### ۱۲. عبد الرؤوف مناوی

«این روایت به اعتبار طرقت حسن است. نه صحیح است و نه ضعیف؛ چه برسد به اینکه موضوع باشد آنطور که ابن جوزی خیال کرده است.»<sup>۳</sup>

### ۱۳. زرقانی مالکی

وی حدیث ابن عباس را حسن و حدیث حضرت علی (علیه السلام) را حسن لغیره دانسته است.<sup>۴</sup>

### ۱۴. محمد بن علی شوکانی

«حافظ ابن حجر عسقلانی گفته است: "سخن درست در مورد این حدیث خلاف سخن آن دو؛ یعنی ابن جوزی و حاکم است و حدیث از قسم حسن می باشد و به درجه ی صحت نمی رسد و به درجه ی کذب و دروغ هم تنزل نمی یابد." انتهای سخن او . و همین سخن درست است؛ زیرا یحیی بن معین، حاکم و پیروانشان در توثیق ابو الصلت اختلاف کردند. پس با وجود این اختلاف، این روایت صحیح نیست؛ بلکه حسن لغیره است به خاطر زیادی طرقتش، همانطور که بیان کردیم و طرق دیگری نیز دارد که صاحب اللالی (سیوطی) و غیر او ذکر کرده اند.»<sup>۵</sup>

[۱] سبل الهدی والرشاد، ج ۱ ص ۵۰۹ روی الترمذی وغیره مرفوعا: «أنا مدينة العلم وعلی بابها» والصواب الحدیث حسن .  
کما قال الحافظان العلانی وابن حجر

[۲] الفتاوی الحدیثیة، ج ۱ ص ۱۹۲ وأما حدیث أنا مدينة العلم وعلی بابها فهو حدیث حسن بل قال الحاکم صحیح  
[۳] التیسیر بشرح الجامع الصغیر، ج ۱ ص ۲۵۳ أنا مدينة العلم وعلی بابها فمن أراد العلم فلیأت الباب ... عق عد طب ک  
وصححه عن ابن عباس عد ک عن جابر بن عبد الله وهو حسن باعتبار طرفه لا صحیح ولا ضعیف فضلا عن كونه موضوعا ووهوم  
ابن الجوزی

[۴] مختصر المقاصد الحسنة، ص ۷۹ ح ۱۷۰ «ح: أنا مدينة العلم وعلی بابها، فمن أتى العلم فلیأت من بابها. حسن من  
حدیث ابن عباس لنفسه، ومن حدیث علی حسن لغیره.»

[۵] الفوائد المجموعة فی الأحادیث الموضوعة، ج ۱ ص ۳۴۹ قال الحافظ ابن حجر والصواب خلاف قولهما معا یعنی ابن  
الجوزی والحاکم وأن الحدیث من قسم الحسن لا یرتقی إلى الصحة ولا ینحط إلى الکذب انتهى وهذا هو الصواب لأن یحیی بن

می گویم: همانطور که گفتیم، روایت ابن عباس یک سند صحیح از طریق «محمد بن جعفر الفیدی» و یک سند حسن از طریق «موسی بن محمد الانصاری» دارد (+ پنج طریق دیگر)؛ لذا اساساً وابسته کردن حکم سند حدیث ابن عباس به ابوالصلت هروی، وجهی ندارد.

### ۱۵. محمد حبیب الله الشنقیطی

شنقیطی مالکی بعد از تأیید نظر سیوطی در صحت این حدیث، می نویسد:

«کوتاه سخن اینکه معنایش بدون شک صحیح است، به خصوص از روایت ابن عباس با لفظ «من شهر علمم و علی (علیه السلام) دروازه ی آن است، پس هرکس طالب علم باشد، باید از آن وارد شود» و آن با وقوعش به اجماع بدون اختلاف تأیید می شود؛ چرا که مردم پیوسته از دروازه ی ایشان به علم رسیده اند؛ زیرا از وی درباره هر مشکلی می پرسیدند.»<sup>۲</sup>

---

معین والحاکم قد خولفا فی توثیق اَبی الصلت ومن تابعه فلا یكون مع هذا الخلاف صحیحا بل حسنا لغيره لکنرة طرقة کما بیناه وله طرق أخرى ذکرها صاحب الالکىء وغيره

[۱] سلسله الأحادیث الضعیفة، ج ۶ ص ۵۲۲-۵۲۵ ح ۲۹۵۵ وقد وقفت علی جماعه تابعوا ابا الصلت فی روايته عن ابي معاوية، فأنا أسوق لك أسماءهم للنظر فی أحوالهم ... فهؤلاء ستة متابعین لأبي الصلت، لیس فیهم من یقطع بثقته، لأن من وثق منهم، فلیس توثیقه مشهورا

[۲] کفاية الطالب لمناقب علي بن أبي طالب، ص ۱۲۳ وبالجملة فإن معناه صحیح بلا شك، لا سيما ما كان من رواية ابن عباس بلفظ: «أنا مدينة العلم وعلي بابها، فمن أراد العلم فليأتته من بابه». ويؤيد ذلك الوقوع بالإجماع دون نزاع، إذ قد أتى الناس العلم من بابه دواماً، حيث كانوا يسألونه عن كل معضلة.

## پنجم: امیر المومنین (علیه السلام) و ارث علوم نبوی

از جمله مطالبی که اعلیت امیرالمومنین (علیه السلام) را ثابت می کند و مؤید مضمون حدیث مدینه العلم است، روایاتی است که آن حضرت را وارث پیامبر ﷺ معرفی می کند.

محمد حبیب الله شنقیتی در این خصوص می نویسد:

«آثاری وارد شده که دلالت بر ارث بردن علم توسط علی (علیه السلام) از رسول الله ﷺ می کند که به بعضی از آنها اشاره شد، و اگر سنداً صحیح نباشد، اما معنایش صحیح است و مشاهده ی آن در علی (علیه السلام) آن را تأیید میکند؛ و فهم ایشان در علم، قضاوت ها و فتوا هایش بزرگترین دلیل بر آن است.»<sup>۱</sup>

### روایت اول:

«از ابن عباس نقل شده که [حضرت] علی (علیه السلام) همیشه در زمان حیات پیامبر ﷺ می گفتند: ﴿ آیا اگر رسول خدا از دنیا رفتند یا به شهادت رسیدند، شما به به عقب و دوران جاهلیت بر می گردید؟ ﴾<sup>۲</sup> به خدا قسم، بعد از این که خداوند ما را هدایت کرد، ما به عقب بر نمی گردیم. قسم به خدا، من برادر رسول خدا ﷺ، ولی، وارث و پسر عموی ایشان هستم؛ پس چه کسی از من به او سزاوارتر است.»<sup>۳</sup>

این روایت را نسائی، طبرانی و ابن ابی حاتم در تفسیرش از طریق سماک بن حرب از عکرمه نقل کرده اند

[۱] کفایة الطالب لمناب علی بن ابي طالب، ص ۱۳۸ ووردت آثار دالة علي إرثه له في العلم قد تقدمت الإشارة إلي بعضها، وهي - وإن لم تصح صناعةً - فمعناها صحيح، وتویدها المشاهدة في علي رضي الله عنه، ففهمه في العلم وقضايه وفتاويه أعظم دليل علي ذلك

[۲] آل عمران: ۱۴۴

[۳] سنن النسائی الكبرى، ج ۵ ص ۱۲۵ ح ۸۴۵۰ و تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۳ ص ۷۷۷ ح ۴۲۶۱ و المعجم الكبير، ج ۱ ص ۱۰۷ ح ۱۷۶ ۴۶۳۵ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ النَّيْسَابُورِيُّ، وَأَحْمَدُ بْنُ عُمَانَ بْنِ حَكِيمٍ، وَاللَّفْظُ لِمُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ طَلْحَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَسْبَاطُ، عَنْ سَمَاطٍ، عَنْ عِكْرَمَةَ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، أَنَّ عَلِيًّا، "كَانَ يَقُولُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: «أَفَايُنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ»، وَاللَّهِ لَا تَنْقَلِبُ عَلَى أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ، وَاللَّهِ لَئِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ، لَأَقَاتِلُنَّ عَلَى مَا قَاتَلَ عَلَيْهِ حَتَّى مَاتَ، وَاللَّهِ إِنِّي لَأُحَوِّهُ، وَوَلِيُّهُ، وَوَارِثُهُ، وَإِنْ عَمَّهُ، وَمَنْ أَحَقُّ بِهِ مِنِّي؟"

که تمام رجالش موثق هستند<sup>۱</sup> و هیثمی رجالش را رجال صحیح دانسته است؛<sup>۲</sup> همچنین حاکم در مستدرک آورده، ولی هم او و هم ذهبی در مورد حکم سندش سکوت کرده اند؛<sup>۳</sup> اما در حدیث های دیگر، این سند را هر دو تصحیح کرده اند.<sup>۴</sup> این حدیث را ضیاء مقدسی نیز در صحیحش آورده<sup>۵</sup> و برنامه ی جوامع الکلم حکم به حسن بودن سندش داده است. همچنین ابن حبان حدیث دیگری را با این سند در صحیحش آورده است.<sup>۶</sup>

در مورد اضطراب سند روایات سماک بن حرب از عکرمة نیز، باید گفت که:

اولاً: علاوه بر علمای پیش گفته شده، ترمذی<sup>۷</sup>، ابن خزیمه<sup>۸</sup> و احمد شاکر<sup>۹</sup> نیز آن را صحیح دانسته اند.

ثانیاً: اضطراب روایات سماک از عکرمة مربوط به این است که آیا آن روایات از خود ابن عباس است، یا او از رسول الله ﷺ نقل کرده؛<sup>۱۰</sup> لذا این اشکال، ارتباطی با سند روایت مورد بحث ما ندارد.

[۱] بررسی سند روایت:

محمد بن یحیی الذهلی: ثقة حافظ جلیل - أحمد بن عثمان الأودی: ثقة / عمرو بن حماد القناد: صدوق رمی بالرفض / أسباط بن نصر الهمدانی: نام او را ذهبی در کتاب ذکر من تکلم فيه وهو موثق (ج ۱ ص ۴۱ رقم ۲۷) آورده و حافظ ابن حجر سند روایتش را حسن دانسته است (المطالب العالیة، ج ۹ ص ۵۵۹-۵۶۰ رقم ۲۰۸۶). دکتر سعد الشثری نیز وی را صدوق و سند روایتش را حسن دانسته است (المصنف، ج ۱۹ ص ۴۷ رقم ۳۶۰۶ حسن؛ السدی وأسباط صدوقان علی الصحیح.) / سماک بن حرب الذهلی: او را شعیب الارزؤوط از رجال مسلم و صدوق حسن الحدیث دانسته (مسند احمد، ج ۵ ص ۱۵۸ رقم ۳۰۲۸ رجاله ثقات رجال الشیخین غیر سماک بن حرب، فمن رجال مسلم، وهو صدوق حسن الحدیث) و سند روایت عمرو بن حماد از اسباط بن نصر از سماک را دکتر سعد الشثری (المصنف، ج ۱۷ ص ۴۷۰-۴۷۱ رقم ۳۳۹۲۷) و وصی الله بن محمد عباس (فضائل الصحابة لابن حنبل، ج ۲ ص ۷۰۲ ح ۱۲۰۱) حسن دانسته اند. / عکرمة مولی ابن عباس: ثقة.

[۲] مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۳۴ قال الهیثمی: رواه الطبرانی ورجاله رجال الصحیح

[۳] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۳۶ ح ۴۶۳۵

[۴] المستدرک علی الصحیحین، ج ۲ ص ۴۰۳ ح ۳۴۰۷، ص ۴۰۵ ح ۳۴۱۵، ص ۴۰۶ ح ۳۴۲۰، ص ۴۱۸ ح ۳۴۵۲، ص

۴۳۲ ح ۳۵۰۶، ص ۴۴۷ ح ۳۵۴۶ و ...

[۵] الأحادیث المختارة، ج ۲ ص ۲۳۳ رقم ۶۱۲

[۶] صحیح ابن حبان، ج ۱۱ ص ۴۵۱ رقم ۵۰۶۵ أخبرنا محمد بن أحمد بن علی الجوزی بالموصل حدثنا محمد بن إسماعیل

الأحمسی حدثنا عمرو بن حماد حدثنا أسباط بن نصر عن سماک عن عکرمة عن ابن عباس عن علی قال بعثني رسول الله صلی الله علیه وسلم برسالة ...

[۷] سنن الترمذی، ج ۱ ص ۹۴ ح ۶۵ و ج ۵ ص ۱۳۸ ح ۲۸۴۵ ... قال أبو عیسی هذا حدیث حسن صحیح

[۸] صحیح ابن خزیمه، ج ۱ ص ۵۷ ح ۱۰۹ و ج ۳ ص ۲۰۸ ح ۱۹۲۳

[۹] مسند احمد بن حنبل، ج ۲ ص ۴۳۱ ح ۱۸۶۳ قال الشاکر: إسناده صحیح

[۱۰] تاریخ بغداد، ج ۹ ص ۲۱۴ رقم ۴۷۹۲ أخبرنا حمزة بن محمد بن طاهر قال حدثنا الولید بن بکر حدثنا علی بن أحمد بن

زکریا الهاشمی حدثنا أبو مسلم صالح بن أحمد بن عبد الله العجلي حدثني أبي قال وسماك بن حرب بکری جائز الحدیث الا انه کان

محمد ناصر الدین ألبانی در این رابطه می گوید:

«می گویم: سندش صحیح است اگر نبود اینکه این روایت از جمله روایات سماک از عکرمة است که مضطرب می باشد و شاید اضطرابش زمانی است که روایتش مرفوع (از پیامبر ﷺ) باشد، ولی این روایت موقوفه (از صحابه) است همانطور که می بینی.»<sup>۱</sup>

از این رو ألبانی در چندین مورد، روایاتی با سند «سماک بن حرب عن عکرمة عن ابن عباس» را معتبر اعلام می کند:

«می گویم: سند این روایت حسن است و طبق شروط مسلم می باشد و در مورد سماک مقداری حرف وجود دارد.»<sup>۲</sup>

«می گویم: سند این روایت نیکو است، رجالش همگی ثقه و از رجال مسلم هستند، و در سماک مقداری سخن وجود دارد.»<sup>۳</sup>

«و شاهد دیگر این روایت، از ابن عباس است که طحاوی آن را از طریق سماک از عکرمة از او نقل کرده و سندش طبق شروط مسلم، صحیح است.»<sup>۴</sup>

## روایت دوم:

نسائی با سندش از ربیعہ بن ناجد روایت می کند که گفت:

«مردی به علی (رضی اللہ عنہ) گفت: ای امیرمؤمنان، چطور شد که از پسر عمویت ارث بردی، ولی عمویت نه؟ فرمود: رسول خدا ﷺ بنی عبدالمطلب را جمع کرد یا دعوت کرد و مقداری غذا برای آنان درست کرد و خوردند

في حديث عكرمة ربما وصل الشيء عن بن عباس وربما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وإنما كان عكرمة يحدث عن بن عباس

[۱] سلسلة الأحاديث الصحيحة، ج ۲ ص ۳۲۲ ح ۷۰۵ قلت: وسنده صحيح لولا أنه من رواية سماك عن عكرمة وروايته عنه خاصة مضطربة ولعل ذلك إذا كانت مرفوعة وهذه موقوفة كما ترى

[۲] سلسلة الأحاديث الصحيحة، ج ۴ ص ۳۰۹ ح ۱۷۳۱ قلت: وهذا إسناد حسن، وهو على شرط مسلم، وفي سماك كلام

يسير

[۳] سلسلة الأحاديث الصحيحة، ج ۴ ص ۵۴۹ ح ۱۹۱۷ قلت: وهذا إسناد جيد، رجاله ثقات كلهم رجال مسلم، وفي سماك

كلام يسير

[۴] سلسلة الأحاديث الصحيحة، ج ۲ ص ۴۱۳ ح ۷۸۲ وشاهد آخر من حديث ابن عباس. أخرجه الطحاوي...من طريق

سماك عن عكرمة عنه. وإسناده صحيح على شرط مسلم



تا سیر شدند و غذا همانطور ماند، گویا که دست نخورده بود. پس نوشیدنی درخواست کرد و نوشیدند تا سیراب شدند و نوشیدنی باقی ماند، گویا که دست نخورده یا نوشیده نشده بود.

پس فرمود: ای بنی عبد المطلب، من برای شما بالخصوص و برای مردم بالعموم مبعوث شده ام؛ از این نشانه دیدید آنچه دیدید؛ پس کدام یک از شما با من بیعت می کند به این عنوان که برادرم و همراهم و وارثم باشد؟ پس من ایستادم، در حالی که کوچکترین قوم بودم. پس فرمود: بنشین. سپس سه مرتبه فرمود و در هر سه مرتبه بلند می شدم و می فرمود: بنشین. تا اینکه در مرتبه سوم دستش را به دستم زد و فرمود: تو برادر، همراه، وارث و وزیر من هستی و بدین ترتیب از پسر عمویم ارث بردم، ولی عمویم نه.<sup>۱</sup>

این روایت را نسائی نقل کرده و برنامه جوامع الکلم حکم به صحت سندش داده است.<sup>۲</sup> احمد بن حنبل و ضیاء مقدسی نیز نقل کرده اند و محققین کتاب هایشان؛ یعنی دکتر وصی الله بن محمد عباس<sup>۳</sup> و دکتر عبدالملک بن دهیش<sup>۴</sup> سندش را تصحیح کرده اند.

ابو حامد غزالی نیز گفته است:

«و قد أخی رسول الله ﷺ علیا فشارکه فی العلم = رسول خدا ﷺ علی (علیه السلام) را برادرش کرد و او را در علم شریک کرد.»

[۱] أخبرنا الفضل بن سهل قال حدثني عفان بن مسلم قال حدثنا أبو عوانة عن عثمان بن المغيرة عن أبي صادق عن ربيعة بن ناخذ أن رجلا قال لعلی یا امیر المؤمنین لم ورثت من عمک دون عمک قال جمع رسول الله ﷺ أو قال دعا رسول الله ﷺ بنی عبد المطلب فصنع لهم مدا من طعام قال فأكلوا حتی شبعوا وبقى الطعام كما هو كأنه لم یمس ثم دعا بغمر فشربوا حتی رووا وبقى الشراب كأنه لم یمس أو لم یشرب فقال یا بنی عبد المطلب إني بعثت إليکم بخاصة وإلى الناس بعامة وقد رأيتم من هذه الآیة ما قد رأيتم فأیکم یبایعنی علی أن یكون أخی وصاحبی ووارثی فلم یقم إليه أحد فقامت إليه وکنت أصغر القوم فقال اجلس ثم قال ثلاث مرات کل ذلك أقوم إليه فیقول اجلس حتی کان فی الثالثة ضرب بیده علی یدی ثم قال أنت أخی وصاحبی ووارثی ووزیری فبذلک ورثت بن عمی دون عمی

[۲] سنن النسائی الكبرى، ج ۵ ص ۱۲۵ دار النشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۴۱۱ - ۱۹۹۱، الطبعة: الأولى، تحقیق:

د. عبد الغفار سلیمان البنداری، سید کسروی حسن / حکم برنامه جوامع الکلم؛ إسناده متصل، رجاله ثقات

[۳] فضائل الصحابة لابن حنبل، ج ۲ ص ۷۱۲ ح ۱۲۲۰ قال وصی الله بن محمد عباس: إسناده صحیح

[۴] الأحادیث المختارة، ج ۲ ص ۷۱-۷۲ ح ۴۴۸ قال عبد الملک بن دهیش: إسناده صحیح

ولی محقق کتابش، زین الدین عراقی، در ادامه مدعی شده که همه ی احادیث اخوت امیرالمومنین (علیه السلام) با رسول خدا ﷺ ضعیف هستند و هیچ یک صحیح نیست!<sup>۱</sup> ما کمی جلوتر در قسمت محبوبیت حضرت، اسناد اخوت امیر مومنان (علیه السلام) را ارائه خواهیم داد تا رسوا شود هر آنکه نتواند فضائل علوی را ببیند.

### روایت سوم:

«ابو اسحاق می گوید: از قثم بن عباس بن عبد المطلب پرسیدم که چگونه فقط علی (علیه السلام) از پیامبر ﷺ ارث برد و شما ارث نبردید؟ پاسخ داد: زیرا آن حضرت اولین نفر از ما بود که به رسول خدا ﷺ پیوست [و اسلام آورد] و کوشاترین ما بود در همراهی با آن حضرت ﷺ.»<sup>۲</sup>

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی<sup>۳</sup> و البانی<sup>۴</sup> نیز با نظر او موافقت کرده اند.

حاکم نیشابوری در ادامه از اسماعیل بن اسحاق مالکی \_ که ذهبی از او با عناوینی چون: «الامام العلامة الحافظ شیخ الاسلام» یاد کرده<sup>۵</sup> \_ نقل می کند که وی پس از ذکر روایت فوق، گفته است که اجماع بر این است که حضرت علی (علیه السلام) علم را از رسول خدا ﷺ به ارث بردند:

---

[۱] إحياء علوم الدين، ج ۲ ص ۶۳۶ حدیث آخری رسول الله ﷺ علیا وشاركه فی العلم أخرجه النسائی فی الخصائص من سننه الكبرى من حدیث علی قال جمع رسول الله ﷺ بنی عبد المطلب الحدیث وفيه ( فأیکم بیایعی علی أن یكون أخی وصاحبی ووارثی فلم یقم إلیه أحد فقامت إلیه ) وفيه ( حتی إذا کان فی الثالثة ضرب بیده علی یدی ) وله وللحاکم من حدیث ابن عباس أن علیا کان یقول فی حیاة رسول الله ﷺ و الله إنی لأخوه وولیه ووارث علمه الحدیث وکل ما ورد فی أخوته فضعیف لا یصح منه شیء [۲] عن أبی إسحاق قال سألت قثم بن العباس کیف ورث علی رسول الله ﷺ دونکم قال لأنه کان أولنا به لحوقا وأشدنا به لزوقا

[۳] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۳۶ ح ۴۶۳۳ قال الحاکم: هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه وقال الذهبی: صحیح

[۴] سلسلة الأحادیث الضعیفة للألبانی، ج ۱۲ ص ۶۴۷ ذیل ح ۵۷۹۴ أخرجه الحاکم ( ۳ / ۱۲۵ ) من طریقین عنه. وقال: ((صحیح الإسناد))، ووافقه الذهبی. قلت: وهو كما قال

[۵] سیر أعلام النبلاء، ج ۱۳ ص ۳۳۹ إسماعیل القاضي الامام العلامة الحافظ شیخ الاسلام أبو إسحاق إسماعیل بن إسحاق بن إسماعیل بن محدث البصرة حماد بن زید بن درهم الأزدي مولا هم البصري المالكي قاضي بغداد وصاحب التصانيف

«اسماعیل بن اسحاق قاضی با ذکر این سخن قتم می گفت: وارث تنها به سبب نسب یا ولایت ارث می برد و بین اهل علم اختلافی نیست که پسر عمو با وجود عمو ارث نمی برد؛ پس با این اجماع روشن شد که علی علیه السلام علم را از پیامبر صلی الله علیه و آله به ارث برد بدون آن ها.»<sup>۱</sup>

### ششم: تعلّم پیوسته و گوش های نگه دارنده

امیرالمومنین علیه السلام همیشه مصاحب حضرت رسول صلی الله علیه و آله و تحت تعلیم آن حضرت بودند، به طوری که همیشه می فرمودند:

«هر زمان که از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال می کردم، به من تعلیم می داد و هر زمان که سکوت می کردم، آن حضرت خود شروع می کردند به تعلیم دادن به من.»<sup>۲</sup>

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت کرده است<sup>۳</sup>؛ ضیاء مقدسی در صحیحش آورده و محقق کتابش، عبد الملک بن دهیش، سندش را تصحیح کرده<sup>۴</sup>؛ احمد بن حنبل نیز نقل کرده و محقق کتابش، وصی الله بن محمد عباس سندش را صحیح دانسته است<sup>۵</sup> و نیز ترمذی نقل و تحسین کرده و اضافه کرده است که در این باب از جابر، زید بن اسلم، ابوهیره و ام سلمه نیز روایاتی نقل شده است.<sup>۶</sup> و از طرف دیگر، هر چه که می آموختند کاملاً درمی یافتند و فراموش نمی کردند و بر این مطلب، قرآن در آیه ی: ﴿وَتَعْلَمُهَا أُذُنٌ وَّاعِيَةٌ﴾ و گوش های فرا گیرنده آن را نگاه دارد<sup>۷</sup> گواهی داده است.

شاه ولی الله دهلوی در توصیف امیرالمومنین علیه السلام می نویسد:

«و در باب حفظ سنت دعا فرمود که بار خدایا اُذُن او را اذن واعیه گردان.»<sup>۸</sup>

[۱] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۳۶ ح ۴۶۳۴ سمعت قاضی القضاة أبا الحسن محمد بن صالح الهاشمی یقول سمعت أبا عمر القاضی یقول سمعت إسماعیل بن إسحاق القاضی یقول و ذکر له قول قتم هذا فقال إنما یرث الوارث بالنسب أو بالولاء ولا خلاف بین أهل العلم إن بن العم لا یرث مع العم فقد ظهر بهذا الإجماع أن علیا ورث العلم من النبی صلی الله علیه و آله دونهم

[۲] كنت إذا سألت رسول الله صلی الله علیه و آله أعطانی وإذا سکت ابتدأنی

[۳] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۳۵ ح ۴۶۳۰

[۴] الأحادیث المختارة، ج ۲ ص ۲۳۵ ح ۶۱۴ قال عبد الملک بن عبد الله بن دهیش: إسناده صحیح

[۵] فضائل الصحابة، ص ۸۰۲-۸۰۳ ح ۱۰۹۹ قال وصی الله بن محمد عباس: إسناده صحیح

[۶] سنن الترمذی، ج ۵ ص ۶۴۰ ح ۳۷۲۹ قال أبو عیسی هذا حدیث حسن غریب من هذا الوجه وفي الباب عن جابر وزید بن

أسلم وأبی هريرة وأم سلمة

[۷] الحاقه: ۱۲

[۸] إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء، ج ۴ ص ۴۰۰

محمد حبيب الله شنيطى نيز در اين خصوص مى نويسد:

«حضرت على (عليه السلام) هر چه را كه مى شنيدند [در خاطر] نگه مى داشتند، تا جايى كه به صاحب گوشه‌هاى نگهدارنده ملقب شد.»<sup>۱</sup>

نزول اين آيه در حق اميرالمومنين (عليه السلام) در كتب اهل سنت از ۶ نفر از صحابه و در مجموع با ۱۴ سند نقل شده است كه در ادامه مى آوريم.

## ۱. بریده اسلمی

سند اول:

«از بریده روايت شده است كه گفت: رسول خدا ﷺ آيه مى ﴿و گوش هاى فرا گيرنده آن را نگاه دارد﴾ را تلاوت نمود و سپس فرمود: از خدا خواستم كه آن را گوش هاى تو قرار دهد [اى على].»

على (عليه السلام) گويد: بعد از آن چيزى را فراموش نكردم.<sup>۲</sup>

اين روايت را ابن ابى حاتم در تفسيرش نقل کرده<sup>۳</sup> و نيز ابن عساکر در تاريخش آورده و برنامه ي جوامع الكلم حکم به حسن بودن سندش داده است.<sup>۴</sup>

سند دوم:

«از بریده روايت شده است كه مى گفت: از رسول خدا ﷺ شنيدم كه به على (عليه السلام) فرمود: خداوند به من امر کرده تا تو را به خود نزديك كنم و دور نگردانم و تو را بياموزم و تو ياد بگيرى و بر خدا واجب است كه تو ياد

[۱] كفاية الطالب لمناقب علي بن أبي طالب، ص ۱۵۸ وكان واعياً لكل ما يسمعه، حتى لقب بذي الأذن الواعية

[۲] أخيراً أبو المظفر بن القشيري وأبو القاسم الشحامى قالاً أنا أبو سعد الأديب أنا محمد بن بشر بن العباس نا أبو ليبيد محمد بن إدريس نا سويد بن سعيد نا الوليد بن مسلم عن على بن حوشب الفزارى أنه سمع مكحولاً يحدث عن بريدة قال تلا رسول الله هذه الآية (وتعيبها أذن واعية) فقال النبي ﷺ سألت الله أن يجعلها أذنك ح قال على فما نسيت شيئاً بعد ذلك

[۳] تفسير ابن أبي حاتم، ج ۱۰ ص ۳۳۶۹-۳۳۷۰ ح ۱۸۹۶۲

[۴] تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۱ ص ۴۵۵ (ح ۴۳۴۳۱) حكم برنامه ي جوامع الكلم: إسناده حسن رجاله ثقات عدا زاهر بن طاهر الشحامى وهو صدوق حسن الحديث، وسويد بن سعيد الهروي وهو صدوق يخطئ كثيراً.

❖ احمد شاكر سند روايت سويد بن سعيد را تصحيح کرده (المسند للإمام أحمد، ج ۱ ص ۳۶۱ ح ۴۵۶) و در جای دیگر نيز به توثيق او پرداخته است. المسند للإمام أحمد، ج ۱ ص ۳۶۹ رقم ۴۷۷ وشيخه سويد بن سعيد: وثقه الإمام أحمد والعلجلى وغيرهما، وقال البغوي: (كان من الحفاظ، وكان أحمد ينتقي عليه لولديه فيسمعان منه). وتكلم فيه بعضهم، والراجح ما قلنا. لأن أحمد لم يكن يأذن لابنه عبد الله أن يسمع إلا من الثقات، مات سويد سنة ۲۴۰ عن ۱۰۰ سنة.

بگیری (یعنی به تو، توفیق عطاء کند تا حفظ کنی)؛ پس آیه ی ﴿و گوش های فراگیرنده آن را نگاه دارد﴾ نازل شد.<sup>۱</sup>

این روایت را طبری<sup>۲</sup> و واحدی<sup>۳</sup> در تفاسیرشان نقل کرده اند و تنها یکی از رجال سندش مجهول الحال است که در متابعات و شواهد، این اشکال برطرف می شود.<sup>۴</sup>

سند سوم: روایت طبری در تفسیرش.<sup>۵</sup>

## ۲. امیرالمومنین علیه السلام

با پنج سند این شأن نزول، از خود امیرالمومنین علیه السلام نقل شده است:

سند اول: روایت ابو نعیم اصفهانی از طریق امام صادق علیه السلام از پدرانشان.<sup>۶</sup>

سند دوم: روایت ابونعیم اصفهانی در کتاب معرفة الصحابة.<sup>۷</sup>

[۱] حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ التَّمِيمِيُّ، أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ، أَخْبَرَنَا الْوَلِيدُ بْنُ أَبَانَ، أَخْبَرَنَا الْعَبَّاسُ الدُّورِيُّ، أَخْبَرَنَا بَشْرُ بْنُ أَدَمَ، أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ قَالَ: سَمِعْتُ صَالِحَ بْنَ هَيْثَمٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ بَرِيدَةَ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِعَلِيٍّ: "إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أُذْنِكَ وَلَا أَقْصِيكَ، وَأَنْ أَعْلَمَكَ وَتَعَى وَحَقُّ عَلَى اللَّهِ أَنْ تَعَى"، فَتَرَلْتُ: {وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ}؛

[۲] تفسیر الطبری، ج ۲۹ ص ۵۶

[۳] اسباب النزول للواحدی، ص ۴۴۴ (ح ۳۷۰)

[۴] حکم برنامه جوامع الكلم: إنسانه ضعيف ويحسن إذا توبع، رجاله ثقات وصدوقيين عدا عبد الله بن رستم (صالح بن ميشم)

وهو مجهول الحال

[۵] تفسیر الطبری، ج ۲۹ ص ۵۶ حدیثی محمد بن خلف قال ثنا الحسن بن حماد قال ثنا إسماعيل بن إبراهيم أبو يحيى التيمي عن فضيل بن عبد الله عن أبي داود عن بريدة الأسلمي قال سمعت رسول الله يقول لعلي إن الله أمرني أن أعلمك وأن أذنيك ولا أجفوك ولا أقصيك ثم ذكر مثله

[۶] حلية الأولياء، ج ۱ ص ۶۷ حدثنا محمد بن عمر بن سلم حدثني أبو محمد القاسم بن محمد بن جعفر بن محمد بن عبد الله بن محمد بن علي بن أبي طالب حدثني أبي عن أبيه جعفر عن أبيه محمد بن عبد الله عن أبيه محمد عن أبيه عمر عن أبيه علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله يا علي إن الله أمرني أن أذنيك وأعلمك لتعي وأنزلت هذه الآية ﴿وتعيها أذن واعية﴾ فأنت أذن واعية لعلمي

[۷] معرفة الصحابة، ج ۱ ص ۸۸ ح ۳۴۵ حدثنا أبو الحسن علي بن أحمد بن محمد المقدسي ثنا إسحاق بن إبراهيم الغزي القاضي ثنا أبو عمير ثنا الوليد بن مسلم عن علي بن حوشب عن مكحول عن علي في قوله: ﴿وتعيها أذن واعية﴾ [الحاقة: ۱۲] قال علي: قال النبي: دعوت الله أن يجعلها أذنيك يا علي

سند سوم: روایت ابن المغازلی.<sup>۱</sup>

سند چهارم: روایت حاکم حسکانی.<sup>۲</sup>

سند پنجم: روایت حاکم حسکانی.<sup>۳</sup>

به گفته ی سیوطی و متقی هندی، این روایت را ضیاء مقدسی حنبلی نیز در کتاب صحیحش الاحادیث المختاره آورده است.<sup>۴</sup>

### ۳. جابر بن عبد الله

سند اول: روایت ابوبکر آجری.<sup>۵</sup>

[۱] مناقب علی لابن المغازلی، ص ۳۸۴ ح ۳۶۳ أخبرنا أبو الحسن علی بن عبید الله بن القصاب، حدثنا أبو بکر محمد بن أحمد بن محمد المفید، حدثنا الأشج قال: سمعت علی بن أبی طالب یقول: لما نزلت: ﴿وتعیهما أذن واعیة﴾، قال لی النبی ﷺ: ((سألت الله أن يجعلها أذنک یا علی))

[۲] شواهد التنزیل للحاکم الحسکانی، ج ۲ ص ۲۷۶-۲۷۷ ح ۱۰۱۴ وأخبرنا أبو بکر الحارثی أخبرنا أبو الشیخ حدثنا علی بن سراج المصری حدثنا علی بن سهل الرملی حدثنا الولید بن مسلم عن علی بن حوشب عن مکحول، عن علی قال: لما نزلت: ﴿وتعیهما أذن واعیة﴾ قال لی رسول الله ﷺ: سألت الله تعالی أن يجعلها أذنک ففعل

[۳] شواهد التنزیل للحاکم الحسکانی، ج ۲ ص ۲۷۹ ح ۱۰۱۸ وأخبرنا الحاکم الوالد، عن أبی حفص (قال: ) حدثنا ابن عقدة، أخبرنا أحمد بن الحسن حدثنا أبی حدثنا حصین، عن مسکین السمان، عن محمد بن عبد الله عن أبائه عن علی قال: (لما نزلت قوله تعالی ﴿وتعیهما أذن واعیة﴾ قال رسول الله ﷺ: سألت الله أن يجعلها أذنک یا علی. قال علی: فما نسیت شیئا سمعته بعد [۴] سیوطی در کتاب جامع الاحادیث و متقی هندی در کتابش کنز العمال به این مطلب اشاره کرده اند:

«عن علی رضی الله عنه فی قوله عز وجل: (وتعیهما أذن واعیة) قال: قال لی رسول الله: سألت الله أن يجعلها أذنک یا علی فما سمعت من رسول الله شیئا فنسیته. (ض وابن مردویه وأبو نعیم فی المعرفة)»

جامع الأحادیث، ج ۱۶ ص ۲۷۵ ح ۷۹۳۵

«عن علی فی قوله: (وتعیهما أذن واعیة) قال: قال لی رسول الله: سألت الله أن يجعلها أذنک یا علی فما سمعت من رسول الله شیئا فنسیته. (ض وابن مردویه وأبو نعیم فی المعرفة)»

کنز العمال، ج ۱۳ ص ۷۷ ح ۳۶۵۲۶

رمز «ض» یعنی ضیاء مقدسی و روایتش در کتاب صحیحش الأحادیث المختاره:

«ورمزت للبخاری (خ) ولمسلم (م) ولابن حبان (حب) وللحاکم فی المستدرک (ک) وللضیاء المقدسی فی المختارة

(ض). وجميع ما فی هذه الكتب الخمسة صحیح.» کنز العمال، ج ۱ ص ۱۸ و جامع الأحادیث، ج ۱ ص ۲

[۵] الشریعة، ج ۴ ص ۲۰۹۴ ح ۱۵۸۶ وحدثنا أبو بکر بن أبی داود، قال: حدثنا عباد بن یعقوب قال: حدثنا علی بن هاشم،

عن محمد بن عبید بن أبی رافع، عن عبد الرحمن ابن عبد الله الجرمی، عن أبیه، عن جابر بن عبد الله قال: قال رسول الله

سند دوم: روایت حاکم حسکانی.<sup>۱</sup>

#### ۴. عبد الله بن عباس

سند اول: روایت حاکم حسکانی.<sup>۲</sup>

سند دوم: روایت حاکم حسکانی.<sup>۳</sup>

لعلى رضى الله عنه : يا على إن الله عز وجل أمرنى أن أدنیک ولا أقصیک ، وأن أعلمک ولا أجفوک ، حق على أن أطيع الله عز وجل فيک ، وحق عليك أن تعى عنى

[۱] شواهد التنزيل للحاکم حسکانی، ج ۲ ص ۲۸۰ ح ۱۰۱۹ أخبرناه أبو عبد الله الشيرازى أخبرنا أبو بكر الجرجرائى حدثنا أبو أحمد البصرى قال: حدثنا محمد بن زكريا حدثنا العباس بن بكار حدثنا عباد بن كثير، عن أبى الزبير عن جابر قال: نزلت على النبى ﷺ هذه الآية: ﴿وتعيها أذن واعية﴾ فسأله أن يجعلها أذن على ففعل

[۲] شواهد التنزيل للحاکم حسکانی، ج ۲ ص ۲۸۳ ح ۱۰۲۶ أخبرناه الحاکم أبو عبد الله الحافظ قراءة وإملاء سنة (ثلاث مائة و) اثنتين وثمانين أخبرنا أبو على الحسين بن محمد الصغانى بمرور حدثنا أبو رجاء محمد بن حمدويه السنجى حدثنا العلاء بن مسلمة حدثنى أبو سالم البغدادى حدثنا أبو قتادة الحرانى عبد الله بن واقد عن جعفر بن برقان، عن ميمون بن مهران عن ابن عباس عن النبى ﷺ قال: لما نزلت ﴿وتعيها أذن واعية﴾ قال النبى ﷺ: سألت ربى أن يجعلها أذن على. (و) قال على: ما سمعت من رسول الله شيئا إلا حفظته ووعيته ولم أنسه

[۳] شواهد التنزيل للحاکم حسکانی، ج ۲ ص ۲۸۳-۲۸۴ ح ۱۰۲۷ أخبرنا عقيل بن الحسين؛ قال: أخبرنا على بن الحسين حدثنا محمد بن عبيد الله حدثنا الحسن بن محمد بن عثمان بالبصرة حدثنا يعقوب بن سفيان حدثنا الفضل بن دكين حدثنا سفيان، عن الأعمش، عن مسلم البطين، عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس قال: قال رسول الله ﷺ لعلى بن أبى طالب: يا على إن الله / أ / أمرنى أن أدنیک ولا أقصیک، وأن أحبک وأحب من يحبک، وأن أعلمک وتعى وحق على الله أن تعى فأنزل الله ﴿وتعيها أذن واعية﴾ فقال رسول الله ﷺ: سألت ربى أن يجعلها أذنك يا على. قال على: فمنذ نزلت هذه الآية؛ ما سمعت أذناى شيئا من الخير والعلم والقرآن إلا ووعيته وحفظته

۵. انس بن مالک: روایت حاکم حسکانی.<sup>۱</sup>

۶. عبد الله بن جعفر بن ابی طالب: روایت ابوبکر بزار (متوفای ۲۹۲ هـ).<sup>۲</sup>

اهمیت این موضوع هنگامی روشن می شود که بدانیم، عُمَر بسیار بد حافظه و کند ذهن بوده است.<sup>۳</sup>

### هفتم: امیر المومنین (علیه السلام) مأمور تأویل و تفسیر قرآن

از جمله احادیثی که امیرالمومنین (علیه السلام) را از نظر علمی در ردیف مقام نبوت قرار داده و علم حضرت را برتر از علم ابوبکر و عمر معرفی کرده، حدیث صحیحی است که ابوسعید خدری می گوید:

«در انتظار تشریف فرمایی پیامبر ﷺ نشسته بودیم. فاصله‌ای نشد که حضرت ﷺ از خانه یکی از همسرانش بیرون آمد. از جای برخاستیم و به اتفاق آن حضرت به راه افتادیم. اندکی که حرکت کردیم، بند کفش ایشان ﷺ گسیخت. علی (علیه السلام) کفش را گرفت و به وصله زدن آن پرداخت. رسول خدا ﷺ به حرکت خود ادامه داد و ما همه همراه آن حضرت حرکت کردیم. پس از اندک فاصله‌ای، رسول خدا ﷺ ایستاد و ما هم به پیروی از ایشان ایستادیم. پیامبر ﷺ منتظر آمدن علی (علیه السلام) بود. در این هنگام، حضرت ﷺ فرمود:

به راستی که یکی از شما برای تأویل قرآن می جنگد، همانطور که من برای تنزیل آن جنگیدم.

ابو بکر و عمر گفتند: آیا ما همان مردی هستیم که برای بیان تأویل قرآن می جنگد؟

پیامبر ﷺ فرمود: نه، بلکه آن کسی که کفش مرا وصله می‌زند، برای تأویل قرآن با مخالفان نبرد می‌کند.

به ملاقات علی (علیه السلام) رفتم تا او را به مأموریتی که در آینده خواهد داشت، مژده دهیم. حضرت علی (علیه السلام)

به مژده ما توجهی نکرد و گویا این سخن را از خود رسول اکرم ﷺ شنیده بود.»<sup>۴</sup>

[۱] شواهد التنزیل للحاکم الحسکانی، ج ۲ ص ۲۸۴ ح ۱۰۲۸ حدیثنا عن ابی بکر السیبی (قال: ) أخبرنا علی بن سراج المصری قال: حدثنی ابراهیم بن محمد الیمانی حدثنا عبد الرزاق، عن سعید بن بشیر عن قتادة عن انس فی قوله: ﴿وتعیهما اذن واعیه﴾ قال: قال رسول الله ﷺ سألت الله أن يجعلها أذنك يا علی

[۲] مسند البزار، ج ۶ ص ۲۱۱ ح ۲۲۵۲ حدیثنا نجیح بن ابراهیم الکوفی قال نا ضرار بن صرد قال نا محمد بن اسماعیل بن ابی فذیک قال نا عبد الرحمن بن ابی ملیکه عن اسماعیل بن عبد الله بن جعفر عن ابیه أن رسول الله قال لعلی رضی الله عنه إن الله تبارک وتعالی أمرنی أن أدنیک ولا أقصیک وأن أعلمک ولا أجفوک

[۳] رجوع شود به مبحث علم عمر در کتاب خلفا از نگاهی دیگر.

[۴] حدیثنا حسین بن محمد، حدیثنا فطر، عن اسماعیل بن رجاء الزبیدی، عن ابیه، قال: سمعت أبا سعید الخدری یقول: کنا جلوسا ننتظر رسول الله صلی الله علیه وسلم، فخرج علينا من بعض بیوت نسائه، قال: فقمننا معه، فانقطعت نعله، فتخلف علیها



این روایت را احمد حنبل نقل کرده و وصی الله بن محمد عباس<sup>۱</sup> و شعیب الارنؤوط<sup>۲</sup> تصحیح کرده اند و نیز نسائی نقل کرده و ابو اسحق حوینی سندش را تصحیح کرده است.<sup>۳</sup>

ابن حبان نیز این روایت را در صحیحش نقل کرده و شعیب الارنؤوط سندش را تصحیح کرده<sup>۴</sup> و نیز حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظرش موافقت نموده است<sup>۵</sup> و همچنین سیوطی<sup>۶</sup> و البانی<sup>۷</sup> نیز سندش را تصحیح کرده اند.

### هشتم: تشبیه امیر المومنین (علیه السلام) به انبیا (علیهم السلام)

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

«هر کس بخواهد به آدم در علمش نظر کند و به نوح در طاعتش، و به ابراهیم در دوستی اش با خداوند، و به موسی در هیبتش، و به عیسی در برگزیده شدنش، و به یحیی در زهدش، بنگرد به علی بن ابی طالب (علیه السلام).» این حدیث با مضامین مختلف و با اسانید متعدد در کتب اهل سنت وارد شده است.

#### ۱. ابوهریره

یاقوت الحموی ناصبی<sup>۸</sup> متوفای ۶۲۶ هـ و جمال الدین القفطی متوفای ۶۴۶ هـ از کتاب عبد الرزاق صنعانی چنین نقل کرده اند:

علی یخصفها، فمضى رسول الله صلى الله عليه وسلم ومضينا معه، ثم قام ينتظره وقمنا معه، فقال: "إن منكم من يقاتل على تأويل هذا القرآن، كما قاتلت على تنزيهه"، فاستشرفنا وفيما أبو بكر وعمر فقال: "لا، ولكنه خاصف النعل". قال: فجئنا نبشره، قال: وكأنه قد سمعه

[۱] فضائل الصحابة لابن حنبل، ص ۷۹۰ ح ۱۰۸۳ قال وصی الله بن محمد عباس: إسناد صحیح

[۲] مسند أحمد، ج ۱۸ ص ۲۹۵-۲۹۶، ح ۱۱۷۷۳ قال الارنؤوط: حدیث صحیح، وهذا إسناد حسن

[۳] خصائص علی، ص ۱۱۸-۱۱۹ ح ۱۵۰ قال الحوینی: إسناد صحیح

[۴] صحیح ابن حبان، ج ۱۵ ص ۳۸۵ ح ۶۹۳۷ قال الارنؤوط: إسناد صحیح علی شرط مسلم

[۵] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۳۲ ح ۴۶۲۱

[۶] تاریخ الخلفاء، ج ۱ ص ۱۷۳ قال السیوطی: وأخرج أحمد والحاكم بسند صحیح

[۷] سلسلة الأحادیث الصحیحة للألبانی، ج ۵ ص ۶۳۹ ح ۲۴۸۷

[۸] تاریخ الإسلام، ج ۴۵ ص ۲۶۶ یاقوت بن عبد الله، شهاب الدین، الرومی، الحموی، البغدادي... وكان منحرفا فإنه طالع

كتب الخوارج، فوفر في ذهنه شيء. ودخل دمشق سنة ثلاث عشرة، فتناظر هو وإنسان، فبدأ منه تنقص لعلی رضي الله عنه، فثار الناس علیه وكادوا يقتلونه، فهرب إلى حلب ثم إلى الموصل وإربل ودخل خراسان، واستوطن مرو يتجّر، ثم دخل خوارزم...

«رواه عبد الرزاق عن معمر عن الزهري عن سعيد بن المسيب عن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ وهو في محفل من أصحابه إن تنظروا إلى آدم في علمه ونوح في همه وإبراهيم في خلقه وموسى في مناجاته وعيسى في سنه ومحمد في هديه وحلمه فانظروا إلى هذا المقبل فتناول الناس فإذا هو على بن أبي طالب (عليه السلام)»<sup>۱</sup>

اما ابن ابی الحدید متوفای ۶۵۵ هـ این روایت را از مسند احمد و کتاب بیهقی نقل کرده است:

«الخبر الرابع: من أراد أن ينظر إلى نوح في عزمه، وإلى آدم في علمه، وإلى إبراهيم في حلمه، وإلى موسى في فطنته، وإلى عيسى في زهده، فلينظر إلى علي بن أبي طالب. رواه أحمد بن حنبل في المسند، ورواه أحمد البيهقي في صحيحه.»<sup>۲</sup>

و عالم شهیر شیعه، مرحوم علامه ابن شهر آشوب (متوفای ۵۸۸ هـ) تصریح کرده که احمد بن حنبل این روایت را از عبد الرزاق، او از معمر، او از زهري، او از سعيد بن مسيب و او از ابو هريره (همان سند عبد الرزاق طبق گفته ی حموی و قطفی) نقل کرده است:

«أحمد بن حنبل، عن عبد الرزاق عن المعمر عن الزهري عن ابن المسيب عن أبي هريرة وابن بطة في الابانة، عن ابن عباس كلاهما عن النبي ﷺ قال: من أراد أن ينظر إلى آدم في حلمه [علمه]، وإلى نوح في فهمه، وإلى موسى في مناجاته، وإلى إدريس في تمامه وكمالهِ وجماله، فلينظر إلى هذا الرجل المقبل. قال: فتناول الناس فإذا هم بعلي كأنما ينقلب في صلب وينحط من جيل.»<sup>۳</sup>

سند روایت احمد بن حنبل و عبد الرزاق كاملا صحيح است؛ تنها می ماند توثیق ناقلان این روایت از کتاب عبد الرزاق و احمد بن حنبل، که همگی ثقة هستند<sup>۴</sup> و لذا سند روایت كاملا صحيح است.

[۱] معجم الأدباء، ج ۵ ص ۱۳۷ و المحمدون من الشعراء، ج ۱ ص ۵

[۲] شرح نهج البلاغة، ج ۹ ص ۱۰۰

[۳] مناقب آل ابی طالب، ج ۳ ص ۵۷

[۴] بررسی سند روایت:

#### ياقوت الحموی:

خير الدين زرکلی از او به عنوان مورخ ثقة یاد می کند:

«ياقوت بن عبد الله الرومي الحموي، أبو عبد الله، شهاب الدين: مؤرخ ثقة، من أئمة الجغرافيين، ومن العلماء باللغة والأدب.»

الأعلام للزرکلی، ج ۸ ص ۱۳۱

#### جمال الدين القفطي:

شمس الدين ذهبي از او به عنوان امام و مورخ یاد کرده است:

تاریخ الإسلام، ج ۴۷ ص ۳۲۵ «الوزير الأكرم جمال الدين أبو الحسين الشيباني، القفطي، المعروف أيضا بالقاضي الأكرم، وزير حلب. كان إماما إخباريا مؤرخا، جم الفضائل، وافر الفوائد، صدرا محتشما، معظما، كريما جوادا، كامل السؤدد، حلو الشمائل، له عدة تصانيف منها: كتاب أخبار النحاة».

و در کتاب دیگرش نیز او را ستایش کرده است. سیر أعلام النبلاء، ج ۲۳ ص ۲۲۷

### ابن ابی الحدید معتزلی:

وی در اعتقاد معتزلی و در فقه شافعی بوده است و بعضی ها از سر نا آگاهی یا عصبیت او را به تشیع منتسب کرده اند؛ اما آنچه که مهم است، راستگویی و امانت داری اوست. از بزرگان اهل سنت نه تنها کسی او را دروغگو نام برده است، بلکه از مقام وی تجلیل کرده اند:

#### ۱. المبارک بن الشعار الموصلی متوفای ۶۵۴ (معاصر ابن ابی الحدید)

«عبدالحمید بن هبة الله بن محمد بن محمد بن حسین بن ابی الحدید مدائنی از خانواده قضات شهر می باشد. نویسنده، فاضل، ادیب و دارای فضیلت بسیار و ادب فراوان و هوش شگفتی آور و گرانقدر و دارای فهم سریع و فکر نیکو می باشد و در بسیاری از کارها در دولت کار کرده است که آخرین آن، نوشتن در دیوان زمام معمر است.

به من خبر رسیده که در اول ماه ذی الحجه در مدائن در سال ۵۸۶ هـ به دنیا آمد و از شیخ ایس البقا عبدالله بن حسین نحوی عکبری و بعد از آن از ابو الخیر مصدق بن شیب و اسطی ادبیات را فرا گرفت و به فقه امام شافعی -رضی الله عنه- مشغول شد؛ علم اصول را در حالی که شاعر هم بود فرا گرفت و پدرش مسئول قضاوت مدائن بود. ابو محمد را چندین بار در مدینه دیدم، ولی نتوانستم مقداری از شعرش را فرا بگیرم.» **قلائد الجمان فی فرائد شعراء هذا الزمان، ج ۳ ص ۱۷۰** «عبد المجید بن هبة الله بن محمد بن محمد بن حسین ابن ابی الحدید المدائنی. من بیت القضاء بلده، كاتب فاضل أديب، ذو فضل غزير، وأدب وافر، وذكاء باهر، شاعر مجيد، سريع الإدراك، جيد الفكرة، خدم في عدة أعمال آخرها كتابة ديوان الزمام المعمور. أخبرني أنه ولد غزوة ذی الحجة بالمدائن سنة ست وثمانين وخمسائة، وتأدب على الشيخ أيس البقاء عبد الله بن الحسين النحوي العكبري، ثم على أبي الخیر مصدق بن شيبب الواسطي. واشتغل بفقہ الإمام الشافعي -رضی الله عنه- وقرأ علم الأصول، وهو شاعر، وكان أبوه يتقلد قضاء المدائن، لقيت أبا محمد بمدينة السلام مراراً، ولم يقدر أن أخذ عنه شيئاً من شعره»

در سنی بودن ابن الشعار همین بس که ابن خلکان متوفای ۶۸۱ هـ از او به عنوان «صاحبنا» یاد کرده است:

«وذكر صاحبنا الكمال ابن الشعار في عقود الجمان ...» وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان، ج ۶ ص ۶۵

#### ۲. شمس الدین ذهبی متوفای ۷۴۸ هـ

«موفق قاسم بن هبة الله بن محمد بن محمد بن ابی الحدید مدائنی بغدادی: اصولی، ادیب، صاحب تالیف و احمد خوانده می شد. عبدالله بن ابی المجد به او اجازه روایت داده و دمیاطی شعری را از او فرا گرفته است.

او در سال ۵۶ (یعنی سال ۶۵۶ هـ) فوت کرد و برادرش عز الدین عبدالحمید برای او مرثیه ای سروده است. سپس او نیز در همان سال، اندکی بعد از برادرش فوت می کند و این دو، از بزرگان فضلا و صاحبان سخن، شعر، نثر و بلاغت می باشند و موفق از عز الدین از لحاظ عقیده بهتر بود؛ زیرا عز الدین معتزلی بود. خداوند ما را از آن دور کند.»

**سیر أعلام النبلاء، ج ۲۳ ص ۲۷۴-۲۷۵** «الموفق قاسم بن هبة الله بن محمد بن محمد بن ابی الحدید المدائنی ثم البغدادی الاصولی الأديب صاحب الإنشاء ويدهى أحمد. أجاز له عبد الله بن أبي المجد. أخذ عنه الهمياطي شعرا. مات في وسط

سنة ست وخمسين فرثاه أخوه عز الدين عبد الحميد ثم مات بعده بقليل في العام وكانا من كبار الفضلاء وأرباب الكلام والنظم والنثر والبلاغة والموفق أحسنهما عقيدة فإن العز معتزلي أجازنا الله.»  
اینکه ذهبی می گوید: عقیده ی برادر ابن ابی الحدید از او بهتر بود. منظورش این است که برادرش بر خلاف عز الدین که معتزلی بود، اشعری بود.

الوافی بالوفیات، ج ۸ ص ۱۴۶ «موفق الدین ابن ابی الحدید أحمد بن هبة الله بن محمد بن محمد بن حسین ابن ابی الحدید أبو المعالی موفق الدین ویدعی القاسم أيضا ولد سنة تسعين وخمسائة بالمدائن وكان أدبيا فقيها فاضلا شاعرا مشاركا في أكثر العلوم توفي سنة ست وخمسين وستائة وأخوه عز الدين الآتي ذكره في أسماء عبد الحميد كان معتزليا ورأيت الشيخ شمس الدين قال في حق هذا إنه أشعري والله أعلم.»

بنابر تصریح ذهبی، ابن ابی المجد، استاد ابن ابی الحدید بوده و به او اجازه ی روایت داده است و دمیاطی نیز از او شعر فرا گرفته است؛ لذا با شناختن این دو نفر، می توان ابن ابی الحدید را بهتر شناخت.

#### ابن ابی المجد که بود؟

شمس الدین ذهبی در شرح حال او می نویسد:

«ابن ابی المجد: شیخ، طویل العمر و تقه بود... او راوی مسند احمد است... ضیاء مقدسی و تعداد زیادی از شیوخ دمیاطی از وی حدیث نقل کرده اند ... ابو محمد (ابن ابی المجد) در موصل در روز دوازدهم محرم سال ۵۹۸ هـ وفات یافت. خدا رحمتش کند.»  
سیر أعلام النبلاء، ج ۲۱ ص ۳۶۱ «ابن ابی المجد الشيخ المعمر الثقة ... راوی مسند الإمام أحمد ... حدث عنه الضیاء ... وعدد كثير من مشيخة الدمیاطی ... مات أبو محمد بالموصل في ثاني عشر المحرم سنة ثمان وتسعين وخمس مئة رحمه الله.»

#### شرف الدین الدمیاطی که بود؟

تاج الدین سبکی در کتابی که درباره ی بزرگان شافعی نوشته است، درباره ی او می نویسد:

«حافظ شرف الدین دمیاطی: حافظ زمانش و استاد اساتید در شناخت انساب و امام اهل حدیث بود که بر جلالتش اجماع کرده اند.» طبقات الشافعية الكبرى، ج ۱۰ ص ۱۰۲-۱۰۳ رقم ۱۳۸۰ «عبد المؤمن بن خلف بن أبي الحسن بن شرف ابن الخضر بن موسى التونی الحافظ شرف الدین الدمیاطی ... كان الحافظ زمانه وأستاذ الأستاذین فی معرفة الأنساب وإمام أهل الحدیث المجمع علی جلالته ...»

خیر الدین زرکلی نیز در شرح حال او می نویسد:

«الدمیاطی (705 - 613 هـ = ۱۲۱۷ - ۱۳۰۶ م) عبد المؤمن بن خلف الدمیاطی، أبو محمد، شرف الدین: حافظ للحدیث،

من أكابر الشافعية.» الأعلام للزرکلی، ج ۴ ص ۱۶۹

#### ۳. صلاح الدین الصفدی متوفای ۷۶۴ هـ

«عز الدین ابن ابی الحدید ... معتزلی، فقیه و شاعر بود ... علامه اثیر الدین ابوحیان شعری را برای ما نقل کرد و گفت: آن را شیخ ما حافظ شرف الدین دمیاطی برای ما نقل کرد و گفت: آن را شیخ، عالم و صاحب، عز الدین ابن ابی الحدید معتزلی در بغداد فوراً برای ما سرود.» الوافی بالوفیات، ج ۱۸ ص ۴۶-۴۷ «عز الدین ابن ابی الحدید عبد الحمید بن هبة الله بن محمد بن محمد ابن ابی الحدید عز الدین أبو حامد المدائنی المعتزلی الفقیه الشاعر أخو موفق الدین ولد سنة ست وثمانین وخمس مائة وتوفی سنة خمس وخمسين وست مائة وهو معدود فی أعیان الشعراء وله دیوان مشهور روی عنه الدمیاطی ... وأنشدنی من لفظه العلامة أثیر

الدين أبو حيان قال أنشدنا شيخنا الحافظ شرف الدين أبو محمد عبد المؤمن بن خلف ابن أبي الحسن الديلمى قال أنشدنا الشيخ العالم الصحاح عز الدين أبو حامد عبد الحميد بن هبة الله ابن أبي الحديد المعتزلى ببغداد السريع.»  
**۴. ابن الوزير اليماني متوفى ۸۴۰ هـ**

وی از ابن ابی الحدید به عنوان شیخ و علامه ی معتزلی یاد کرده است:

«سپس من در کتاب شرح نهج البلاغه تألیف شیخ و علامه عبد الحمید بن ابی الحدید سخنی درباره ی گروهی از سلف (ابوهریره) یافتیم که در شأن جایگاه بلند او در علم نبود.» العواصم والقواصم فی الذب عن سنة أبي القاسم، ج ۲ ص ۴۳ ثم انی وجدته فی " شرح النهج " للشيخ العلامة عبد الحميد بن أبي الحديد كالمأ في جماعة من السلف لا يليق بمنصبه المنيف في العلم.»

او در جای دیگر از کتابش تصریح کرده است که ابن ابی الحدید، ابوبکر و عمر را بزرگ می داشت و قائل به تقدیم آن دو در امامت بر امیرالمومنین علی (علیه السلام) بود:

«ابن ابی الحدید، وزیر ابن العلقمی رافضی بود و ابن ابی الحدید معتزلی، شیخین (ابوبکر و عمر) را بزرگ می داشت و قائل به تقدیم آن دو در امامت بر امیرالمومنین (علیه السلام) بود.» العواصم والقواصم، ج ۸ ص ۲۴۴ «فإن ابن أبي الحديد كان وزيراً لابن العلقمي الرافضي، وابن أبي الحديد معتزلي معظمٌ للشيخين، قائلٌ بتقدمهما في الإمامة على أمير المؤمنين.»  
 نکته ی دیگر اینکه همانطور که در بحث جنگ احد گذشت، ابن ابی الحدید از عبدالوهاب بن سکنیه به عنوان شیخ یاد کرده (شرح نهج البلاغه، ج ۱۴ ص ۱۵۱) و او کسی است که ذهبی از او با عناوینی چون: «الشَّيْخُ، الإِمَامُ، الْعَالِمُ، الْفَقِيهُ، الْمُحَدِّثُ، النَّقَّاءُ، الْمُعَمَّرُ، الْقُدْوَةُ الْكَبِيرُ، شَيْخُ الْإِسْلَامِ، مَفْخَرُ الْعِرَاقِ ..و الشَّافِعِيُّ.» یاد کرده است. سیر أعلام النبلاء، ج ۲۱ ص ۵۰۲

### ابن شهر آشوب شیعی:

صلاح الدین صفدی (متوفای ۷۶۴ هـ) عالم بزرگ اهل سنت به راستگویی ایشان اشاره کرده است:

«رشید الدین مازندرانی شیعی محمد بن شهر آشوب با سین ابو جعفر سروری مازندرانی رشید الدین شیعی یکی از بزرگان شیعه است. در حالی که ۸ سال داشت قرآن را حفظ کرد و در اصول شیعه به بالاترین درجه رسید و از شهر ها به سمت او سفر می شد؛ سپس در علم قرآن، غریب و نحو پیشی گرفت و در زمان مقتفی در بغداد بر منبر موعظه می کرد و مقتفی از او شگفت زده شد و به او هدیه داد. شاداب، زیباروی، دارای محاسن زیبا، صداقت در گفتار، خوش مشرب، دارای علم زیاد، خشوع، عبادت، تهجد بسیار و همیشه با وضو بود. ابن ابی طیء در تاریخش از او بسیار تمجید کرده است. وی در سال ۵۸۸ وفات یافت.»

الوافی بالوفیات ج ۴ ص ۱۱۸ «رشید الدین المازندرانی الشیعی محمد بن علی بن شهراسوب الثانية سین مهملة أبو جعفر السروری المازندرانی رشید الدین الشیعی أحد شیوخ الشیعة . حفظ القرآن وله ثمان سنين وبلغ النهاية فی أصول الشیعة کان یرحل إلیه من البلاد ثم تقدم فی علم القرآن والغریب والنحو ووعظ علی المنبر أيام المقتفی ببغداد فأعجبه وخلع علیه . وكان بهی المنظر حسن الوجه والشیبة صدوق لهجة ملیح المحاوراة واسع العلم کثیر الخشوع والعبادة والتهجد لا یكون إلا علی وضوء . أتى علیه ابن ابی طی فی تاریخه ثناء کثیر توفی سنة ثمان وثمانین وخمس مائة .»

شمس الدین ذهبی در وصف استادش صلاح الدین صفدی شافعی می گوید :

«خلیل بن ابییک العالم الأدیب البلیغ الأکمل صلاح الدین أبو الصفاء الصفدی.» معجم المحدثین، ج ۱ ص ۹۱  
 «وشیخنا القاضی الأدیب صلاح الدین خلیل بن ابییک بن عبد الله الصفدی الألبکی الشافعی.» من ذیول العبر، ج ۱ ص ۳۶۴

## ۲. ابو الحمراء (هلال بن الحارث)

ابن جوزی حنبلی چنین روایت کرده است:

«أَبَانَا زَاهِرُ بْنُ طَاهِرٍ، قَالَ: أَبَانَا أَبُو بَكْرٍ الْبَيْهَقِيُّ، قَالَ: أَبَانَا عَبْدُ اللَّهِ الْحَاكِمِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ سَعِيدٍ الرَّازِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ بْنِ وَارَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَمَرَ الْأَزْدِيُّ، عَنْ أَبِي رَاشِدٍ الْحُبْرَانِيِّ، عَنْ أَبِي الْحَمْرَاءِ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: " مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ، وَنُوحَ فِي فَهْمِهِ، وَإِبْرَاهِيمَ فِي حِكْمِهِ، وَيَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا فِي زُهْدِهِ، وَمُوسَى بْنَ عِمْرَانَ فِي بَطْشِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ "»<sup>۱</sup>

هر چند ابن جوزی این روایت را نیز مانند بسیاری از روایات معتبر در فضیلت اهل بیت علیهم السلام در کتاب موضوعاتش آورده، اما سندش معتبر است.<sup>۲</sup>

این روایت، با سند دیگری نیز نقل شده که از عبید الله بن موسی به بعد، سندشان مشترک است:

«الواسطی (ثقة) از ابن راهویه (صدوق حسن الحديث) از محمد بن عبید النوا»

«حَدَّثَنَا أَبُو غَانِمٍ سَهْلُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْوَاسِطِيُّ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ زَاهَوِيهِ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِ التَّوَّاءِ، ثنا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى، عَنْ أَبِي عَمَرَ الْأَزْدِيِّ، عَنْ أَبِي رَاشِدٍ، عَنْ أَبِي الْحَمْرَاءِ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: كُنَّا حَوْلَ النَّبِيِّ ﷺ فَطَلَعَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: " مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ، وَإِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ، وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حُلُقِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ "»<sup>۳</sup>

[۱] الموضوعات، ج ۱ ص ۲۷۷

[۲] تمام رجال سند این روایت طبق برنامه ی جوامع الکلم ، ثقة یا صدوق حسن الحديث هستند ، غیر از محمد بن أحمد بن سعید الرازی که جرح غیر مفسر دارد.

اما حاکم نیشابوری شیخ محمد الرازی را توثیق کرده و روایتش را صحیح السند دانسته است؛

المستدرک علی الصحیحین، ج ۲ ص ۴۶۶ ح ۳۶۰۵ و ج ۲ ص ۵۲۱ ح ۳۷۸۶ حدیثنا أبو جعفر محمد بن أحمد بن سعید الرازی ... هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه

و جالب اینکه، ابن جوزی بعد از نقل این حدیث، ضمن جعلی خواندن آن ، اشکال سندش را ابو عمر الازدی معرفی می کند و به محمد الرازی ایرادی نمی گیرد؛

الموضوعات، ج ۱ ص ۲۷۷ هذا حدیث موضوع . وأبو عمر متروک

حال آنکه ابو عمر الازدی طبق برنامه ی جوامع الکلم ، ثقة است و طبق این سخن ابن جوزی و با توجه به اینکه او در جاهای دیگر نیز به ابو جعفر الرازی ایرادی نگرفته، می توان نتیجه گرفت که او از نظر ابن جوزی، ثقة بوده است.

[۳] فضائل الخلفاء الراشدين، ج ۱ ص ۲۷۷

تنها اشکال سند این روایت نیز مجهول الحال بودن «محمد بن عبید النوا» است که اولاً: به وسیله ی سندهای دیگر این حدیث، تقویت می شود. و ثانیاً: از این راوی، دو نفر ثقه روایت کرده اند که باعث می شود از جهالت در بیاید و مستور شود که در متابعات سندش تقویت می شود.

### ۳. ابو سعید خدری

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ حَمِيدِ بْنِ الرَّبِيعِ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ بْنِ حَجَّاجٍ، ثنا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى، عَنْ أَبِي رَاشِدٍ يَغْنِي الْجَمَانِيَّ، عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ، قَالَ: كُنَّا حَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَقْبَلَ عَلَيَّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، فَأَذَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ النَّظَرَ إِلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: " مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ، وَإِلَى نُوحٍ فِي حُكْمِهِ، وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَيَّ هَذَا ". »

عمر بن احمد بن شاهین متوفای ۳۸۵ هـ که گویا این حدیث را مسلم انگاشته، بعد از نقل آن گفته است: «تَفَرَّدَ عَلِيُّ بِهَذِهِ الْفَضِيلَةِ، لَمْ يَشْرُكْهُ فِيهَا أَحَدٌ = علی (علیه السلام) در داشتن این فضیلت تنها است و کسی با او در آن شریک نیست.»<sup>۱</sup>

سند این روایت نیز معتبر است.<sup>۲</sup>

[۱] الكتاب اللطيف، ج ۱ ص ۱۵۹-۱۶۰

[۲] بررسی سند روایت:

محمد بن الحسین اللخمي: صدوق حسن الحدیث / محمد بن عمرو الغزي: صدوق حسن الحدیث / عبد الله بن موسى الأنصاري: مقبول / راشد بن نجیح الحماني: صدوق حسن الحدیث / أبو هارون العبدی: توثیقش در ادامه می آید /

### توثیق ابو هارون العبدی

تنها اشکال سند این روایت، متروک الحدیث بودن ابو هارون العبدی است، اما باید دانست که او جرح مفسر و حسی ندارد و تضعیف او صرفاً به خاطر تشییش و نقل روایتی از ابو سعید خدری در طعن عثمان است.

ابن حجر عسقلانی در شرح حال او می نویسد:

«ابن عبد البر گفته است: علما همگی بر ضعیف الحدیث بودن او اجماع کرده اند و بعضی از آن ها از روی تعصب و از روی نادانتهی و بی انصافی، او را به دروغگویی نسبت داده اند. این مطلب از حماد بن زید روایت شده است. و در او تشییش بود و اهل بصره در تضعیف و تکذیب کسی که در میانشان شیعه گری کند، افراط می کنند؛ زیرا آنان طرفداران عثمان هستند.

من ابن حجر می گویم: چگونه او را به کذب منتسب نکنیم، در حالی که ابن عدی در الکامل، از حسن بن سفیان، از عبدالعزیز بن سلام، از علی بن مهران، از بهز بن اسد روایت کرده است که گفت: نزد ابو هارون رفتم و گفتم: آنچه را از ابوسعید شنیده ای برای من بیاور. وی کتابی را برای من آورد که در آن، این روایت بود که ابوسعید برای من روایت کرد که عثمان وارد قبرش شد، در حالی که قطعاً به خدا کافر بود. راوی گوید: به ابو هارون العبدی گفتم: تو به این سخن اقرار می کنی؟ گفت: حقیقت چنان است که می بینی! راوی گوید: کتاب را به او پس دادم و برخاستم.»

تهذیب التهذیب، ج ۷ ص ۳۶۱ «وقال بن عبد البر أجمعوا على أنه ضعيف الحديث وقد تحامل بعضهم فنسبه إلى الكذب روی ذلك عن حماد بن زيد وكان فيه تشيع وأهل البصرة يفرطون فيمن يتشيع بين أظهرهم لأنهم عثمانيون قلت كيف لا ينسبونه إلى الكذب وقد روی بن عدی فی الكامل عن الحسن بن سفیان عن عبد العزيز بن سلام عن علي بن مهران عن بهز بن أسد قال أتيت إلى أبي هارون العبدی فقلت أخرج إلى ما سمعت من أبي سعيد فأخرج لي كتابا فإذا فيه حدثنا أبو سعيد أن عثمان أدخل حفرته وأنه لكافر بالله قال قلت تقر بهذا قال هو كما ترى قال فدفعتم الكتاب في يده وقمت فهذا كذب ظاهر على أبي سعيد.»

مطلب دیگری که نشان دهنده ی وثاقت ابو هارون العبدی است، این سخن شعبه بن حجاج است:

«و شعبه گفت: در روزهای حج قافله ها را می دیدم و درباره ی ابو هارون عبدی سوال می کردم؛ پس هنگامی که آمد، به نزدش رفتم. در نزدش کتابی را دیدم که در آن چیزهای ناخوشایند در فضایل علی (علیه السلام) بود. پس گفتم: این کتاب چیست؟ گفت: این کتاب، حق است.»

مختصر الكامل فی الضعفاء، ج ۱ ص ۵۲۸ رقم ۱۲۵۶ «وقال شعبه: كنت ألتقى الركبان أيام (الحاج) أسأل عن أبي هارون العبدی، فلما قدم أتيته فرأيت عنده كتابا فيه أشياء منكرة في علي رضي الله عنه، فقلت: ما هذا الكتاب؟ فقال: هذا الكتاب حق.» ابن عدی در ادامه از یحیی بن سعید نقل می کند که عبد الله بن عون (از بزرگان تابعی) پیوسته تا دم مرگ ابو هارون العبدی، از وی روایت نقل می کرد.

وقال یحیی بن سعید: لم یزل ابن عون یروی عن ابن جوبین حتی مات ...

و جالب اینکه در ادامه از علی بن عاصم نقل می کند که ابو هارون العبدی، در ابتدا خارجی بود و سپس [توسط ابو سعید خدری] شیعه شد!

مختصر الكامل فی الضعفاء، ج ۱ ص ۵۲۸ رقم ۱۲۵۶ «وقال علی بن عاصم: كان خارجيا، ثم تحول شيعيا.» بخاری در یکی از کتاب های خود و نیز ترمذی و ابن ماجه در سنن خود که از صحاح سته به شمار می روند، از وی حدیث نقل کرده اند و این نشانگر متروک نبودن ابو هارون در نزد آنان است. افزون بر آن که بر مبنای رجالی سنیان، شیعه بودن هرگز به وثاقت راوی ضرر نمی رساند و چنان که روشن شد، تنها سبب تکذیب ابو هارون، ذکر حدیثی در طعن عثمان و روایاتی در فضائل امیر المومنین (علیه السلام) است.

تهذیب التهذیب، ج ۷ ص ۳۶۱ رقم ۶۷۱ «عنه عن البخاری فی خلق أفعال العباد والترمذی وابن ماجه عمارة بن جوبین أبو هارون العبدی البصری روی عن أبي سعيد الخدری.»

علاوه بر آن، ابن ابی حاتم در تفسیرش، حاکم در مستدرکش و ضیاء مقدسی در صحیحش از ابو هارون العبدی روایت نقل کرده اند:

تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۵ ص ۱۵۷۴ ح ۹۰۲۰ و ج ۵ ص ۱۵۷۵ ح ۹۰۲۵ و ۹۰۲۹

المستدرک علی الصحیحین، ج ۱ ص ۶۲۸ ح ۱۶۸۲

اما حاکم گفته است که اهل حدیث درباره ی ابو هارون عبدی سکوت کرده اند.

المستدرک علی الصحیحین، ج ۱ ص ۱۶۴ ذیل ح ۲۹۸ «فلهذا الحديث طرق يجمعها أهل الحديث عن أبي هارون العبدی

عن أبي سعيد وأبو هارون ممن سكتوا عنه.»

اما روایت ضیاء مقدسی از ابو هارون العبدی را سیوطی و متقی هندی به کتابش الاحادیث المختارة نسبت داده اند، ولی ما آن را نیافتیم.



## ۴. انس بن مالک

سند اول:

ابو القاسم حلبی (متوفای ۳۷۰ هـ به بعد) چنین روایت میکند:

«حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ ، نا أَبُو أَحْمَدَ ، نا إِسْحَاقُ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ عَبَّادِ الرَّيْدِيِّ ، بِصَنْعَاءَ ، سَنَةَ إِحْدَى وَسَبْعِينَ وَمِائَتَيْنِ ، نا عَبْدُ الرَّزَّاقِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ سَلَمَةَ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسٍ ، قَالَ : ... ، وَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ... فَقَالَ : «يا أَيُّهَا

جامع الأحاديث، ج ۱۷ ص ۲۴۱ ح ۹۸۹۸ و كنز العمال، ج ۹ ص ۲۱۲ ح ۲۷۰۸۰ «حدثنا محمد بن ثابت العبدى ، عن أبى هارون العبدى ، عن أبى سعيد الخدرى رضى الله عنه قال بعث على رضى الله عنه رجلا إلامى النبى فسأله عن الرجل يمر فى الطريق فيراى المرأة فيمضى ، أفعلية الغسل وكره على أن يسأله لمكان فاطمة ؟ فقال رسول الله : ( تلك يلقاها فحول الرجال ، يجزئك من ذلك الوضوء ) . ( ض ) »

علاوه بر اینها ، ابن عبد البر گفته است که بعضی از فقهای اهل سنت به حدیث ابو هارون العبدى از ابو سعيد خدرى احتجاج کرده اند.

الاستذكار، ج ۲ ص ۲۳۸ «واحتج بعضهم بحديث أبى هارون العبدى عن أبى سعيد الخدرى أن النبى ﷺ كان إذا سافر سار فرسخا ثم نزل قصر الصلاة.»

حافظ بیهقی نیز احادیث او را تلقی به قبول کرده است.

دلائل النبوة، ج ۲ ص ۴۰۵ «قال أبو عبد الله قال لنا هذا الشيخ وذكر الحديث فكتبت المتن من نسخة مسموعة منه فذكر حديثا طويلا يذكر فيه عدد الروح والملائكة وغير ذلك مما لا ينكر شىء منها فى قدرة الله تعالى إن صحت الرواية وفيما ذكرنا قبل حديث أبى هارون العبدى فى إثبات المسرى والمعراج لغاية وبالله التوفيق .»

«وروى عن أبى هارون العبدى عن أبى سعيد مرفوعا وموقوفا والموقوف أصح» ترجمه: «از ابو هارون عبدى از ابو سعيد به

صورت مرفوع و موقوف روایت شده است و موقوف صحیح تر است.» معرفة السنن والآثار، ج ۷ ص ۲۸۴ ذیل ح ۵۷۶۳

«عن أبى هارون العبدى عن أبى سعيد رضى الله عنه أنه قال فى الفأرة تقع فى السمن أو الزيت استنفعوا به ولا تأكلوه قال الشيخ هذا هو المحفوظ موقوف.» ترجمه: «از ابو هارون عبدى از ابو سعيد خدرى منقول است که در مورد موشى که در روغن حیوانى یا زیتون افتاده است ، گفت : از آن استفاده کنید و آن را نخورید. شیخ گفت: این حدیث مقبول و موقوف است.»

سنن البيهقى الكبرى، ج ۹ ص ۳۵۴ ح ۱۹۴۱۳

سخن آخر درباره ی او اینکه ، زبلى از او به «فيه مقال» و صالحى شامى از او به عنوان «متكلم فيه» یاد کرده اند؛ يعنى او بين تضعيف و توثيق قرار دارد. از این رو از روایاتش مى توان حداقل به عنوان شاهد استفاده کرد، همانطور که بیهقی چنین کرده است:

«هكذا رواه جماعة من الأئمة عن أبى هارون العبدى وأبو هارون وإن كان ضعيفا فرواية أبى نضرة له شاهدة» ترجمه: «اینچنین گروهی از پیشوایان از ابو هارون عبدى روایت کرده اند و ابو هارون اگرچه ضعیف است؛ ولی روایت ابو نضرة برای آن شاهد است.»

المدخل إلى السنن الكبرى، ج ۱ ص ۳۶۹

النَّاسُ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي خَلْقِهِ، وَأَنَا فِي خَلْقِي، وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي خَلْقِهِ، وَإِلَى مُوسَى فِي مُنَاجَاتِهِ وَإِلَى يَحْيَى فِي زُهْدِهِ، وَإِلَى عَيْسَى فِي سُنَّتِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ...»<sup>۱</sup>

طبق برنامه ی جوامع الکلم، تمام رجال سند این روایت، ثقه یا صدوق حسن الحدیث هستند بجز ابو احمد العباس بن الفضل بن جعفر که شیخ اسماعیل بن القاسم الحلبي (مؤلف کتاب) بوده و مجهول الحال است، اما در مجموع، این روایت در کنار روایات دیگر، تقویت می شود.

با توجه به اسناد دیگر این روایت که به علم حضرت آدم (علیه السلام) اشاره کرده اند، روشن است که «خلقه» اشتباه بوده و احتمالاً در اثر بد خوانی کلمه ی «علمه» از نسخه ی خطی این کتاب، حاصل شده است.

#### سند دوم:

ابن مغزالی مالکی چنین روایت می کند:

((أخبرنا أحمد بن محمد بن عبد الوهاب، حدثنا الحسين بن محمد بن الحسين العدل العلوي، حدثنا محمد بن محمود، حدثنا إبراهيم بن مهدى الأبلی، حدثنا إبراهيم بن سليمان بن رشيد، حدثنا زيد بن عطية، حدثنا أبان بن فيروز عن أنس بن مالك قال: قال رسول الله ﷺ: «من أراد أن ينظر إلى علم آدم، وفقه نوح فليتنظر إلى علي بن أبي طالب.»))<sup>۲</sup>

تکه هایی از این روایت، از ابن عباس و حضرت علی (علیه السلام) نیز نقل شده؛ اما چون قسمت مربوط به علم حضرت آدم (علیه السلام) در آن ها نیامده است، لذا از ذکر آن ها خود داری کردیم.

### نهم: حدیث «علی اکثر امتی علماً»

سند اول: از معقل بن یسار.

معقل بن یسار از پیامبر ﷺ نقل کرده است که آن حضرت روزی به حضرت فاطمه (علیها السلام) فرمودند:

«أيا راضی نیستی که تو را به ازدواج پیشگام ترین امت از نظر اسلام، بیشترین آن ها از نظر علم و بزرگترین آنها از نظر حلم و بردباری درآوردم؟!»<sup>۳</sup>

[۱] حدیث ابی القاسم الحلبي، ص ۳۵ ح ۳۴

[۲] مناقب علی لابن المغزالی، ص ۲۸۱ ح ۲۵۶

[۳] حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ، حَدَّثَنَا خَالِدُ يَعْنِي ابْنَ طَهْمَانَ، عَنْ نَافِعِ بْنِ أَبِي نَافِعٍ، عَنْ مَعْقِلِ بْنِ يَسَارٍ، قَالَ: وَصَّاتُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ يَوْمٍ، فَقَالَ: " هَلْ لَكَ فِي فَاطِمَةَ تَعُوذُهَا؟ " فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَقَامَ مُتَوَكِّئًا عَلَيَّ، فَقَالَ: " أَمَا إِنَّهُ سَيَحْمِلُ ثِقَلَهَا غَيْرَكَ، وَيَكُونُ

این حدیث را احمد بن حنبل نقل کرده و محقق کتابش، حمزه احمد الزین<sup>۱</sup>، برنامه ی جوامع الکلم و نیز حسین سلیم اسد<sup>۲</sup> سندش را حسن دانسته اند.

حافظ زین الدین عراقی<sup>۳</sup> و احمد بن الصدیق الغماری سندش را تصحیح کرده اند<sup>۴</sup> و هیثمی نیز در دو جای کتابش، رجال سند آن را مورد وثوق دانسته است.<sup>۵</sup>

### سند دوم: از ابو اسحاق از حارث از حضرت علی (علیه السلام)

این روایت با چندین طریق از ابو اسحاق سیبسی نقل شده؛ اما او مشهور به تدلیس است و در روایات شریک بن عبدالله که حافظه اش مشکل داشته، سند حدیثش تا پیامبر ﷺ را ذکر نکرده و در بعضی دیگر، سندش را حارث بن عبدالله از حضرت علی (علیه السلام) بیان کرده است؛ لذا در جمع بندی می توان نتیجه گرفت که ابو اسحاق این حدیث را از طریق حارث از حضرت علی (علیه السلام) نقل کرده است:

۱. روایت ابن ابی شیبیه از ابو اسحاق سیبسی به صورت مرسل<sup>۶</sup> که هیثمی<sup>۷</sup> و احمد الغماری<sup>۸</sup> سندش را مرسل صحیح، حسین سلیم اسد الدارانی مرسل حسن<sup>۹</sup> و شوکانی نیز رجالش را ثقه دانسته است.<sup>۱۰</sup>

أَجْرُهَا لَكَ " قَالَ: فَكَأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيَّ شَيْءٌ حَتَّى دَخَلْنَا عَلَى فَاطِمَةَ، فَقَالَ لَهَا: " كَيْفَ تَجِدِينِي؟ " قَالَتْ: وَاللَّهِ لَقَدْ اسْتَدَّ حُرْنِي، وَأَسْتَدَّتْ فَاقْتِي، وَطَالَ سَقَمِي " قَالَ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ: وَجَدْتُ فِي كِتَابِ أَبِي بَحْطُ يَدِهِ، فِي هَذَا الْحَدِيثِ، قَالَ: " أَوْمًا تَرْضَيْنَ أَنِّي زَوْجَتُكَ أَقْدَمَ أُمَّتِي سَلْمًا، وَأَكْتَرَهُمْ عِلْمًا، وَأَعْظَمَهُمْ جِلْمًا "

[۱] مسند احمد بن حنبل، ج ۱۵ ص ۱۷۴ ح ۲۰۱۸۵ قال حمزه احمد الزين: إسناده حسن

[۲] مجمع الزوائد اسد، ج ۱۸ ص ۲۰۰ ح ۱۴۵۹۷ قال الداراني: وهذا إسناده حسن، خالد بن طهمان فصلنا القول فيه ...

[۳] إحياء علوم الدين، ومعه المغني عن حمل الأسفار في الأسفار، ص ۱۱۸۰ قال العراقي: إسناده صحيح

[۴] البرهان الجلي في إنتساب الصوفيه إلي علي، ص ۷۴

[۵] مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۰۱ قال الهيثمي: رواه أحمد والطبرانی وفيه خالد بن طهمان وثقه أبو حاتم وغيره وبقية رجاله

ثقات / مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۱۴ قال الهيثمي: رواه أحمد والطبرانی برجال وثقوا

[۶] مصنف ابن أبي شيبة، ج ۶ ص ۳۷۴ ح ۳۲۱۳۱ حدثنا الفضل بن دكين عن شريك عن أبي إسحاق قال قالت فاطمة يا

رسول الله زوجتني حمش الساقين عظيم البطن أعمش العين قال زوجتك أقدم أمتي سلما وأعظمهم حلما وأكثرهم علما

[۷] مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۰۲ رواه الطبرانی وهو مرسل صحيح الإسناد

[۸] البرهان الجلي في إنتساب الصوفيه إلي علي، ص ۷۴

[۹] مجمع الزوائد اسد، ج ۱۸ ص ۲۰۱ ح ۱۴۵۹۸ قال الداراني: وهو مرسل وإسناده حسن

[۱۰] در السحابة للشوکانی، ص ۲۰۵ ح ۳۱ وأخرج أحمد والطبرانی بإسناد رجاله ثقات عن أبي إسحاق ...

۲. روایت ابوبشر الدولابی<sup>۱</sup> از ابو اسحاق از حارث از حضرت علی (علیه السلام) با سند معتبر<sup>۲</sup>.

[۱] الذریة الطاهرة، ج ۱ ص ۶۳ ح ۹۰ حدثنا أحمد بن يحيى الصوفي حدثنا إسماعيل بن أبان حدثنا أبو مریم عن أبي إسحاق عن الحارث عن علي قال خطب أبو بكر وعمر رضي الله عنهما إلى رسول الله ﷺ فأبى رسول الله عليهما فقال عمر أنت لها يا علي فقال ما لي من شيء إلا درعي أرهنها فزوجه رسول الله ﷺ فاطمة فلما بلغ ذلك فاطمة بكت قال فدخل عليها رسول الله ﷺ فقال ما لك تبكين يا فاطمة فوالله لقد أنكحتك أكثرهم علما وأفضلهم حلما وأولهم سلما [۲] بررسی سند روایت:

محمد بن أحمد الوراق: ثقة / أحمد بن يحيى الأودي: ثقة / إسماعيل بن أبان الأزدي: ثقة / عبد الغفار بن القاسم النجاري: توثيقش می آید / أبو إسحاق السبيعي: ثقة مكثر / الحارث بن عبد الله الأعور: توثيقش در بحث حدیث ثقلین گذشت.

### توثیق عبد الغفار بن القاسم

شعبه که جز از ثقة روایت نمی‌کرد، شاگردش بوده، ستایشش کرده و گفته است: حافظ تر از او کسی را ندیدم و به علم و رجال عنایت داشت؛ ابن عدی گفته است: احادیث صالحی دارد و ابن عقده نیز ستایشش کرده، به طوری که از حدش گذرانده بود؛ اما چون احادیثی مانند بلایای عثمان نقل می‌کرد که به مذاق علمای اهل سنت خوش نمی‌آمد، حدیث او را ترک و تضعیفش کردند، به طوری که احمد بن حنبل نیز تصریح کرده است که تضعیف او از جهت اعتقادش بود نه به جهت حدیثش .  
عقیلی می‌نویسد:

«ابو عبد الله گفت: ابو عبیده در تصنیفش از ابو مریم یاد کرد؛ پس مردم ضجه می‌زدند هنگامی که گفت: ابو مریم و ابو عبد الله تبسم کرد. به ابو عبد الله گفتم: ضعف او از کجا آمده است؟ از جانب اعتقادش یا از جهت حدیثش؟ گفت: از جهت اعتقادش؛ سپس گفت: او احادیث بدی در مورد بلایای عثمان نقل کرده است. و از ابو داود سجستانی به من خبر رسید که او گفت: به احمد بن حنبل گفتم: عمیر بن سعید؟ گفت: اشکالی در او نمی‌دانم. پس به او گفتم: ابو مریم گفت: در رابطه با عمیر دروغگو از من سوال می‌کرد. گفت: ابو مریم عالم به مشایخ است. پس احمد گفت: حتی ابو مریم ثقة می‌شود؛ در مورد بلایای عثمان حدیث می‌کرد و آنقدر می‌نوشید تا اینکه در لباسش بول می‌کرد.»

ضعفاء العقیلی، ج ۳ ص ۱۰۰ رقم ۱۰۷۵ «عبد الغفار بن القاسم أبو مریم الأنصاری کوفی ... حدثنا عبد الله بن أحمد ... قال وسمعت أبي يقول كان أبو عبیده إذا حدثنا عن أبي مریم يصيح الناس يقولون لا نريده. قال أبو عبد الله ذكر أبو عبیده فی تصنیفه عن أبي مریم فكانوا يضحون إذا قال أبو مریم وتبسم أبو عبد الله قلت لأبي عبد الله أبو مریم من أين جاء ضعفه من قبل رأيه أو من قبل حدیثه قال من قبل رأيه ثم قال وقد حدثت بلایا فی عثمان أحادیث سوء . وبلغنی عن أبي داود السجستانی أنه قال قلت لأحمد بن حنبل عمیر بن سعید قال لا أعلم به بأسا فقلت له فإن أبا مریم قال یسلنی عن عمیر الکذاب قال وكان أبو مریم عالما بالمشایخ فقال أحمد حتی یكون أبو مریم ثقة كان يحدث بلایا فی عثمان وكان یشر حتى یبول فی ثیابه.»  
ابن عدی نیز می‌نویسد:

«و اما ابو مریم اسمش عبد الغفار بود و شعبه در مورد او نظری داشت و از او حدیث یاد گرفت؛ گمان کردند که رجال را توقیف کرده است؛ سپس از او اعتقاد ردی در رفض ظاهر گشت؛ پس حدیثش را ترک کرد و از ابن عقده شنیدم که ابو مریم را ستایش می‌کرد و در مدحش از حد تجاوز کرد تا اینکه گفت: اگر علم ابو مریم منتشر شود و حدیثش نقل شود، مردم به شعبه احتجاج نمی‌کنند و این میل شدید ابن سعید (ابن عقده) به ابو مریم تنها به خاطر افراطش در تشیع است. و برای عبد الغفار بن قاسم احادیث

۳. روایت ابن عساکر با سندش از ابو اسحاق از طریق حارث از حضرت علی (علیه السلام) ۱

بنا بر نقل متقی هندی، ابن جریر طبری این حدیث با روایت امیرالمومنین (علیه السلام) را صحیح دانسته است. ۲

### دهم: علم امیر المؤمنین (علیه السلام) از زبان خود حضرت

در کتب اهل سنت روایاتی از خود حضرت علی (علیه السلام) نقل شده که بیانگر علم زیاد آن حضرت است و ما در اینجا به ذکر دو روایت معتبر اکتفا می کنیم.

#### روایت اول:

از ابوظفیل نقل شده است که گفت: شاهد بودم که علی (علیه السلام) خطبه می خواند و می فرمود:

صالحی است و در حدیثش چیزهایی است که تبعیت نمی شود و او غالی در تشیع بود و شعبه دو حدیث از او روایت کرده است و حدیثش با وجود ضعفش نوشته می شود.»

الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۵ ص ۳۲۷ رقم ۱۴۷۹ «وَأما أبو مریم فاسمه عبد الغفار وكان لشعبة فيه رأى وتعلم منه زعموا توقيف الرجال ثم ظهر منه رأى ردىء فى الرضى فترك حديثه وسمعت أحمد بن محمد بن سعيد [ابن عقده] يثنى على أبي مریم ويطريه وتجاوز الحد فى مدحه حتى قال لو انتشر علم أبي مریم وخرج حديثه لم يحتج الناس إلى شعبة وابن سعيد حيث مال هذا الميل الشديد إنما كان لإفراطه فى التشيع ولعبد الغفار بن القاسم أحاديث سالحة وفى حديثه ما لا يتابع عليه وكان غالبا فى التشيع وقد روى عنه شعبة حديثين ويكتب حديثه مع ضعفه.»

ابن حجر عسقلانى نیز می نویسد:

«شعبه گفت: باحافظه تر از او کسی را ندیدم و شعبه در مورد او دچار اشتباه شد و دارقطنی گفته: او متروک است و او شیخ

شعبه است و شعبه او را ستوده است.»

لسان المیزان، ج ۴ ص ۴۲ «وقال شعبة لم ار احفظ منه قال أبو داود وغلط فى امره شعبة وقال الدارقطنى متروك وهو شيخ

شعبة اثنى عليه شعبة.»

[۱] تاریخ مدینه دمشق، ج ۷۰ ص ۱۱۳ (ح ۷۳۹۱۶) أخبرنا أبو القاسم بن السمرقندي أنا عاصم بن الحسن بن محمد بن عاصم أنا أبو عمر بن مهدي أنا أبو العباس بن عقدة نا الفضل بن يوسف الجعفي نا محمد بن عكاشة نا أبو المغراء وهو حميد بن المثنى عن يحيى بن طلحة النهدي عن أيوب بن الحز عن أبي إسحاق السبيعي عن الحارث عن علي قال إن فاطمة شكت إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ألا ترضين أني زوجتك أقدم أمتي سلما وأحلمهم حلما وأكثرهم علما أما ترضين أن تكوني سيدة نساء أهل الجنة إلا ما جعل الله لمريم ابنة عمران وأن ابنتك سيدا شباب أهل الجنة

[۲] كنز العمال، ج ۱۳ ص ۱۱۴ ح ۳۶۳۷۰ وفي لفظ: أولهم سلما. ابن جرير و صححه

«از من بپرسید، به خدا سوگند، از هر چه که تا روز قیامت به وجود می‌آید و اتفاق می‌افتد سؤال نمی‌کنید مگر این که تمام آنها را پاسخ می‌گویم. از کتاب خدا بپرسید! به خدا سوگند، هیچ آیه ای نازل نشده است مگر اینکه از همه شما دانایم که شب نازل شده است یا روز، در صحرا نازل شده است یا در کوه.»<sup>۱</sup>

این روایت را عبدالرزاق بن همام صنعانی (ت ۲۱۱ هـ) در تفسیر خود و ابو الولید الازرقی (متوفای ۲۵۰ هـ) در کتاب اخبار مکه نقل کرده که محقق آن دکتر عبدالملک بن دهیش سندش را صحیح دانسته است.<sup>۲</sup> خطیب بغدادی نیز در تاریخش نقل کرده و محقق کتابش، دکتر الغزالی، سندش را تصحیح نموده<sup>۳</sup> و نیز ابن عبد البر نقل کرده و محقق کتابش، ابو الاشبال الزهیری، سندش را صحیح دانسته است.<sup>۴</sup>

شبهه همین روایت را حاکم نیشابوری نیز نقل و تصحیح کرده است.<sup>۵</sup>

همچنین از سعید بن مسیب نقل شده است که گفت: «هیچ یک از صحابه نمی‌گفت که هر چه می‌خواهید از من بپرسید، مگر علی (علیه السلام)»<sup>۶</sup>

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و محقق کتابش، وصی الله بن محمد عباس سندش را تصحیح کرده<sup>۷</sup> و نیز خطیب بغدادی نقل کرده و محقق کتابش، الغزالی سندش را حسن دانسته است.<sup>۸</sup>

## روایت دوم:

ابن قیّم جوزیه می‌نویسد:

[۱] تفسیر الصنعانی، ج ۳ ص ۲۴۱ عبد الرزاق عن معمر عن وهب بن عبد الله عن أبي الطفيل قال شهدت عليا وهو يخطب وهو يقول سلوني فوالله لا تسألوني عن شيء يكون إلى يوم القيامة إلا حدثكم به وسلوني عن كتاب الله فوالله ما من آية إلا وأنا أعلم بليل نزلت أم بنهار أم في سهل أم في جبل

[۲] أخبار مكة وما جاء فيها من الآثار، ج ۱، ص ۹۲، ح ۴۰ قال ابن دهيش: إسناده صحيح

[۳] الفقيه والمتفقه للخطيب، ج ۲ ص ۳۵۱-۳۵۲ ح ۱۰۸۱ و ۱۰۸۲ قال الغزالي: إسناده صحيح

[۴] جامع بيان العلم وفضله، ج ۱ ص ۴۶۴ ح ۷۲۶ قال ابو الاشبال الزهيري: إسناده صحيح

[۵] «ابو طفيل عامر بن وائله گفت: از علی (علیه السلام) شنیدم که برخاست و فرمود: از من بپرسید قبل از اینکه مرا از دست بدهید و هرگز بعد از من از کسی مانند من سؤال نمی‌کنید ... این حدیث صحیح عالی است.»

المستدرک علی الصحیحین، ج ۲ ص ۳۸۳ ح ۳۳۴۲ «حدثنا أبو الطفيل عامر بن وائلة قال سمعت عليا رضي الله عنه قام فقال سلوني قبل أن تفقدوني ولن تسألوا بعدى مثلي ... هذا حديث صحيح عال»

[۶] عن سعید بن المسیب قال: لم يكن أحد من أصحاب النبي يقول سلوني، إلا علي بن أبي طالب (عليه السلام)

[۷] فضائل الصحابة احمد، ج ۲ ص ۸۰۲ ح ۱۰۹۸

[۸] الفقيه والمتفقه، ج ۲ ص ۳۵۲ ح ۱۰۸۳ قال الغزالي: إسناده حسن

«ابو عمر (ابن عبد البر) گوید: علی بن ابی طالب (علیه السلام) در باغ به کمیل بن زیاد نخعی فرمود: «و آن حدیث مشهور نزد اهل علم است که از بحث و بررسی سند به خاطر شهرتش در نزد آن ها بی نیاز میکند. ای کمیل، این قلب ها بسان ظرف هایی هستند که بهترینشان فراگیرترین آن ها است برای خوبی، و مردم سه دسته هستند: دانشمند الهی، آموزنده ای بر راه رستگاری، و پشه های دستخوش باد و طوفان و همیشه سرگردان، که به دنبال هر سر و صدایی می روند، و با وزش هر بادی حرکت می کنند. نه از روشنایی دانش نور گرفتند، و نه به پناهگاه استواری پناه گرفتند. سپس آهی کشید و فرمود: بدان که در اینجا (اشاره به سینه مبارک کرد) دانش فراوانی انباشته شده است؛ ای کاش حاملانی برای آن می یافتیم ...»<sup>۱</sup>

ابن قیّم جوزیه در کتاب دیگرش می نویسد:

«خطیب بغدادی گفته است: این حدیث نیکویی است و از نیکوترین احادیث از جهت معنی و شریف ترین آن ها از جهت الفاظ متنش می باشد و تقسیم امیرالمومنین (علیه السلام) مردم را در اول آن، تقسیمی است در غایت صحت و نهایت درستی.»<sup>۲</sup>

ابن کثیر دمشقی نیز درباره ی این روایت می گوید:

«گروه زیادی از تابعین از کمیل روایت کرده اند و برای او اثر مشهوری از علی بن ابی طالب (علیه السلام) است که اولش این است: «قلب ها بسان ظرف هایی هستند که بهترینشان فراگیرترین آن ها است» که آن طولانی است و گروهی از حافظان مورد اعتماد، آن را روایت کرده اند و در آن موعظه ها و سخنان نیکویی وجود دارد. خدا از گوینده اش راضی باشد.»<sup>۳</sup>

در کتاب «مهدویت از دیدگاه اهل سنت» به طور مفصل به بررسی اعتبار این حدیث پرداخته ایم.

[۱] إعلام الموقعین، ج ۲ ص ۱۹۵ قال أبو عمر وقال علی بن أبی طالب کرم الله وجهه فی الجنة لکمیل بن زیاد النخعی وهو حدیث مشهور عند أهل العلم یستغنی عن الإسناد لشهرته عندهم یا کمیل إن هذه القلوب أوعية فخيرها أوعاها للخیر والناس ثلاثة فعالم ربانی ومتعلم علی سبیل نجات وهمج رعا أتباع کل ناعق یمیلون مع کل صائح لم یستضئوا بنور العلم ولم یلجأوا (یلجنوا) إلی رکن وثیق ثم قال أه إن ها هنا علما وأشار بیده إلی صدره لو أصبت له حملة ...

[۲] مفتاح دار السعادة للزرعی، ج ۱ ص ۱۲۳-۱۲۴ الوجه التاسع والعشرون بعد المائة ما رواه کمیل بن زیاد النخعی قال اخذ علی بن أبی طالب رضی الله عنه بیدی فاخرجنی ناحیة الجبانة فلما اصحر جعل یتنفس ثم قال یا کمیل بن زیاد القلوب أوعية فخيرها أوعاها ... هاه هاه إن ههنا علما وأشار بیده إلی صدره لو أصبت له حملة ... قال أبو بکر الخطیب هذا حدیث حسن من احسن الاحادیث معنی واشرفها لفظا وتقسیم امیر المؤمنین للناس فی اوله تقسیم فی غایة الصحة ونهاية السداد

[۳] البداية والنهاية، ج ۹ ص ۴۷ وقد روی عن کمیل جماعة كثيرة من التابعین وله الأثر المشهور عن علی بن أبی طالب الذی أوله القلوب أوعية فخيرها أوعاها وهو طویل قد رواه جماعة من الحفاظ الثقات وفيه مواضع وكلام حسن رضی الله عن قائله

## بخش سوم: ایمان امیرالمومنین علیه السلام

امیرالمومنین (علیه السلام) در بالاترین مرتبه ی ایمان قرار داشتند که در اینجا شواهدش را مطرح می کنیم.

### یکم: حضرت علی (علیه السلام) نخستین مسلمان

ابن حجر عسقلانی در شرح حال امیرالمومنین (علیه السلام) می نویسد:

«علی بن ابی طالب (علیه السلام): کُتِبَ اِشْهُ ابُو الْحَسَنِ بُوْدَ وَ بِنَا بَرِ نَظَرٍ بِيَشْتَرِ اَهْلَ عِلْمٍ، اَوَّلِيْنَ نَفَرٍ اَزْ مَرْدَمِ بُوْدَ كِهْ اِسْلَامِ اَوْرَدَ.»<sup>۱</sup>

ابن عبد البر می نویسد:

«از سلمان، ابو ذر، مقداد، خباب، جابر بن عبدالله، ابو سعید خدری و زید بن ارقم روایت شده است که علی بن ابی طالب (علیه السلام) اول کسی بود که اسلام آورد و این ها او را بر دیگران برتری می دادند.»<sup>۲</sup>

عبدالرحمن سیوطی می نویسد:

«علی (علیه السلام)، یکی از ده نفری است که به بهشت بشارت داده شده است ... او نخستین خلیفه از بنی هاشم و پدر دو نوه رسول خدا ﷺ و از اولین مسلمانانی است که در همان ابتدا اسلام آورد؛ بلکه ابن عباس، انس، زید بن ارقم، سلمان فارسی و گروهی گفته اند که علی (علیه السلام) نخستین مسلمان بوده است و برخی نقل کرده اند که بر این مطلب اجماع وجود دارد.»<sup>۳</sup>

ابن حجر هیتمی نیز همین سخن را تکرار کرده است.<sup>۴</sup>

شاه ولی الله دهلوی نیز گفته است:

[۱] الإصابة في تمييز الصحابة، ج ۴ ص ۵۶۴ رقم ۵۶۹۲ علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف القرشی

الهاشمی أبو الحسن أول الناس إسلاما في قول كثير من أهل العلم

[۲] الاستيعاب، ج ۳ ص ۱۰۹۰ وروی عن سلمان وأبی ذر والمقداد وخباب وجابر وأبی سعید الخدری وزید بن الأرقم أن علی

بن ابی طالب رضی الله عنه أول من أسلم وفضله هؤلاء علی غیره

[۳] تاریخ الخلفاء، ج ۱ ص ۱۶۶ وعلی رضی الله عنه أحد العشرة المشهود لهم بالجنة ... وهو أول خليفة من بنی هاشم وأبو

السبطين أسلم قديما بل قال ابن عباس وأنس وزید بن أرقم وسلمان الفارسی وجماعة إنه أول من أسلم ونقل بعضهم الإجماع عليه.

[۴] الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقة، ج ۲ ص ۳۵۱



«و از آن جمله آنکه عنایت الهی جل و علا در صغر سن شامل حال او گشت و آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ تکفل وی بر خود گرفتند و از این جهت اسلام او و نمازگزاردن او با جناب مقدس نبوی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیش از او ان بلوغ بوده است و بسیاری از صحابه و تابعین به آن رفته اند که وی اول مسلمان است بعد خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ»<sup>۱</sup>

با اسانید معتبر از زید بن ارقم، ابن عباس، سعد بن ابی وقاص، سلمان فارسی، ابو موسی اشعری، ابو رافع، امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده است که حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نخستین کسی بود که اسلام آورد - که بعضی از اسنادش را در همین کتاب آورده ایم-.

## دوم: مشخص شدن ایمان والای امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در جنگ احد

در جنگ احد که خداوند مسلمانان را آزمایش کرد تا مؤمنین از ایشان را از غیر مؤمنینشان مشخص کند، امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بر خلاف دیگر صحابه تا آخر در کنار پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در معرکه ماند و رشادت کرد.<sup>۲</sup> خداوند در قرآن کریم می فرماید:

﴿وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّقِي الْجَمْعَانِ قِيَادُنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ﴾

«و آنچه (در روز احد،) در روزی که دو دسته (= مؤمنان و کافران) با هم نبرد کردند به شما رسید، به فرمان خدا (و طبق سنت الهی) بود؛ و برای این بود که مؤمنان را مشخص کند.»<sup>۳</sup>

## سوم: آیه ی اَقْمِنَ كَانِ مُؤْمِنًا

از آیاتی که درباره ی ایمان امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نازل شده، آیه ی ۱۸ سوره ی سجده است که می فرماید:

﴿اَقْمِنَ كَانِ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتُوُونَ﴾

«آیا کسی که با ایمان باشد همچون کسی است که فاسق است؟! نه، هرگز این دو برابر نیستند.»<sup>۴</sup>

این آیه درباره ی حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و ولید بن عقبه نازل شده است، آنگاه که بینشان سخنی شد و ولید گفت: من از تو زبان آورتر، نیزه ام تیزتر و در عقب نشانندن صف دشمن تواناترم. حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: ساکت شو که تو فاسقی بیش نیستی. پس خداوند این آیه را نازل نمود.

[۱] إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء، ج ۴ ص ۳۴۳

[۲] مدارک پایداری و رشادت امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در جنگ احد، قبل در بحث شجاعت حضرت مطرح شد.

[۳] آل عمران: ۱۶۶

[۴] سجده: ۱۸

ابو المظفر سمعانی متوفای ۴۸۹ هـ نیز در تفسیرش می نویسد:

«بیشتر مفسرین بر این عقیده هستند که این آیه در حق علی (علیه السلام) و ولید بن عقبه بن ابی معیط نازل شد و بعضی از آن ها گفته اند: عقبه، و اولی صحیح تر است...»<sup>۱</sup>

نزول این آیه در حق حضرت علی (علیه السلام) و ولید بن عقبه، چندین سند دارد که یکدیگر را تقویت می کنند.

**سند اول:** واحدی در تفسیرش<sup>۲</sup> با سند قوی.

شمس الدین ذهبی بعد از نقل این روایت می گوید:

«می گویم: سند روایت قوی است، ولی سیاق آیه دلالت می کند که ولید بن عقبه در میان اهل آتش است.»<sup>۳</sup>

**سند دوم:** ابن عساکر در تاریخش<sup>۴</sup> با سند معتبر.<sup>۵</sup>

[۱] تفسیر السمعانی، ج ۴ ص ۲۵۱ قوله تعالی: ( ۸ ) أفمن كان مؤمنا كمن كان فاسقا ) أكثر المفسرين أن الآية نزلت في علي بن أبي طالب والوليد بن عقبه بن أبي معيط، وذكر بعضهم: عقبه، والأصح هو الأول. قال الوليد: أنا أحد منك سنانا، وأبسط منك لسانا، وأملا منك للكتيبة. فقال له علي: اسكت، إنما أنت فاسق، فانزل الله تعالى هذه الآية.

[۲] أسباب النزول - ت الحميدان، ص ۳۴۹-۳۵۰ أخبرنا أبو بكر أحمد بن محمد الأصفهاني قال: أخبرنا عبد الله بن محمد الحافظ قال: أخبرنا إسحاق بن بنان الأنماطي قال: أخبرنا حبيب بن ميسرة الفقيه قال: أخبرنا عبد الله بن موسى قال: أخبرنا ابن أبي ليلى، عن الحكم، عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس قال: قال الوليد بن عقبه بن أبي معيط لعلي بن أبي طالب - رضي الله عنه - أنا أحد منك سنانا، وأبسط منك لسانا، وأملا للكتيبة منك، فقال له علي: اسكت فإنما أنت فاسق، فنزل: { أفمن كان مؤمنا كمن كان فاسقا لا يستوون } قال: يعني بالمؤمن عليا، وبالفاسق الوليد بن عقبه.

[۳] سير أعلام النبلاء، ج ۳ ص ۴۱۵ روی ابن ابی لیلی عن الحكم عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس قال قال الولید بن عقبه لعلي أنا أحد منك سنانا وأبسط لسانا وأملا للكتيبة فقال علي اسكت فإنما أنت فاسق فنزلت ( أفمن كان مؤمنا كمن كان فاسقا ) السجدة ۱۸ قلت إسنادة قوي لكن سياق الآية يدل أنها في أهل النار.

[۴] تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۳ ص ۲۳۵ ( ح ۶۸۸۸۱ ) أخبرنا أبو منصور بن زريق أخبرنا أبو بكر الخطيب أخبرنا أبو الحسن بن زرقويه أخبرنا محمد بن عبد الله الشافعي حدثنا أبو إسماعيل الترمذي حدثنا عبد الله بن صالح حدثنا ابن لهيعة عن عمرو بن دينار عن عبد الله بن عباس في قوله ( أفمن كان مؤمنا كمن كان فاسقا لا يستوون ) قال أما المؤمن فعلي بن أبي طالب والفاسق عقبه بن أبي معيط وذلك لسباب كان بينهما فأنزل الله ذلك

[۵] بررسی سند روایت:

عبد الرحمن بن محمد الشيباني: صدوق حسن الحديث / الخطيب البغدادي: ثقة حجة / محمد بن أحمد البزار: ثقة متقن / محمد بن عبد الله الشافعي: ثقة مأمون / محمد بن إسماعيل السلمی: ثقة حافظ / عبد الله بن صالح الجهني: صدوق، في حفظه شيء، حسن الحديث في المتابعات، فقد وثقه عبد الملك بن شعيب بن الليث، وابن معين، وأبو هارون الخريبي، وكان أبو حاتم

سند سوم: ابن عساکر در تاریخش از ابو صالح از ابن عباس<sup>۱</sup>.

### چهارم: آیه ی سقایه الحجاج

نقل شده است که عباس بن عبدالمطلب به جهت عهده داری آب دادن به حاجیان و طلحه بن شیبه به جهت کلیدداری کعبه و عمارت مسجد الحرام بر یکدیگر فخر می فروختند. آن دو با ورود حضرت علی (علیه السلام) نزد خود، ایشان را در این باره داور قرار دادند. حضرت خود را به سبب سبقت در ایمان میان مردان این امت، هجرت و جهاد در راه خدا و نماز گزاردن به سوی دو قبله با پیامبر ﷺ برتر از هر دو خواند.

عباس و طلحه خصومت میان خود و تفاخر امیرالمومنین (علیه السلام) بر خویش را نزد پیامبر ﷺ بردند. ایشان سکوت کرد تا آیه ی ۱۹ سوره توبه نازل شد که فرمود:

﴿ أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ أَمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ. ﴾

«آیا سیراب کردن حجاج، و آباد ساختن مسجد الحرام را، همانند (عمل) کسی قرار دادید که به خدا و روز قیامت ایمان آورده، و در راه او جهاد کرده است؟! (این دو،) نزد خدا مساوی نیستند! و خداوند گروه ظالمان را هدایت نمی کند!»

نزول این آیه در حق حضرت علی (علیه السلام)، در کتب اهل سنت از دو نفر از صحابه و چهار نفر از تابعین روایت شده که سند روایات تابعین، معتبر است و حکم مرفوع (روایت نبوی) را دارد.

عبدالرحمن سیوطی می نویسد:

«روایات سبب نزول آیات اگر از تابعی نقل شود، حکم مرفوع را دارد و پذیرفته می شود؛ البته اگر سند تا تابعی صحیح باشد و شخص تابعی از ائمه ی تفسیری باشد که تفسیر را از صحابه اخذ کردند؛ مانند مجاهد،

الرازي حسن الرأي فيه، يدافع عنه، وقال أبو زرعة الرازي: حسن الحديث... تحرير تقريب التهذيب، ج ۲ ص ۲۲۲ رقم ۳۳۸۸ / عبد الله بن لهيعة الحضرمي: توثيقش گذشت. / عمرو بن دينار الجمحي: ثقة ثبت / عبد الله بن العباس القرشي: صحابي. [۱] تاريخ مدينة دمشق، ج ۶۳ ص ۲۳۵ (ح ۶۸۸۸۰) أخبرنا أبو منصور بن خيرون أخبرنا وأبو الحسن بن سعيد حدثنا أبو بكر الخطيب أخبرنا محمد بن أحمد بن رزق أخبرنا نوح بن خلف البجلي حدثنا أبو مسلم الكجي حدثنا حجاج حدثنا حماد ح وأخبرنا أبو القاسم بن السمرقندي أخبرنا أبو القاسم بن مسعدة أخبرنا أبو القاسم السهمي أخبرنا أبو أحمد بن عدي أخبرنا أبو يعلى هو الموصلي حدثنا إبراهيم بن الحجاج حدثنا حماد بن سلمة عن الكلبي عن أبي صالح عن ابن عباس أن الوليد بن عقبة قال لعلي بن أبي طالب ألسنت أبسط منك لسانا وأحد منك سنانا وأملا منك حشوا وفي حديث أبي يعلى جسدا في الكتيبة فقال له علي اسكت فإنك فاسق ثم اتفقا فقالا فأنزل الله (أفمن كان مؤمنا كمن كان فاسقا لا يستوون) زاد أبو يعلى يعني عليا والوليد الفاسق وقيل إنه نزلت في أبيه

عکرمه و سعید بن جبیر یا اینکه روایت مرسلش به کمک روایت مرسل دیگری کمک داده شود و از این قبیل.<sup>۱</sup>  
دکتر احمد عمر هاشم، از اساتید علوم حدیث الازهر، می گوید:

«از جمله احادیث مقطوعی که حکم مرفوع دارند، سخن تابعی در سبب نزول [آیات قرآن] است.»<sup>۲</sup>

نکته ی دیگر اینکه طبق منهج البانی در کتاب سلسله الاحادیث الصحیحة، اگر حدیثی دو طریق داشت: یکی حسن مرسل و دیگری ضعیف مرفوع، آن حدیث با مجموع دو طریقیش حسن میشود.<sup>۳</sup> وی همچنین روایتی را صحیح دانسته که یک طریقیش مرسل صحیح و دیگری مرفوع ضعیف است.<sup>۴</sup>

### عبدالله بن عباس

سیوطی از ابوبکر ابن مردویه اصفهانی (متوفای ۴۱۰ هـ) نقل می کند که وی از ابن عباس روایت کرده است که در تفسیر آیه ی سقایة الحاج گفت: «در باره ی علی بن ابی طالب (علیه السلام) و عباس نازل شد.»<sup>۵</sup>

### انس بن مالک

ابن شاهین (متوفای ۳۸۵ هـ) قضیه ی تفاخر عباس، شبیه و حضرت علی (علیه السلام) و نزول این آیه را با سندش از انس بن مالک روایت کرده و سپس گفته است: «علی (علیه السلام) در این فضیلت، تنها است و کسی در آن با او شریک نیست.»<sup>۶</sup>

[۱] الإیتان فی علوم القرآن، ج ۱ ص ۹۴ و لباب النقول، ج ۱ ص ۱۵ ما تقدم أنه من قبيل المسند من الصحابي إذا وقع من تابعي فهو مرفوع أيضا لكنه مرسل فقد يقبل إذا صح السند إليه وكان من أئمة التفسير الآخذين عن الصحابة كمجاهد وعكرمة وسعيد بن جبیر أو اعتضد بمرسل آخر ونحو ذلك

[۲] قواعد اصول الحديث، ص ۱۴۰ ومن المقطوع الذي به حكم المرفوع قول التابعي في سبب النزول

[۳] سلسله الاحادیث الصحیحة، ج ۳ ص ۴۱۶-۴۱۷ ح ۱۴۳۱ "أربع ركعات قبل الظهر يعدلن بصلاة السحر". رواه ابن أبي شيبه... وهذا إسناد مرسل حسن... وللحديث شاهد... ابن عمر مرفوعا به وزاد: "بعد الزوال". وهذا إسناد ضعيف... فالحديث عندي حسن بمجموع الطرفين، والله أعلم.

[۴] سلسله الاحادیث الصحیحة، ج ۵ ص ۱۶۴ ح ۲۱۳۰ ... عن أبي أيوب مرفوعا. قلت: وهذا إسناد ضعيف... لكن له شاهد مرسل قوي، قال ابن سعد (۱ / ۳۷۲) ... قلت: وهذا إسناد صحيح مرسل، رجاله كلهم ثقات رجال البخاري.

[۵] الدر المنثور، ج ۴ ص ۱۴۵ وأخرج ابن مردويه عن ابن عباس رضي الله عنهما (أجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام) الآية قال: نزلت في علي بن أبي طالب والعباس رضي الله عنه

[۶] شرح مذاهب أهل السنة، ج ۱ ص ۱۸۵-۱۸۶ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمِصْرِيُّ، ثنا جَبْرُونُ بْنُ عَيْسَى، ثنا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ الْقُرَشِيُّ الْحَفَرِيُّ، عَنْ عَبْدِ بْنِ عَبْدِ الصَّمَدِ أَبِي مَعْمَرٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، أَنَّهُ قَالَ: قَعَدَ عَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَشَيْبَةُ صَاحِبِ الْبَيْتِ يَفْتَحِرَانِ. فَقَالَ لَهُ الْعَبَّاسُ: أَنَا أَشْرَفُ مِنْكَ، أَنَا عَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ وَوَصِيُّ أَبِيهِ، وَسَاقِي الْحَجِيجِ. فَقَالَ لَهُ شَيْبَةُ: أَنَا أَشْرَفُ مِنْكَ، أَنَا أَمِينُ اللَّهِ عَلَى بَيْتِهِ، وَخَازِنُهُ، أَفَلَا أَمَنَّاكَ كَمَا أَمَنَّاكَ؟ فَهَمَّا فِي ذَلِكَ يَتَشَاخِرَانِ، حَتَّى أَشْرَفَ عَلَيْهِمَا عَلِيُّ، فَقَالَ لَهُ

## محمد بن کعب القرظی

طبری در تفسیرش با سند حسن<sup>۱</sup> از محمد بن کعب القرظی (متوفای ۱۱۸ هـ) روایت کرده است که میگفت: «طلحه بن شیبه، عباس بن عبدالمطلب و علی بن ابی طالب علیهم السلام تفاخر می کردند، پس طلحه گفت: من کلیددار کعبه هستم و اگر بخواهم می توانم در آن بمانم. عباس گفت: من مسئول آبرسانی به حاجیان هستم و اگر بخواهم می توانم بروم در مسجد بمانم. علی علیه السلام فرمود:

من نمی دانم شما چه می گوید؟ من شش ماه قبل از بقیه مردم به سوی قبله نماز خواندم و من صاحب جهاد (پرچمدار و جلودار لشکر در جنگها) هستم؛ پس خداوند این آیه را نازل فرمود.»<sup>۲</sup>

---

الْعَبَّاسُ: أَفْتَرَضَى بِكُمِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَدْ رَضِيتُ. فَلَمَّا جَاءَهُمَا سَلَمٌ، فَقَالَ لَهُ الْعَبَّاسُ: عَلَى رِسْلِكَ يَا ابْنَ أَخِي. فَوَقَفَ عَلَيَّ، فَقَالَ لَهُ الْعَبَّاسُ: إِنَّ شَيْبَةَ فَأَخْرَجَنِي، فَرَعَمَ أَنَّهُ أَشْرَفُ مِنِّي. قَالَ: فَمَاذَا قُلْتَ يَا عَمَّاهُ؟ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَنَا عَمُّ رَسُولِ اللَّهِ وَوَصِيُّ أَبِيهِ، وَسَاقِي الْحَجَّاجِ: أَنَا أَشْرَفُ مِنْكَ. فَقَالَ لِشَيْبَةَ: فَمَا قُلْتَ يَا شَيْبَةَ؟ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: بَلْ أَنَا أَشْرَفُ مِنْكَ؛ أَنَا أَمِينُ اللَّهِ عَلَى بَيْتِهِ وَخَازِنُهُ، أَفَلَا أَمَّنَكَ عَلَيْهِ كَمَا أَمَّنِي؟. قَالَ: فَقَالَ لَهُمَا: اجْعَلَا لِي مَعَكُمْ فُخْرًا. قَالَا لَهُ: نَعَمْ. قَالَ: فَأَنَا أَشْرَفُ مِنْكُمَا، وَأَنَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِالْوَعِيدِ مِنْ دُكُورِ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَهَاجِرٍ، وَجَاهِدٍ. فَانْطَلَقُوا ثَلَاثَتَهُمْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ، فَجَنَّتُوا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَأَخْبَرَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بِمَفْخَرَةٍ، فَمَا أَجَابَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ بِشَيْءٍ، فَانْصَرَفُوا عَنْهُ، فَنَزَلَ الْوَحْيُ بَعْدَ أَيَّامٍ فِيهِمْ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِمْ ثَلَاثَتَهُمْ، حَتَّى أَتَوْهُ، فَقَرَأَ عَلَيْهِمُ النَّبِيُّ: «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» إِلَى آخِرِ الْعَشْرِ. قَرَأَهُ أَبُو مَعْمَرٍ. تَقَرَّدَ عَلَيَّ بِهَذِهِ الْفَضِيلَةِ، لَمْ يَشْرِكْهُ فِيهَا أَحَدٌ [۱] بررسی سند روایت:

یونس بن عبد الاعلی الصدفي: ثقة / عبد الله بن وهب القرشي: ثقة / حميد بن أبي المخارق المدني: صدوق حسن الحديث /

محمد بن کعب القرظی: ثقة

[۲] تفسیر الطبري، ج ۱۰ ص ۹۶ حَدَّثَنِي يُونُسُ، قَالَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهْبٍ، قَالَ: أَخْبَرْتُ عَنْ أَبِي صَخْرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ كَعْبِ الْقُرْظِيِّ، يَقُولُ: "افْتَخَرَ طَلْحَةُ بْنُ شَيْبَةَ مِنْ بَنِي عَبْدِ الدَّارِ، وَعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، فَقَالَ طَلْحَةُ: أَنَا صَاحِبُ الْبَيْتِ، مَعِيَ مُفْتَاخُهُ، لَوْ أَسَاءَ بْتُ فِيهِ، وَقَالَ عَبَّاسٌ: أَنَا صَاحِبُ السَّقَايَةِ وَالْقَائِمِ عَلَيْهَا، وَلَوْ أَسَاءَ بْتُ فِي الْمَسْجِدِ، وَقَالَ عَلِيُّ: مَا أَدْرِي مَا تَقُولَانِ، لَقَدْ صَلَّيْتُ إِلَى الْقِبْلَةِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ قَبْلَ النَّاسِ، وَأَنَا صَاحِبُ الْجِهَادِ، فَانْزَلَ اللَّهُ: «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» الْآيَةَ كُلَّهَا"

## حسن بصری

عبدالرزاق بن همام این قضیه را به صورت خیلی مختصر با سند صحیح<sup>۱</sup> از حسن بصری نقل کرده است.<sup>۲</sup>

## عامر الشعبي

عبدالرزاق با سند صحیح<sup>۳</sup> از عامر شعبی روایت کرده است که گفت: «این آیه در حق علی (علیه السلام) و عباس نازل شد، هنگامی که در مورد آن سخن می کردند.»<sup>۴</sup>

ابن ابی حاتم نیز این روایت را در تفسیرش نقل کرده و محقق کتاب (دکتر عیاده بن آیوب الکیسی) سندش را حسن دانسته است.<sup>۵</sup>

## السدی الکبیر

طبری در تفسیرش با سند حسن<sup>۶</sup> از السدی الکبیر (متوفای ۱۲۷ هـ) همین مطلب را روایت کرده است.<sup>۷</sup>

[۱] بررسی سند روایت:

عبد الرزاق بن همام الحمیري: ثقة حافظ / معمر بن أبي عمرو الأزدي: ثقة ثبت فاضل / عمرو بن دينار الجمحي: ثقة ثبت / الحسن البصري: ثقة

[۲] تفسیر الصنعاني ج ۲ ص ۲۶۹ معمر عن عمرو عن الحسن قال لما نزلت ( أجعلتم سقاية الحاج ) في علي وعباس وعثمان وشيبة تكلموا في ذلك فقال عباس ما أراني إلا تاركا سقائتنا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم أقيموا سقائتكم فإن لكم فيها خيرا

[۳] بررسی سند روایت:

عبد الرزاق بن همام الحمیري: ثقة حافظ / سفيان بن عيينة الهلالي: ثقة حافظ حجة / إسماعيل بن أبي خالد البجلي: ثقة ثبت / عامر الشعبي: ثقة

[۴] تفسیر الصنعاني، ج ۲ ص ۲۶۹ عبد الرزاق عن ابن عيينة عن إسماعيل عن الشعبي قال نزلت في علي وعباس تكلموا في ذلك

[۵] تفسیر ابن ابی حاتم، ط ابن الجوزی، ج ۸ ص ۳۴۲-۳۴۳ ح ۸۸۸

[۶] بررسی سند روایت:

محمد بن الحسين الحنيني: ثقة حافظ / أحمد بن المفضل القرشي: صدوق. تحرير تقريب التهذيب، ج ۱ ص ۷۵ رقم ۱۰۹ / أسباط بن نصر الهمداني: صدوق كثير الخطا يغرب. حسين سليم اسد الدارانی بعد از ذکر توثیقات او، می گوید: «فأقل ما يقال فيه أنه حسن الحديث.» موارد الظمان إلى زوائد ابن حبان، ج ۵ ص ۸۴ رقم ۱۵۲۴ / السدي الكبير: صدوق حسن الحديث.

[۷] تفسیر الطبري ج ۱۰ ص ۹۶ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، قَالَ: ثنا أَحْمَدُ بْنُ الْمُفَضَّلِ، قَالَ: ثنا أُسْبَاطُ، عَنِ السُّدِّيِّ، «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ»، قَالَ: افْتَحَرَ

## پنجم: آیه نجوا

در سوره مجادله، آیه ۱۲ می خوانیم:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدُمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَالِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.﴾

«ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که می خواهید با پیامبر نجوا کنید [و سخنان درگوشی بگویید]، قبل از آن صدقه ای [در راه خدا] بدهید؛ این برای شما بهتر و پاکیزه تر است. و اگر توانایی نداشته باشید، خداوند آمرزنده و مهربان است.»

تنها کسی که به این آیه عمل نمود و تنها مصداق «الَّذِينَ آمَنُوا» در این آیه شد، حضرت علی (علیه السلام) بود که تمام دارایی اش را که یک دینار بود، به ده درهم تقسیم کرد و ده مرتبه با پیامبر (صلی الله علیه و آله) نجوا نمود و چون پولش تمام شد، خداوند این آیه را نازل کرد:

﴿ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ.﴾

«آیا نگران شدید از این که پیش از نجوایتان صدقه‌هایی بپردازید [و مالتان کم شود]؟ حال که چنین نکردید و خداوند از شما درگذشت. پس نماز به پا دارید و زکات بپردازید و خدا و رسولش را اطاعت کنید و خداوند به آنچه می کنید، آگاه است.»<sup>۱</sup>

با توجه به این دو آیه و روایاتی که در شأن نزول این آیات در کتب اهل سنت آمده، روشن می شود که نجوا با پیامبر (صلی الله علیه و آله) به اندازه ی یک درهم هم برای صحابه اهمیت و ارزش نداشته است و تنها کسی که در این امتحان الهی سربلند بیرون آمد، امیرالمومنین (علیه السلام) بود که تمام دارایی اش را صرف نجوا با حضرت کرد؛ چرا که آنقدر عشق مناجات با حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) را داشت که در روایتی با سند حسن<sup>۲</sup> در سنن ترمذی که خودش نیز تحسینش کرده، از جابر نقل شده است که گفت:

عَلِيٌّ وَعَبَّاسٌ وَسَيِّبَةُ بْنُ عُمَانَ، فَقَالَ الْعَبَّاسُ: أَنَا أَفْضَلُكُمْ، أَنَا أَتَقِي حُجَّاجَ بَيْتِ اللَّهِ، وَقَالَ سَيِّبَةُ: أَنَا أَعْمُرُ مَسْجِدَ اللَّهِ، وَقَالَ عَلِيُّ: أَنَا هَاجِرْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ وَأُجَاهِدُ مَعَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: «الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» إِلَى: «نَعِيمٌ مُقِيمٌ»

[۱] مجادله: ۱۳

[۲] بررسی سند روایت:

«رسول خدا ﷺ در روز طائف، علی (علیه السلام) را صدا نمود و با او نجوا نمود. مردم گفتند: نجوای پیامبر ﷺ با پسر عموبش طولانی شد. رسول خدا ﷺ فرمود: من با او نجوا ننمودم؛ بلکه خداوند با او نجوا نمود.»<sup>۱</sup>

این روایت چندین سند دیگر نیز دارد؛ از جمله روایت ابن عساکر از طریق عمار الذهبی از ابی الزبیر از جابر<sup>۲</sup> که سندش طبق حکم برنامه جوامع الکلم، معتبر است.<sup>۳</sup>

همچنین روایت دیگر ابن عساکر از طریق اعمش از ابی الزبیر از جابر<sup>۴</sup> که آن هم سندش معتبر است.<sup>۵</sup>

---

علي بن المنذر الطريقي: ثقة / محمد بن الفضيل الضبي: صدوق عارف رمي بالشيعة / أجليح بن عبد الله الكندي: صدوق شيعي. ذكر من تكلم فيه وهو موثق للذهبي، ص ۳۴ رقم ۱۳ و تقريب التهذيب ج ۱ ص ۹۶ رقم ۲۸۵. / محمد بن مسلم القرشي: صدوق إلا أنه يدللس .

[۱] سنن الترمذي، ج ۵ ص ۶۳۹ ح ۳۷۲۶ حدثنا علي بن المنذر الكوفي حدثنا محمد بن فضيل عن الأجليح عن الزبير عن جابر قال دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عليا يوم الطائف فانتجاه فقال الناس لقد طال نجواه مع بن عمه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما انتجيته ولكن الله انتجاه قال أبو عيسى هذا حديث حسن غريب لا نعرفه إلا من حديث الأجليح وقد رواه غير بن فضيل أيضا عن الأجليح ومعنى قوله ولكن الله انتجاه يقول الله أمرني أن أنتجني معه

[۲] تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۲ ص ۳۱۵ (ح ۴۴۴۶۲) أخبرنا أبو بكر محمد بن عبد الباقي أنا أبو محمد الجوهری أنا أبو بكر محمد بن عبيد الله بن الشخير نا محمد بن محمد الباغندي حدثني أحمد بن يحيى الصوفي نا مخول بن إبراهيم نا عبد الجبار بن العباس عن عمار الذهبی عن أبي الزبير عن جابر بن عبد الله أن النبي صلى الله عليه وسلم انتجى عليا طويلا فقال أصحابه ما أكثر ما يناجيه فقال ما أنا انتجيته ولكن الله انتجاه

[۳] حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن في المتابعات والشواهد رجاله ثقات وصدوقيين عدا محمد بن محمد الباغندي وهو مقبول

[۴] تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۲ ص ۳۱۶ ح ۴۴۴۶۴ أخبرنا أبو القاسم بن السمرقندي وأبو البركات بن المبارك قالنا أنا أبو الحسين بن النقر أنا أبو طاهر المخلص أنا أبو حامد محمد بن هارون الحضرمي حدثنا أبو هشام محمد بن يزيد بن رفاعة نا محمد بن فضيل نا الأعمش عن أبي الزبير عن جابر قال لما كان يوم الطائف دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عليا فناجاه طويلا فقال بعض أصحابه لقد أطال نجوى ابن عمه قال ما أنا انتجيته ولكن الله انتجاه

[۵] بررسی سند روایت:

إسماعيل بن أحمد السمرقندي: ثقة / أحمد بن محمد البغدادي: صدوق حسن الحديث / محمد بن عبد الرحمن الذهبی: ثقة / محمد بن هارون الحضرمي: ثقة / محمد بن يزيد الرفاعي: در ادامه توثیق می آید / محمد بن الفضيل الضبي: صدوق عارف رمي بالشيعة / سليمان بن مهران الأعمش: ثقة حافظ / محمد بن مسلم القرشي: صدوق إلا أنه يدللس / جابر بن عبد الله الأنصاري: صحابي

در مورد عنعنه و تدلیس ابوالزبیر مکی تعدادی از علما و محققین اهل سنت در ثبوت تدلیس او، نوع آن و ... مناقشه کرده اند و عنعنه ی او از جابر را متصل دانسته اند؛ از جمله ی این افراد، مسلم بن حجاج است که در صحیحش چندین حدیث معنعن از ابوالزبیر مکی از جابر نقل کرده است.



در ادامه، روایات مربوط به نزول آیه ی نجوا را از کتب اهل سنت می آوریم.

### روایت علی بن علقمه از حضرت علی (علیه السلام)

علی بن علقمه از حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: «چون آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ﴾ نازل شد، پیامبر ﷺ به من فرمود: چه می گویی، آیا یک دینار کافی است؟ گفتم: طاعت آن را ندارند. فرمود: نصف دینار چطور؟ گفتم: طاعت آن را ندارند. فرمود: پس چقدر؟ گفتم: یک جو. فرمود: تو زاهد هستی. پس نازل شد: ﴿أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ﴾ علی (علیه السلام) گوید: به وسیله من به این امت تخفیف داده شد.»<sup>۱</sup>

حاکم نیشابوری در بحث از شناخت احادیث معنعن، حدیث ابو الزبیر مکی از جابر را از نوع بدون تدلیس و متصل دانسته و سپس گفته است که مکی ها اهل تدلیس نیستند.

معرفة علوم الحديث، ص ۷۸ «هذا النوع من هذه العلوم هو معرفة الأحاديث المعنعنة وليس فيها تدليس، وهي متصلة بإجماع أئمة أهل النقل على تورع روايته عن أنواع التدليس. مثال ذلك ما حدثنا... عن أبي الزبير عن جابر عبد الله عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه قال: "لكل داء داء، فإذا أصيب دواء الداء برئ بإذن الله عز وجل" (صحيح مسلم ج ۴ ص ۱۷۲۹ ح ۲۲۰۴) قال الحاكم: هذا حديث رواه بصريون، ثم مدنيون ومكيون وليس من مذهبهم التدليس. فسواء عندنا ذكرنا سماعهم أو لم يذكره وإنما جعلته مثالا لألوف مثله.»

### توثیق ابو هشام الرفاعی

حسین سلیم اسد الدارانی در تحقیق مسند ابی یعلی، سند روایت او را حسن دانسته و بعد از ذکر جرح و تعدیل های وی، در نهایت می نویسد:

«او از رجال مسلم [در صحیحش] است؛ پس چنین کسی ممکن نیست که حدیثش از درجه ی حسن تنزل پیدا کند.»  
مسند ابی یعلی الموصلی (ط. المأمون)، ج ۹ ص ۲۰ ح ۵۰۸۸ إسناده حسن، محمد بن یزید أبو هشام الرفاعی ... وهو من رجال مسلم فمثله لا يمكن أن ينزل حديثه عن رتبة الحسن.

احمد شاکر نیز در تحقیق کتاب تفسیر طبری بعد از جمع بندی اقوال علمای جرح و تعدیل، او را توثیق کرده و گفته است:  
«ابو هشام الرفاعی - شیخ طبری - : او همان محمد بن یزید بن محمد بن کثیر، قاضی بغداد است و بعضی از علما در تضعیف او سخن گفته اند، ولی آنچه که ارجحیت دارد، توثیق اوست و مسلم نیز در صحیحش از او روایت نقل کرده است.»

تفسیر الطبری بتحقیق شاکر، ج ۴ ص ۵۸۹ پاورقی ح ۴۸۸۸ سایت شامله / «أبو هشام الرفاعی - شیخ الطبری : هو محمد بن یزید بن محمد بن کثیر قاضی بغداد تکلم فيه بعضهم ، والراجح توثيقه وقد روی عنه مسلم في صحيحه»  
[۱] حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ وَكَيْعٍ، حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ، حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ الْأَشْجَعِيُّ، عَنِ الثَّوْرِيِّ، عَنْ عُمَانَ بْنِ الْمُغْبِرَةِ التَّقْفِيِّ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَلْقَمَةَ الْأَنْمَارِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ» قَالَ لِي النَّبِيُّ: «مَا تَرَى دِينَارًا؟» قُلْتُ: لَا يُطِيقُونَهُ، قَالَ: «فَنَزَلَتْ: «إِنَّكَ لَرَهِيْدٌ»، قَالَ: «فَنَزَلَتْ: «أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ» الْآيَةَ، قَالَ: «فَبِي حَقِّفَ اللَّهُ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ.»

این روایت را نسائی<sup>۱</sup> و ترمذی در سننشان نقل کرده اند و ترمذی سندش را تحسین کرده<sup>۲</sup> و نیز ابن حبان<sup>۳</sup> و ضیاء مقدسی در صحیح هایشان نقل کرده اند و محقق کتاب الاحادیث المختاره، دکتر عبدالملک بن دهیش سندش را حسن دانسته است.<sup>۴</sup>

شاید از این روایت چنین برداشت شود که چون حضرت علی (علیه السلام) بیش از یک جو برای صدقه دادن نمیتوانست پرداخت کند، لذا خداوند این شرط را به خاطر آن حضرت برداشت! اما چنین برداشتی به یقین نادرست است؛ زیرا خداوند در خود آیه اعلام کرده است که بر فقیران تکلیفی نیست و خداوند نیز از قبل میدانست حضرت علی (علیه السلام) قدرت پرداخت چه مقدار صدقه را دارد و لذا منسوخ کردن آن بدون رخ دادن هیچگونه اتفاقی، کاری بدون حکمت و دور از شأن خالق حکیم و عالم است.

تنها چیزی که از این روایت به دست می آید، برداشته شدن این شرط به خاطر حضرت علی (علیه السلام) است؛ اما روایت از بیان جزئیات ماجرا ساکت است.

### روایت مجاهد از ابن ابی لیلی از حضرت علی (علیه السلام)

مجاهد از عبدالرحمن بن ابی لیلی و او از حضرت علی (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: «آیه ای در کتاب خدا است که هیچ کسی غیر از من به آن عمل ننمود و آن آیه ی نجوی است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ﴾ فرمود: من یک دینار پول داشتم که آن را به ده درهم تقسیم کرد و به وسیله آن با رسول خدا ﷺ نجوا کردم و من هر گاه که با پیامبر ﷺ نجوا می کردم، درهمی را صدقه می دادم؛ سپس آیه نسخ شد و کسی جز من به آن عمل نکرد؛ پس نازل شد: ﴿ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ﴾»<sup>۵</sup>

[۱] سنن النسائي الكبرى، ج ۵ ص ۱۵۲ ح ۸۵۳۷

[۲] سنن الترمذي، ج ۵ ص ۴۰۶ ح ۳۳۰۰ قَالَ الترمذي: هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ غَرِيبٌ

[۳] صحیح ابن حبان، ج ۱۵ ص ۳۹۰ ح ۶۹۴۱

[۴] الأحادیث المختارة، ج ۲ ص ۳۰۱-۳۰۲ ح ۶۸۱ قال ابن دهيش: إسناده حسن

[۵] أَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الصَّبَّاحِيِّ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي يُونُسَ، أَنَّ أَبَا يَحْيَىٰ بْنَ الْمُعْبِرَةَ السَّعْدِيَّ، ثنا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى، قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "إِنَّ فِي كِتَابِ اللَّهِ لآيَةً مَا عَمِلَ بِهَا أَحَدٌ وَلَا يَعْمَلُ بِهَا أَحَدٌ بَعْدِي، آيَةُ النَّجْوَى «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ»، قَالَ: كَانَ عِنْدِي دِينَارٌ فَبِعْتُهُ بِعَشْرَةِ دَرَاهِمٍ، فَتَنَجَّيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَكُنْتُ كُلَّمَا نَجَّيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَدَّمْتُ بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَايَ دَرَاهِمًا، ثُمَّ نَسِخَتْ فَلَمْ يَعْمَلْ بِهَا أَحَدٌ، فَنَزَلَتْ «ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ»

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت نموده است. برنامه جوامع الکلم نیز حکم به حسن بودن سندش داده است.<sup>۱</sup>

دکتر محمد بن ظافر الشهري نیز سند این روایت را تحسین کرده و آن را باعث تقویت طرق دیگر و رفع اشکال ارسال مجاهد در آن طرق دانسته است.<sup>۲</sup>

### روایت لیث از مجاهد از حضرت علی (علیه السلام)

ابن ابی شیبیه با سند معتبر<sup>۳</sup> از لیث از مجاهد و او بدون ذکر واسطه از حضرت علی (علیه السلام) همانند روایت قبلی را نقل کرده است، با این تفاوت که حضرت علی (علیه السلام) همه ی ده درهمشان را تصدق کردند و تمام شد؛ یعنی ده مرتبه نجوا کردند.<sup>۴</sup>

[۱] المستدرک علی الصحیحین، ج ۲ ص ۵۲۴ ح ۳۷۹۴ قال الحاکم: هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ عَلَى شَرْطِ الشَّيْخَيْنِ وَلَمْ يُخَرِّجَاهُ / قال الذهبي في التلخيص: على شرط البخاري ومسلم / حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن رجاله ثقات عدا يحيى بن المغيرة السعدي وهو صدوق حسن الحديث

[۲] المطالب العالیة، ج ۱۵ ص ۳۲۴ ح ۳۷۴۷ فهو في درجة الحسن. فالمختلف عليه مجاهد، وهو امام ثقة. واما المختلفون عليه: ۱- روي الوجه الأول ليث، وهو ضعيف، وأيوب، وهو امام ثقة. ۲- روي الوجه الثاني منصور، وهو امام علم ثقة. لكني ارجح الوجه الثاني لأن رواية مجاهد عن علي فيها خلاف. ويمكن أن يكون الوجهان صحيحين، ويكون الثاني من المزيد في متصل الأسانيد... فمتابعة أيوب، ومنصور لبيث تقوي ضعف الحديث هنا. ورواية الحاکم ترفع مظنة إرسال مجاهد عن علي فيصبح الأثر في درجة الحسن، لغيره.

[۳] بررسی سند روایت:

عبد الله بن إدريس الأودي: ثقة / مجاهد بن جبر القرشي: ثقة إمام في التفسير والعلم / الليث بن أبي سليم القرشي: قال الحافظ ابن حجر: «الليث بن أبي سليم بن زنيم... صدوق اختلط جدا ولم يتميز حديثه فترك... خت م ۴.» تقريب التهذيب، ج ۱ ص ۴۶۴ رقم ۵۶۸۵

[۴] مصنف ابن أبي شيبه، ج ۶ ص ۳۷۳ ح ۳۲۱۲۵ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ لَيْثٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، قَالَ: قَالَ عَلِيُّ: «إِنَّهُ لَمْ يَعْمَلْ بِهَا أَحَدٌ قَبْلِي وَلَا يَعْمَلُ بِهَا أَحَدٌ بَعْدِي، كَانَ لِي دِينَارٌ فَبِعْتُهُ بِعَشْرَةِ دَرَاهِمٍ، فَكُنْتُ إِذَا نَاجَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ تَصَدَّقْتُ بِدِرْهَمٍ حَتَّى تَقْدَتْ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ»

### روایت ایوب از مجاهد از حضرت علی علیه السلام

عبدالرزاق بن همام با سند صحیح<sup>۱</sup> از مجاهد نقل کرده است که علی علیه السلام فرمود: کسی جز من به این آیه عمل نکرد تا اینکه منسوخ شد. راوی گوید: به گمانم گفت که [نسخ شدنش] ساعتی طول نکشید.<sup>۲</sup>

اینکه منسوخ شدن آیه ساعتی طول نکشیده باشد \_ که خود راوی با حالت تردید نقل می کند \_ ، خلاف روایاتی است که بیان میکنند حضرت علی علیه السلام دینارشان را به ده درهم تقسیم کردند و به وسیله ی آنها چندین بار و طبق روایتی تا تمام شدن درهم هایشان نجوا کردند.

توییح خداوند در آیه ی ناسخ نیز گواه این مدعاست که صحابه به اندازه ی کافی فرصت برای نجوا کردن داشتند؛ اما از دلشان نیامد که به خاطر نجوا کردن با رسول خدا صلی الله علیه و آله پول خرج کنند.

### روایت سلیمان از مجاهد (متوفای ۱۰۲ هـ)

عبدالرزاق با سند صحیح<sup>۳</sup> از مجاهد نقل می کند که در تفسیر آیه ی نجوا گفت:

«به صحابه فرمان داده شد که کسی با پیامبر صلی الله علیه و آله نجوا نکند مگر اینکه صدقه ای بدهد؛ پس اولین کسی که صدقه داد و با حضرت مناجات نمود، علی بن ابی طالب علیه السلام بود و کسی غیر از او نجوا نکرد و سپس آیه رخصت نازل شد.»<sup>۴</sup>

[۱] بررسی سند روایت:

عبد الرزاق بن همام الحميري: ثقة / معمر بن أبي عمرو الأزدي: ثقة / أيوب السخيتاني: ثقة / مجاهد بن جبر القرشي: ثقة  
إمام في التفسير والعلم

[۲] تفسیر الصنعانی، ج ۳ ص ۲۸۰ عبد الرزاق عن معمر عن أيوب عن مجاهد في قوله ( إذا ناجيتم الرسول فقدموا بين يدي نجواكم ) قال علي ما عمل بهذا أحد غيري حتى نسخت قال أحسبه قال وما كانت إلا ساعة د  
[۳] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الكلم:

عبد الرزاق بن همام الحميري: ثقة حافظ / سفيان بن عيينة الهلالي: ثقة حافظ حجة / سليمان بن أبي مسلم الأحول: ثقة  
ثقة / مجاهد بن جبر القرشي: ثقة إمام في التفسير والعلم

[۴] تفسیر الصنعانی، ج ۳ ص ۲۸۰ عبد الرزاق عن ابن عيينة عن سليمان الأحول عن مجاهد في قوله تعالى ( فقدموا بين يدي نجواكم صدقة ) قال أمروا ألا يناجي أحد النبي صلى الله عليه وسلم حين يتصدق بين يدي ذلك فكان أول من تصدق بين ذلك علي بن أبي طالب فناجاه ولم يناجه أحد غيره ثم نزلت الرخصة ( أأشفتكم أن تقدموا بين يدي نجواكم ) الآية

### روایت ابن ابی نجیح از مجاهد

شبهه روایت قبلی را طبری در تفسیرش<sup>۱</sup> با سند صحیح<sup>۲</sup> از طریق ابن ابی نجیح از مجاهد نقل کرده است.

### روایت سفیان از عاصم الاحول (متوفای ۱۴۲ هـ)

«سفیان بن عیینة از عاصم الاحول نقل می کند که گفت: هنگامی که آیه ی نجوا نازل شد، اولین کسی که با پیامبر ﷺ مناجات کرد، علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود که یک دینار صدقه داد و آیه ی رخصت نازل شد.»  
ابن حجر عسقلانی بعد از نقل آن می گوید: «این روایت مرسل است و رجالش همگی ثقة هستند.»<sup>۳</sup>

### روایت ابن جریج مکی (متوفای ۱۵۰ هـ)

قاسم بن سلام با سند صحیح<sup>۴</sup> از ابن جریج مکی در تفسیر این آیه روایت کرده است که گفت: «[صحابه] نهی شدند از اینکه با پیامبر ﷺ نجوا کنند تا اینکه صدقه بدهند و کسی جز علی بن ابی طالب (علیه السلام) با آن حضرت نجوا نکرد و ایشان دیناری صدقه داد و سپس آیه ی رخصت نازل شد.»<sup>۵</sup>

[۱] تفسیر الطبري، ج ۲۸ ص ۲۰-۱۹ حدیثی محمد بن عمر قال ثنا أبو عاصم قال ثنا عيسى وحدثني الحارث قال ثنا الحسن قال ثنا ورفاء جميعا عن بن أبي نجیح عن مجاهد في قوله فقدموا بين يدي نجواكم صدقة قال نهوا عن مناجاة النبي صلى الله عليه وسلم حتى يتصدقوا فلم يناجيه إلا علي بن أبي طالب رضي الله عنه قدم دینارا فتصدق به ثم أنزلت الرخصة في ذلك [۲] بررسی سند روایت:

محمد بن جریر الطبري: ثقة حافظ / الحارث بن أبي أسامة التميمي: ثقة / الحسن بن موسى الأشيب: ثقة / ورفاء بن عمر اليشكري: ثقة / عبد الله بن أبي نجیح الثقفي: ثقة / مجاهد بن جبر القرشي: ثقة إمام في التفسير والعلم [۳] فتح الباري، ج ۱۱ ص ۸۱ وأخرج سفیان بن عیینة في جامعه عن عاصم الأحول قال لما نزلت كان لا يناجي النبي صلى الله عليه وسلم أحد إلا تصدق فكان أول من نجاه علي بن أبي طالب فتصدق بدینار ونزلت الرخصة فإذا لم تفعلوا وتاب الله عليكم الآية وهذا مرسل رجاله ثقات [۴] بررسی سند روایت:

القاسم بن سلام الهروي: ثقة مأمون / الحجاج بن المنهال الأنماطي: ثقة ، یا الحجاج بن محمد المصيصي: ثقة ثبت / ابن جریج المكي: ثقة

[۵] الناسخ والمنسوخ للقاسم بن سلام، ج ۱ ص ۴۱۰ حدثنا أبو عبيد قال : حدثنا حجاج عن ابن جریج في هذه الآية قال : نهوا عن مناجاة النبي صلى الله عليه وسلم حتى يتصدقوا فلم يناجيه أحد إلا علي بن أبي طالب رضي الله عنه ، فقدم دینارا تصدق به ، ثم أنزلت الرخصة ، فقال : أشفقتم أن تقدموا بين يدي نجواكم صدقات يقول : « أشق عليكم تقديم الصدقة ؟ » قال : « فوضعت عنهم وأمرنا بمناجاة رسول الله صلى الله عليه بغير صدقة حين شق ذلك عليهم »

**نکته:** با جمع بین روایاتی که گفته: «حضرت علی (علیه السلام) یک دینار صدقه دادند» با روایاتی که گفته: «یک دینار را به ده درهم تقسیم کردند» روایت ابن ابی شیبیه از طریق لیث از مجاهد تأیید می شود که گفته بود: «حضرت علی (علیه السلام) تمام ده درهم را صرف مناجات با پیامبر ﷺ کردند و تمام شد.»

### دلالت آیه بر فضیلت بزرگ برای امیرالمومنین (علیه السلام)

علم الدین سخاوی (متوفای ۶۴۳ هـ) که ذهبی از او با عناوینی چون «الشیخ الإمام العلامة شیخ القراء والأدباء» یاد کرده<sup>۱</sup>، می گوید:

«پس اگر گفته شود: چه فائده ای داشت امر به دادن این صدقه و نسخش قبل از عمل به آن؟ می گویم: ستایش بندگان با: ۱. رحمت خدا برای آن ها، ۲. اظهار نیکی به آن ها و ۳. متمایز نمودن یک ولی از اولیائش (با فضلش) که [این ها را] فقط برای علی (علیه السلام) قرار داد.»<sup>۲</sup>

علاء الدین البغدادی، مشهور به خازن (متوفای ۷۲۵ هـ) می نویسد:

«پس اگر بگویی: در آیه منقبت عظیمی برای علی بن ابی طالب (علیه السلام) است؛ چون به آن کسی غیر او عمل نکرد، می گویم: همانطور است که گفتی و در آن طعن برای غیر او از صحابه نیست؛ به این جهت که وقت وسعت نیافت تا به این آیه عمل کنند و اگر وسعت وقت اجازه میداد، صحابه از عمل به آن تخلف نمی کردند.»<sup>۳</sup>

می گویم: گویا محبت صحابه چنان چشم و گوش بعضی ها را بسته است که توبیخ خداوند در آیه رخصت که نشان می دهد خداوند به اندازه ی کافی به صحابه مهلت داده بود و نیز روایات ده بار صدقه دادن امیرالمومنین (علیه السلام) که نشان می دهد آیه ی رخصت، سه الی ده روز یا بیشتر بعد از نزول آیه ی نجوا نازل شده را ندیده اند!

[۱] سیر أعلام النبلاء، ج ۲۳ ص ۱۲۲ السخاوی الشیخ الإمام العلامة شیخ القراء والأدباء علم الدین أبو الحسن علی بن محمد بن عبد الصمد بن عطاس الهمدانی المصری السخاوی الشافعی نزیل دمشق

[۲] جمال القراء وكمال الإقراء - ت عبد الحق، ج ۲ ص ۸۵۸ سایت کتابخانه مدرسه فقهات / فإن قيل: أي فائدة بالأمر بهذه الصدقة ونسخها قبل العمل بها؟ قلت: تعريف العباد برحمة الله لهم، وإظهار المنة عليهم وتمييزا لولي من أوليائه (بفضله) لم يجعلها لغيره، وهو عليّ - عليه السلام -.

[۳] لباب التأويل في معاني التنزيل، ج ۷ ص ۵۲ فإن قلت في هذه الآية منقبة عظيمة لعلی بن ابی طالب رضي الله عنه إذ لم يعمل بها أحد غيره . قلت هو كما قلت وليس فيها طعن على غيره من الصحابة ووجه ذلك أن الوقت لم يتسع ليعملوا بهذه الآية ولو اتسع الوقت لم يتخلفوا عن العمل بها ...

### ششم: امیر المومنین (علیه السلام) ملاک تشخیص مؤمن از منافق

امیر مومنان (علیه السلام) در چنان مرتبه ای از ایمان قرار داشت که از جانب پیامبر (صلی الله علیه و آله) ملاک تشخیص مؤمن از منافق قرار گرفت.

مسلم در صحیحش از حضرت علی (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود:

«قسم به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: ای علی! تو را دوست نمیدارد مگر مؤمن و دشمن نمیدارد مگر منافق.»<sup>۱</sup>

در کتاب فضائل الصحابه احمد با سند صحیح از ابو سعید خدری<sup>۲</sup> و با سند حسن از جابر بن عبدالله انصاری (طبق نظر دکتر وصی الله بن محمد عباس)<sup>۳</sup> روایت شده است که گفتند: «ما همواره منافقین انصار را تنها از بغضشان نسبت به علی (علیه السلام) می شناختیم.»

ابن حجر عسقلانی در شرح «حدیث رایت» که در بحث جنگ خیبر مطرح شد، دلیل اینکه محبت امیرالمومنین (علیه السلام) علامت ایمان و بغضشان علامت نفاق شد را تبعیت مطلق آن حضرت از پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیان می کند:

«در هر دو حدیث آمده است که علی (علیه السلام) خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست میدارند. منظور پیامبر (صلی الله علیه و آله) از این سخن، وجود حقیقت محبت [در علی (علیه السلام)] است و الا همه ی مسلمانان در مطلق این صفت با علی (علیه السلام) مشترک می شوند. و در این حدیث اشاره است به آیه ی ﴿بگو اگر خدا را دوست دارید، پس مرا تبعیت کنید تا خداوند شما را دوست بدارد﴾ (آل عمران: ۳۱) پس گویا این حدیث اشاره میکند به اینکه علی (علیه السلام) در همه حال پیرو رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوده است تا اینکه به صفت محبت خدا برای او موصوف گشت و به این دلیل محبتش (محبت علی (علیه السلام)) نشانه ی ایمان و بغضش نشانه ی نفاق است، همانطور که مسلم از خود علی (علیه السلام) روایت کرده است که گفت: "قسم به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، از

[۱] صحیح مسلم، ج ۱ ص ۸۶ ح ۷۸ قال علی والذی فلق الحبة وبرأ النسمة إنه لعهد النبي الأمی إلى أن لا یحبنی إلا مؤمن ولا یبغضنی إلا منافق

[۲] فضائل الصحابة لابن حنبل، ج ۲ ص ۵۷۹ ح ۹۷۹ حدثنا عبد الله قال حدثني أبي قتنا اسود بن عامر قتنا إسرائيل عن الأعمش عن أبي صالح عن أبي سعيد الخدري قال إنما كنا نعرف منافقي الأنصار ببغضهم عليا

[۳] فضائل الصحابة، ج ۲ ص ۶۳۹ ح ۱۰۸۶ حدثنا عبد الله قتنا علي بن مسلم قتنا عبید الله بن موسی قال أنا محمد بن علي السلمي عن عبد الله بن محمد بن عقيل عن جابر بن عبد الله قال ما كنا نعرف منافقينا معشر الأنصار إلا ببغضهم عليا

پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمود: ای علی! تو را دوست نمی‌دارد مگر مؤمن و دشمن نمی‌دارد تو را مگر منافق" و برای آن شاهدی از حدیث ام سلمه نزد احمد وجود دارد و سومی اش نیز حدیث سهل بن سعد است.<sup>۱</sup>

### هفتم: عبادت بودن نگاه کردن به امیرالمومنین (علیه السلام)

امیر مؤمنان (علیه السلام) به چنان مرتبه ای از ایمان رسیدند که رسول خدا ﷺ در روایت متواتر فرمودند:

«نگاه کردن به علی (علیه السلام) عبادت است»

حاکم نیشابوری دو تا از سند های آن را تصحیح کرده است:

«از ابو سعید خدری از عمران بن حصین از رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرمود: نگاه کردن به علی (علیه السلام) عبادت است. این حدیث سندش صحیح و شواهدش از عبد الله بن مسعود نیز صحیح است.»<sup>۲</sup>

سیوطی و ابن حجر هیتمی نیز یکی از اسانید آن را حسن دانسته اند.<sup>۳</sup>

محمد بن جعفر الکتانی در کتابش که مختص احادیث متواتر است، این حدیث را آورده و گفته که از یازده نفر از صحابه نقل شده و سپس از سیوطی نقل کرده است که این روایت با این تعداد راوی، از دیدگاه عده ای متواتر محسوب می‌شود.<sup>۴</sup>

مناوی نیز از سیوطی همین سخن را نقل کرده است.<sup>۵</sup>

[۱] فتح الباری، ج ۷ ص ۷۲ رقم ۳۴۹۹ فی الحدیثین ان علیا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله أراد بذلك وجود حقيقة المحبة والا فکل مسلم یشترک مع علی فی مطلق هذه الصفة وفي الحدیث تلمیح بقوله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله فکأنه أشار إلى ان علیا تام الاتباع لرسول الله ﷺ حتی اتصف بصفة محبة الله له ولهذا کانت محبته علامة الإیمان وبغضه علامة النفاق كما أخرجه مسلم من حدیث علی نفسه قال والذي فلق الحبة وبرأ النسمة انه لعهد النبی أن لا یحبک الا مؤمن ولا یبغضک الا منافق وله شاهد من حدیث أم سلمة عند أحمد ثالثها حدیث سهل بن سعد أيضا

[۲] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۵۲ ح ۴۶۸۱-۴۶۸۳ عن أبي سعید الخدری عن عمران بن حصین قال قال رسول الله ﷺ النظر إلى علی عبادة هذا حدیث صحیح الإسناد وشواهد عن عبد الله بن مسعود صحیحة

[۳] تاریخ الخلفاء، ج ۱ ص ۱۷۲ و الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقة ج ۲ ص ۳۶۰ و ج ۲ ص ۵۱۷ وأخرج الطبرانی والحاکم عن ابن مسعود رضی الله عنهما أن النبی قال النظر إلى علی عبادة إسناده حسن

[۴] نظم المتناثر من الحدیث المتواتر، ج ۱ ص ۲۴۳ (ومنها) حدیث النظر إلى علی عبادة ورد من رواية أحد عشر صحابيا بعدة طرق قال السيوطی فی التعقیبات وتلك عدة التواتر فی رأى جماعة

[۵] فیض القدير، ج ۶ ص ۲۹۹ النظر إلى علی امیر المؤمنین عبادة ... وتعقبه المصنف وغيره بأنه ورد من رواية أحد عشر صحابيا بعدة طرق وتلك عدة التواتر عند قوم



سیوطی و دیگران با دیدن یازده سند از اسناد آن، حکم به تواتر کرده اند، در حالی که این روایت از هجده نفر از اصحاب با سند های متعدد نقل شده است.<sup>۱</sup>

## هشتم: خوابیدن در بستر پیامبر ﷺ و فروختن جان برای رضای خدا

از موارد دیگری که میزان دین و ایمان امیر مومنان (علیه السلام) را مشخص می کند، خوابیدن در بستر پیامبر ﷺ در لیلۃ المبیته است که قبلا در مبحث شجاعت حضرت، در مورد آن سخن گفتیم.

## نهم: امام علی (علیه السلام) رأس و امیر مؤمنان در قرآن

سخن آخر در این باب اینکه، ابن عباس می گوید:

«هیچ **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** در قرآن نیست مگر اینکه علی (علیه السلام) رأس آن، امیر آن و شریف آن است و خداوند در چندین آیه از قرآن، اصحاب پیامبر ﷺ را مورد عتاب قرار داده؛ اما از علی (علیه السلام) جز به نیکی یاد نکرده است.»

این روایت با چندین سند از او نقل شده است:

**سند اول:** ابن ابی حاتم در تفسیرش<sup>۲</sup> و ضیاء الدین مقدسی حنبلی در صحیحش<sup>۳</sup> با سند معتبر.<sup>۴</sup>

[۱] رجوع شود به سایت موسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر (علیه السلام). مقاله ی: «نگاه کردن به چهره علی (علیه السلام) عبادت است»  
 [۲] تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۱ ص ۱۹۶ ح ۱۰۳۵ حدثنا ابی ثنا سهل بن عثمان العسکری حدثنی عیسی بن راشد قال: سمعت علی بن بذیعة قال: سمعت عکرمه یحدث عن ابن عباس قال: ما انزل الله آیه فی القرآن، یقول فیها: یا ایها الذین امنوا الا کان علی شریفها وامیرها، ولقد عاتب الله اصحاب محمد فی غیر آیه من القرآن وما ذکر علیا الا بخیر  
 [۳] الأحادیث المختارة، ج ۱۲ ص ۱۷۱-۱۷۲ ح ۱۹۳ و ۱۹۴ این جزء از کتاب در برنامه ی الجامع الکبیر موجود نیست  
 [۴] بررسی سند روایت:

محمد بن إدريس الحنظلي: أحد الحفاظ / سهل بن عثمان الكندي: صدوق حسن الحديث / عیسی بن راشد: توثیقش می آید / علی بن بذیمة الجزري: ثقة / عکرمه مولى ابن عباس: ثقة.

### توثیق عیسی بن راشد:

ابن ابی حاتم رازی که التزام داده در تفسیرش فقط روایات معتبر السند را نقل کند، چندین روایت از عیسی بن راشد نقل کرده و کنیه اش را نیز ابوالفضل گفته است.

تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۶ ص ۱۸۱۶ رقم ۱۰۳۴۵ حدثنا ابی ثنا سهل بن عثمان ثنا عیسی بن راشد أبو الفضل ... این روایت را ضیاء مقدسی نیز در صحیحش از طریق عیسی بن راشد نقل کرده که این امر نشان از وثاقت این راوی در نزد ضیاء دارد. تهذیب التهذیب، ج ۷ ص ۴۵ أخرجه الضیاء فی المختارة ومقتضاه أن یكون عبید الله عنده ثقة

**سند دوم:** ابن عساکر در تاریخش<sup>۱</sup> با سند معتبر در متابعات و شواهد<sup>۲</sup> از طریق مجاهد از ابن عباس.

با بررسی کتب اهل سنت در می‌یابیم که ۷ نفر از راویان اهل سنت که تعدادی از آن‌ها ثقه و صدوق هستند، همین روایت را از شیخشان عیسی بن راشد نقل کرده‌اند که عبارتند از:

منجاب بن الحارث التمیمی (ثقه)، معاویه بن هشام الأُسَدي (صدوق)، سهل بن عثمان الکنَدي (صدوق)، عباد بن یعقوب الرواجنی (صدوق)، زکریا بن یحیی الکسانی، علی بن عبد الله الدهان و القاسم بن الضحاک.

طبق مبانی رجالی اهل سنت، اگر از یک راوی مجهول الحال، چند راوی دیگر (علی‌الخصوص ثقه) روایت کنند، او از جهالت در می‌آید و برخی او را ثقه می‌دانند و برخی دیگر نیز سبب حسن ظن بر آن راوی می‌دانند، برخی او را مستور می‌دانند و گروهی نیز روایت مستورین را مقبول می‌دانند و ذهبی نیز صراحت دارد که راویان مستور در صحیحین زیادند و روایات ایشان مقبول است؛ بدر الدین بن بهادر (متوفای ۷۹۴ هـ) می‌نویسد:

«گروه دوم: بین فقها و اهل حدیث در قبول روایات این گروه اختلاف است و نظر اکثر اهل حدیث بر قبول روایات این گروه از مجاهیل می‌باشد همانند بزار و دارقطنی. بزار در کتاب الاشربه و دیگر مواضع گفته است که اگر ۲ نفر ثقه از کسی روایت کنند، جهالت او مرتفع شده و عدالت او ثابت می‌شود و مانند همین سخن را دارقطنی در کتاب الديات از سنن خویش در مورد حدیث خشف بن مالک از بن مسعود بیان میکند.»

النکت علی مقدمة ابن الصلاح، ج ۳ ص ۳۷۶ «والثاني اختلفت فيهم أهل الحديث والفقهاء فذهب أكثر أهل الحديث إلى قبول رواياتهم والاحتجاج بها منهم البزار والدارقطني فنص البزار في كتاب الأشرية له وفي فوائده وفي غير موضع على أن من روى عنه ثقتان فقد ارتفعت جهالته وثبتت عدالته ونحو ذلك الدارقطني في الديات من سننه لما تكلم على حدیث خشف بن مالک عن ابن مسعود في الديات.»

یحیی بن شرف نووی (متوفای ۶۷۶ هـ) می‌نویسد:

«صحیح ترین قول این است که روایت راوی مستور قبول می‌شود.» المجموع، ج ۶ ص ۲۷۹ «والأصح: قبول رواية المستور.» شمس الدین ذهبی نیز می‌نویسد:

«در صحیحین، راویان زیادی از این نوع وجود دارند که مستور هستند؛ کسی ایشان را تضعیف نکرده است و مجهول نیز نیستند.»

میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ج ۲ ص ۳۱۷ رقم ۲۱۱۲ «ففي الصحيحين من هذا النمط خلق كثير مستورون ما ضعفهم أحد ولا هم بمجاهيل.»

لذا از آنجایی که چند شخص ثقه یا صدوق در نزد اهل سنت، از عیسی بن راشد روایت مورد بحث را نقل کرده‌اند، سبب حُسن ظن به وی و به خصوص این روایتش می‌شود.

[۱] تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲ ص ۳۶۲-۳۶۳ (ح ۴۴۵۷۷) «أخبرنا أبو غالب بن البنا أنا محمد بن أحمد بن الابطوسي أنا أبو الحسن الدارقطني نا محمد بن القاسم بن زكريا المحاربي نا عباد بن يعقوب نا موسى بن عثمان عن الأعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال ما أنزل الله آية (يا أيها الذين آمنوا) إلا علي رأسها وأميرها.»

[۲] بررسی سند روایت:

**سند سوم:** ابن عساکر در تاریخش از طریق عطاء از ابن عباس.<sup>۱</sup>

**سند چهارم:** ابن عساکر در تاریخش از طریق عکرمه از ابن عباس.<sup>۲</sup>

أحمد بن علي بن البناء: ثقة / محمد بن الأبنوسي التوني: ثقة / الدارقطني: ثقة حافظ حجة / عباد بن يعقوب الرواجني: صدوق رافضي. تحرير تقريب التهذيب، ج ۲ ص ۱۸۲ رقم ۳۱۵۳ / محمد بن القاسم المحاربي و موسى بن عثمان الحضرمي: توثيقشان در ادامه می آید / سلیمان بن مهران الأعمش: ثقة حافظ / مجاهد بن جبر القرشي: ثقة إمام في التفسير والعلم

#### توثيق محمد بن القاسم بن زكريا المحاربي:

ابو الحسن دارقطنی او را ثقة دانسته و از ابن رو، سند روایتش را صحیح دانسته است: «ثنا محمد بن القاسم بن زكريا حدثنا أبو كريب ثنا بن إدريس عن عاصم بن كليب بهذا وقال فكبر ورفع يديه فلما ركع طبق يديه بين ركبتيه فبلغ ذلك سعدا فقال صدق أخی كنا نعمل هذا ثم أمرنا بهذا ووضع الكفين على الركبتين هذا إسناد ثابت صحيح.» سنن الدارقطنی، ج ۱ ص ۳۳۹

شمس الدین ذهبی درباره ی او می گوید: «المُحَارِبِيُّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ زَكْرِيَا الشَّيْخُ، المُحَدَّثُ، المُعَمَّرُ.» سير أعلام النبلاء، ج ۱۵ ص ۷۳

#### توثيق موسى بن عثمان الحضرمي:

وی هیچ جرح مفسر و حسی ندارد و صرفا به خاطر نقل روایاتی در فضائل اهل بیت علیهم السلام متروک شده و در حقیقت وی مجهول الحال است؛ اما از آنجایی که چند شخص ثقة یا صدوق در نزد اهل سنت از موسی بن عثمان الحضرمی روایت نقل کرده اند، سبب حُسن ظن به وی شده و روایاتش در متابعات و شواهد، معتبر می گردد.

محدثینی که از وی حدیث نقل کرده اند، - طبق آنچه که در تلامیذ این راوی در برنامه جوامع الکلم آمده - عبارتند از: عبد الجبار بن عاصم الرقي: ثقة / عبد الرحمن بن صالح الأزدي: صدوق یا ثقة / عباد بن يعقوب الرواجني: صدوق طبق نظر ذهبی و ابن حجر. / محرز بن هشام المرادي: ثقة از نظر ابن حبان. بدون جرح. / إبراهيم بن محمد الكندي: ثقة از نظر ابن حبان. / ضرار بن مرد التيمي: صدوق از نظر ابو حاتم و ابن حجر.

[۱] تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲ ص ۳۶۲ (ح ۴۴۵۷۶) أخبرنا أبو نصر منصور بن أحمد بن منصور الطريثي وأبو القاسم الشحامي أنا أبو الحسن علي بن محمد بن جعفر اللحياني ناأبو معاذ شاه بن عبد الرحمن بن محمد بن مأمون نا أبي نا أبو الحسن علي بن عبد الله بن دينار بن مبشر الواسطي نا محمد بن حرب نا إسماعيل بن عبيد الله نا يحيى عن ابن جريج عن عطاء عن ابن عباس قال ما أنزل الله من آية فيها ( يا أيها الذين آمنوا ) دعاهم فيها إلا وعلي بن أبي طالب كبيرها وأميرها

[۲] تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲ ص ۳۶۳ (ح ۴۴۵۷۸) أخبرني أبو القاسم الواسطي أنا أبو بكر الخطيب أنا الحسن بن أبي بكر أنا أبو الحسن علي بن محمد بن الزبير الكوفي نا علي بن الحسن بن فضال أنا الحسين بن نصر بن مزاحم حدثني أبي نا عمرو بن ثابت عن سكين أبي يحيى عن عكرمة مولى ابن عباس قال ما في القرآن آية ( يا أيها الذين آمنوا ) إلا علي رأسها

## بخش چهارم: عدالت امیرالمومنین علیه السلام

می توان گفت که عدالت، ترکیبی از ایمان و تقوا، علم و شجاعت است، و اثبات کردیم که امیر مومنان علیه السلام در هر سه مورد، سرآمد بودند و دیگران قابل مقایسه با ایشان نیستند.

برای کسی که حاکم ممالک اسلامی می شود و تصمیمش بر چندین کشور اثر می گذارد، اشتباه حداقلی و نزدیکی اش به حق، بی نهایت اهمیتش بیشتر خواهد بود که این موضوع، اهمیت و لزوم عصمت خلیفه ی مسلمین را می رساند که ما در فصل سوم کتاب «امتداد رسالت» در این رابطه سخن گفته ایم و به احادیث معیت با حق (علی مع الحق والحق مع علی)، اطاعت (من اطاع علیاً فقد اطاعنی)، جدایی (من فارق علیاً فقد فارقتی)، دعای غدیر (اللهم انصر من نصره واخذل من خذله)، تقلین (انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی اهل بیته ما ان تمسکتهم بهما لن تضلوا بعدی ابداً) و آیه ی تطهیر (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) استدلال کرده ایم؛ اما در این کتاب با تنزل از نصوص مربوط به عصمت که نهایت عدالت را می رساند، تنها به ذکر روایات مربوط به افضلیت امیرالمومنین علیه السلام در عدالت می پردازیم.

### یکم: امیر مؤمنان علیه السلام قاضی ترین صحابه

اقضا بودن امیر المومنین علیه السلام، در بین صحابه، تابعین و علمای اهل سنت مشهور است؛ و آنها این مطلب را با تعبیرات مختلفی نقل کرده اند که از مجموع آن ها به آن یقین حاصل می شود. طبق روایت صحیح بخاری، عمر بن خطاب خود معترف بود که قاضی ترین مردم، امیر مومنان علیه السلام است.<sup>۱</sup> از عبد الله بن مسعود<sup>۲</sup> و ابوهریره<sup>۳</sup> نیز نقل شده است که ما صحابه، قاضی ترین اهل مدینه را امام علی علیه السلام می دانستیم.

[۱] صحیح البخاری، ج ۴ ص ۱۶۲۸ ح ۴۲۱۱ قال عمر ... وأقضانا علی

[۲] «عن عبد الله قال كنا نتحدث أن أفضی أهل المدينة علی بن أبی طالب رضی الله عنه.»

المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۴۵ ح ۴۶۵۶ قال الحاکم: هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه [۳] «أخبرنی داود بن یحیی الدهقان؛ قال: حدثنا أزهري بن جمیل؛ قال: حدثنا أبو بحر میمون بن أبی حمزة عن إبراهیم عن

خیثمة؛ قال: قال أبو هريرة أفضی أهل المدينة علی.» أخبار القضاة، ج ۱ ص ۹۰

## دوم: خطا نکردن امیر المومنین (علیه السلام) در قضاوت

از حضرت علی (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ مرا برای قضاوت به یمن فرستاد. عرض کردم: ای رسول خدا، مرا که هنوز جوانم و قضاوت نمی دانم، می فرستی؟ پس دستشان را بر سینه ام گذاشتند و فرمودند: خداوندا، زبانش را استوار و قلبش را هدایت کن. پس من بعد از آن در قضاوت دچار شک نشدم.»<sup>۱</sup>

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر حاکم موافقت نموده است<sup>۲</sup> و نیز احمد بن حنبل نقل کرده و احمد شاکر سندش را صحیح<sup>۳</sup> و وصی الله بن محمد عباس حسن دانسته است.<sup>۴</sup> نسائی نیز نقل کرده و ابو اسحق حوینی سندش را حسن<sup>۵</sup> و البانی صحیح دانسته است.<sup>۶</sup>

مغیره نیز به خدا قسم می خورد که امیر المومنین (علیه السلام) در قضاوت خطایی نکرد.

صلاح الدین صفدی می نویسد:

«رسول خدا ﷺ در میان اصحابش فرمود: قاضی ترین شما علی بن ابی طالب (علیه السلام) است و عمر گفت: علی (علیه السلام) قاضی ترین ما است... و از اسماعیل بن ابی خالد نقل شده است که گفت: به شعبی گفتم که مغیره به خدا قسم می خورد که علی (علیه السلام) در هیچ قضاوتی که کرد خطایی نکرد. پس گفت: [در تعریف] افراط کرده است.»<sup>۷</sup>

## گسترده تر بودن دایره ی قضاوت نسبت به علم به حلال و حرام

خلیفه دوم ضمن اعتراف به افضا بودن امیر المومنین (علیه السلام)، گفته است که اعلم ما به حلال و حرام، معاذ بن جبل است؛ از این رو عده ای از علمای عامه مانند ابن تیمیه، با تمسک به آن، از پذیرش دلالت افضا بودن

[۱] قال علی رضی الله عنه بعثنی رسول الله إلی الیمن قال فقلت یا رسول الله أنى رجل شاب وأنه یرد علی من القضاء ما لا علم لی به قال فوضع یده علی صدری وقال اللهم ثبت لسانه واهد قلبه فما شککت فی القضاء أو فی قضاء بعد

[۲] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۴۵ ح ۴۶۵۸ قال الحاکم: هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه

قال الذهبی: علی شرط البخاری ومسلم

[۳] مسند احمد، ج ۱ ص ۴۵۸-۴۵۹ ح ۶۶۶ و ص ۵۴۴-۵۴۵ ح ۸۸۲ قال الشاکر: إسناده صحیح

[۴] فضائل الصحابة لابن حنبل، ص ۸۷۰-۸۷۱ ح ۱۱۹۵ قال وصی الله بن محمد عباس: إسناده حسن

[۵] خصائص علی للنسائی، ص ۴۴ ح ۳۴ قال الحوینی: إسناده حسن

[۶] صحیح ابن ماجه للألبانی، ج ۲ ص ۲۴۹ ح ۱۸۸۳

[۷] الوافی بالوفیات، ج ۲۱ ص ۱۷۹ وقال فی أصحابه أفضاکم علی بن أبی طالب وقال عمر علی أفضانا... وعن إسماعیل

بن أبی خالد قال قلت للشعبی أن مغیره حلف بالله ما أخطأ علی فی قضاء قضی به فقال لقد أفرط

حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) بر اعلمیت و افضلیت آن حضرت شانه خالی کرده و دایره ی قضاوت را محدود کرده اند، در حالی که قاضی باید بر تمامی ابواب و مسائل فقه تسلط کافی داشته باشد.

عماد الدین ابو الفداء می گوید:

«پیامبر ﷺ فرموده است: "قاضی ترین شما علی (علیه السلام) است" و قضاوت نیازمند آشنایی به تمام ابواب فقه است.»<sup>۱</sup>

ابن الملحق شافعی متوفای ۸۰۴ هـ می گوید:

«همانطور که فرموده است: "قاضی ترین شما علی (علیه السلام) است." و معلوم است که آگاه ترین مردم به قضاوت، آگاه ترین آن ها به فرائض و واجبات است؛ زیرا آن از جمله ی علوم قضاوت است.»<sup>۲</sup>

مالک، شافعی و برخی از حنفی ها نیز یکی از شروط قضاوت را تسلط بر احکام الهی در حد اجتهاد دانسته اند.<sup>۳</sup>

اما اینکه قاضی ترین مردم، افضل آنان است، در حدیث نبوی در صحیح بخاری آمده است:

«وَقَالَ: أَفْضَلُكُمْ أَحْسَنُكُمْ قَضَاءً = افضل شما بهترین شما در قضاوت است.»<sup>۴</sup>

از این رو، عبد الله بن مسعود می گفت: «ما افضل اهل مدینه را علی بن ابی طالب (علیه السلام) می دانستیم.»<sup>۵</sup>

احمد بن حنبل این روایت را دو بار نقل کرده و سند هر دو را وصی الله بن محمد عباس تصحیح کرده است.<sup>۶</sup>

[۱] المختصر فی أخبار البشر، ج ۱ ص ۱۲۶ وقال عليه السلام "أفضاكم على" والقضاء يستدعى معرفة أبواب الفقه كلها

[۲] البدر المنير، ج ۷ ص ۱۹۱ كما قال: ((أفضاكم على)). ومعلوم أن أعراف الناس (بالقضاء) هو أعرافهم بالفرائض؛

لأن ذلك من جملة القضايا

[۳] قال الشيخ رحمه الله ويشترط في القاضي عشر صفات أن يكون بالغاً عاقلاً حراً ذكراً مسلماً عدلاً سمياً بصيراً متكلماً

مجتهداً... (العاشر) أن يكون مجتهداً وبهذا قال مالك والشافعي وبعض الحنفية. «الشرح الكبير لابن قدامة، ج ۱۱ ص ۳۸۶-۳۸۸

[۴] صحيح البخاری، ج ۲ ص ۹۲۱ ح ۲۴۶۷

[۵] عن عبد الله قال كنا نتحدث ان أفضل أهل المدينة على بن أبی طالب

[۶] فضائل الصحابة لابن حنبل، ص ۷۴۷-۷۴۸ ح ۱۰۳۳ و ص ۸۰۱-۸۰۲ ح ۱۰۹۷ قال وصی الله: إسناده صحيح

## سوم: قاطعیت امیر المومنین (علیه السلام) در اجرای حدود الهی

اخبار زیادی در شدت عدالت امیر المومنین (علیه السلام) نقل شده است؛ اما از باب خَيْرُ الْكَلَامِ مَا دَلَّ وَقَلَّ، به ذکر سخنی از رسول خدا ﷺ بسنده می کنیم:

«ابو سعید خدری می گوید: مردم از علی (علیه السلام) شکایت کردند. پس رسول خدا ﷺ در میان ما به خطابه برخاست. پس شنیدم که می فرمود: ای مردم! از علی (علیه السلام) شکایت نکنید که او در امور الهی جدی ترین و سخت گیرترین است.»<sup>۱</sup>

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر حاکم موافقت کرده است<sup>۲</sup> و نیز احمد بن حنبل نقل کرده و شعیب الارنؤوط همه ی رجال سندش را ثقه دانسته<sup>۳</sup> و حمزه احمد الزین نیز سندش را تصحیح کرده است.<sup>۴</sup> وصی الله بن محمد عباس نیز سندش را صحیح دانسته است.<sup>۵</sup>

[۱] عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: شَكَأ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ النَّاسَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فَقَامَ فِينَا خَطِيبًا، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «أَيُّهَا النَّاسُ، لَا تَشْكُوا عَلِيًّا قَوْلَ اللَّهِ إِنَّهُ لَأَحْسَنُ فِي دَاتِ اللَّهِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ

[۲] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۴۴ ح ۴۶۵۴

[۳] مسند أحمد بن حنبل، ج ۱۸ ص ۳۳۷ ح ۱۱۸۱۷

[۴] مسند احمد، ج ۱۰ ص ۲۷۲ ح ۱۱۷۵۶ قال حمزة احمد الزین: إسناده صحیح

[۵] فضائل الصحابة لابن حنبل، ج ۲ ص ۶۷۹ ح ۱۱۶۱ قال وصی الله: إسناده صحیح

## بخش پنجم: محبوبیت امیرالمومنین علیه السلام

طبق آیات و روایات معتبر اهل سنت، امیرالمومنین (علیه السلام) محبوب ترین شخص در نزد خدا و رسول بود؛ و می دانیم که معیار محبت و دوستی در نزد خداوند، تقوا و دیانت شخص است، چنانکه در قرآن کریم میفرماید:

﴿ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ ﴾<sup>۱</sup>

«گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست.»

بنابراین، وقتی ثابت شود که امیرمؤمنان (علیه السلام) گرامی ترین فرد نزد خداوند است، ثابت می شود که آن حضرت از هر جهت برترین فرد در میان خلایق است.

خداوند در قرآن کریم، گروهی از انسان ها را به خاطر اعمال خاصی که انجام می دهند و فضائلی که دارند، ستایش کرده و صراحتاً فرموده است که آن ها را دوست دارد و آن ها عبارتند از:

نیکو کاران (بقره: ۱۹۵ و... )، توابین و متطهرین (بقره: ۲۲۲) ، مطهرین (توبه: ۱۰۸) ، متقین (آل عمران: ۷۶ و... ) ، صابرين (آل عمران: ۱۴۶) ، متوکلین (آل عمران: ۱۹۵) ، مقسطین (مائده: ۴۲) و مجاهدین (صف: ۴) .

یعنی امیرمؤمنان (علیه السلام) سردار نیکوکاران، پاک ترین پاکان، امام پرهیزگاران، قهرمان صبر و شکیبائی، نماد و نمود متوکلان، سالار عادلان و پرچم دار و پیشاهنگ جهادگران است.

خلاصه، هر صفت نیکی را که بشمارید و خداوند آن را دوست داشته باشد، امیرمؤمنان (علیه السلام) بالاترین درجه آن را برخوردار است؛ چرا که آن حضرت محبوب ترین مخلوق خداوند است و خداوند بندگان را تنها به خاطر همین اعمال و صفات نیک است که دوست دارد.

در یک کلام: آن چه خوبان همه دارند، او تنها دارد.

علمای اهل سنت نیز به این حقیقت اعتراف کرده و گفته اند که محبوب ترین شخص در نزد خدا و رسول، افضل صحابه است.



### شاه ولی الله دهلوی

((و اما مقدمه ثانیه پس از آن جهت که از ضروریات دین است که مقصود از عبادات و طاعات و اشغال صوفیه و غیر آن نیست الا حصول منزلت نزدیک خدای تعالی، و انبیاء فاضل نشدند بر غیر خود و اولیاء بهتر نشدند از غیر خود الا از جهت منزلت عند الله. شیخین احب بودند از سائر صحابه نزدیک آن حضرت ﷺ، پس احق بالخلافة باشند... و مراد از حُب این جا حب مقاربت است در منزلت ...

مقدمهء ثانیه از آن جهت که آن حضرت ﷺ نطق به هوا نمی کند. حب او خصوصاً از جهت کمال به هوا نیست؛ پس احبیت دلالت می کند بر افضلیت.))<sup>۱</sup>

### ولی الدین بن العراقی

شهاب الدین قسطلانی می نویسد:

«پس اگر بگوی: کسی که معتقد باشد خلقای اربعه به ترتیب افضل هستند، اما محبتش به بعضی از آنها [بر خلاف ترتیب] بیشتر باشد، آیا گناهکار است یا نه؟

پس شیخ الاسلام ولی بن العراقی چنین جواب داده است که: محبت یا برای امر دینی است و یا برای امر دنیوی؛ پس محبت دینی ملازم با افضلیت است و کسی که افضل باشد، محبت ما به او بیشتر است؛ پس زمانی که در مورد یکی از آن ها اعتقاد داشتیم که او افضل است، سپس غیر او را از جهت دین بیشتر دوست داشتیم، در اینجا تناقض پیش می آید. بله اگر غیر افضل را برای امر دنیوی مانند قرابت و نیکی بیشتر از افضل دوست داشتیم، در مورد آن تناقضی نیست و امتناعی وجود ندارد.

پس کسی که معترف باشد به اینکه افضل امت بعد از پیامبرش ﷺ ابوبکر است، سپس عمر، سپس عثمان و سپس علی رضی الله عنه، اما مثلاً محبتش به علی رضی الله عنه بیشتر از ابوبکر باشد، اگر این محبت از جهت دینی باشد، معنا ندارد؛ چرا که محبت دینی با افضلیت تلازم دارد همانطور که بیان شد و این فقط زبانی به افضلیت ابوبکر اعتراف می کند و اما قلبش علی رضی الله عنه را افضل می داند؛ به خاطر اینکه محبت دینی او به علی رضی الله عنه بیشتر از ابوبکر است و این جایز نیست و اگر این محبت مذکور دنیوی باشد، به خاطر بودنش از نسل علی رضی الله عنه یا غیر آن، در این صورت امتناعی ندارد و خداوند داناتر است.»<sup>۲</sup>

[۱] ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء، ج ۲ ص ۲۸۲ مقصد ثانی، فصل هفتم

[۲] المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیة، ج ۲ ص ۷۰۴-۷۰۵ فإن قلت: من اعتقد فی الخلفاء الأربعة الأفضلیة علی الترتیب المعلوم، ولكن محبته لبعضهم تكون أكثر، هل يكون أتما أم لا؟ فأجاب شیخ الإسلام الولی بن العراقی: أن المحبة قد تكون لأمر دینی، وقد تكن لأمر دنیوی، فالمحبة الدینیة لازمة للأفضلیة، فمن كان أفضل كانت محبتنا الدینیة له أكثر، فمتی اعتقدنا فی

## قاضی عیاض

وی در مورد محبت خدا می نویسد:

«اما خالق جل جلاله منزّه از اغراض است و محبتش به عبدش موجب می شود که امکانات در اختیار آن بنده قرار بگیرد که در نهایت سعادت باشد و معصوم باشد و به او توفیق بدهد و اسباب قرب را برایش فراهم کند و رحمتش را بر او افاضه کند و پرده ها را از قلبش بردارد تا با قلبش ببیند و به او با بصیرت بنگرد و همانطور شود که در حدیث فرموده است: "هنگامی که او را دوست بدارم، شنوایی اش می شوم که با آن بشنود، بینایی او می شوم که با آن ببیند و زبانش می شوم که با آن سخن بگوید."

و جایز نیست که از این، غیر از تجرد برای خدا، انقطاع به سوی خدا، رویگردانی از غیر خدا، صفای قلب برای خدا و اخلاص حرکات برای خدا فهمیده شود.<sup>۱</sup>

حدیثی که قاضی عیاض به آن اشاره کرده، در صحیح بخاری آمده است.<sup>۲</sup>

واحد منهم أنه أفضل ثم أحبنا غيره من جهة الدين أكثر كان تناقضا، نعم إن أحبنا غير الأفضل أكثر من محبة الأفضل لأمر دنيوي كقراية وإحسان فلا تناقض في ذلك ولا امتناع، فمن اعترف بأن أفضل الأمة بعد نبيها - صلى الله عليه وسلم - أبو بكر ثم عمر ثم عثمان ثم علي، لكنه أحب علياً أكثر من أبي بكر مثلاً، فإن كانت المحبة المذكورة محبة دينية فلا معنى لذلك، إذ المحبة الدينية لازمة للأفضلية كما قررناه، وهذا لم يعترف بأفضلية أبي بكر إلا بلسانه، وأما بقلبه فهو مفضل لعلی لكونه أحبه محبة دينية زائدة على محبة أبي بكر، وهذا لا يجوز، وإن كانت المحبة المذكورة محبة دنيوية لكونه من ذرية علي أو لغير ذلك من المعاني فلا امتناع والله أعلم. انتهى.

[۱] کتاب الشفا، ج ۱ ص ۱۶۵ فأما الخالق جل جلاله فمنزه عن الأغراض، فمحبتة لعبده تمكينه من سعادته، و عصمته وتوفيقه وتهيئة أسباب القرب، وإفاضة رحمته عليه، وقصاهاها كشف الحجب عن قلبه حتى يراه بقلبه، وينظر إليه ببصيرته، فيكون كما قال في الحديث: فإذا أحببته كنت سمعه الذي يسمع به، وبصره الذي يبصر به، ولسانه الذي ينطق به. و لا ينبغي أن يفهم من هذا سوى التجرد لله، والإلتحاق إلى الله، والإعراض عن غير الله، و صفاء القلب لله، وإخلاص الحركات لله

[۲] «خداوند می فرماید: هر فردی که با دوست من دشمنی کند، با او اعلان جنگ می کنم و محبوب ترین عمل ها در نزد من که بنده ام به وسیله انجام دادن آنها می تواند به من نزدیک شود، واجباتی است که بر او فرض نموده ام و بنده ام همواره با انجام دادن سنت ها به من نزدیک می شود تا اینکه او را دوست می دارم و زمانی که او را دوست داشتیم، شنوایی اش می شوم که با آن بشنود، بینایی او می شوم که با آن ببیند، دستش خواهیم شد که با آن بگیرد و پایش می شوم که با آن راه برود و اگر چیزی از من درخواست کند، به او عطا میکنم و اگر از شری به من پناه ببرد، قطعاً او را پناه می دهم و در هیچ کاری به اندازه قبض روح بنده مومنم که مرگ را نمی پسندد و من نیز ناراحت شدن او را نمی پسندم، متردد نمی شوم.»

صحیح البخاری، ج ۵ ص ۲۳۸۴ ح ۶۱۳۷ حدثني محمد بن عثمان بن كرامة حدثنا خالد بن مخلد حدثنا سليمان بن بلال حدثني شريك بن عبد الله بن أبي نمر عن عطاء عن أبي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن الله قال من عادى لي وليا فقد آذنته بالحرب وما تقرب إلي عبدي بشيء أحب إلي مما افترضت عليه وما يزال عبدي يتقرب إلي بالنوافل حتى أحبه فإذا

در ادامه به طور مفصل به بررسی ادله ی احییت امیرالمومنین (علیه السلام) می پردازیم.

## دلیل اول: حدیث طیر مشوی

مرغ یا پرنده ای را برای رسول خدا ﷺ آوردند؛ آن حضرت دستانش را بلند کرد و فرمود:

«اللَّهُمَّ ائْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ، يَأْكُلُ مَعِيَ مِنْ هَذَا الطَّائِرِ.»

«خدایا محبوب ترین خلق در نزد خودت (غیر از من) را بیاور تا با من از این مرغ بخورد.»

پس، حضرت علی (علیه السلام) آمد و با رسول خدا ﷺ هم غذا شد ...

حدیث طیر، طبق نقل ابن کثیر دمشقی از استادش ذهبی، بیش از ۹۰ سند دارد:

«شیخ ما ابو عبد الله ذهبی در جزئی که طرق این حدیث را در آن جمع آوری کرده، بعد از اینکه طرق متعددی را آورده، گفته است: این حدیث از وجوه باطل و مظلمه (اسناد ضعیف) از حجاج بن یوسف و ... نقل شده است. سپس بعد از ذکر جمیع طرقش گفته است: مجموع آن ها بیش از ۹۰ نفر می شود ...»<sup>۱</sup>

اما شمس الدین ذهبی در کتاب هایش تصریح کرده است که این حدیث، اصل دارد و ساختگی نیست:

«حدیث طیر با اینکه اسناد آن ضعیف است، اما طرق فراوانی دارد که من مجموع آن ها را در یک مجموعه آورده ام؛ صحیح نیست، اما من اعتقاد ندارم باطل (ساختگی) باشد.»<sup>۲</sup>

«اما حدیث طیر، جداً طرق بسیاری دارد که من کتاب مستقلی درباره آن نوشته ام. مجموع این طرق ثابت می کند که این روایت اصل و ریشه دارد و ساختگی نیست.»<sup>۳</sup>

أحبته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به وبده التي يبطش بها ورجله التي يمشي بها وإن سألني لأعطينه ولئن استعاذني لأعيزنه وما ترددت عن شيء أنا فاعله ترددي عن نفس المؤمن يكره الموت وأنا أكره مساءته

[۱] البداية والنهاية، ج ۷ ص ۳۵۳ وقال شيخنا أبو عبدالله الذهبي في جزء جمعه في هذا الحديث بعد ما اورد طرقاً متعددة نحو ما ذكرنا ويروى هذا الحديث من وجوه باطلة أو مظلمة عن حجاج بن يوسف و... ثم قال بعد ان ذكر الجميع الجميع بضعة وتسعون نفساً أقربها غرائب ضعيفة واردوها طرق مختلفة مفتعلة وغالبها طرق واهية

[۲] سير أعلام النبلاء، ج ۱۳ ص ۲۳۳ وحديث الطير على ضعفه فله طرق جمعة وقد أفردتها في جزء ولم يثبت ولا أنا بالمعتقد

بطلانه

[۳] تذكرة الحفاظ، ج ۳ ص ۱۰۴۲-۱۰۴۳ واما حدیث الطیر فله طرق کثیرة جدا قد افردتها فی مصنف ومجموعها هو یوجب

ان یکون الحدیث له أصل

حافظ سید احمد بن الصدیق الغماری (متوفای ۱۳۸۰هـ) حدیث طبر را متواتر دانسته و به صراحت گفته است که هرکس آن را باطل بداند ناصبی است و اگر حدیث طبر صحیح نباشد، هیچ روایت صحیحی نمیتوان پیدا کرد و اضافه کرده است که این روایت، از هفت نفر از صحابه نقل شده که تنها با ۹۷ سند از انس بن مالک نقل شده است:

«اگر حدیث طبر صحیح نباشد، دیگر هیچ روایتی در دنیا صحیح نیست و هیچ روایتی متواتر نخواهد شد. این روایت را از انس، ۹۷ راوی نقل کرده اند و عدد راویان از آنها بسیار بیشتر است؛ و همچنین از چند صحابی دیگر؛ از جمله خود علی، عائشه و ابن عباس نقل شده است که آنچه الان حضور ذهن دارم، هفت نفر از صحابه اند، به صورتی که امام محمد بن جریر طبری مجموعه آنها را در یک مجلد بزرگ جمع آوری کرده است. بعد از او نیز حافظ ابن بقا که این روایت را در مجلس خویش در بغداد خواند، اما بر او شوریده و از مسجد بیرونش کردند و صدلی او را که بر روی آن روایت می خواند با آب شستند.»<sup>۱</sup>

حاکم نیشابوری پس از تصحیح سند حدیث طبر از انس، می گوید:

«بیش از سی نفر از اصحاب انس بن مالک حدیث طبر را از او نقل کرده اند و این روایت از علی رضی الله عنه، ابوسعید خدری و سفینه نیز صحیح است.»<sup>۲</sup>

ابن حجر عسقلانی نیز این حدیث را حسن دانسته است.

سعد بن عبد الله بن عبد العزيز آل حمید در ذکر اسامی علمایی که حدیث طبر را معتبر دانسته اند، نام حافظ ابن حجر عسقلانی را آورده و می گوید:

«گروهی دیگر از علما با آن ها مقابله کرده و قائل به صحت یا حسن بودن این حدیث شده اند؛ از جمله:

۱. ابو عبد الله حاکم نیشابوری در اینجا در همین کتاب المستدرک

[۱] جؤنة العطار فی طرف القوائد ونوادر الأخبار ، عنوان ۴۲ التواصب بیطلون حدیث الطیر المتواتر ، ج ۱ ص ۲۷-۲۸ وبعد ، فإذا لم یکن حدیث الطیر صحیحاً؛ فلا یصح فی الدنیا حدیث البتة ، ولا یقع تواتر بخبر بالمرة. فقد رواه عن أنس ( سبعة وتسعون راویاً ) مائة إلا ثلاثة بأعدادها مضاعفة من الطرق عنهم ، وورد مع ذلك عن جماعة من الصحابة منهم ( علی - نفسه - ، وعائشة ، وابن عباس ) وتمام سبعة من الصحابة فیما یحضرنی الآن ، بحيث أفرد طرقه الإمام محمد بن جریر الطبری فی مجلد ضخمة ، ومن بعده جماعة منهم الحافظ ابن القا الذی أملى مجلساً فیہ ببغداد فقاموا إلیه وأخرجوه من المسجد وغسلوا الكرسي الذی كان یملى علیه بالماء

[۲] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۴۱ ذیل ح ۴۶۵۰ وقد رواه عن أنس جماعة من أصحابه زیادة علی ثلاثین نفساً ثم صحت الروایة عن علی وأبی سعید الخدری وسفینة

۲. ابن جریر طبری

گذشت که ابن کثیر ذکر کرد که طبری مجلدی دارد که در آن طرق و الفاظ این حدیث را جمع آوری نموده است و ظاهر سخن ابن کثیر می‌رساند که طبری این حدیث را صحیح می‌دید، اگر چه به آن تصریح نکرد.

۳. ابن حجر

نظر ابن حجر برای این حدیث، مختلف شده است؛ پس در لسان المیزان درباره ی این حدیث می‌گوید: آن خبری منکر است و ذهبی در المیزان (میزان الاعتدال) گفته است: این حدیثی منکر است و ابن حجر در لسان تأییدش کرده است.

و در جواب هایش درباره ی احادیثی که به جعلی بودن توصیف شده اند، در کتاب "المصابیح من مشكاة المصابیح" این حدیث را ذکر کرده است که پاره ای از سخنان از اوست. سپس گفته است: حاکم گوید: از انس بیش از سی نفر آن را روایت کرده اند. سپس برای آن شواهدی از گروهی از صحابه ذکر کرده است و در نزد طبرانی؛ از جمله از سفینه و ابن عباس نقل شده است که سند هر یک از آنها نزدیک به هم هستند. پس حافظ ابن حجر گویا در جوابهایش مایل به درست بودن حدیث است و مورد اعتماد، نظر متأخر از دو نظرش است و خدا دانایتر است.<sup>۱</sup>

مولوی حسن الزمان حیدر آبادی بعد از بررسی بعضی طرق حدیث طبر، می‌نویسد:

«گذشت که طریقی از طرق این حدیث، صحیح بر شرط شیخین و دو طریقی نیز صحیح بود و یکی بر شرط ترمذی صحیح و دیگری حسن بود؛ پس با وجود همه ی اینها، به خرافه ی ابن جوزی و گزافه ابن تیمیه

[۱] مختصر تلخیص الذهبی، ج ۳ ص ۱۴۷۴ ذیل ح ۵۶۳ فقد قابلهم طائفة أخرى ذهبت إلى القول بصحة الحديث، أو حسنة، منهم: ۱ - أبو عبد الله الحاكم، هنا في المستدرک. ۲ - ابن جریر الطبری: تقدم أن ابن کثیر ذکر أن الطبری له مجلد في جمع طرق وألفاظ هذا الحديث، وظاهر كلام ابن کثیر أن الطبری يرى صحة الحديث، وإن لم يصرح به. ۳ - ابن حجر: وقد اختلفت نظرة ابن حجر للحديث، ففي لسان المیزان (۳/ ۳۳۶) يقول عن الحديث: "هو خبر منکر". وقال الذهبی في المیزان (۱/ ۶۰۲): "هذا حديث منکر"، وأقره ابن حجر في اللسان (۲/ ۳۵۴). وفي أجوبته عن الأحاديث التي وصفت بالوضع في كتاب المصابیح (۳/ ۱۷۸۷ - ۱۷۸۸ من مشكاة المصابیح) ذكر الحديث، وبعض الكلام عنه، ثم قال: "قال الحاكم رواه عن أنس أكثر من ثلاثين نفساً، ثم ذكر له شواهد عن جماعة من الصحابة، وفي الطبرانی منها عن سفينة، وعن ابن عباس، وسند كل منهما متقارب". فالحافظ ابن حجر في أجوبته كأنه يميل إلى تحسين الحديث، والمعول عليه: المتأخر من قوليه.

گوش داده نمی شود و به آنچه که گفته شده طرقتش زیاد است، ولی همه اش ضعیف است نیز توجه نمیشود... بلکه واجب است که گفته شود برای این حدیث، اسانید متظافره (متعدد) و مسانید متواتره وجود دارد»<sup>۱</sup>

بعد از این مقدمه، در بیان اجمالی کثرت طرق این حدیث، ما در اینجا تنها اسانید معتبر این حدیث متواتر را ذکر می کنیم.

### سند اول:

«یحیی بن ابی کثیر از انس بن مالک نقل کرده است که گفت: ام ایمن مرغی را در میان دو تکه نان به رسول خدا ﷺ هدیه کرد. وقتی رسول خدا ﷺ آمد، سؤال کرد: آیا چیزی در نزد شما هست؟ پس مرغ را آوردند. آن حضرت دستانش را بلند کرد و فرمود: خدایا محبوب ترین خلائق در نزد خودت را بیاور تا با من از این مرغ بخورد. پس علی (رضی الله عنه) آمد. من گفتم: رسول خدا ﷺ مشغول است! مدتی بعد دوباره رسول خدا ﷺ وارد شد و کمی از مرغ را خورد و دوباره دعا کرد: خدایا محبوب ترین خلائق نزد خودت را بیاور تا با من از این مرغ بخورد. پس علی (رضی الله عنه) آمد. بین من و او سر و صدا شد. پس رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس که هست، بگذار وارد شود. پس داخل شد. رسول خدا ﷺ فرمود: پروردگارا او را دوست بدار. این سخن را سه بار تکرار کرد. پس علی (رضی الله عنه) با پیامبر ﷺ از آن مرغ خورد تا هر دو دست کشیدند.»<sup>۲</sup>

این روایت را طبرانی نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم حکم به صحت سندش داده است.<sup>۳</sup>

تنها اشکالی که مخالفین به سند این روایت گرفته اند، ارسال یحیی بن ابی کثیر است؛ بدین معنی که او این حدیث را از یک نفر شنیده و واسطه ی میان خود و انس بن مالک را حذف کرده است.<sup>۴</sup>

در حالی که یحیی بن ابی کثیر، انس بن مالک را دیده و از او حدیث نقل کرده است.

[۱] القول المستحسن، ص ۳۶۳-۳۶۴ قلت: قد تقدم ان طريقا من طرقه صحيحة علي شرط الشيخين واثنين صحيحان ايضا واخري صحيحة علي شرط الترمذي واخري حسنة فمع هذا كله لا يصغي الي خرافة ابن الجوزي وجزافة ابن تيمية ولا يلتفت الي ما في التذكرة عن المختصر له طرق كثيرة كلها ضعيفة... بل يجب ان يقال ان له اسانيد متظافرة و مسانيد متواترة

[۲] حدثنا أحمد قال حدثنا سلمة بن شبيب قال حدثنا عبد الرزاق قال أخبرنا الأوزاعي عن يحيى بن أبي كثير عن أنس بن مالك قال أهدت أم أيمن إلى النبي طائرا بين رغيين فجاء النبي فقال هل عندكم شيء فجاءته بالطائر فرفع يديه فقال اللهم ائتني بأحب خلقك إليك يأكل معي من هذا الطائر فجاء علي فقلت إن رسول الله مشغول وإنما دخل النبي أنفا النبي من الطائر شيئا ثم رفع يده فقال اللهم ائتني بأحب خلقك إليك يأكل معي من هذا الطائر فجاء علي فارتفع الصوت بيني وبينه فقال النبي لها خلة من كان يدخل فقال النبي والي يا رب ثلاث مرات فأكل مع رسول الله حتى فرغا

[۳] المعجم الأوسط، ج ۲ ص ۲۰۶-۲۰۷ ح ۱۷۴۴ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناد متصل ، رجاله ثقاة

[۴] خصائص امير المؤمنين (رضی الله عنه) للنسائي ت احمد ميرين البلوشي، طريق ۲۸ از انس، ص ۳۳

ابو الحسن دارقطنی درباره ی یکی از احادیث او (أَفْطَرَ عِنْدَكُمْ الصَّائِمُونَ) می گوید:

«تردیدی نیست که یحیی بن ابی کثیر انس را دیده، اما این روایت را از انس نشنیده است؛ دلیل آن نیز روایتی است که ابن مالک از هشام از یحیی نقل کرده است که گفته: برای من از انس نقل شد.»<sup>۱</sup>

حاکم نیشابوری نیز همین مطلب را گفته است:

«از یحیی بن ابی کثیر از انس بن مالک نقل شده است که پیامبر ﷺ فرمودند: "کان إذا أفطر عند أهل بیت...". ابو عبد الله (حاکم نیشابوری) گفته است: نزد ما روایت یحیی بن ابی کثیر از انس بن مالک از وجوه مختلف ثابت شده است بجز اینکه او این حدیث را از انس نشنیده است و برای آن علتی وجود دارد.»<sup>۲</sup>

بنابراین روشن شد که یحیی بن ابی کثیر فقط همین حدیث «کان إذا أفطر عند أهل بیت...» را از انس نشنیده که آن هم با دلیل ثابت شده است؛ لذا برای اثبات عدم سماع مستقیم حدیث طبر توسط یحیی از انس، مدعیان باید دلیل اقامه کنند؛ چرا که بر مبنای سخن دارقطنی و حاکم روشن شد که اصل بر این است که یحیی احادیثش را مستقیماً از انس شنیده است مگر اینکه خلافش ثابت شود.

نهایتاً اینکه بر فرض ارسال یحیی بن ابی کثیر و عدم سماعش از انس، ابو حاتم رازی تصریح کرده است که وی تنها از ثقات روایت نقل می کند:

«عبد الرحمن گفت: از پدرم شنیدم که می گفت: یحیی بن ابی کثیر امامی است که فقط از ثقه حدیث نقل میکند.»<sup>۳</sup>

بنابراین در هر صورت، این روایت صحیح السند است.

[۱] علل الدارقطنی = العلل الواردة فی الأحادیث النبویة، ج ۱ ص ۴۵ ولا شک أن یحیی بن أبی کثیر رأى أنسا ولكنه لم یسمع منه هذا الحدیث والدلیل علی ذلك ما رواه ابن المبارک عن هشام عن یحیی قال: حدثت عن أنس

[۲] معرفة علوم الحدیث، ج ۱ ص ۱۱۷ عن یحیی بن أبی کثیر عن أنس بن مالک أن النبی کان إذا أفطر عند أهل بیت قال أفطر عندکم الصائمون وأکل طعامکم الأبرار ونزلت علیکم السکینة قال أبو عبد الله قد ثبت عندنا من غیر وجه رواية یحیی بن أبی کثیر عن أنس بن مالک إلا أنه لم یسمع منه هذا الحدیث وله علة

[۳] الجرح والتعدیل، ج ۹ ص ۱۴۱ رقم ۵۹۹ نا عبد الرحمن قال سمعت أبی یقول یحیی بن أبی کثیر امام لا یحدث الا عن

## سند دوم:

«حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ وَكَيْعٍ، حَدَّثَنَا عُيَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى، عَنْ عِيْسَى بْنِ عُمَرَ، عَنِ السُّدِّيِّ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: كَانَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ طَيْرٌ، فَقَالَ: "اللَّهُمَّ ائْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا كُلُّ مَعِيَ هَذَا الطَّيْرُ"، فَجَاءَ عَلِيٌّ فَأَكَلَ مَعَهُ.»

این روایت را ترمذی نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم در متابعات و شواهد حکم به حسن بودن سندش داده است.<sup>۱</sup>

ابن حجر عسقلانی بعد از نقل حدیث ترمذی، در پاسخ به اشکال سند آن (السدی) می گوید:

«می گویم: مسلم از او روایت نقل کرده و گروهی توثیقش کرده اند؛ از جمله شعبه، سفیان و یحیی القطان. و حاکم از طریق... آن را روایت کرده... و گفته است: از انس بیش از سی نفر این حدیث را روایت کرده اند. سپس برای آن شواهدی از گروهی از صحابه ذکر کرده و طبرانی از سفینه و ابن عباس آن را روایت کرده که سند همه ی آن ها نزدیک به هم است.»<sup>۲</sup>

احمد میرین البلوشی تصریح می کند که ابن حجر با دفاع از سدی، حدیث ترمذی را تحسین کرده است:

«و [حافظ ابن حجر] آن را تحسین کرده است در جواب هایش درباره ی احادیثی که به جعلی بودن توصیف شده اند و به آخر کتاب مشكاة المصابيح الحاق شده اند (ج ۳ ص ۳۳۳). در آنجا گفته است:

«السدی اسماعیل بن عبد الرحمن از او مسلم روایت نقل کرده است و گروهی توثیقش کرده اند که از جمله آن ها شعبه، سفیان و یحیی القطان است.»<sup>۳</sup>

[۱] سنن الترمذی، ج ۵ ص ۶۳۶ ح ۳۷۲۱ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناد حسن فی متابعات والشواهد رجاله ثقات وصدوقین عدا سفیان بن وکیع الرواسی وهو مقبول

[۲] شرح الطیبی علی مشكاة المصابيح المسمى بالكاشف عن حقائق السنن (ت: هندلوی)، ج ۱ ص ۳۵۳-۳۵۴ ح ۱۶ قلت: أخرج له مسلم، ووثقه جماعة، منهم شعبه وسفيان ويحيى القطان. وأخرجه الحاكم من طريق... قال الحاكم رواه عن أنس أكثر من ثلاثين نفساً، ثم ذكر له شواهد عن جماعة من الصحابة، وفي الطبرانی منها عن سفينة، وعن ابن عباس، وسند كل منهما متقارب

[۳] خصائص أمير المؤمنين (عليه السلام)، ص ۳۶ وحسنه فی الأجوبة عن الأحاديث وقعت فی مصابيح السنة ووصفت بالوضع، ملحقة بآخر مشكاة المصابيح (۳: ۲۱۳) قال: "السدی اسماعیل بن عبد الرحمن أخرج له مسلم، ووثقه جماعة، منهم شعبه وسفيان ويحيى القطان"



همین روایت را ابن عساکر با سندی بهتر (در سندش سفیان بن وکیع الرؤاسی که مقبول است وجود ندارد) نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم سندش را تحسین کرده است:

«أَخْبَرَنَا أَبُو غَالِبٍ ابْنُ الْبِتَّاءِ، أَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ بْنِ الْأَبْتُوسِيِّ، أَنَا أَبُو الْحَسَنِ الدَّارِقُطِيُّ، أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَخْلَدِ بْنِ حَفْصِ، نَا حَاتِمُ بْنُ اللَّيْثِ، نَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى، عَنْ عَيْسَى بْنِ عَمَرَ الْقَارِيِّ، عَنْ السُّدِّيِّ، نَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ، قَالَ: أَهْدَيْتَنِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَطْيَبُ فَمَسَمَهَا وَتَرَكَ طَيْرًا، فَقَالَ: "اللَّهُمَّ ائْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا كُلُّ مَعِي مِنْ هَذَا الطَّيْرِ"، فَجَاءَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَدَخَلَ يَأْكُلُ مَعَهُ مِنْ ذَلِكَ الطَّيْرِ، قَالَ الدَّارِقُطِيُّ: تَفَرَّدَ بِهِ عَيْسَى بْنُ عَمَرَ، عَنْ السُّدِّيِّ.»<sup>۱</sup>

این سند نیز از معتبرترین اسانید این حدیث است؛ چرا که طبق برنامه ی جوامع الکلم همه ی رجالش ثقه هستند بجز السدی که صدوق حسن الحدیث است، بر خلاف سند ترمذی که در آن راوی با درجه ی مقبول وجود داشت و در متابعات و شواهد به درجه ی حسن می رسید.

«السدی» را شعیب الارنؤوط صدوق حسن الحدیث و امام در تفسیر دانسته و تصریح کرده است که تنها به خاطر تشیعش بر او خدشه کرده اند و سپس می گوید: «مفهوم تشیع در زمان او غیر از آن است که بعد از آن شناخته شد؛ پس آن علتی است که خدشه وارد نمی کند.»<sup>۲</sup>

محمد ناصر الدین البانی که راهی برای تضعیف این سند نیافته، ادعا کرده است که عبیدالله بن موسی طبق نقل أحمد بن عثمان الأودی، همین روایت را از «إسماعیل بن سلمان الأزرق» نقل کرده؛ لذا در این سند به اشتباه به جای او، اسماعیل السدی آمده است!<sup>۳</sup>

در جواب اشکال البانی می گویم:

اولاً: در سند روایات فقط اسماعیل گفته نشده، تا بشود گفت از آنجایی که در سند روایت دیگر اسماعیل بن سلمان آمده، پس منظور از اسماعیل در اینجا نیز اوست، بلکه السدی یا اسماعیل السدی آمده است. و

[۱] تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲ ص ۲۵۴ ح ۴۴۲۸۴ حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده حسن رجاله ثقات عدا السدی الکبیر وهو صدوق حسن الحدیث

[۲] تحریر تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۱۳۶ رقم ۴۶۱ اسماعیل بن عبد الرحمن بن ابی کریمه السدی، بضم المهملة وتشدید الدال، أبو محمد الکوفی: صدوق یهم ورمی بالتشیع، من الرابعة، مات سنة سبع وعشرين. م. ۴. بل: صدوق، حسن الحدیث، إمام فی التفسیر، ما یقیم علیه سوی التشیع، ومفهوم التشیع فی زمانه غیر الذي عُرف فیما بعد، فهي علة غیر قاذحة...

[۳] سلسله الأحادیث الضعیفة، ج ۱۴ ص ۷۶ ح ۶۵۷۵ قلت: فأنا أخشى أن يكون قول (عبید الله بن موسی) فی الإسناد المتقدم: "إسماعیل السدی" من تخالیطه التي أشار إليها الإمام أحمد ... جعله مكان: (إسماعیل بن سلمان) المتروک، فإن إسناد البزار إليه بذلك صحیح، فالحدیث إنما هو حدیث ابن سلمان هذا المتروک، وليس حدیث (إسماعیل السدی) الثقة

همچنین طریق نقل عبیدالله بن موسی از السدی با طریق نقل او از اسماعیل بن سلمان متفاوت است. اگر یکی بود، آن وقت نیز میشد احتمال داد که این دو اسماعیل، یک نفر هستند.

ثانیا: طریق نقل عبیدالله بن موسی از السدی نیز صحیح است. چرا اَبانی احتمال نداده که منظور از اسماعیل بن سلمان در روایت دیگر، همان اسماعیل السدی است؟!

ثالثا: نسائی و دیگران از طریقی غیر از عبیدالله بن موسی نیز این روایت را از السدی نقل کرده اند! که در ادامه می آید.

### سند سوم:

« أَخْبَرَنِي زَكَرِيَّا بْنُ يَحْيَى، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ حَمَادٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُسَيْهِرُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ، عَنْ عَيْسَى بْنِ عَمْرٍ، عَنِ السُّدِّيِّ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ عِنْدَهُ طَائِرٌ، فَقَالَ: "اللَّهُمَّ ائْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ، يَا كُلُّ مَعِي مِنْ هَذَا الطَّيْرِ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَرَدَّهُ، وَجَاءَ عُمَرُ فَرَدَّهُ، وَجَاءَ عَلِيٌّ فَأَذِنَ لَهُ. »

این روایت را نسائی نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم در متابعات و شواهد حکم به حسن بودن سندش داده است.<sup>۱</sup>

### سند چهارم:

« قَالَ لِي مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ، قَالَ: ثنا زُهَيْرٌ، قَالَ: ثنا عُثْمَانُ الطَّوِيلُ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: أَهْدَيْ لِلنَّبِيِّ ﷺ طَائِرٌ كَانَ يُعْجِبُهُ، فَقَالَ: "اللَّهُمَّ ائْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا كُلُّ هَذَا الطَّيْرِ"، فَاسْتَأْذَنَ عَلِيٌّ فَسَمِعَ كَلَامَهُ، فَقَالَ: "ادْخُلْ." »

این روایت را بخاری در تاریخش نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم در متابعات و شواهد حکم به حسن بودن سندش داده است.<sup>۲</sup>

### سند پنجم:

« حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ الْحَافِظُ، أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدَ بْنَ أَحْمَدَ بْنَ أَيُّوبَ الصَّفَّارَ، وَحُمَيْدُ بْنُ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ الرِّبَّاتِ، قَالَا: ثنا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عِيَّاضِ بْنِ أَبِي طَيْبَةَ، ثنا أَبِي، ثنا يَحْيَى بْنُ حَسَّانَ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ بِلَالٍ،

[۱] سنن النسائی الکبری، ج ۵ ص ۱۰۷ ح ۸۳۹۸ حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده حسن فی المتابعات والشواهد رجاله

تقات وصدوقیین عدا مسهر بن عبد الملک الهمدانی وهو مقبول

[۲] التاريخ الکبیر، ج ۲ ص ۲ ح ۱۴۸۸ حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده حسن فی المتابعات والشواهد رجاله تقات

وصدوقیین عدا عثمان الطویل وهو مقبول

عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنْتُ أَخْذُمُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَقَدَّمْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَرَحُ مَشْوِيٍّ، فَقَالَ: "اللَّهُمَّ ائْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا كُلَّ مَعِي مِنْ هَذَا الطَّيْرِ"، قَالَ: فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ، فَجَاءَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَقُلْتُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى حَاجَةٍ، ثُمَّ جَاءَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "افْتَحْ"، فَدَخَلَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "مَا حَبَسَكَ عَلِيٌّ"، فَقَالَ: إِنَّ هَذِهِ آجِرٌ ثَلَاثِ كِرَاتٍ يَرُدُّنِي أَنَسٌ يَزْعُمُ إِنَّكَ عَلَى حَاجَةٍ، فَقَالَ: "مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا صَنَعْتَ؟" فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، سَمِعْتُ دُعَاءَكَ، فَأَحْبَبْتُ أَنْ يَكُونَ رَجُلًا مِنْ قَوْمِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: "إِنَّ الرَّجُلَ قَدْ يُحِبُّ قَوْمَهُ."»

این روایت را حاکم نقل کرده و بر شرط شیخین تصحیح کرده است.<sup>۱</sup>

شمس الدین ذهبی نیز همه ی رجال این سند را مورد وثوق دانسته و نوشته است:

«حاکم گفته است: حدیث طبر با این سند، به شرط شیخین صحیح است و من (ذهبی) می گویم: رجال سند، همگی ثقہ هستند بجز ابن عیاض که من او را به جعل این حدیث متهم کرده بودم تا اینکه بر من آشکار شد که او راستگو است.»<sup>۲</sup>

### سند ششم:

ابن کثیر دمشقی می نویسد:

«این روایت را ابن ابی حاتم، از عمار بن خالد، از اسحاق الارزق از عبد الملک بن سلیمان از انس نقل کرده و این سند، از اسناد حاکم بهتر است.»<sup>۳</sup>

می گویم: تمام رجال سند این روایت طبق برنامه ی جوامع الکلم ثقہ هستند و سند روایت، صحیح است.<sup>۴</sup>

[۱] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۴۱ ح ۴۶۵۰ قال الحاکم: هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه  
 [۲] میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ج ۶ ص ۵۳ رقم ۷۱۸۶ محمد بن أحمد بن عیاض روی عن أبیه أبی غسان أحمد بن عیاض عن أبی طیبۃ المصری عن یحیی بن حسان ف ذکر حدیث الطیر وقال الحاکم هذا علی شرط البخاری ومسلم. قلت الكل ثقات إلا هذا فأنا أتهمه به ثم ظهر لی أنه صدوق  
 [۳] البداية والنهاية، ج ۷ ص ۳۵۲ وقد رواه ابن أبی حاتم عن عمار بن خالد الواسطی عن اسحاق الأزرق عن عبد الملک بن أبی سلیمان عن انس وهذا اجود من اسناد الحاکم  
 [۴] عبد الرحمن بن أبی حاتم الرازی: ثقة / عمار بن خالد التمار: ثقة / اسحاق بن یوسف الأزرق: ثقة / عبد الملک بن میسرۃ الفزازی: ثقة / أنس بن مالک: صحابی

**سند هفتم:**

«از سفینه خادم رسول خدا ﷺ نقل شده است که برای رسول خدا ﷺ مرغی آوردند. آن حضرت فرمود: «پروردگارا! محبوب ترین مخلوق در نزد خودت را بیاور تا با من از این مرغ بخورد»؛ پس علی (علیه السلام) آمد و رسول خدا ﷺ فرمود: خدایا، علی (علیه السلام) را دوست مدار.»<sup>۱</sup>

نور الدین هیثمی بعد از نقل این روایت می گوید:

«این روایت را بزار و طبرانی به صورت مختصر نقل کرده اند و رجال طبرانی، رجال صحیح است بجز فطر بن خلیفه که او نیز ثقه است.»<sup>۲</sup>

شوکانی نیز همان سخن هیثمی را تکرار کرده است.<sup>۳</sup>

تمام رجال سند این روایت، ثقه یا صدوق هستند بجز «سلیمان بن قرم» که از رجال صحیح مسلم بوده و او نیز توثیق شده است.<sup>۴</sup>

[۱] المعجم الكبير، ج ۷ ص ۸۲ ح ۶۴۳۷ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ الْعِجْلِيُّ، ثنا إِبراهيمُ بنُ سَعْدِ الْجَوْهَرِيُّ، ثنا حُسَيْنُ بنُ مُحَمَّدٍ، ثنا سُلَيْمَانُ بنُ قَرْمٍ، عَنْ فِطْرِ بنِ خَلِيفَةَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بنِ أَبِي نُعْمٍ، عَنْ سَمِينَةَ، مَوْلَى النَّبِيِّ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَتَى بِطَيْرٍ، فَقَالَ: "اللَّهُمَّ ائْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا كُلُّ مَعِي مِنْ هَذَا الطَّيْرِ"، فَجَاءَ عَلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: "اللَّهُمَّ وَالِ"

[۲] مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۲۶ قال الهيثمي: رواه البزار والطبرانی باختصار ورجال الطبرانی رجال الصحيح غير فطر بن

خلیفة وهو ثقة

[۳] در السحابة للشوکانی، ص ۲۲۲ رقم ۱۰۱

[۴] بررسی سند روایت:

الحسين بن محمد العجلي: ثقة متقن حافظ / إبراهيم بن سعيد الجوهري: ثقة حافظ / الحسين بن محمد التميمي: ثقة / فطر بن خليفة المخزومي: صدوق رمي بالتشيع / عبد الرحمن بن أبي نعم البجلي: صدوق حسن الحديث.

**توثیق سلیمان بن قرم التمیمی:**

شمس الدین ذهبی نام او را در زمره ی ثقات در کتاب «ذکر من تکلم فيه وهو موثق» آورده است.

ذکر من تکلم فيه وهو موثق، ج ۱ ص ۹۳ رقم ۱۴۶ سلیمان بن قرم أبو داود الضبی ... م د ت س وثقه أحمد وغيره ...

حسین سلیم اسد الدارانی سند روایت او را حسن دانسته و سپس جرح و تعدیل های او را آورده است.

مسند ابی یعلی الموصلی، ج ۹ ص ۴۲ ح ۵۱۰۵ إسناده حسن، سلیمان بن قرم ... وقال ابن معین أيضاً: «ليس به بأس». وقال

أحمد: «ثقة، لا بأس به» ووثقه ابن حبان وقال ابن عدي: «وسليمان بن قرم احاديثه حسان».

ابوبکر البزار نیز سلیمان را توثیق نموده است. مسند البزار، ج ۵ ص ۱۲۳ ح ۱۷۰۷ سلیمان بن قرم وليس به بأس

اما چرا حدیث طیر با این همه سند و اسناد معتبری که دارد، اکثر علمای عامه آن را تضعیف کرده و ساختگی دانسته اند؟ آن ها نیز که جرأت دسته قبلی را ندارند، از پذیرش صریح صحت روایت خودداری کرده اند؟ مانند سُبکی شافعی که می گوید:

«این که ادعا شود حدیث طیر جعلی است، نیکو نیست.»<sup>۱</sup>

جواب، واضح و روشن است؛ چون این روایت اساس و بنیان عقائد اهل سنت را زیر سؤال می برد و حقانیت شیعه را به اثبات می رساند.

طبیعی است که وقتی امیر مؤمنان (علیه السلام) برترین مخلوق در نزد خداوند باشد، عقلا و شرعا نوبت به ابوبکر، عمر و عثمان نمی رسد؛ بنابراین اکثر علمای عامه با وجود ده ها سند و طریق نتوانسته اند صحت روایت را بپذیرند.

محمد ناصر الدین البانی بعد از نقل برخی از سند های حدیث طیر، به این حقیقت اشاره کرده و دلالت روایت را دلیل موضع گیری اهل سنت در برابر آن اعلام کرده است:

«خلاصه: پس حدیث از نظر کثرت طرق مشکلی ندارد؛ اما نیاز به سلامت متن دارد؛ پس اگر ائمه منکر این حدیث شده اند، به خاطر آن چیزی است که متن روایت ثابت می کند و آن برتری علی (علیه السلام) بر شیخین (ابو بکر و عمر) است. علاوه بر این که متن روایت نیز رکیک است و اضطراب دارد ...»

می گویم: پس اگر حدیث در اکثر طرق، با این الفاظ بود که از نظر معنا اختلافی در آن نیست و با لفظ تفضیل «برترین خلق تو» نبود، ممکن بود که طرفدار اثبات آن شویم و مانند حدیث صحیح رایت می شد که در برخی از روایات آن آمده: به درستی که پرچم را به دست مردی می دهم که خداوند به دست او فتح خواهد کرد، او خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند. این روایت را بخاری و مسلم نقل کرده اند؛ اما حدیث طیر در اکثر طرقش با لفظ اسم تفضیل «أحب=محبوب ترین» آمده، به همین خاطر حکم به ضعف روایت کرده اند، چنانچه پیش از این نیز گذشت.»<sup>۲</sup>

[۱] طبقات الشافعية الكبرى، ج ۴ ص ۱۶۹ وأما الحكم على حدیث الطیر بالوضع فغير جيد

[۲] سلسلة الأحاديث الضعيفة، ج ۱۴ ص ۱۸۴ ح ۶۵۷۵ وبالجملة، فالحدیث لا ینقصه كثرة طرق، وإنما ینتقل إلى سلامة المتن، فإنما أنکر من الأئمة هذا الحدیث لما ینظر من متنه من تفضیل علی علی الشیخین رضی الله عنهم، بالإضافة لما فی متنه من ركة اللفظ والاضطراب ... قلت: فلو أن الحدیث كان فی أكثر طرقه بلفظ من هذه الألفاظ المتفقة المعنی -، ولم تكن باسم التفضیل "أحب خلقك" -، لكان من الممكن القول بثبوته، ویكون كحدیث الرأية الصحیح الذی فی بعض رواياته: لأعطين الرأية

احمد میرین البلوشی در تحقیق کتاب خصائص نسائی، برای حدیث طبر ۳۰ طریق از انس بن مالک ذکر کرده و سپس اضافه کرده است که این حدیث، از سفینه، ابن عباس، حضرت علی (علیه السلام) و یعلی بن مره نیز نقل شده است؛ اما او نیز در نهایت حکم به بطلان حدیث کرده و سخنان نواصبی چون ابن تیمیه و ابن کثیر را شاهی برای تأیید نظرش آورده است!<sup>۱</sup>

## تعارض حدیث طبر با حدیث عمرو بن عاص !!

محمد ناصر الدین ألبانی در مقام رد حدیث طبر، گفته است:

«پس حدیث طبر مخالفت می کند با حدیث عمرو بن عاص که از پیامبر ﷺ درباره ی محبوب ترین مردم در نزدش پرسید و حضرت فرمود: عایشه! عمرو گوید: گفتم: از مردها چه کسی؟ فرمود: پدرش!!»<sup>۲</sup>

می گویم: حدیث عمرو بن عاص ۲ سند دارد که در هر دو سند، دشمنان اهل بیت (منافقان) قرار دارند؛ از جمله خود عمرو بن عاص که دشمنی اش با امیرالمومنین (علیه السلام) را در میدان جنگ به ظهور رساند.

جالب اینکه خود عایشه، بنا بر روایات معتبر اهل سنت، حضرت زهرا (علیها السلام) و امیر مومنان علی (علیه السلام) را محبوب ترین اشخاص در نزد پیامبر ﷺ دانسته و حتی به این خاطر، به رسول خدا ﷺ اعتراض کرده است!

## روایت نعمان بن بشیر

«نعمان بن بشیر می گوید: ابوبکر برای ورود بر پیامبر ﷺ اجازه خواست و صدای عائشه را شنید که بلند شده است، در حالی که می گفت: به خدا قسم، فهمیدم که علی (علیه السلام) در نزد تو از پدرم و من محبوب تر است و دو یا سه مرتبه این را گفت. ابوبکر اجازه گرفت و داخل شد و به سمت عائشه رفت و گفت: ای دختر فلانه، نشنوم که صدایت را بر رسول خدا ﷺ بالا می بری.»<sup>۳</sup>

رجلاً یفتح الله علی یدیه، یحب الله ورسوله، ویحبه الله ورسوله... "رواه البخاری (۴۲۱۰)، ومسلم (۱۲۷/۷). لکن الواقع أن أكثر الروایات بلفظ اسم التفضیل: "أحب.. ومن هنا جاء الحكم علیه بالوضع - كما تقدم - .

[۱] خصائص أمير المؤمنين (علیه السلام)، ص ۲۹-۳۶

[۲] سلسله الأحادیث الضعیفة والموضوعة، ج ۱۴ ص ۱۸۲ ح ۶۵۷۵ فحدیث الطیر یخالف حدیث عمرو بن العاص: أنه سأل

النبي ﷺ عن أحب الناس إليك؟ قال: "عائشة". قال: قلت: من الرجال؟ قال: "أبوها"

[۳] حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا أبو نعیم ثنا یونس ثنا العیزار بن حریث قال قال النعمان بن بشیر قال استأذن أبو بکر علی

رسول الله فسمع صوت عائشة عالیا وهی تقول والله لقد عرفت ان علیا أحب إليك من أبی ومنی مرتین أو ثلاثا فاستأذن أبو بکر فدخل فأهوی إليها فقال یا بنت فلانة ألا أسمعک ترفعین صوتک علی رسول الله

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و شعیب الارنؤوط سندش را حسن<sup>۱</sup> و احمد شاکر صحیح دانسته است<sup>۲</sup> و نیز نسائی نقل کرده و ابو اسحق حوینی<sup>۳</sup> و احمد میرین البلوشی<sup>۴</sup> سندش را تصحیح کرده اند. حافظ ابن حجر عسقلانی<sup>۵</sup> و ألبانی<sup>۶</sup> نیز سندش را صحیح دانسته اند.

### روایت جمیع بن عمیر

«جمیع بن عمیر گفت: همراه مادرم بر عایشه وارد شدیم؛ پس شنیدم که از پشت پرده درباره ی علی (علیه السلام) سؤال شد. گفت: از من درباره ی مردی سؤال نمودی که احدی را محبوبتر از او و همسرش در نزد پیامبر ﷺ نمی شناسم.»<sup>۷</sup>

این روایت را نسائی نقل کرده<sup>۸</sup> و ابو اسحق حوینی سندش را تصحیح نموده است<sup>۹</sup> و نیز حاکم نقل و تصحیح کرده است.<sup>۱۰</sup>

[۱] مسند أحمد بن حنبل، ج ۳۰ ص ۳۷۲-۳۷۳ ح ۱۸۴۲۱ قال شعیب الأرئووط: إسناده حسن

[۲] مسند أحمد بن حنبل، ج ۱۴ ص ۱۶۹ ح ۱۸۳۳۳ قال الشاکر: إسناده صحیح

[۳] خصائص علی للنسائی، ص ۹۲-۹۳ ح ۱۰۵ قال الحوینی: إسناده صحیح

[۴] خصائص علی للنسائی، ص ۱۲۶، ح ۱۱۰ قال أحمد میرین البلوشی: إسناده صحیح

[۵] فتح الباری، ج ۷ ص ۲۷ در شرح ح ۳۴۶۲ واخرج أحمد وأبو داود والنسائی بسند صحیح عن النعمان بن بشیر قال استأذن

أبو بکر علی النبی فسمع صوت عائشة عاليا وهی تقول والله لقد علمت ان علیا احب الیک من أبی

[۶] سلسلة الأحادیث الصحیحة للألبانی، ج ۶ ص ۹۴۴ - ۹۴۶ ح ۲۹۰۱

[۷] أخبرنا عمرو بن علی قال حدثنا عبد العزیز بن الخطاب ثقة قال حدثنا محمد بن إسماعیل بن رجاء الزبیدی عن أبی إسحاق

الشیبانی عن جمیع بن عمیر قال دخلت مع أمی علی عائشة فسمعتها تسألها من وراء الحجاب عن علی فقالت تسألینی عن رجل

ما أعلم أحدا کان أحب الی رسول الله (ص) منه ولا أحب الیه من امرأته

[۸] سنن النسائی الکبری، ج ۵ ص ۱۳۹ ح ۸۴۹۶

[۹] خصائص علی للنسائی، ص ۹۴ ح ۱۰۷ قال الحوینی: إسناده صحیح

[۱۰] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۶۷ ح ۴۷۳۱ قال الحاکم: هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه

## نظر بریده اسلامی

«پسر بریده اسلامی گوید: مردی نزد پدرم آمد و سوال کرد که کدامین مردم از زنان در نزد رسول خدا ﷺ محبوبتر بود؟ پدرم گفت: محبوبترین مردم از زنان در نزد رسول خدا ﷺ، فاطمه علیها السلام و از مردان، علی بن ابی طالب بودند.»<sup>۱</sup>

این روایت را ترمذی نقل و تحسین کرده<sup>۲</sup>، نسائی نقل نموده و ابو اسحق حوینی سندش را صحیح دانسته<sup>۳</sup> و نیز حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت نموده است.<sup>۴</sup>

## نظر ابوذر غفاری

عبدالله بن عدی (متوفای ۳۶۵ هـ) با سند حسن<sup>۵</sup> از معاویه بن ثعلبه روایت می کند که گفت:

«مردی به نزد ابوذر (رضوان الله علیه) آمد، در حالی که او در مسجد نشسته بود و علی بن ابی طالب جلوس نماز می خواند، پس گفت: ای ابا ذر، آیا به من نمی گویی که محبوب ترین مردم در نزد تو چه کسی است؟ چرا که به خدا قسم می دانم که محبوب ترین آن ها در نزد تو، محبوب ترین فرد در نزد رسول الله ﷺ است.»

[۱] أخبرنا زكريا بن يحيى قال حدثنا إبراهيم بن سعيد قال حدثنا شاذان عن جعفر الأحمر عن عبد الله بن عطاء عن ابن بريدة قال جاء رجل إلى أبي فسأله أي الناس كان أحب إلى رسول الله من النساء فقال كان أحب الناس إلى رسول الله من النساء و من الرجال على فاطمة

[۲] سنن الترمذی، ج ۵ ص ۶۹۸ ح ۳۸۶۸ قال أبو عيسى الترمذی: هذا حديث حسن غريب

[۳] خصائص علی للنسائی، ص ۹۴ ح ۱۰۸ قال الحوینی: إسناده صحیح

[۴] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۶۸ ح ۴۷۳۵

[۵] بررسی سند روایت:

عبد الله بن أبي داود السجستاني: ثقة / عباد بن يعقوب الرواجني: صدوقٌ رافضيٌّ، حديثه في البخاري مقرون. تحرير تقريب التهذيب، ج ۲ ص ۱۸۲ رقم ۳۱۵۳ / علي بن هاشم بن البرید: صدوقٌ يتشيعٌ، من صغار الثامنة، مات سنة ثمانين، وقيل: في التي بعدها. يخ م ۴. تحرير تقريب التهذيب، ج ۳ ص ۵۶ رقم ۴۸۱۰ / داود بن أبي عوفٍ سويد التميمي: صدوق شيعيٌ ربما أخطأ، من السادسة. ت س ق. تحرير تقريب التهذيب، ج ۱ ص ۳۷۶ رقم ۱۸۰۵ / معاوية بن ثعلبة: ابن حبان نام او را در كتاب الثقات، ج ۵ ص ۴۱۶ رقم ۵۴۸۰ آورده و حاکم و ذهبی نیز سند روایتش را تصحیح کرده اند. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۳۰ ح ۴۶۱۷. از طرفی ذهبی اقل مرتبه ی کسی که حاکم حدیثش را تصحیح کند، حسن الحدیث می داند: «وان صحَّح له كالدارقطني والحاکم، فأقلُّ أحواله» الموقظة فی علم مصطلح الحدیث للذهبی، ص ۷۸



ابوذر گفت: قسم به کسی که جانم در دست اوست، همانا محبوب ترین مردم در نزد من، محبوب ترین آنها در نزد رسول الله ﷺ است و او، این شیخ است و به علی (علیه السلام) اشاره کرد.<sup>۱</sup>

## دلیل دوم: حدیث رایت خیر

گفتیم که رسول خدا ﷺ بعد از شکست ابوبکر و عمر در جنگ خیبر، فرمودند:

«لَأَعْطِينَ هَذِهِ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ، يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ = فردا پرچم را به مردی میدهم که او خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند؛ خداوند به وسیله او خیبر را فتح می کند.»<sup>۲</sup>

و آن مرد، کسی نبود جز امیر مؤمنان (علیه السلام).

از طرفی این سخن اشاره به این دارد که ابوبکر و عمر چنین نبودند؛ یعنی نه ابوبکر و عمر خدا و رسولش را دوست داشتند و نه خدا و رسول، آن ها را.

فخر الدین رازی شافعی نیز این نوع برداشت شیعه از این حدیث را قبول کرده و گفته است:

«اما دلیل ششم - که همان تمسک به داستان خیبر است - ، پس جوابش این است: از آن سخن استفاده می شود که صفات مذکور در مدح دومی (علی (علیه السلام))، در مدح اولی وجود نداشت. پس هنگامی که فرمود: "پرچم را به مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند، پی در پی حمله کننده است نه فرار کننده" پس این دلالت می کند بر اینکه مجموع این صفات در ابوبکر و عمر نبود؛ زیرا صفات کزار و غیر فزار در آن دو نفر حاصل نشد. و مجموع آن صفات در این دو نفر حاصل نشد، ولی داشتن صفات کرار و غیر فرار، موجب نقص در فضیلت آن ها نمی شود ...»<sup>۳</sup>

[۱] الكامل في ضعفاء الرجال، ج ۳ ص ۸۲ ثنا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سُلَيْمَانَ بْنِ الْأَشْعَثِ، ثنا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَعْقُوبَ، ثنا عَلِيُّ بْنُ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِي الْجَعْفَانِ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ ثَعْلَبَةَ، قَالَ: "جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي دَرٍّ وَهُوَ جَالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ، وَعَلِيُّ يُصَلِّي أَمَامَهُ، فَقَالَ: يَا أَبَا دَرٍّ، أَلَا تُحَدِّثُنِي بِأَحَبِّ النَّاسِ إِلَيْكَ؟ فَوَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ أَحَبَّهُمْ إِلَيْكَ أَحَبَّهُمْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ، قَالَ: أَجَلٌ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ أَحَبَّهُمْ إِلَيَّ أَحَبَّهُمْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هُوَ ذَلِكَ الشَّيْخُ وَأَشَارَ إِلَى عَلِيٍّ"

[۲] صحيح البخاري، ج ۳ ص ۱۰۸۶ و ۲۸۱۲ و ۱۳۵۷ ح ۳۴۹۹ و ج ۴ ص ۱۵۴۲ ح ۳۹۷۲ و صحيح مسلم، ج ۳ ص ۱۴۴۰ ح ۱۸۰۷ و ج ۴ ص ۱۸۷۲ ح ۲۴۰۷

[۳] الأربيعين في أصول الدين، ج ۲ ص ۳۱۷-۳۱۸ و أما الحجة السادسة - و هي التمسك بقصة خيبر - فجوابها: ان ذلك الكلام يفيد أن مجموع الصفات المذكورة في مدح الثاني، غير حاصلة في مدح الأول. فلما قال: «لأعطين الراية رجلا يحب الله و

البته فخر رازی تنها به انتهای حدیث؛ یعنی صفات کرار و غیر فرار توجه کرده و از صفات دوست داشتن خدا و رسول غفلت کرده است؛ اما در هر صورت اعتراف کرده است که منطبق کلام این را می‌رساند که آن صفات مذکور، در ابوبکر و عمر وجود نداشت.

## دلیل سوم: امر خدا و رسول ﷺ به حب امیر المومنین (علیه السلام)

از دیگر دلایلی که احییت امیر مومنان (علیه السلام) در نزد خدا و رسولش را ثابت می‌کند، احادیث امر خدا و رسول به دوست داشتن امیر مومنان (علیه السلام) است.

### روایت اول:

«بریده از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند که فرمود: خداوند عزوجل مرا دستور دادند به دوست داشتن چهار نفر از اصحابم و مرا خبر داد که آن‌ها را دوست می‌دارد: علی از آنان است، ابو ذر، سلمان و مقداد کندی.»<sup>۱</sup>  
این روایت را ابن ماجه<sup>۲</sup> و ترمذی در سننشان آورده اند و ترمذی آن را تحسین کرده<sup>۳</sup> و ابن حجر عسقلانی نیز سندش را حسن دانسته است.<sup>۴</sup>

احمد بن حنبل نیز در مسندش آورده و محققش حمزه احمد الزین سندش را تحسین کرده است.<sup>۵</sup>

و نیز حاکم در مستدرک آورده و آن را بر شرط مسلم تصحیح کرده است.<sup>۶</sup>

سیوطی نیز طبق نقل عبد الرؤوف مناوی، آن را صحیح دانسته است.<sup>۷</sup>

رسوله، و یحبه الله و رسوله. کرارا غیر فرار» فهذا يدل على أن هذا المجموع ما كان حاصلًا لأبي بكر و عمر، لأن كونه كرارا غير فرار ما كان حاصلًا فيهما. و كان ذلك المجموع غير حاصل فيهما. و عدم كونه كرارا غير فرار لا يوجب نقصانا في الفضيلة...

[۱] حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا أسود بن عامر أنا شريك عن أبي ربيعة عن بن بريدة عن أبيه عن النبي ﷺ قال أمرني الله عز وجل بحب أربعة من أصحابي أرى شريكا قال وأخبرني انه يحبهم على منهم وأبو ذر وسلمان والمقداد الكندي

[۲] سنن ابن ماجه، ج ۱ ص ۵۳ ح ۱۴۹

[۳] سنن الترمذی، ج ۵ ص ۶۳۶ ح ۳۷۱۸ قال الترمذی: هذا حديث حسن

[۴] الإصابة في تمييز الصحابة، ج ۶ ص ۲۰۳ رقم ۲۰۳ قال ابن حجر العسقلانی: أخرجه الترمذی وابن ماجه وسنده حسن

[۵] مسند أحمد بن حنبل، ج ۱۶ ص ۴۹۸ ح ۲۲۹۱۰ قال حمزة احمد الزین: إسناده حسن

[۶] المستدرک على الصحيحین، ج ۳ ص ۱۴۱ ح ۴۶۴۹ قال الحاکم: هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم یخرجاه

[۷] فیض القدير شرح الجامع الصغير من حدیث البشير النذیر، ج ۲ ص ۲۱۴-۲۱۵ ح ۱۶۹۲ ت. ک عن بریده - (صح)

شوکانی هم رجال سندش را از ثقات شمرده است.<sup>۱</sup>

### روایت دوم:

#### سند اول:

«مردی به جناب سلمان رضی الله عنه گفت: دلیل اینکه اینقدر علی رضی الله عنه را دوست داری چیست؟  
گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: هرکس علی رضی الله عنه را دوست داشته باشد، مرا دوست داشته است و هرکس علی رضی الله عنه را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است.»<sup>۲</sup>  
این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت کرده است و برنامه ی جوامع الکلم نیز حکم به حسن بودن سندش داده است.<sup>۳</sup> سیوطی نیز سندش را حسن دانسته است.<sup>۴</sup>

#### سند دوم:

«هرکس علی رضی الله عنه را دوست داشته باشد، مرا دوست داشته و هرکس مرا دوست داشته باشد، خدا را دوست داشته است و هرکس علی رضی الله عنه را مبعوض بدارد، من را مبعوض داشته و هرکس من را مبعوض دارد، خدا را مبعوض داشته است.»<sup>۵</sup>  
نور الدین هیشمی<sup>۶</sup> و ابن حجر هیتمی<sup>۷</sup> مکی<sup>۸</sup> این روایت را از طبرانی نقل کرده و سندش را حسن دانسته اند. سیوطی<sup>۹</sup> و ألبانی<sup>۱۰</sup> نیز سندش را صحیح دانسته اند.

[۱] در السحابة فی مناقب القراية والصحابة، الصفحة أو الرقم: ۵۴ | خلاصة حکم المحدث: إسناده ثقات وورد من حدیث علی بإسناد رجاله ثقات

[۲] قال رجل لسلمان ما أشد حبک لعلی قال سمعت رسول الله يقول من أحب علیا فقد أحبنی ومن أبغض علیا فقد أبغضنی [۳] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۴۱ ح ۴۶۴۸ قال الحاکم: هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه،

قال الذهبی: علی شرط البخاری ومسلم / حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده حسن [۴] التیسیر بشرح الجامع الصغیر، ج ۲ ص ۳۸۸ قال السیوطی: وإسناده حسن

[۵] المعجم الکبیر، ج ۲۳ ص ۳۸۰ ح ۹۰۱ حدثنا یحیی بن عبد الباقی الأذنی ثنا محمد بن عوف الحمصی ثنا أبو جابر محمد بن عبد الملك ثنا حکم بن محمد شیخ مکی عن فطر بن خلیفة عن أبی الطفیل قال سمعت أم سلمة تقول أشهد أنی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول من أحب علیا فقد أحبنی ومن أحبنی فقد أحب الله ومن أبغض علیا فقد أبغضنی ومن أبغضنی فقد أبغض الله

[۶] مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۳۲ قال الهیثمی: رواه الطبرانی وإسناده حسن

[۷] الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقة، ج ۲ ص ۳۶۰ قال ابن حجر المکی: أخرج الطبرانی بسند حسن

[۸] تاریخ الخلفاء، ج ۱ ص ۱۷۳ قال السیوطی: وأخرج الطبرانی بسند صحیح

[۹] سلسلة الأحادیث الصحیحة للألبانی، ج ۳ ص ۲۸۷-۲۸۸ ح ۱۲۹۹

## روایت سوم:

ابن عباس از رسول خدا ﷺ نقل میکند که فرمود: «ای علی (علیه السلام)! تو در دنیا و آخرت سید و سالار هستی؛ هرکس تو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و دوست تو دوست خداست، و دشمن تو دشمن من است، و دشمن من دشمن خداست. وای بر کسی که بعد از من، تو را مبعوض دارد.»<sup>۱</sup>

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و محقق کتابش، وصی الله بن محمد عباس، همه ی رجال سندش را ثقه دانسته و برنامه ی جوامع الکلم نیز حکم به حسن بودن سندش داده است.<sup>۲</sup>

هیثمی از طبرانی نقل کرده و رجالش را ثقه دانسته<sup>۳</sup> و حاکم نیز بر شرط شیخین آن را تصحیح کرده است.<sup>۴</sup> ذهبی در تلخیص مستدرک می گوید:

«این حدیث اگرچه راویانش همگی ثقه هستند، ولی حدیث منکری است و بعید نیست که ساختگی باشد.»<sup>۵</sup>

وی در کتاب دیگرش تصریح می کند که رجال سند این روایت، همگی ثقه بوده و سندش همچون خورشید درخشان است (در مرتبه ی بالای صحت سندی قرار دارد)، اما با این حال، جعلی است؛ زیرا آن را برادر زاده معمر که رافضی بوده، پنهانی داخل کتاب معمر کرده است.<sup>۶</sup>

اما همین ذهبی در کتاب دیگرش، حکایت وارد کردن این حدیث توسط برادر زاده ی معمر را منقطع دانسته و آن را رد کرده است:

[۱] حدثنا أحمد بن عبد الجبار الصوفی قتنا أحمد بن الأزهر نا عبد الرزاق قال انا معمر عن الزهري عن عبيد الله بن عبد الله عن ابن عباس قال بعثنی النبی إلى علی بن ابی طالب فقال أنت سید فی الدنیا وسید فی الآخرة من احبک فقد احبنی وحبیبک حبیب الله وعدوک عدوی وعدوی عدو الله الویل لمن ابغضک من بعدی

[۲] فضائل الصحابة لابن حنبل، ج ۲ ص ۶۴۲ ح ۱۰۹۲ قال وصی الله بن محمد عباس: رجال الإسناد ثقات / حکم برنامه جوامع الکلم: إسناد حسن

[۳] مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۳۳ قال الهیثمی: رواه الطبرانی فی الأوسط ورجاله ثقات

[۴] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۳۸ ح ۴۶۴۰ قال الحاکم: صحیح علی شرط الشیخین

[۵] مختصر تلخیص الذهبی، ج ۳ ص ۱۴۱۴ رقم ۵۵۴ هذا وإن كان رواه ثقات؛ فهو منکر، ليس ببعید من الوضع

[۶] موضوعات المستدرک للذهبی، ص ۶ ح ۶ هذا مؤذوع مع ثقة إسنادیه، لأنه أُذخِلَ علی معمر... مع كون إسنادیه كالمشمس

«می گویم: این حکایت منقطع است و معمر شیخی غافل نبود تا این حدیث به نام او ترویج شود، بلکه حافظی با بصیرت نسبت به حدیث زهری بود.»<sup>۱</sup>

و در کتاب دیگرش در شرح حال یکی از راویان این حدیث می گوید:

«ابو الأَزهَر، ثقہ و نسبت به حدیث، با بصیرت بود؛ از عبد الرزاق حدیث منکری نقل کرده است که إن شاء الله از مسئولیتش مبرا باشد. و آن حدیث این است: مرا حدیث کرد معمر، از زهری ...»<sup>۲</sup>

و در نهایت در کتاب دیگرش می گوید:

«حافظ احمد بن ازهر نیشابوری که نسائی و ابن ماجه از او روایت نقل کرده اند، یحیی بن معین او را در نقل کردن آن حدیث از عبد الرزاق مورد اتهام قرار داد و سپس از او معذرت خواهی کرد ... و در مورد او فقط به خاطر روایت کردن حدیثی در فضائل علی (علیه السلام) از عبد الرزاق از معمر سخنانی گفته شده است که قلب بر بطلان آن شهادت می دهد!! و ابو حامد بن شرقی گفته است: سبب آن این است که معمر پسر خواهر رافضی داشت؛ پس او این حدیث را در کتاب هایش داخل کرده است و معمر شخصی با هیبت بوده است و کسی نمیتوانست به او مراجعه بکند و عبد الرزاق این حدیث را از کتاب او نقل کرده است!!

می گویم: عبد الرزاق به امور آگاهی داشت؛ پس جسارت نداشت که این حدیث را نقل بکند مگر به صورت راز به احمد بن ازهر و غیر او.

محمد بن حمدون نیشابوری از محمد بن علی بن سفیان النجار از عبد الرزاق [همین حدیث را] روایت کرده است؛ پس ابو الازهر از مسئولیت [جعل] آن مبرا است و در سال ۲۶۱ هـ وفات یافت.»<sup>۳</sup>

[۱] سیر أعلام النبلاء، ج ۹ ص ۵۷۶ قلت هذه حكاية منقطعة وما كان معمر شيخا مغفلا بروج هذا عليه كان حافظا بصيرا بحدیث الزهری

[۲] تاریخ الإسلام، ج ۲۰ ص ۴۰ وكان أبو الأَزهَر ثقَّة بصیرا بهذا الشأن ، روی عن عبد الرزاق حدیثا منکرا هو منه إن شاء الله بریء العهدة . وهو : أنا معمر ، عن الزهری ، عن عبید الله بن عبد الله ، عن ابن عباس قال : نظر النبی ﷺ إلى علی فقال : أنت سید فی الدنيا سید فی الآخرة . من أحبک فقد أحبنی ، وحبیبی حبیب الله . وعدوک عدوی وعدوی عدو الله ، والویل لمن أبغضک من بعدی

[۳] میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ج ۱ ص ۲۱۳ أحمد بن الازهر س ق النیسابوری الحافظ اتهمه یحیی بن معین فی روایة ذلك الحدیث عن عبد الرزاق ثم انه عذره ... ولم يتكلموا فيه الا لروایته عن عبد الرزاق عن معمر حدیثا فی فضائل علی يشهد القلب انه باطل وقال أبو حامد بن الشرقی السبب فيه ان معمرًا كان له ابن اخت رافضی فادخل هذا الحدیث فی کتبه وكان معمر مهیبا لا یقدر أحد علی مراجعته فسمعه عبد الرزاق فی الكتاب قلت وكان عبد الرزاق یعرف الامور فما جسر یحدث بهذا الا سرا لاحمد بن

آری، اگر حدیث در فضیلت امیر المومنین (علیه السلام) باشد، باید هر طور شده سندش را تضعیف کرد و آن را منکر و موضوع خواند و اگر این کارها جواب نداد، جای نگرانی نیست؛ زیرا قلب ذهبی بر بطلان چنین احادیثی شهادت خواهد داد.

## دلیل چهارم: دامادی رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

یکی دیگر از فضائلی که احییت امیر المومنین (علیه السلام) در نزد خدا و رسولش (صلی الله علیه و آله) نسبت به ابوبکر و عمر را ثابت می کند، جریان خواستگاری آن ها از حضرت فاطمه (علیها السلام) است:

ابتدا ابوبکر به خواستگاری حضرت زهرا (علیها السلام) رفت، ولی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) او را رد کرد؛ سپس عمر رفت و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) او را نیز رد کردند و سپس حضرت علی (علیه السلام) به خواستگاری رفتند و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پذیرفتند و در جواب معترضان فرمودند که خداوند متعال مرا امر کرد که فاطمه (علیها السلام) را به علی (علیه السلام) تزویج نمایم!

## روایت اول:

«بریده اسلمی گوید: ابوبکر و عمر، فاطمه (علیها السلام) را خواستگاری کردند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: او کوچک است. سپس علی (علیه السلام) خواستگاری کرد؛ پس به ازدواج او درآمد.»<sup>۱</sup>

این روایت را نسائی نقل کرده و آلبانی سندش را صحیح دانسته است<sup>۲</sup> و نیز ابن حبان در صحیحش آورده و شعب الازنوط سندش را بر شرط مسلم تصحیح کرده<sup>۳</sup> و همچنین حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت نموده است.<sup>۴</sup>

---

الازهر ولغیره فقد رواه محمد بن حمدون النیسابوری عن محمد بن علی بن سفیان النجار عن عبد الرزاق فبرئ أبو الازهر من عهده مات سنة احدى وستين ومائتين

[۱] عن عبد الله بن بريدة عن أبيه رضى الله عنه قال خطب أبو بكر وعمر فاطمة فقال رسول الله (صلی الله علیه و آله) أنها صغيرة فخطبها

علی فزوجها

[۲] صحیح النسائی، ج ۲ ص ۴۱۲ ح ۳۲۲۱ قال الألبانی: صحیح الإسناد

[۳] صحیح ابن حبان، ج ۱۵ ص ۳۹۹ ح ۶۹۴۸ قال شعب الازنوط: إسناد صحیح علی شرط مسلم

[۴] المستدرک علی الصحیحین، ج ۲ ص ۱۸۱ ح ۲۷۰۵

### روایت دوم:

«بریده اسلمی گفت: ابوبکر برای خواستگاری فاطمه علیها السلام به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت. پس فرمود: در مورد آن منتظر قضا [ی الهی] هستیم. سپس عمر به خواستگاری اش رفت. پس فرمود: در مورد آن منتظر قضا هستیم. سپس علی علیه السلام به خواستگاری اش رفت و به ازدواج او درآمد.»<sup>۱</sup>

این روایت را ابن شاهین با سند معتبر نقل کرده است.<sup>۲</sup>

### روایت سوم:

«ابوبکر برای خواستگاری فاطمه علیها السلام به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت. حضرت فرمود: در مورد آن منتظر قضا هستیم. پس عمر به او گفت: تو را رد کرد ای ابابکر. سپس ابوبکر به عمر گفت: به نزد رسول الله صلی الله علیه و آله برو و فاطمه علیها السلام را از او خواستگاری کن. پس عمر خواستگاری کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله همان سخنی را که به ابوبکر فرموده بود را به عمر فرمود که در مورد آن منتظر قضا هستیم. پس عمر به نزد ابوبکر آمد و او را از آن خبر داد. پس به او گفت: تو را رد کرد ای عمر.

سپس خانواده ی علی علیه السلام به ایشان گفتند: به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برو و فاطمه علیها السلام را خواستگاری کن. پس فرمود: بعد از ابوبکر و عمر [که پیامبر صلی الله علیه و آله آن ها را رد کرد]؟ پس به ایشان خویشاوندی اش با پیامبر صلی الله علیه و آله را یادآوری کردند؛ پس او را خواستگاری کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله به ازدواجش درآمد.»<sup>۳</sup>

این روایت را ابن سعد با سند صحیح مرسل نقل کرده است.<sup>۴</sup>

[۱] جزء فضائل فاطمة، ج ۱ ص ۴۴ ح ۳۷ حدثنا عبدالله بن محمد البغوی ثنا محمد بن حمید الرازی ثنا أبو تمیلة ثنا حسین بن واقد عن ابن بريدة عن أبيه أن أبابکر رضی الله عنه خطب إلى النبی فاطمة فقال **انتظر بها القضاء** ثم خطب إليه عمر رضی الله عنه فقال **انتظر بها القضاء** ثم خطب إليه علی فزوجها منه

[۲] بررسی سند روایت:

عبد الله بن سَابور البغوي: ثقة إمام ثبت حافظ / محمد بن حميد الرازي: توثيقش در بحث حدیث ثقلین گذشت /

یحیی بن واضح الأنصاري: ثقة / الحسين بن واقد المرزوي: صدوق حسن الحديث / عبد الله بن بريدة الأسلمي: ثقة

[۳] الطبقات الكبرى، ج ۸ ص ۱۹ وأخبرنا مسلم بن إبراهيم حدثنا المنذر بن ثعلبة عن علباء بن أحمر البشكري أن أبابکر خطب فاطمة إلى النبی فقال يا أبابکر **انتظر بها القضاء** فذكر ذلك أبو بكر لعمر فقال له عمر ردك يا أبابکر ثم إن أبابکر قال لعمر أخطب فاطمة إلى النبی فخطبها فقال له مثل ما قال لأبي بكر **انتظر بها القضاء** فجاء عمر إلى أبي بكر فأخبره فقال له ردك يا عمر ثم إن أهل علی قالوا لعلی اخطب فاطمة إلى رسول الله فقال بعد أبي بكر وعمر فذكروا له قرابته من النبی فخطبها فزوجها النبی

[۴] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الكلم:

## روایت چهارم:

« عبد الله بن مسعود از رسول خدا ﷺ نقل کرده که فرمود: خداوند مرا دستور فرمود که فاطمه عليها السلام را به ازدواج علی عليه السلام دریاورم.»<sup>۱</sup>

این روایت را طبرانی نقل کرده و هیثمی<sup>۲</sup>، صالحی شامی<sup>۳</sup> و شوکانی<sup>۴</sup> رجال سندش را ثقه دانسته اند و سیوطی سندش را حسن دانسته است.<sup>۵</sup>

لازم به ذکر است که عبد النور بن عبد الله المسمعی (یکی از رجال سند این روایت) را ابن حبان توثیق کرده<sup>۶</sup> و هیچ جرح حسی و مفسری ندارد. تنها بعضی از علمای متشدد اهل سنت او را به خاطر نقل همین حدیث، کذاب و جاعل حدیث خوانده اند!!!

ناگفته نماند که طبق نظر شعیب الارنؤوط، اگر شخصی را ابن حبان توثیق کند و از او چهار نفر یا بیشتر روایت نقل کنند، او صدوق حسن الحدیث می شود.<sup>۷</sup> لذا از آنجایی که شش نفر از عبدالنور روایت نقل کرده اند (طبق برنامه ی جوامع الكلم)، توثیق ابن حبان در اینجا، این راوی را به درجه ی صدوق حسن الحدیث میرساند.

مسلم بن ابراهیم الفراهیدی: ثقة مأمون / المنذر بن ثعلبة العبدي: ثقة / علباء بن أحمر البشكري: ثقة  
[۱] المعجم الكبير، ج ۱۰ ص ۱۵۶ ح ۱۰۳۰۵ حدثنا أبو مسعود عبد الرحمن بن الحسين الصابوني التستري ثنا إسماعيل بن موسى السدي ثنا بشر بن الوليد الهاشمي ثنا عبد النور بن عبد الله المسمعی عن شعبة بن الحجاج عن عمرو بن مرة عن إبراهيم عن مسروق عن عبد الله بن مسعود عن رسول الله قال إن الله أمرني أن أزوج فاطمة من علي رضي الله عنهما

[۲] مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۲۰۴ قال الهيتمي: رواه الطبرانی ورجاله ثقات

[۳] سبل الهدى والرشاد، ج ۱۱ ص ۳۸ قال صالحی الشامی: وروى الطبرانی برجال ثقات

[۴] در السحابة، ص ۲۷۸ رقم ۲۸ قال الشوكاني: وأخرج الطبرانی بإسناد رجاله ثقات عن ابن مسعود

[۵] فيض القدير شرح الجامع الصغير من حديث البشير النذير، ج ۲ ص ۲۱۵ ح ۱۶۹۳ إن الله تعالى أمرني أن أزوج فاطمة من

علي . - ( طب ) عن ابن مسعود . - ( ح )

[۶] الثقات، ج ۸ ص ۴۲۳-۴۲۴ رقم ۱۴۲۱۲ عبد النور بن عبد الله بن سنان مولى المسامعة كنيته أبو محمد من أهل البصرة

يروى عن عبد الملك بن أبى سليمان روى عنه البصريون

[۷] تحرير تعريب التهذيب، ج ۱ ص ۳۳-۳۴ أما القاعدة الصحيحة في الموقف من توثيق ابن حبان، فهي كما يلي: ۱ - ما

ذكره في كتابه "الثقات" ونفرد بالرواية عنه واحد - سواء أكان ثقة أم غير ثقة - . ... ۴ - إذا ذكره ابن حبان وحده في "الثقات" وروى عنه أربعة فأكثر، فهو صدوق حسن الحدیث.



## روایت پنجم:

ابن حبان در صحیحش از انس بن مالک روایت کرده است که گفت:

«ابوبکر نزد رسول خدا ﷺ آمد و پیش آن حضرت نشست و گفت: ای رسول خدا ﷺ، خیرخواهی و پیشگامی من در اسلام را دانستی و من چنین و چنان بودم. فرمود: آن چیست (چه درخواستی داری)؟ گفت: فاطمه علیها السلام را به ازدواج من در بیاور. انس گفت: پس پیامبر ﷺ از جواب دادن ساکت شد. پس ابوبکر به نزد عمر بازگشت و به او گفت: هم هلاک شدم و هم هلاک کردم. گفت: آن چیست؟ گفت: برای خواستگاری فاطمه علیها السلام به نزد پیامبر ﷺ رفتم و ایشان از من روی گرداندند. عمر گفت: در جایب باش تا اینکه به نزد پیامبر ﷺ بروم و مثل آنچه که خواستی را طلب نمایم.

پس عمر به نزد پیامبر ﷺ آمد و پیشش نشست و گفت: ای رسول خدا ﷺ، خیرخواهی و پیشگامی من در اسلام را دانستی و من چنین و چنان بودم. فرمود: آن چیست (چه درخواستی داری)؟ گفت: فاطمه علیها السلام را به ازدواج من در بیاور. انس گفت: پس پیامبر ﷺ از جواب دادن ساکت شد. پس عمر به نزد ابوبکر بازگشت و به او گفت: او (پیامبر) منتظر امر خدا در مورد اوست. برخیز به نزد علی علیه السلام برویم تا او را امر کنیم که مانند درخواست ما را از پیامبر ﷺ بکند. علی علیه السلام گوید: پس آن دو نزد من آمدند، در حالی که من نهال خرما را به عمل می آوردم. پس گفتند: ما از نزد پسر عمویت از خواستگاری به نزد تو می آییم.

علی علیه السلام گوید: پس مرا متوجه مسئله ای کردند و ایستادم، در حالی که عبا را می کشیدم تا اینکه به نزد پیامبر ﷺ آمدم و پیشش نشستم و گفتم: ای رسول خدا ﷺ، خیرخواهی و پیشگامی من در اسلام را دانستی و من چنین و چنان بودم. فرمود: آن چیست (چه درخواستی داری)؟ گفت: فاطمه علیها السلام را به ازدواج من در بیاور. فرمود: آیا چیزی داری؟ گفتم اسبم و شترم. فرمود: اسبت را که احتیاج داری، ولی شترت را بفروش. گوید: به قیمت ۴۸۰ آن را فروختم؛ پس با آن آمدم و آن را در نزد پیامبر ﷺ گذاشتم؛ پس مشتی از آن را برداشت و فرمود: ای بلال، با آن عطری برای ما بخر و دستور داد که فاطمه علیها السلام را آماده کنند و برایش تختی که با طناب هایی بسته شده بود و متکایی از پوست که داخلش لیف خرما بود قرار داد و به علی علیه السلام فرمود: تا زمانی که نزدت بیایم هیچ صحبتی نکن.

پس همراه با ام ایمن آمد تا اینکه در جانب خانه نشست و من در جانی بودم و رسول خدا ﷺ آمد و فرمود: برادرم اینجاست؟ ام ایمن [با تعجب] گفت: برادرت است و دخترت را به ازدواجش در آوردی؟! فرمود: آری. رسول خدا ﷺ داخل خانه شد و به فاطمه علیها السلام فرمود: آبی برایم بیاور. پس فاطمه علیها السلام به سمت ظرفی که در خانه بود رفت و با ظرف آب آمد و پیامبر ﷺ آن را گرفت و آب دهان در آن ریخت و سپس به فاطمه علیها السلام

فرمود: جلو بیا و جلو آمد؛ پس آب را بین سینه هایش و بر سرش پاشید و فرمود: ﴿خداوندا، او و فرزندانش را از شیطان رجیم در پناه تو می آورم﴾...»<sup>۱</sup>

ابو الفرج ابن جوزی حنبلی بعد از اینکه اعتراف می کند سوره ی الانسان در حق اهل بیت علیهم السلام نازل شده است، تصریح می کند که ابوبکر و عمر به خواستگاری حضرت زهرا علیها السلام رفتند، اما رسول خدا صلی الله علیه و آله ردشان کرد و سپس امیرالمومنین علیه السلام رفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله به امر خدا، حضرت زهرا علیها السلام را به آن حضرت داد:

« گفتیم که این (سوره ی انسان) در حق [حضرت] علی علیه السلام و اهل بیتش نازل شده است به خاطر از خودگذشتگی شان با غذا.

ابوبکر، فاطمه علیها السلام را از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواستگاری کرد. پس فرمود: منتظر قضای الهی در مورد او هستیم. پس آن قضیه را برای عمر ذکر کرد. عمر گفت: تو را رد نمود ای ابوبکر. پس عمر او را خواستگاری کرد. پس پیامبر صلی الله علیه و آله به او همان چیزی را گفت که به ابوبکر گفته بود. پس خانواده ی علی علیه السلام به او گفتند: فاطمه علیها السلام را خواستگاری کن. پس به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و به ایشان سلام نمود. پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حاجت چیست؟ فرمود: فاطمه علیها السلام را یاد کردم. پس فرمود: خوش آمدی. پس علی علیه السلام خارج شد و به مردم از آنچه که فرموده بود خبر داد. پس گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله به تو، خانواده و آسایش داد....

[۱] صحیح ابن حبان، ج ۱۵ ص ۳۹۳-۳۹۵ ح ۶۹۴۴ أخبرنا أبو شیبة داود بن إبراهيم بن داود بن يزيد البغدادي بالفسطاط حدثنا الحسن بن حماد حدثنا يحيى بن يعلى الأسلمي عن سعيد بن أبي عروبة عن قتادة عن أنس بن مالك قال جاء أبو بكر إلى النبي فقعد بين يديه فقال يا رسول الله قد علمت مناصحتي وقدمي في الإسلام وإني وإني قال وما ذاك قال تزوجني فاطمة قال فسكت عنه فرجع أبو بكر إلى عمر فقال له قد هلكت وأهلكت قال وما ذاك قال خطبت فاطمة إلى النبي فأعرض عني قال مكانك حتى أتى النبي فأطلب مثل الذي طلبت فأتى عمر النبي فقعد بين يديه فقال يا رسول الله قد علمت مناصحتي وقدمي في الإسلام وإني وإني قال وما ذاك قال تزوجني فاطمة فسكت عنه فرجع إلى أبي بكر فقال له إنه ينتظر أمر الله فيها قم بنا إلى علي حتى نأمره يطلب مثل الذي طلبنا قال علي فأتياني وأنا أعالج فسيلا لي فقالا إنا جنناك من عند ابن عمك بخطبة قال علي فنبهاني لأمر فقلت أجزدائي حتى أتيت النبي فقعدت بين يديه فقلت يا رسول الله قد علمت قدمي في الإسلام ومناصحتي وإني وإني قال وما ذاك قلت تزوجني فاطمة قال وعندك شيء قلت فرسي وبدني قال أما فرسك فلا بد لك منه وأما بدنك فبعتها قال فبعتها بأربع مائة وثمانين فجننت بها حتى وضعتها في حجره فقبض منها قبضة فقال أي بلال ابغتنا بها طيبا وأمرهم أن يجزئوها فجعل لها سريرا مشرطا بالشرط ووسادة من آدم حشوها ليف وقال لعلي إذا أتتك فلا تحدث شيئا حتى أتيك فجاءت مع أم أيمن حتى قعدت في جانب البيت وأنا في جانب وجاء رسول الله فقال ها هنا أحيى قالت أم أيمن أخوك وقد زوجته ابنتك قال نعم ودخل رسول الله البيت فقال لفاطمة إيتيني بماء فقامت إلى قعب في البيت فأتت فيه بماء فأخذته ومج فيه ثم قال لها تقدمي فتقدمت فضح بين ثدييها وعلى رأسها وقال اللهم إني أعيدها بك وذريتها من الشيطان الرجيم....

هنگامی که به زیبایی فاطمه علیها السلام در چادر کمالش افتخار می کرد \* هنگام شروع کردن شریعت به توصیف بزرگی اش \* ابوبکر برخاست در حالی که در خواستگاری اش فاطمه علیها السلام را خواستگاری کرد \* و رسول صلی الله علیه و آله از اجابتش سکوت کرد \* پس عمر برخاست همچون برخاستن شیر در بیشه اش \* و رسول صلی الله علیه و آله اجابتش نکرد و شعله درونش شدت گرفت \* پس هنگامی که علی علیه السلام گام هایش را برای خواستگاری فاطمه علیها السلام برداشت \* وحی را یافت که قبل از او پیشی گرفته بود:

"خداوند مرا مأمور گرداند که فاطمه علیها السلام را به ازدواج علی علیه السلام در بیاورم." پس در ماه صفر ازدواج کرد.<sup>۱</sup>

### پاسخ به شبهه ی دامادی عثمان

شاید مخالفین بگویند: اگر دامادی رسول خدا صلی الله علیه و آله دلیل بر افضلیت است، پس در این صورت، عثمان از حضرت علی علیه السلام افضل خواهد بود؛ زیرا او دو بار داماد پیامبر صلی الله علیه و آله شد! می گویم:

**اولا:** به اجماع اهل سنت، ابوبکر و عمر افضل از عثمان هستند و دیدیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن دو را رد کردند و به امر خدا، حضرت زهرا علیها السلام را به امیرالمومنین علیه السلام دادند.

**ثانیا:** حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که سرور زنان اهل بهشت است کجا و دیگران کجا؟! محمد حبیب الله شنقیطی در این خصوص می نویسد:

«در مورد فضیلت حضرت زهرا علیها السلام احادیث بسیاری غیر از این وارد شده است؛ پس کسی را که الله کفو و همتای سرور زنان دو عالم قرار دهد، پس او لزوماً سرور عرب و همه ی آل بیت است.»<sup>۲</sup>

[۱] البصرة، ج ۱ ص ۴۵۱-۴۵۲ وقد ذكرنا أن هذا نزل في حق علي رضي الله عنه وأهل بيته لإيثارهم بالطعام كان أبو بكر رضي الله عنه قد خطب فاطمة من رسول الله فقال: انتظر بها القضاء. فذكر ذلك لعمر فقال: ردك يا أبا بكر. فخطبها عمر. فقال له مثل ما قال لأبي بكر. فقال أهل علي: اخطب فاطمة. فأتي رسول الله فسلم عليه فقال: ما حاجتك؟ فقال: ذكرت فاطمة. فقال: مرحبا وأهلا فخرج فأخبر الناس بما قال. فقالوا: قد أعطاك الأهل والمرحب ...

لما تبختر جمال فاطمة في جلاب كمالها \*\*\* حين شروع الشرع في وصف جلالها

أنهض الصديق خاطبا لها في خطابه \*\*\* فسكت الرسول عن جوابه

فنهض عمر نهوض الليث في غابه \*\*\* فلم يجبه فاشتد الجوى به

فلما نقل علي أقدامه لخطبتها \*\*\* وجد الوحي قد سبقه قدامه :

إن الله أمرني أن أزوج فاطمة من علي ' فتزوجها في صفر

[۲] كفاية الطالب لمناقب علي بن أبي طالب، ص ۱۷۴ وقد وردت في فضلها أحاديث كثيرة غير هذا، فمن جعله الله كفواً

لسيدة نساء العالمين، فهو بالضرورة سيد العرب، وسيد آل البيت اجمعين.

**ثالثاً:** به عقیده ی بعضی محققین، همسران عثمان، دختر خوانده های رسول خدا ﷺ بودند که بعضی از محققین در این باره کتاب نوشته اند. اما کوتاه سخن اینکه وقتی مردی از عبد الله بن عمر درباره ی حضرت علی (علیه السلام) و عثمان می پرسد، او چنین مقایسه می کند که خدا از گناه عثمان به خاطر فرارش در جنگ احد درگذشت؛ اما علی (علیه السلام) پسر عمو و داماد رسول خدا ﷺ است!

بخاری در صحیحش از نافع چنین روایت کرده است که گفت:

« شخصی نزد عبد الله بن عمر آمد و گفت: ای ابا عبد الرحمان ... نظرت در مورد علی (علیه السلام) و عثمان چیست؟ این عمر گفت: اما عثمان، خداوند از گناه او (فرارش در جنگ احد) درگذشت، ولی شما دوست ندارید که او را ببخشید؛ اما علی (علیه السلام) پس او پسر عمومی رسول خدا ﷺ و داماد او است.»<sup>۱</sup>

از اینجا روشن می شود که یا عثمان داماد رسول خدا ﷺ نبوده است و یا اینکه دامادی او در برابر دامادی امیرالمومنین (علیه السلام) فضیلتی به حساب نمی آمد.

پس دیدیم که بنابر دیدگاه پسر عمر، امیرالمومنین (علیه السلام) در فضیلت دامادی رسول خدا ﷺ حتی بر عثمان که به قول مخالفین دو بار داماد رسول خدا ﷺ شد نیز برتری دارد، به طوری که پسر عمر ملاک مقایسه ی عثمان با حضرت علی (علیه السلام) را دامادی امیرالمومنین (علیه السلام) دانسته است!

## دلیل پنجم: حدیث منزلت

رسول خدا ﷺ خطاب به حضرت علی (علیه السلام) فرمود: منزلت تو در نزد من، همانند منزلت هارون (علیه السلام) در نزد حضرت موسی (علیه السلام) است؛ جز این که پیغمبری پس از من مبعوث نمی شود.<sup>۲</sup>

طبق این حدیث متواتر، امام علی (علیه السلام) نسبت به رسول خدا ﷺ مانند حضرت هارون (علیه السلام) هستند به حضرت موسی (علیه السلام) پس همانطور که حضرت هارون (علیه السلام) عزیز ترین شخص به حضرت موسی (علیه السلام) بودند، حضرت علی (علیه السلام) هم عزیز ترین شخص به رسول خدا ﷺ بودند.

البته مخالفین در دلالت این حدیث تشکیکاتی وارد کرده اند که در پاسخ به آن ها، نکاتی گفتنی است:

[۱] صحیح البخاری، ج ۴ ص ۱۷۰۵ ح ۴۳۷۳ و ج ۴ ص ۱۶۴۱ ح ۴۲۴۳ عن نافع عن بن عمر رضی الله عنهما أن رجلاً جاء فقال يا أبا عبد الرحمن ... قال فما قولك في علي وعثمان قال بن عمر ما قولي في علي وعثمان أما عثمان فكان الله قد عفا عنه فكرهتم أن يعفو عنه وأما علي فابن عم رسول الله وختنه

[۲] صحیح مسلم، ج ۴ ص ۱۸۷۰ ح ۲۴۰۴ و صحیح البخاری، ج ۳ ص ۱۳۵۹ ح ۳۵۰۳ و ج ۴ ص ۱۶۰۲ ح ۴۱۵۴ قال رسول الله لعلي أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي

۱. اگر حدیث منزلت را مخصوص به واقعه ی تبوک ندانیم، صحت ادعای شیعه ثابت می شود. در کتب اهل سنت روایات متعددی آمده که رسول الله ﷺ در مکان ها و زمان های مختلفی این حدیث را فرموده اند و اغلب راویان نیز به صورت مطلق نقل کرده اند (بدون ذکر مکان و زمان صدور).<sup>۱</sup>
  ۲. اگر بپذیریم که حدیث منزلت تنها در واقعه ی تبوک گفته شده، بازهم صحت ادعای شیعه قابل اثبات است؛ زیرا: «الْعِزَّةُ بِعُمُومِ اللَّفْظِ لَا بِخُصُوصِ السَّبَبِ»؛ یعنی اصل بر این است که حدیث منزلت برای حضرت علی (علیه السلام) عمومیت دارد و سبب صدور آن (که جانشینی در واقعه ی تبوک باشد) باعث تقييد لفظ عمومی منزلت به یک منزلت خاص نمی شود.
  ۳. اگر تقييد منزلت به جانشینی در حیات را نیز بپذیریم، بازهم مدعای شیعه ثابت می شود؛ زیرا همانگونه که حضرت هارون (علیه السلام) در طول حیاتش جانشین بلامنازع حضرت موسی (علیه السلام) بوده، همینطور حضرت علی (علیه السلام) نیز در طول حیاتش جانشین بلامنازع حضرت خاتم الانبیا ﷺ می شود!
- تذکر:** حضرت موسی (علیه السلام) تنهایی به میقات رفت و حضرت هارون (علیه السلام) را جانشین خودش در میان تمام امت کرد، حال آنکه رسول الله ﷺ در واقعه ی تبوک، امت را با خود به جنگ بردند و حضرت علی (علیه السلام) را به عنوان جانشین خویش در میان کودکان، سالخوردگان و بعضی منافقان گذاشتند؛ لذا رسول الله ﷺ با بیان جمله ی « وَأَنْتَ خَلِيفَتِي فِي كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِي »<sup>۲</sup> این تفاوت را متذکر شده و به جانشینی حضرت علی (علیه السلام) در میان تمام امت بعد از رحلتشان اشاره فرمودند.
۴. حتی اگر بپذیریم که وجه شبه، تنها تشبیه جانشینی حضرت علی (علیه السلام) در واقعه ی تبوک به جانشینی حضرت هارون (علیه السلام) در واقعه ی میقات بوده، باز هم صحت مدعای شیعه ثابت می شود؛ زیرا همانطور که حضرت موسی (علیه السلام) در واقعه میقات، افضل قومش را به جانشینی خود منصوب کرد، حضرت رسول الله ﷺ نیز افضل امت را به جانشینی اش منصوب فرمود.

[۱] در کتاب امتداد رسالت، به طور مفصل اسناد و مدارکش را آورده ایم.

[۲] این روایت را ابن ابی عاصم نقل کرده و برنامه ی جوامع الكلم و ألبانی سندش را تحسین کرده اند. السنة لابن أبی عاصم ومعها لزالل الجنة للألبانی، ج ۲ ص ۵۶۵ ح ۱۱۸۸ قال الألبانی: إسناده حسن. حکم برنامه جوامع الكلم: إسناده حسن رجاله ثقات عدا يحيى بن سليم الفزاري وهو صدوق حسن الحديث

## دلیل ششم: عقد برادری رسول خدا ﷺ با امیرالمومنین (علیه السلام)

یکی دیگر از فضایل بی نظیر و منحصر به فرد امیرالمومنین (علیه السلام) که صریحاً احییت ایشان در نزد خدا و رسول ﷺ و در نتیجه افضلیت آن حضرت را اثبات می کند، پیوند برادری ایشان با رسول خدا ﷺ است.

### روایت اول: اخوت در یوم الدار

در روز یوم الدار در سال سوم بعثت، حضرت رسول ﷺ فرمودند: کدام یک از شما با من بیعت می کند تا برادر و ... من باشد که فقط امام علی (علیه السلام) جواب دادند.

نسائی با سند صحیح (طبق حکم برنامه جوامع الکلم)<sup>۱</sup> از امیرالمومنین (علیه السلام) روایت کرده است که فرمودند:

«رسول خدا ﷺ بنی عبدالمطلب را جمع کرد یا دعوت کرد ... و فرمود: ای بنی عبدالمطلب، من برای شما بالخصوص و برای مردم بالعموم مبعوث شده ام. از این نشانه دیدید آنچه دیدید. پس کدام یک از شما با من بیعت می کند به این عنوان که برادرم و همراهم و وارثم باشد؟ [حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: پس من ایستادم و من کوچکترین قوم بودم. پس فرمود: بنشین. سپس سه مرتبه فرمود و در هر سه مرتبه بلند می شدم و می فرمود: بنشین. تا این که در مرتبه سوم دستش را به دستم زد و فرمود: تو برادر، همراه، وارث و وزیر من هستی و بدین ترتیب از پسر عمویم ارث بردم؛ اما عمویم نه.»<sup>۲</sup>

همین روایت در کتاب الفضائل احمد بن حنبل نقل شده و محققش وصی الله بن محمد عباس سندش را تصحیح کرده است.<sup>۳</sup> ضیاء مقدسی نیز در صحیحش نقل کرده و محققش عبدالملک بن دهیش سندش را صحیح دانسته است.<sup>۴</sup>

[۱] سنن النسائی الكبرى، ج ۵ ص ۱۲۵ دار النشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۴۱۱ - ۱۹۹۱، الطبعة: الأولى، تحقیق: د. عبد الغفار سلیمان البنداری، سید کسروی حسن / حکم برنامه جوامع الکلم: إسناد متصل، رجاله تقات

[۲] أخبرنا الفضل بن سهل قال حدثني عفان بن مسلم قال حدثنا أبو عوانة عن عثمان بن المغيرة عن أبي صادق عن ربيعة بن ناجد أن رجلا قال لعلی یا امیر المؤمنین لم ورثت بن عمک دون عمک قال جمع رسول الله أو قال دعا رسول الله بنی عبد المطلب فصنع لهم مدا من طعام قال فأكلوا حتى شبعوا وبقى الطعام كما هو كأنه لم يمس ثم دعا بغمر فشربوا حتى رووا وبقى الشراب كأنه لم يمس أو لم يشرب فقال یا بنی عبد المطلب انی بعثت إليکم بخاصة وإلى الناس بعامة وقد رأيتم من هذه الآية ما قد رأيتم فأیکم بیایعنی علی أن یكون أخی وصاحبی ووارثی فلم یقم إليه أحد فقامت إليه وكنت أصغر القوم فقال اجلس ثم قال ثلاث مرات كل ذلك أقوم إليه فيقول اجلس حتى كان فی الثالثة ضرب بيده علی یدی ثم قال أنت أخی وصاحبی ووارثی ووزیری فبذلک ورثت بن عمی دون عمی

[۳] فضائل الصحابة لابن حنبل، ج ۲ ص ۷۱۲ ح ۱۲۲۰ قال وصی الله بن محمد عباس: إسناد صحیح

[۴] الأحادیث المختارة، ج ۲ ص ۷۱-۷۲ ح ۴۴۸ قال عبد الملک بن دهیش: إسناد صحیح

### روایت دوم: بیان اخوت در هنگام خروج از مکه

«از ابن عباس روایت شده است که گفت: هنگامی که رسول خدا ﷺ از مکه خارج شد، علی (علیه السلام) با دختر جناب حمزه خارج شد؛ پس در مورد او علی (علیه السلام)، جعفر و زید [برای رفع] خصوصت به نزد پیامبر ﷺ رفتند. پس علی (علیه السلام) گفت: دختر عمویم است و من او را خارج کردم و جعفر گفت: دختر عمویم است و خاله اش همسر است و زید گفت: دختر برادرم است \_ و زید برادر حمزه بود و پیامبر ﷺ بین آنها برادری ایجاد کرده بود\_ پس رسول خدا ﷺ به زید فرمودند: تو مولای من و مولای او هستی و به علی (علیه السلام) فرمود: تو برادر و همصحب من هستی و به جعفر (علیه السلام) فرمود: از نظر قیافه و اخلاق شبیه من هستی ...»<sup>۱</sup>

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و محقق کتابش، احمد شاکر، سندش را تصحیح کرده و برنامه‌ی جوامع الکلم نیز حکم به حسن بودن سندش داده است.<sup>۲</sup>

### روایت سوم: پیوند اخوت در واقعه‌ی مؤاخات

زمانی که مهاجرین وارد مدینه شدند، رسول خدا ﷺ بین اصحابشان پیوند اخوت برقرار کردند و خود نیز در نهایت با امیرالمومنین (علیه السلام) پیوند برادری بستند.

ابن حجر عسقلانی این واقعه را مسلم دانسته و نوشته است:

« هنگامی که پیامبر ﷺ بین اصحابش برادری ایجاد کرد، به او (علی (علیه السلام)) فرمود: تو برادر منی.»<sup>۳</sup>

شمس الدین ابن الجزری شافعی نیز می نویسد:

[۱] حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا بن نمير انا حجاج عن الحكم عن مقسم عن بن عباس قال لما خرج رسول الله من مكة خرج علي بابنة حمزة فاختصم فيها علي وجعفر وزيد إلى النبي فقال علي ابنة عمي وأنا أخرجتها وقال جعفر ابنة عمي وخالتها عندي وقال زيد ابنة أخي وكان زيد مؤاخيا لحمزة أخي بينهما رسول الله فقال رسول الله لزيد أنت مولاي ومولاها وقال لعلي أنت أخي وصاحبي وقال لجعفر أشبهت خلقي وخلقى ..

[۲] مسند أحمد بن حنبل، ج ۲ ص ۴۹۷-۴۹۸ ح ۲۰۴۰ قال الشاکر: إسناده صحيح.

حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن رجاله ثقات عدا مقسم بن بجرة وهو صدوق حسن الحديث

[۳] الإصابة فی تمييز الصحابة، ج ۴ ص ۵۶۵ رقم ۵۶۹۲ ولما أخى النبي ﷺ بين أصحابه قال له أنت أخي

«حدیث مؤاخات از ابن عباس، زید بن ابی اوفی، جابر بن عبدالله، ابو ذر، عامر بن ربیع، مخدوج بن زید الذهلی و نیز از علی (علیه السلام) آمده است و اگر همه ی آن ها ضعیف هم باشد، ولی با این متابعات و شواهد، بعضی از آن ها با بعضی دیگر تقویت می شود.»<sup>۱</sup>

با این حال چند سند از اسانید معتبر این حدیث را در اینجا ذکر می کنیم:

### سند اول:

بلاذری با سندش از زید بن ارقم روایت می کند که گفت:

«رسول خدا ﷺ بین اصحابش برادری ایجاد کرد؛ پس علی (علیه السلام) فرمود: ای رسول خدا ﷺ، بین اصحابت برادری ایجاد کردی و مرا وا گذاشتی؟ حضرت فرمود: تو برادر منی. آیا دوست نداری هنگامی که فراخوانده شدم، فراخوانده شوی؛ پوشیده شوی، هنگامی که پوشیده شدم و وارد بهشت شوی، هنگامی که من وارد شدم؟ فرمود: بلی ای رسول خدا ﷺ.»<sup>۲</sup>

سند این روایت، صحیح است.<sup>۳</sup>

### سند دوم:

ابو عیسی ترمذی از عبدالله بن عمر روایت می کند که گفت:

[۱] مناقب الأسد الغالب، ص ۲۲ ح ۱۶ و كذلك جاء حدیث المؤاخاة عن ابن عباس، وزید بن ابی اوفی وجابر بن عبد الله وأبي ذر وعامر بن ربیعة ومخدوج بن زید الذهلي وجاء أيضاً عن علي من غير وجه وإن كانت كلها ضعيفة لكن بهذه متابعات والشواهد يقوى بعضها ببعض والله أعلم.

[۲] أنساب الأشراف، ج ۱ ص ۶۳۶ (ح ۸۵۲) المَدَائِنِيُّ، عَنْ يُونُسَ بْنِ أَرْقَمٍ، عَنْ أَبِي حَرْبِ بْنِ أَبِي الْأَسْوَدِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ، قَالَ: "أَخَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ أَصْحَابِهِ، فَقَالَ عَلِيُّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَخْبَتَ بَيْنَ أَصْحَابِكَ وَتَرَكْتَنِي؟، فَقَالَ: أَنْتَ أَخِي أَمَا تَرْضَى أَنْ تُدْعَى إِذَا دُعِيتُ، وَتُكْسَى إِذَا كُسِيتُ، وَتَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِذَا دَخَلْتُ؟ قَالَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ"

[۳] بررسی سند روایت:

علي بن أبي سيف القرشي: ثقة ثقة. قال محمد بن جرير الطبري: عالم بأيام الناس صدوق في ذلك - قال يحيى بن معين: ثقة ثقة ثقة / يونس بن أرقم الكندي: ثقة. توثيقش قبلا در فصل سوم در مبحث حدیث برگزیدگی امیرالمومنین (علیه السلام) گذشت.

❖ أبو حرب بن أبي الأسود الدبلي، البصري: ثقة، قيل: اسمه مِخْنَجْن، وقيل: عطاء، من الثالثة، مات سنة ثمان ومئة. م ۴.

تحریر تقریب التهذیب، ج ۴ ص ۱۷۷ رقم ۸۰۴۲

❖ أبو الأسود الدبلي، ... اسمه: ظالم بن عمرو بن سفیان،.... ثقة فاضل، مُحَضَّرَم، مات سنة تسع وستين. ع.

تحریر تقریب التهذیب، ج ۴ ص ۱۴۹-۱۵۰ رقم ۷۹۴۰



«رسول خدا ﷺ بین اصحابشان عقد اخوت بستند، پس حضرت علی (علیه السلام) در حالی که اشک از چشمانشان سرازیر بود، نزد رسول خدا ﷺ آمد و فرمود: یا رسول الله! میان صحابه، پیمان برادری ایجاد کردی، ولی میان من و کسی دیگر، پیمان برادری ایجاد نکردی! حضرت فرمودند: تو در دنیا و آخرت برادر من هستی.

این حدیث، حسن غریب (حسن لذاته) است و از زید بن ابی اوفی نیز همین مطلب نقل شده است.<sup>۱</sup>

### سند سوم:

حاکم نیشابوری دو روایت در این رابطه در صحیحش نقل کرده است:

«أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْعَدْلِيُّ بِبَغْدَادَ، ثنا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورِ الْحَارِثِيُّ، ثنا عَلِيُّ بْنُ قَادِمٍ، ثنا عَلِيُّ بْنُ صَالِحِ بْنِ حَيٍّ، عَنْ حَكِيمِ بْنِ جَبْرِ، عَنْ جَمْعِ بْنِ عُمَيْرٍ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: لَمَّا وَرَدَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ أَخَى بَيْنَ أَصْحَابِهِ، فَجَاءَ عَلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ تَدْمَعُ عَيْنَاهُ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَخَيْتَ بَيْنَ أَصْحَابِكَ وَلَمْ تُؤَاخِ بَيْنِي وَبَيْنَ أَحَدٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: " يَا عَلِيُّ، أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ". تَابَعَهُ سَالِمُ بْنُ أَبِي حَفْصَةَ، عَنْ جَمْعِ بْنِ زِيَادَةَ فِي السِّيَاقِ.»<sup>۲</sup>

« حَدَّثَنَا أَبُو سَهْلِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادِ النَّحْوِيُّ بِبَغْدَادَ، ثنا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى الْقَاضِي، ثنا إِسْحَاقُ بْنُ بَشْرِ الْكَاهِلِيُّ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ فَضِيلٍ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي حَفْصَةَ، عَنْ جَمْعِ بْنِ عُمَيْرِ التَّمِيمِيِّ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَخَى بَيْنَ أَصْحَابِهِ، فَأَخَى بَيْنَ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ، وَبَيْنَ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ، وَبَيْنَ عَثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، فَقَالَ عَلِيُّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّكَ قَدْ أَخَيْتَ بَيْنَ أَصْحَابِكَ فَمَنْ أَخِي؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: " أَمَا تَرْضَى يَا عَلِيُّ أَنْ أَكُونَ أَخَاكَ؟ " قَالَ ابْنُ عُمَرَ: وَكَانَ عَلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ جَلْدًا شَجَاعًا، فَقَالَ عَلِيُّ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: " أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ".»<sup>۳</sup>

حافظ ابن حجر عسقلانی بعد از نقل ردیه ی ابن تیمیه در جواب استدلال مرحوم علامه حلّی رحمته الله به حدیث مؤاخات، در مقام رد استدلال سست ابن تیمیه، به روایت ضیاء مقدسی در کتاب الاحادیث المختارة که

[۱] سنن الترمذی، ج ۵ ص ۶۳۶ ح ۳۷۲۰ حدثنا يوسف بن موسى القطان البغدادي حدثنا علي بن قادم حدثنا علي بن صالح بن حبي عن حكيم بن جببر عن جميع بن عمير التيمي عن ابن عمر قال اخى رسول الله بين اصحابه فجاى على تدمع عيناه فقال يا رسول الله اخيت بين اصحابك ولم تؤاخ بيني وبين احد فقال له رسول الله ﷺ انت اخى فى الدنيا والآخرة قال ابو عيسى هذا حديث حسن غريب وفى الباب عن زيد بن ابي اوفى

[۲] المستدرک على الصحيحین، ج ۳ ص ۱۵ ح ۴۲۸۸

[۳] المستدرک على الصحيحین، ج ۳ ص ۱۶ ح ۴۲۸۹

این تیمیه روایات آن را صحیح دانسته، استدلال کرده و سپس روایت حاکم در مستدرکش را آورده و در نهایت گفته است که روایت حاکم با ضمیمه شدن به روایت ضیاء مقدسی، تقویت می شود.<sup>۱</sup>

### سند چهارم:

از محمد، نوه ی حضرت علی (علیه السلام) روایت است که: « هنگامی که پیامبر ﷺ بین اصحابش برادری ایجاد میکرد، دستش را بر شانه ی علی (علیه السلام) نهادند و سپس فرمودند: تو برادر من هستی؛ از من ارث می بری و من به تو ارث میدهم؛ پس هنگامی که آیه ی میراث نازل شد، آن را جدا کرد (سهم علی (علیه السلام) از ارث را داد).»<sup>۲</sup>

این روایت را ابن سعد نقل کرده و طبق برنامه ی جوامع الکلم، سندش در متابعات و شواهد، حسن مرسل است.<sup>۳</sup>

### روایت چهارم: بیان اخوت در هنگام ازدواج امیرالمومنین (علیه السلام)

#### سند اول:

از اسماء بنت عمیس روایت شده است که گفت: « هنگامی که فاطمه (علیها السلام) به سوی علی (علیه السلام) فرستاده شد (در هنگام ازدواج) ... پیامبر ﷺ به سوی علی (علیه السلام) فرستاد و فرمود: به اهلت نزدیک نشو تا من بیایم. پس پیامبر ﷺ آمد و فرمود: آیا برادرم نافرمانی کرد؟ پس ام ایمن گفت: آیا او برادرت است و دخترت را به ازدواجش در آوردی؟ فرمود: ای ام ایمن، آنگونه می شود.»<sup>۴</sup>

[۱] فتح الباری، ج ۷ ص ۲۷۱ و آنکر بن تیمیة فی کتاب الرد علی بن المطهر الرافضی المؤاخاة بین المهاجرین وخصوصا مؤاخاة النبی صلی الله علیه وسلم لعلی ... قلت وأخرجه الضیاء فی المختارة من المعجم الكبير للطبرانی وبن تیمیة یصرح بأن أحادیث المختارة أصح وأقوی من أحادیث المستدرک وقصة المؤاخاة الأولى أخرجها الحاکم من طریق جمیع بن عمیر عن بن عمر أخی رسول الله صلی الله علیه وسلم بین أبي بكر وعمر وبين طلحة والزبير وبين عبد الرحمن بن عوف وعثمان وذكر جماعة قال فقال علي يا رسول الله إنك أخيت بين أصحابك فمن أخی قال أنا أخوك وإذا انضم هذا إلى ما تقدم تقوی به

[۲] أخبرنا محمد بن إسماعیل بن أبي فدیك عن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی عن أبيه أن النبیلی صلی الله علیه وسلم حين

أخی بین أصحابه وضع يده علی منكب علی ثم قال أنت أخی ترثنی وأرثك فلما نزلت آية الميراث قطعت ذاک

[۳] الطبقات الكبرى، ج ۳ ص ۲۲ (ح ۲۶۹۶) حکم برنامه ی جوامع الکلم: رجاله ثقات وصدوقین عدا عبد الله بن محمد

القرشی وهو مقبول

[۴] حدثنا أبو أحمد هارون بن يوسف قال : حدثنا محمد بن أبي عمر العدنی ، قال : حدثنا عبد الرزاق ، عن معمر ، عن أيوب، عن أبي يزيد المدني وعكرمة - أو أحدهما - عن أسماء ابنة عمیس قالت : لما أهدیت فاطمة إلى علی رضی الله عنهما ... فأرسل إليه فقال : لا تقرب أهلک حتی أتیک ، فجاء النبی صلی الله علیه وسلم فقال : أتم أخی ، فقالت أم ایمن ، أهو أخوک وزوجته ابنتک ؟ قال : إن ذلک یكون یا أم ایمن

این روایت را ابوبکر آجری نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم حکم به صحت سندش داده است<sup>۱</sup> و نیز طبرانی نقل کرده و هیثمی رجال سندش را رجال صحیح<sup>۲</sup> و ابن حجر عسقلانی نیز ثقة دانسته است.<sup>۳</sup>

### سند دوم:

«أَخْبَرَنَا زَكَرِيَّا بْنُ يَحْيَى، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ صُدْرَانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا سُهَيْلُ بْنُ خَلَادٍ الْعَبْدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَوَاءٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي عَزُوبَةَ، عَنْ أَيُّوبَ السُّخْتِيَانِيِّ، عَنْ عِكْرَمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: "لَمَّا زَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيِّ كَانَ فِيهَا أَهْدَى مَعَهَا سَرِيرًا مَشْرُوطًا، وَوَسَادَةً مِنْ أَدَمٍ حَشَوْهَا لَيْفٌ، وَقِرْبَةً، قَالَ: وَجَاءُوا بِبَطْحَاءِ الرِّمْلِ فِي الْبَيْتِ؟ وَقَالَ لِعَلِيِّ: إِذَا أَتَيْتَ بِهَا، فَلَا تَقْرُنْهَا حَتَّى آتِيكَ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَدَقَّ الْبَابَ، فَخَرَجَتْ إِلَيْهِ أُمُّ أَيْمَنَ، فَقَالَ لَهَا: ثُمَّ أَجِي؟ فَقَالَتْ: وَكَيْفَ يَكُونُ أَخَاكَ وَقَدْ زَوَّجْتَهُ ابْنَتَكَ؟ قَالَ: فَإِنَّهُ أَجِي.»

این روایت را نسائی نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم حکم به حسن لغیره بودن سندش داده است.<sup>۴</sup> بلاذری نیز همین روایت را با سند صحیح از طریق ایوب از عکرمة (همین سند نسائی) نقل کرده است، با این تفاوت که عکرمة در اینجا تصریح نکرده که روایت را از ابن عباس نقل می کند.<sup>۵</sup>

### سند سوم:

«أَخْبَرَنَا أَبُو شَيْبَةَ دَاوُدُ بْنُ إِزْرَاهِيمَ بْنِ دَاوُدَ بْنِ يَزِيدَ الْبَغْدَادِيُّ بِالْقُسْطَاطِ، حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ حَمَادٍ، حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَعْلَى الْأَسْلَمِيُّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي عَزُوبَةَ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: ... فَجَاءَتْ مَعَ أُمِّ أَيْمَنَ حَتَّى مَدَعَتْ فِي جَانِبِ الْبَيْتِ وَأَنَا فِي جَانِبِ، وَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: هَا هُنَا أَجِي؟ قَالَتْ أُمُّ أَيْمَنَ: أَخَاكَ وَقَدْ زَوَّجْتَهُ ابْنَتَكَ؟ قَالَ: نَعَمْ ...»

این روایت را ابن حبان در صحیحش نقل کرده است.<sup>۶</sup>

[۱] الشريعة، ج ۵ ص ۲۱۳۳-۲۱۳۴ ح ۱۶۱۸ حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده متصل ، رجاله ثقات

[۲] مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۲۰۹-۲۱۰ قال الهیثمی: رواه كله الطبرانی ورجال الرواية الأولى رجال الصحيح

[۳] المطالب العالیة، ج ۸ ص ۲۴۰ ح ۱۶۲۹ قال العسقلانی: قلت رجاله ثقات

[۴] سنن النسائی الكبرى، ج ۵ ص ۱۴۴ ح ۸۵۱۰ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن فی المتابعات والشواهد رجاله ثقات

وصدوقیین عدا سهیل بن خالد العبدی وهو مقبول

[۵] أنساب الأشراف، ج ۱ ص ۶۳۶ المدائنی، عن حماد بن سلمة، عن أيوب، عن عکرمة: أن عليا لما بنى فاطمة عليها

السلام أتاهم النبي ﷺ فقال: أين أختي؟ فقالت أم أيمن: أتزوج أخاك ابنتك؟ فدعا لهما

[۶] صحيح ابن حبان، ج ۱۵ ص ۳۹۳ ح ۶۹۴۴

## روایت پنجم: بیان اخوت در قضیه ی کنیه ی ابو تراب

**سند اول:** ابو یعلی موصلی با سند حسن<sup>۱</sup> از امام علی (علیه السلام).

ابو یعلی موصلی با سندش از علی بن ربیعہ از حضرت علی (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود:

«رسول خدا ﷺ مرا طلب کرد، در حالی که خواب بودم و فرمود: برخیز و ناراحت نباش از اینکه مردم تو را ابوتراب میگویند. برخیز ای پسر ابوطالب؛ به خدا سوگند که من تو را راضی خواهم کرد. تو برادر من هستی؛ تو پدر دو فرزند من هستی؛ تو برای دفاع از سنت من میجنگی و تو ذمه ی مرا بری خواهی کرد. هر کس در عهد من بمیرد، او گنج خدا است و هر کس در عهد تو بمیرد، پیمان خود را به آخر برده است<sup>۲</sup> و هر کس بمیرد و محبت تو را بعد از مرگت در قلبش داشته باشد، خداوند بر قلب او مهر امن و ایمان را خواهد زد و هر کس بمیرد و بغض تو را داشته باشد، مرگش مرگ جاهلی است.»<sup>۳</sup>

حافظ بوسیروی تمام رجال سند این روایت را ثقة شمرده<sup>۴</sup> و دکتر عبدالله بن ظافر الشهیری سندش را حسن لغیره دانسته است.<sup>۵</sup>

[۱] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

سوید بن سعید الهروی: صدوق یخطیء کثیرا. احمد شاکر سند روایت او را تصحیح کرده (المسند للإمام أحمد، ج ۱ ص ۳۶۱ ح ۴۵۶) و در جای دیگر نیز به توثیق او پرداخته است.

المسند للإمام أحمد، ج ۱ ص ۳۶۹ رقم ۴۷۷ و شیخه سوید بن سعید: وثقه الإمام أحمد والعجلي وغيرهما، وقال البغوي: (كان من الحفاظ، وكان أحمد ينتقي عليه لولديه فيسمعان منه). وتكلم فيه بعضهم، والراجح ما قلنا. لأن أحمد لم يكن يأذن لابنه عبد الله أن يسمع إلا من الثقات، مات سوید سنة ۲۴۰ عن ۱۰۰ سنة. /

زكريا بن عبد الله النخعي: ابن حبان توثيقش کرده و شعيب الارنؤوط او را حسن الحديث دانسته است. مسند احمد، ج ۶ ص ۳۷۷ ح ۳۸۲۶ / عبد المؤمن بن عبيد الله السدوسي: ثقة / علي بن ربیعة الوالي: ثقة / علي بن أبي طالب الهاشمي: صحابي

[۲] احزاب: ۲۳ در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدی که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند)، و بعضی دیگر در انتظارند؛ و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند.

[۳] مسند أبي يعلى، ج ۱ ص ۴۰۲ ح ۵۲۸ حدثنا سوید بن سعید حدثنا زكريا بن عبد الله بن يزيد الصهباني عن عبد المؤمن عن أبي المغيرة عن علي قال طلبنی رسول الله صلى الله عليه وسلم فوجدني في جدول نائما فقال قم ما ألوم الناس يسمونك أبا تراب قال فرأى كأني وجدت في نفسي من ذلك فقال قم فوالله لأرضينك أنت أخي وأبو ولدي تقاتل عن سنتي وتبرئ ذمتي من مات في عهدي فهو كمن مات في عهدك فقد قضى نحبه ومن مات يحبك بعد موتك ختم الله له بالأمن والإيمان ما طلعت شمس أو غربت ومن مات يبغضك مات ميتة جاهلية وحوسب بما عمل في الإسلام

[۴] إتخاف الخيرة المهرة، ج ۷ ص ۲۰۲-۲۰۳ ح ۶۶۷۲ قال البوصيري: رواه ابو يعلى بسند رواه ثقات

[۵] المطالب العالیه، ج ۱۶ ص ۱۴۰-۱۴۱ ح ۳۹۴۲ وعليه فإن هذا الحديث يترقى بهذا الشاهد إلي رتبة الحسن لغیره.

سند دوم: طبرانی با سندش از عبدالله بن عمر.<sup>۱</sup>

### روایت ششم: اخوت امیر مومنان (علیه السلام) در کلام خود حضرت

«علی (علیه السلام) فرمود: من بنده ی خدا و برادر رسولش هستم و منم صدیق اکبر؛ بعد از من کسی جز دروغگو این را نمی گوید و من هفت سال قبل از مردم (ظاهراً اشاره دارد به گروه خاصی مانند عمر) نماز گزاردم.»<sup>۲</sup>

این روایت را ابن ماجه<sup>۳</sup> و نسائی<sup>۴</sup> در سننشان نقل کرده اند و حاکم نیز در مستدرکش آورده<sup>۵</sup> و تصحیح کرده است.<sup>۶</sup>

حافظ بوسیری شافعی (متوفای ۸۴۰ هـ) نیز ضمن تصحیح سند این روایت، تصحیح حاکم را نیز نقل کرده است.<sup>۷</sup>

[۱] المعجم الكبير، ج ۱۲ ص ۴۲۰ ح ۱۳۵۴۹ حدثنا محمد بن عثمان بن أبي شيبة ثنا محمد بن يزيد هو أبو هشام الرقاعي ثنا عبد الله بن محمد الطهوي عن ليث عن مجاهد عن بن عمر قال بينما أنا مع النبي صلى الله عليه وسلم في ظل بالمدينة وهو يطلب علياً رضي الله عنه إذ انتهينا إلى حائط فنظرنا فيه فنظر إلى علي وهو نائم في الأرض وقد أغبر فقال لا ألوم الناس يكتونك أبا تراب فلقد رأيت علياً تغير وجهه واشتد ذلك عليه فقال ألا أرضيك يا علي قال بلى يا رسول الله قال أنت أخي ووزير تقضي ديني وتنجز مواعيدي وتبري (( وتبرئ )) دمتي فمن أحبك في حياة مني فقد قضى نحبه ومن أحبك في حياة منك بعدي ختم الله له بالأمن والإيمان ومن أحبك بعدي ولم يرك ختم الله له بالأمن والإيمان وأمنه يوم الفزع الأكبر ومن مات وهو يبغضك يا علي مات ميتة جاهلية يحاسبه الله بما عمل في الإسلام

[۲] حدثنا محمد بن إسماعيل الرازي ثنا عبيد الله بن موسى أنبأنا العلاء بن صالح عن المنهال عن عباد بن عبد الله قال قال علي أنا عبد الله وأخو رسوله وأنا الصديق الأكبر لا يقوله بعدي إلا كذاب صليت قبل الناس لسبع سنين

[۳] سنن ابن ماجه، ج ۱ ص ۴۴ ح ۱۲۰

[۴] سنن النسائي الكبرى، ج ۵ ص ۱۰۶ ح ۸۳۹۵

[۵] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۲۰ ح ۴۵۸۴

[۶] تصحیح حاکم در نسخه های چاپ شده نیامده است، ولی سعد بن عبد الله بن عبد العزيز آل حميد در تحقيقش بر کتاب تلخیص مستدرک می نویسد: «حاکم به دنبالش گفته است: بر اساس شروط شیخین، صحیح است ولی آن دو آن را نیآورده اند، و این سخن حاکم در کتاب مستدرک چاپ شده وجود نداشته و اصل آن را بر اساس نسخه خطی بیان کردیم.»

مختصر تلخیص الذهبی، ج ۳ ص ۱۳۱۴ ذیل ح ۵۳۵ «قال الحاکم عقبه: "صحیح علی شرط الشیخین، ولم یخرجاه"، وقول الحاکم هذا ليس في المستدرک المطبوع، فأثبتته من المخطوط، وفي المطبوع: "إني عبد الله ... الخ، وما أثبتته من المخطوط أيضاً.»

[۷] مصباح الزجاجة في زوائد ابن ماجه، ج ۱ ص ۲۰-۲۱ رقم ۴۹ هذا إسناد صحيح رجاله ثقات... ورواه الحاکم في المستدرک

من طريق المنهال بن عمرو به وقال صحیح علی شرط الشیخین

محمد بن عبدالهادی نور الدین السندی (متوفای ۱۱۳۸ هـ) نیز در حاشیه اش بر کتاب سنن ابن ماجه، بعد از نقل روایت و تلقی به قبول آن، عبارات آن را شرح داده و گفته است:

«گویا علی (علیه السلام) با بیان اینکه [من] صدیق اکبر هستم، می خواهد اسبق بودن در ایمان بر ابوبکر را نیز بیان نماید. و در الاصابه در ترجمه علی (علیه السلام) آمده که بنابر سخنان جمع کثیری از اهل علم، علی (علیه السلام) اولین کس از مردم بود که اسلام آورد ...»

بوصیری در زوائد گوید: سند این روایت صحیح و راویان آن مورد اعتماد هستند و این روایت را حاکم از منهای نقل کرده و گفته است: این روایت بر اساس شروط بخاری و مسلم صحیح می باشد ...»

(سندی) می گویم: هر کس که حکم به جعلی بودن این روایت می دهد، به خاطر عدم ظهور معنای آن می باشد، نه به خاطر مشکل در سند آن، و معنای آن نیز قبلاً بیان شد.<sup>۱</sup>

### دلیل هفتم: حدیث سد الابواب

دور تا دور مسجد النبی ﷺ، صحابه اطاق هایی ساخته بودند که یک درش نیز به مسجد باز می شد و هنگام نماز از آنجا رفت و آمد می کردند، تا اینکه پیامبر ﷺ به فرمان خداوند امر کردند همه ی درهای متصل به مسجد بسته شوند بجز در خانه ی حضرت علی (علیه السلام).

ابن تیمیه که این حدیث را مربوط به ابوبکر دانسته، درباره ی دلالت آن گفته است:

«آن صراحت دارد بر اینکه از اهل زمین کسی محبوب تر و بلند مرتبه تر از ابوبکر نزد پیامبر ﷺ نبوده است.»<sup>۲</sup>

ابن تیمیه ادعا کرده که روایات مربوط به سد الابواب الا باب علی (علیه السلام) را شیعه برای مقابله با روایات مربوط به ابوبکر جعل کرده!! اما در حقیقت قضیه بر عکس است و روایات مربوط به حضرت علی (علیه السلام) در کتب معتبر اهل سنت با اسناد متعدد و معتبر و به صورت متواتر نقل شده است!

ابن حجر عسقلانی می گوید:

[۱] حاشیه السندی علی سنن ابن ماجه = کفایة الحاجة فی شرح سنن ابن ماجه، ج ۱ ص ۵۸ رقم ۱۲۰ کأنه أراد بقوله: الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ أَنَّهُ أَسْبَقُ إِيْمَانًا مِنْ أَبِي بَكْرٍ أَيْضًا وَفِي الْإِصَابَةِ فِي تَرْجَمَةِ عَلِيٍّ هُوَ أَوَّلُ النَّاسِ إِسْلَامًا فِي قَوْلِ الْكَثِيرِ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ ..... وَفِي الرَّوَايَةِ قُلْتُ: هَذَا إِسْنَادٌ صَحِيحٌ رَجَالُهُ نَقَاتٌ رَوَاهُ الْحَاكِمُ فِي الْمُسْتَدْرَكِ عَنِ الْمُنْهَالِ وَقَالَ: صَحِيحٌ عَلَى شَرْطِ الشَّيْخَيْنِ ... قُلْتُ: فَكَأَنَّ مِنْ حَكْمٍ بِالْوَضْعِ حَكْمٌ عَلَيْهِ لَعَدَمِ ظُهُورِ مَعْنَاهُ لَا لِأَجْلِ خَلَلٍ فِي إِسْنَادِهِ وَقَدْ ظَهَرَ مَعْنَاهُ بِمَا ذَكَرْنَا

[۲] منهاج السنة النبوية، ج ۷ ص ۲۸۳ و هو صريح في انه ليس من أهل الأرض من هو احب إليه و لا أعلى منزلة عنده و لا ارفع درجة و لا اكثر اختصاصا به من أبي بكر.

«ترمذی روایت کرده ... و گفته: حسن و غریب است ... و از طرق صحیح زیادی وارد شده است که حضرت رسول ﷺ هنگامی که دستور به بستن درهای باز شونده به مسجد بجز در علی (علیه السلام) دادند، این مطلب بر بعضی از صحابه سخت آمد؛ پس در جوابشان عذرش (دستور الهی) را در مورد آن بیان کرد. و آن در حدیث طولانی از ابن عباس وارد شده است که احمد و طبرانی با سند نیکو آن را نقل کرده اند.»<sup>۱</sup>

احمد میرین البلوشی بعد از تحسین یکی از اسانید حدیث سد الابواب، می گوید:

«برای متن این حدیث شواهدی از احادیث عمر بن خطاب، [حضرت] علی، ابن عمر، جابر بن سمره، انس و بریده اسلمی وجود دارد که در میان آن ها سندهای صحیح و حسن است.

... سند حدیث ابن عباس و ابن عمر حسن بوده و سند حدیث عمر نیز حسن لغیره است. و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب "القول المسدد" می گوید: "آن حدیث مشهوری است که برای آن طرق متعددی وجود دارد که هر کدام به تنهایی از مرتبه ی حسن تنزل نمی یابد و با مجموع طرقش - بر منهج بسیاری از اهل حدیث - به صحت آن قطع و یقین حاصل می شود."<sup>۲</sup>

محمد بن جعفر الکتانی این قضیه را در زمره ی روایات متواتر آورده و اسامی ۹ نفر از صحابه ی راوی این قضیه را ذکر کرده است.<sup>۳</sup>

عبدالرحمن سیوطی می گوید:

«با این احادیث صحیح و بلکه متواتر، ثابت می شود که رسول خدا ﷺ از باز بودن تمام درهایی که به سوی مسجد باز می شده، نهی کرده و به هیچ کس و حتی عموی خود عباس و یا ابوبکر اجازه نداده است که در خانه

[۱] شرح الطیبی علی مشکاة المصابیح (ت: هنداوی)، ج ۱ ص ۳۵۵ ح ۱۸ أخرجه الترمذی ... و قال حسن غریب ... وقد ورد من طرق كثيرة صحيحة أن النبي لما أمر بسد الأبواب الشارعة في المسجد إلا باب علي، فشق علي بعض من الصحابة، فأجابهم بعذره في ذلك. وقد ورد ذلك في حديث طويل لابن عباس أخرجه أحمد والطبراني بسند جيد.

[۲] خصائص اميرالمومنين (عليه السلام) للنسائي، ص ۶۵ و ۶۶ رقم ۱۰۹ وللمتن شواهد من عمر بن الخطاب، ومن حديث علي، ومن حديث ابن عمر، وجابر بن سمره، وأنس، وبريدة الأسلمي وفيها الصحيح والحسن. ... وحديث ابن عباس وابن عمر إسنادهما حسن وإسنادهما حديث عمر حسن لغیره، وقال الحافظ في قول المسدد (۲۰) «هو حديث مشهور له طرق متعددة كل طريق منها علي انفراد لا تقصر عن رتبة الحسن، ومجموعها مما يقطع بصحته علي طريقة كثير من اهل الحديث.»

[۳] نظم المتناثر، ج ۱ ص ۱۹۱ رقم ۲۲۹ أما سد الأبواب إلا باب علي فممن رواه ( ۱ ) سعد بن أبي وقاص ( ۲ ) وزيد بن أرقم ( ۳ ) وابن عباس ( ۴ ) وجابر بن سمره ( ۵ ) وابن عمر ( ۶ ) وعلي ( ۷ ) وجابر بن عبد الله ( ۸ ) وأنس بن مالك ( ۹ ) وبريدة الأسلمي

آن‌ها به داخل مسجد باز باشد، غیر از علی (علیه السلام) به خاطر جایگاه دختر رسول خدا ﷺ نسبت به آن حضرت.<sup>۱</sup>

ابن حجر هیتمی مکی نیز همان سخن سیوطی را تکرار کرده است.<sup>۲</sup>

البته این کار به خاطر مطهر بودن اهل بیت (علیهم السلام) به شهادت آیه ی تطهیر بوده و لذا تنها آنها می توانستند با حالت جُنُب به مسجد وارد شوند.

تعدادی از صحابه، از جمله ابن عباس این فضیلت را از فضائل مخصوص امیرالمومنین (علیه السلام) دانسته اند و ابن عباس به جواز ورود حضرت علی (علیه السلام) به مسجد با حالت جُنُب اشاره کرده است که ارتباط این قضیه با آیه تطهیر را می رساند.

«عمرو بن میمون می گوید: در نزد ابن عباس بودیم که ... گفت: اف بر اینها! حرفهای ناروا و نکوهش در مورد مردی می گویند که بیش از ده فضیلت و منقبت برای وی می باشد که برای هیچکس غیر از او وجود ندارد. اینها بدگویی از مردی می کنند که ... رسول خدا ﷺ تمام درهای مسجد جز در علی (علیه السلام) را بست. راهی جز راه مسجد برای علی (علیه السلام) نبود. علی (علیه السلام) با آن که جنب بود، وارد مسجد می شد [و این امر تنها به ایشان و رسول خدا ﷺ اختصاص داشت].»<sup>۳</sup>

این روایت را حاکم نیشابوری و ذهبی<sup>۴</sup> و احمد شاکر<sup>۵</sup> تصحیح کرده اند؛ وصی الله بن محمد عباس<sup>۶</sup> و

[۱] الحاوی للفتاوی، ج ۲ ص ۱۶ فصل: قد ثبت بهذه الأحادیث الصحيحة بل المتواترة أنه ﷺ منع من فتح باب شارع إلى مسجد ولم يأذن في ذلك لأحد ولا لعنه العباس ولا لأبي بكر إلا لعلی لمكان ابنة رسول الله منه

[۲] الفتاوی الفقهية الكبرى، ج ۳ ص ۱۶۰ وعلم من تلك الأحادیث الصحيحة بل المتواترة كما مر أنه منع من فتح باب شارع إلى مسجده ولم يأذن في ذلك لأحد حتى لأبي بكر والعباس إلا لعلی رضی الله عنه لمكان ابنة رسول الله منه.

جهت اطلاع بیشتر از دوگانگی برخورد عالمان اهل سنت با دلالت حدیث سد الابواب و خوچه مراجعه کنید به مقاله ی «تبیین دوگانگی عالمان اهل سنت در «برداشت خلافت» از حدیث «سد الابواب» و حدیث «خوچه» نوشته ی دکتر زهره اخوان مقدم و علی باجی. مجله شیعه پژوهی، سال هفتم، شماره نوزدهم، ص ۹۳-۶۹.

[۳] ثنا عمرو بن میمون قال إني لجالس عند بن عباس إذ أتاه تسعة رهط فقالوا يا بن عباس إما أن تقوم معنا وإما أن تخلو بنا من بين هؤلاء قال فقال بن عباس بل أنا أقوم معكم قال وهو يومئذ صحيح قبل أن يعمي قال فابتدؤوا فتحذثوا فلا ندري ما قالوا قال فجاء ينفض ثوبه ويقول أف وتف وقعوا في رجل له بضع عشرة فضائل ليست لأحد غيره وقعوا في رجل ... قال بن عباس وسد رسول الله أبواب المسجد غير باب علي فكان يدخل المسجد جنباً وهو طريقه ليس له طريق غيره

[۴] المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۴۳ ح ۴۶۵۲

[۵] المسند للإمام أحمد، ج ۳ ص ۳۳۱-۳۳۳ ح ۳۰۶۲ قال الشاکر: إسناده صحیح

[۶] فضائل الصحابة لأحمد، ص ۸۴۹-۸۵۲ ح ۱۱۶۸ قال وصی الله بن محمد عباس: إسناده حسن



ابواسحاق حوینی<sup>۱</sup> سندش را حسن دانسته اند و ابن حجر عسقلانی همه ی رجال سند احمد و نسائی را ثقه دانسته است.<sup>۲</sup>

از روایت ذیل نیز نتیجه می گیریم که هدف از سد الابواب الا باب علی، تطهیر مسجد از رجس و پلیدی بود. ترمذی از ابو سعید خدری از رسول خدا ﷺ نقل می کند که به علی (علیه السلام) فرمودند: «یا علی، برای احدی حلال نیست که در این مسجد جنب شود، غیر از من و تو.»

علی بن منذر گوید: به ضرار بن صرد گفتم: معنی این حدیث چیست؟ گفت: «یعنی برای احدی غیر از من و تو حلال نیست که با حالت جنب به این مسجد رفت و آمد کند.» ترمذی گوید: این حدیث، حسن غریب (حسن لذاته) است.<sup>۳</sup>

ابن حجر این حدیث را از کتب ششگانه تخریج کرده و طرق متعدّدش را تصحیح و تحسین کرده است.<sup>۴</sup>

### دلیل هشتم: امیر المومنین (علیه السلام) همانند جان رسول خدا ﷺ

طبق آیه ی مباحله و چندین روایت، امیرالمومنین (علیه السلام) همانند جان رسول خدا ﷺ بودند.

#### آیه ی مباحله

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾

[۱] خصائص الامام علی (علیه السلام) للنسائی، ص ۳۴-۳۶ ح ۲۳ قال ابو اسحاق الحوینی: إسناده حسن

[۲] فتح الباری، ج ۷ ص ۱۵ قال العسقلانی: اخرجهما أحمد والنسائی ورجالهما ثقات

[۳] سنن الترمذی، ج ۵ ص ۶۳۹ ح ۳۷۲۷ عن ابي سعید قال قال رسول الله لعلي يا علي لا يحل لأحد يجنب في هذا المسجد غيري وغيرك قال علي بن المنذر قلت لضرار بن صرد ما معنى هذا الحديث قال لا يحل لأحد يستطرقة جنباً غيري وغيرك قال أبو عيسى هذا حديث حسن غريب

[۴] شرح الطیبری علی مشکاة المصابیح (ت: هندلوی)، ج ۱ صص ۳۵۵-۳۵۶ ح ۱۸ «الحديث الثامن عشر: حديث أن النبي قال لعلي: "يا علي، لا يحل لأحد يجنب في هذا المسجد غيري وغيرك... فصل في تلخيص من أخرج هذه الأحاديث من الائمة الستة في كتبهم المشهورة على ترتيبها:... الثاني: أبو داود، والترمذی، وابن ماجه، وهو صحيح... الخامس: أبو داود، والنسائی، وهو حسن. السادس: أبو داود، والنسائی، وهو صحيح. السابع: أبو داود، وابن ماجه، وهو حسن... التاسع: الترمذی، وهو حسن... الحادى عشر: أبو داود، والترمذی، وهو حسن. الثاني عشر: الترمذی، وهو حسن. الثالث عشر: أبو داود، والترمذی، وهو حسن... الخامس عشر: أبو داود، وهو حسن. السادس عشر: الترمذی، وهو حسن. السابع عشر: الترمذی، وهو ضعيف، ويجوز أن يحسن. الثامن عشر: الترمذی، وهو ضعيف، وقد يحسن أيضاً.»

«= پس هر کس با تو درباره عیسی در مقام مجادله برآید بعد از آنکه به احوال او آگاهی یافتی، بگو: بیایید ما و شما فرزندان و زنان و کسانی را که به منزله خودمان هستند بخوانیم، سپس به مباحله برخیزیم (در حق یکدیگر نفرین کنیم) تا دروغگویان (و کافران) را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم.»<sup>۱</sup>

طبق این آیه، حضرت رسول ﷺ امیرالمومنین (علیه السلام) را به عنوان مصداق «انفسنا» با خود به مباحله بردند. مسلم در صحیحش چنین نقل می کند:

«هنگامی که این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) را دعوت کرد و فرمود: خداوندا، اینها اهل من هستند.»<sup>۲</sup>

و حاکم نیشابوری نیز تصریح دارد که اخبار این واقعه، متواتر است.<sup>۳</sup>

این مطلب که امیرالمؤمنین (علیه السلام) نفس رسول خدا ﷺ است، علاوه بر اینکه ظاهر آیه ی مباحله به وضوح بر آن دلالت دارد، خود پیامبر ﷺ نیز در روایاتی به آن تصریح فرموده اند؛ لذا وجهی برای استبعاد وجود ندارد.

### روایت یکم:

زید بن یثیع از جناب ابوذر رضی الله عنه نقل می کند که رسول خدا ﷺ فرمود: «باید بنو ولیعه (حاکمان سرزمین حضرموت در یمن) از این شیوه دست بردارند، در غیر این صورت مردی را به سوی آنان روانه می کنم که مانند خودم است؛ وی در میان آنان امر من را به اجرا در می آورد، جنگجویانشان را می کشد و فرزندانشان را به اسارت میگیرد.» ابوذر رضی الله عنه میگوید: شگفت زده از سخن حضرت بودم که عمر از پشت، پهلوی من را گرفت و گفت: مقصود پیامبر ﷺ کیست؟ گفتم: مقصودشان تو و رفیقت (ابو بکر) نیست. گفت: پس چه کسی است؟ گفتم: کسی که کفش را وصله میزند و علی (علیه السلام) مشغول وصله زدن کفش بود.»<sup>۴</sup>

[۱] آل عمران: ۶۱

[۲] صحیح مسلم، ج ۴ ص ۱۸۷۱ ح ۲۴۰۴ ولما نزلت هذه الآية (فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم) دعا رسول الله عليا وفاطمة

وحسنا وحسينا فقال اللهم هؤلاء أهلي

[۳] معرفة علوم الحديث، ج ۱ ص ۵۰ قال الحاكم وقد تواترت الأخبار في التفاسير عن عبد الله بن عباس وغيره أن رسول الله

أخذ يوم المباحلة بيد علي وحسن وحسين وجعلوا فاطمة وراهم ثم قال هؤلاء أبناءنا وأنفسنا ونسأؤنا فهلما أنفسكم وأبناءكم ونساءكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين

[۴] أخبرنا العباس بن محمد الدوري قال حدثنا الأخصب بن جواب قال حدثنا يونس بن أبي إسحاق عن أبي إسحاق عن زيد

بن يثيع عن أبي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لينتهين بنو وليعة أو لأبعثن إليهم رجلا كنفسى ينفذ فيهم أمرى فيقتل المقاتلة ويسبى الذرية فما راعنى إلا وكف عمر فى حجزتى من خلفى من يعنى فقلت ما يياك يعنى ولا صاحبك قال فمن يعنى قلت

خاصف النعل قال وعلى يخصف نعلا

این روایت را نسائی در خصائص نقل کرده و محقق کتاب، احمد میرین البلوشی سندش را تصحیح کرده است.<sup>۱</sup>

سند این روایت را مولوی حسن الزمان حیدر آبادی نیز صحیح دانسته است.<sup>۲</sup>

همچنین ابن ابی شیبیه این روایت را به اختصار نقل کرده و محقق کتابش، دکتر سعد الشثری، سندش را حسن دانسته است.<sup>۳</sup>

### روایت دوم:

«عبد الله بن شداد گوید: گروهی از طایفه آل سرح (از یمن) پیش رسول خدا ﷺ آمدند. پس آن حضرت فرمود: یا نماز را می خوانید، زکات می پردازید، دستورات را گوش می دهید و اطاعت می کنید و یا کسی را به سوی شما می فرستم که همانند من است؛ با جنگاوران تان می جنگد و خانواده تان را اسیر می کند. خدایا! یا خودم میروم یا کسی که مانند من است. سپس دست علی (علیه السلام) را گرفت.»<sup>۴</sup>

این روایت را ابن ابی شیبیه نقل کرده و محققش دکتر الشثری سندش را حسن دانسته است.<sup>۵</sup>

### روایت سوم:

«جابر بن عبد الله گوید: ... رسول خدا ﷺ فرمود: بنی ولیعه یا از کارشان دست برمی دارند و یا مردی را به سوی آن ها می فرستم که در نزد من، همانند من است؛ جنگجویان شان را می کشد و زنان شان را اسیر می کند و او این مرد است؛ سپس دست به کتف علی بن ابی طالب (علیه السلام) زد...»<sup>۶</sup>

[۱] خصائص علی، ج ۱ ص ۸۹ ح ۷۲ و سنن النسائی الكبرى، ج ۵ ص ۱۲۷ ح ۸۴۵۷ حکم برنامه ی جوامع الكلم: إسناده حسن فی المتابعات والشواهد رجاله ثقات وصدقین عدا یزید بن یثیع الهمدانی وهو مقبول

[۲] القول المستحسن فی فخر الحسن، ص ۳۵۴ والنسائی فی خصائصه بسند صحیح عن ابی ذر

[۳] مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۱۸ ص ۸۱-۸۲ ح ۳۴۳۰۹ حدثنا أبو الجواب عن یونس بن ابی إسحاق عن زید بن یثیع عن

أبی ذر قال قال رسول الله ﷺ لینتهین أو لأبعثن إلیهم رجلا کنفسی فیمضی فیهم أمری فیقتل المقاتلة ویسبی الذریة

[۴] حدثنا شریک عن عیاش العامری عن عبد الله بن شداد قال قدم علی رسول الله وفدأی سرح من الیمن فقال لهم رسول

الله لتقیمن الصلاة ولتؤتن الزکاة ولتسمعن ولتطیعن أو لأبعثن إلیکم رجلا لنفسی یقاتل مقاتلتکم ویسبی ذراریکم اللهم أنا أو کنفسی ثم أخذ بید علی

[۵] مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۱۸ ص ۶۵ ح ۳۴۲۶۴

این روایت را طبرانی نقل کرده<sup>۱</sup> و حسین سلیم اسد سندش را حسن دانسته است.<sup>۲</sup>

### روایت چهارم:

«عبد الرحمن بن عوف گوید: پس از آنکه رسول خدا ﷺ مکه را فتح کرد، از آنجا به طائف رفت و هشت یا نه شبانه روز آنجا را محاصره کرد. پس از آنکه محاصره به پایان رسید و طائف را فتح کرد، خطاب به مردم فرمود: من شما را دوست دارم، و شما را به نیکی نسبت به اهل بیتم سفارش می کنم. وعده گاه ما فردای قیامت در کنار حوض کوثر است. به خدایی که جان من در دست اوست، نماز به پای دارید و زکات بپردازید، وگرنه مردی را بر شما بر می انگیزانم که از من است و یا همانند من است تا گردن جنگجویان شما را بزند و زن و فرزند شما را اسیر کند. مردم گمان می کردند آن مرد، ابو بکر یا عمر است (!!))، اما رسول خدا ﷺ دست علی (علیه السلام) را گرفت و فرمود: این است آن مرد.»<sup>۳</sup>

این روایت را حاکم نقل و سندش را تصحیح کرده<sup>۴</sup> و نیز طبری نقل نموده و سندش را صحیح دانسته است.<sup>۵</sup>

### روایت پنجم:

«مطلب بن عبدالله تابعی گوید: رسول خدا ﷺ به گروهی از ثقیف (مردم طائف) که آمده بودند فرمود: یا تسلیم شوید، یا مردی را می فرستم که از من است، یا فرمود که مثل من است؛ تا گردن شما را بزند، خانوادتان را اسیر کند و اموالتان را بگیرد. پس عمر گفت: به خدا هیچگاه امارت را آرزو نکردم مگر آن روز؛ من سینه ام را

[۱] المعجم الأوسط، ج ۴ ص ۱۳۳-۱۳۴ ح ۳۷۹۷ حدثنا علی بن سعید الرازی قال نا الحسين بن عيسى بن ميسرة الرازی قال نا عبد الله بن عبد القدوس قال نا الاعمش عن موسى بن المسيب عن سالم بن أبي الجعد عن جابر بن عبد الله قال ... فقال رسول الله ﷺ لبيتهين بنو وليعة أو لأبعثن إليهم رجلا عندي كنفسى يقتل مقاتلتهم ويسبى ذراريهم وهو هذا ثم ضرب بيده على كتف علي بن أبي طالب قال وأنزل الله في الوليد (يا أيها الذين آمنوا إن جاءكم فاسق) الآية

[۲] مجمع الزوائد اسد، ج ۱۴ ص ۳۹۴-۳۹۵ ح ۱۱۴۰۴ قال الدارانی: وهذا إسناد حسن.

[۳] أخبرنا أبو عبد الله محمد بن عبد الله الزاهد الأصبهانی حدثنا أحمد بن مهران بن خالد الأصبهانی حدثنا عبید الله بن موسى حدثنا طلحة بن خیر الأنصاری عن عبد المطلب بن عبد الله عن مصعب بن عبد الرحمن عن عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه قال افتتح رسول الله مكة ثم انصرف إلى الطائف فحاصروهم ثمانية أو سبعة ثم أوغل غدوة أو روحة ثم نزل ثم هجر ثم قال أيها الناس أنى لكم فرط وإنى أوصيكم بعترتي خيرا موعدهم الحوض والذى نفسى بيده لتقيمن الصلاة ولتؤتون الزكاة أو لأبعثن عليكم رجلا منى أو كنفسى فليضربن أعناق مقاتليهم وليسبين ذراريهم قال فرأى الناس أنه يعنى أبا بكر أو عمر فأخذ بيد علي فقال هذا

[۴] المستدرک علی الصحیحین، ج ۲ ص ۱۳۱ ح ۲۵۵۹ قال الحاکم: هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه

[۵] تهذيب الآثار (الجزء المفقود)، ص ۱۶۰ قال الطبري: وهذا خبر - عندنا - صحيح سنده

ستبر کرده بودم، به امید آن که بگویند او عمر است. راوی گوید: پس رسول خدا ﷺ به طرف علی (علیه السلام) توجه کرد، دست او را گرفت و سپس فرمود: «آن مرد این است، آن مرد این است.»<sup>۱</sup>

این روایت در زیادات کتاب فضائل الصحابه احمد آمده و محقق کتاب، دکتر وصی الله، تمام رجال سندش را ثقه دانسته است.<sup>۲</sup>

هر چند این روایت مرسل است اما تقویت کننده ی طرق دیگر است.

### ختم کلام

از ادله ی گذشته، برتری امیرالمومنین (علیه السلام) و احویت آن حضرت در نزد خدا و رسول روشن شد. ختم کلام را اختصاص می دهیم به کلام امیرالمومنین (علیه السلام) که فرمودند:

«چنان منزلتی در نزد رسول خدا ﷺ داشتم که هیچ یک از خلائق، آن منزلت را نداشت.»<sup>۳</sup>

این روایت را احمد نقل کرده و شاکر سندش را تصحیح نموده است.<sup>۴</sup> ابن خزیمه نیز در صحیحش آورده.<sup>۵</sup> همچنین ضیاء مقدسی در صحیح خود آورده و عبدالملک بن دهیش سندش را حسن دانسته است.<sup>۶</sup> قریب به مضمون این حدیث را نسائی به نقل از عبدالله بن نجی در خصائص امیرالمومنین (علیه السلام) آورده و محققش احمد میرین البلوشی سندش را حسن دانسته است.<sup>۷</sup>

[۱] قَتْنَا عَبْدَ الرَّزَّاقِ، قَالَ: أَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ ابْنِ طَاوُسٍ، عَنِ الْمُطَّلِبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَنْطَبٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَوْ فِدَى تَهْفِيفِ حَبْنِ جَاءَهُ: "وَاللَّهِ لَتُسَلِّمَنَّ أَوْ لَأَبْعَثَنَّ إِلَيْكُمْ رَجُلًا مِنِّي، أَوْ قَالَ: مِثْلَ نَفْسِي، فَلْيَضْرِبَنَّ أَعْنَاقَكُمْ، وَلْيَسْبِئَنَّ ذُرَارِيَكُمْ، وَلْيَأْخُذَنَّ أَمْوَالَكُمْ"، قَالَ عُمَرُ: فَوَاللَّهِ مَا اشْتَرَيْتُ الْإِمَارَةَ إِلَّا يَوْمَئِذٍ، جَعَلْتُ أَنْصِبُ صَدْرِي لَهُ رَجَاءً أَنْ يَقُولَ: هَذَا، فَالْتَفَتَ إِلَيَّ، فَأَخَذَ يَدِي، ثُمَّ قَالَ: "هُوَ هَذَا، هُوَ هَذَا" مَرَّتَيْنِ

[۲] فضائل الصحابة، ج ۲ ص ۷۳۳-۷۳۴ ح ۱۰۰۸ مرسل رجاله ثقات.

[۳] عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ نُجَيْيٍ الْحَضْرَمِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: قَالَ لِي عَلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: كَانَتْ لِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنَزِلَةٌ لَمْ تَكُنْ لِأَحَدٍ مِنَ الْخَلَائِقِ

[۴] مسند أحمد بن حنبل، ج ۱ ص ۴۴۵-۴۴۶ ح ۶۴۷ قال الشاکر: إسناده صحيح

[۵] صحیح ابن خزیمه، ج ۲ ص ۵۴ ح ۹۰۲

[۶] الأحادیث المختارة، ج ۲ ص ۳۷۴ ح ۷۵۷ قال ابن دهیش: إسناده حسن

[۷] خصائص امیرالمومنین (علیه السلام)، ص ۱۲۹ ح ۱۱۴ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ نُجَيْيٍّ، سَمِعَ عَلِيًّا، يَقُولُ: "كُنْتُ أُدْخِلُ عَلَى نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ فَإِنْ كَانَ يُصَلِّي سَبَّحَ، فَدَخَلْتُ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ يُصَلِّي أَدْنُ لِي، فَدَخَلْتُ"





## فصل پنجم: تدویر و بررسی روایات افضلیت خلفا



عَلَّمَ

لَا تُكْفِرُوا بآيَاتِهِ  
تِلْكَ آيَاتُ الْفَرِيدِ

عَلَّمَ



یکی از مهمترین عللی که حق و باطل را بر عامه مشتبه ساخته و مانع از پذیرش افضلیت امام علی (علیه السلام) شده، احادیث ساختگی در فضیلت خلفای ثلاثه است که تعدادشان نیز کم نیست.

ابن تیمیه می نویسد:

«مردم احادیث دروغین بسیاری بر رسول خدا ﷺ بسته اند در اصول، احکام، زهد و فضائل و احادیث بسیاری در فضیلت خلفای چهارگانه و معاویه ساخته اند.»<sup>۱</sup>

ابن حجر ضمن جعلی دانستن بسیاری از این روایات، درباره ی ریشه ی پیدایش اینگونه احادیث می نویسد: «سزاوار است بر کتابهایی که ریشه ندارد، کتابهای فضائل را افزود؛ چون اینها پر از احادیث ضعیف و ساخته شده است... اما فضائل ساختگی از حد شمارش خارج است. چون رافضه در فضل اهل بیت حدیث وضع کردند، جهال و افراد نادان از اهل سنت نیز برای مقابله با آنان احادیث دروغ و جعلی در فضیلت معاویه، ابوبکر و عمر ساختند.»<sup>۲</sup>

آنچه در این سخن حافظ ابن حجر عسقلانی مهم است، اعتراف او به جعلی بودن بسیاری از روایات فضائل شیخین و معاویه است؛ اما در مورد ریشه ی پیدایش این روایات، ادعای باطلی کرده است؛ چرا که منشأ پیدایش اغلب این روایات به زمان حکومت معاویه در شام و نیز زمان خلافت او بر می گردد که به خاطر تحریک مردم برای جنگ با حضرت علی (علیه السلام)، روایاتی در فضیلت عثمان جعل نمود تا خون او را رنگین تر کند و جهت تضعیف و کم رنگ کردن جایگاه حضرت علی (علیه السلام) نیز دست به جعل حدیث در فضیلت ابوبکر و عمر و دیگر صحابه زد.

در کتاب **سلیم بن قیس هلالی (متوفای قرن اول هجری)** مطلبی آمده که جالب است. وی می گوید:

(( به امیرالمومنین (علیه السلام) خبر رسید که عمرو عاص در شام برای مردم خطبه خوانده و گفته است:

[۱] منهاج السنة النبویة، ج ۷ ص ۳۱۲ و قد وضع الناس أحادیث كثيرة مكذوبة علی رسول الله صلى الله علیه وسلم في الأصول والأحكام والزهد و الفضائل و وضعوا كثيرا من فضائل الخلفاء الأربعة و فضائل معاوية  
[۲] لسان المیزان، ج ۱ ص ۱۲ قلت ينبغي ان يضاف إليها الفضائل فهذه اودية الأحادیث الضعیفة والموضوعة... واما الفضائل فلا تحصى کم وضع الرافضة في فضل أهل البيت و عارضهم جهلة أهل السنة بفضائل معاوية بدأ و بفضائل الشيخين

«پیامبر ﷺ مرا به عنوان رئیس لشکرش فرستاد و ابو بکر و عمر هم در آن لشکر بودند. و من چنین گمان کردم که مرا به خاطر احترامی که نزد او دارم فرستاده است. وقتی بازگشتم، گفتم: «یا رسول الله، کدام یک از مردم نزد تو محبوب‌ترند؟» گفت: «عایشه!» گفتم: «از مردان؟» گفت: «پدرش.»<sup>۱</sup>

ای مردم، این علی است که درباره‌ی ابو بکر، عمر و عثمان بدگویی می‌کند، در حالی که خودم از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «خداوند حق را بر زبان و قلب عمر زده است!» و درباره‌ی عثمان فرمود: «ملائکه از عثمان حیا می‌کنند!» و از علی شنیدم وگرنه گوش‌هایم کر شوند که در زمان عمر چنین روایت می‌کرد: «پیامبر در حالی که ابو بکر و عمر پیش می‌آمدند نگاهی به آنان کرد و گفت: «یا علی، اینان دو پیرمردهای اهل بهشت از اولین و آخرین هستند مگر پیامبران و مرسلین، و این مطلب را به آن دو مگو که هلاک می‌شوند!»

امیرالمومنین (علیه السلام) به پا خاست و فرمود: «تعجب است از طاغیان اهل شام که سخن عمرو عاص را می‌پذیرند و او را تصدیق می‌کنند! کار او در حدیث و دروغ گفتن و بی‌مبالاتی به آنجا رسیده است که بر پیامبر ﷺ دروغ می‌بندد، در حالی که آن حضرت او را هفتاد لعن نموده و همچنین رفیقش را که عمرو عاص مردم را به سوی او دعوت می‌کند (معاویه) در مواردی لعن نموده است...»

امیرالمومنین (علیه السلام) در ادامه سخنانش فرمود: «چه مصیبتی که از کذابین و منافقین این امت دیده‌ام. گویا قاریان ضعیف‌العقیده قرآن و بسیار کوشا را می‌بینم که حدیث عمرو عاص را روایت می‌کنند و او را در این باره تصدیق می‌نمایند و بر ضد ما اهل بیت با دروغ او استدلال می‌کنند.»

آیا ما می‌گوییم که بهترین این امت ابو بکر و عمر هستند و اگر بخواهم سومی را هم نام می‌برم؟! (روایتی که ابن تیمیه صدور آن از امیرالمومنین (علیه السلام) را متواتر می‌داند!) به خدا قسم عمرو عاص از سخنش درباره‌ی عایشه و پدرش جز رضایت معاویه قصدی ندارد، و او را با دروغ بستن به خداوند راضی کرده است. اما حدیثی که عمرو عاص گمان دارد از من شنیده است، هرگز! قسم به خدایی که دانه را شکافت و مردم را آفرید، او می‌داند که یقیناً بر من دروغ می‌بندد و خداوند چنین سخنی را پنهانی و آشکارا از من نشنیده است.

خدایا، عمرو عاص و معاویه را به خاطر بستن راه تو و نسبت دروغشان به کتاب تو و پیامبرت و کوچک شمردن پیامبر و نسبت دروغشان به او و به من، لعنت فرما.

سلیم گوید: معاویه قاریان و قاضیان شام را فراخواند و به آنان اموالی بخشید و در بخش‌ها و شهرهای شام پراکنده‌شان تا روایات دروغین را نقل کنند و احادیث باطل را بسازند و به مردم بگویند که: علی (علیه السلام) عثمان را

[۱] این روایت همانی است که آلبانی به آن برای رد حدیث متواتر طبر استدلال کرده است!!

کشته و از ابو بکر و عمر هم بیزاری جسته و معاویه به خون خواهی عثمان برخاسته و ابان پسر عثمان و دیگر فرزندان عثمان همراه او هستند، تا آنجا که شامیان را به خویش مایل کرد و متحد شدند.

معاویه بیست سال چنین رفتار نمود؛ در سراسر قلمرواش همین سیاست را اعمال می کرد تا آنجا که حرامیان شام و یاران باطل بر سر سفره طعام و شرابش گرد آمدند، آنان را اموال زیاد و زمین های بسیار بخشید و طعام و شراب بسیار داد تا که کودکان بر این سیاست بزرگ شدند و کهنسالان پیرتر گردیدند و تازیان بیابان گرد نزد او کوچ کردند. شامیان لعن بر شیطان را ترک کردند و گفتند: لعن علی قاتل عثمان باید کرد! و نادانان امت و پیروان پیشوایان گمراه و دعوتگران به دوزخ بر این سنت بار آمدند. خدای ما را بس است که او خوب و کیلی است! و اگر خداوند می خواست همه را به راه راست گرد می آورد، ولی خدا آنچه خواهد کند.<sup>۱</sup>

همانطور که سلیم گفته، معاویه بعد از به خلافت رسیدن نیز این روشش را ترک نکرد و احادیث بسیاری وضع نمود.

**ابو الحسن مدائنی (متولد سال ۱۳۲ هـ و متوفای ۲۲۴ هـ)** که ذهبی از او با عناوینی چون «العلامة الحافظ الصادق» یاد کرده و آگاهی اش به سیره ها، مغازی، انساب و روزگار عرب را ستوده و او را در آنچه نقل می کند راستگو و عالی الإسناد، عالم به فتوح، مغازی و راست گفتار در آنها دانسته،<sup>۲</sup> در کتاب «الاحداث» خود نقل می کند که:

«معاویه بخش نامه ای برای همه کارگزاران خود صادر کرد که در آن آمده بود: "ذمه من از هرکس که چیزی از فضائل ابوتراب و اهل بیت او را نقل کند، برداشته شده است." و سخنوران در هر منطقه، بر منابر، علی (علیه السلام) را لعنت می کردند و از او تبری می جستند و به او و افراد خاندانش دشنام می دادند.

در آن هنگام، گرفتارترین مردم، کوفیان بودند که در آن شهر، شیعیان از همه جا بیش تر ساکن بودند. معاویه، زیاد بن سمیه را به حکومت کوفه گماشت و بصره را هم ضمیمه آن کرد. او نیز - که به شیعیان آشنا بود و به روزگار حکومت علی (علیه السلام) خود از آنان شمرده می شد- ایشان را به سختی تعقیب کرد و آنان را زیر هر سنگ و کلوخ که یافت، کشت و شیعیان را به بیم انداخت؛ او دست ها و پاها را می برید و به دیده ها میل می کشید

[۱] کتاب سلیم بن قیس هلالی، جلد ۲ حدیث ۲۲ صفحه ۷۳۶-۷۳۸، چاپ انتشارات دلیل ما

[۲] سیر أعلام النبلاء، ج ۱۰ ص ۴۰۰-۴۰۱ المدائنی العلامة الحافظ الصادق أبو الحسن علی بن محمد بن عبد الله بن ابي سيف المدائنی الأخباری نزل بغداد و صنف التصانیف و كان عجباً في معرفة السير و المغازی و الأنساب و أيام العرب مصدقاً فيما ينقله عالی الإسناد ولد سنة اثنتين و ثلاثين و مئة ... و مات في سنة أربع و عشرين و مئتين و كان عالماً بالفتوح و المغازی و الشعر صدوقاً في ذلك

و آنان را بر تن های درختان خرما بر دار می کشید تا جایی که ایشان را از عراق بیرون راند و پراکنده ساخت و در عراق هیچ شیعه نام آوری باقی نماند.

آنگاه معاویه به همه کارگزاران خویش در سراسر منطقه حکومتش نوشت: "گواهی هیچ یک از شیعیان علی و اهل بیت او را مپذیرید و نوشت: بنگرید که شیعیان و دوستان و هواداران عثمان را در منطقه حکومت خود و کسانی را که فضائل و مناقب او را نقل می کنند، گرامی دارید و به خود نزدیک سازید و جایگاه نشستن آنان را به خود نزدیک تر قرار دهید و آن چه را که هر یک از ایشان روایت می کند، همراه نام خود و پدر و عشیره اش برای من بنویسید." آنان نیز چنان کردند.

چون معاویه برای آنان پول، جامه، پاداش و زمین می داد، در بیان فضائل و مناقب عثمان زیاده روی کردند و از ایشان میان عرب و موالی شایع شد و به سبب چشم و هم چشمی برای رسیدن به دنیا و منزلت، در هر شهر و دیار، این موضوع رایج شد. آن چنان که هیچ گمنام و فرومایه ای که در فضیلت و منقبت عثمان روایتی نقل می کرد و پیش یکی از کارگزاران معاویه می آمد، نبود مگر اینکه نامش را در دیوان می نوشت و او را به خود نزدیک می ساخت و شفاعتش را می پذیرفت؛ و مدت ها چنین بودند.

معاویه سپس به کارگزاران خود نوشت: "حدیث درباره عثمان فراوان در هر شهر و هر سو پراکنده شده است. اینک چون این نامه من به شما رسید، مردم را به جعل روایت در مورد فضائل صحابه و خلفای اولی (ابوبکر و عمر) فرا خوانید و هیچ خبری را که هرکس از مسلمانان درباره علی نقل می کند، رها نکنید مگر این که نظیر آن را برای صحابه بسازید و پیش من آورید که این کار برای من خوش تر و مایه چشم روشنی بیش تر من است و حجت و برهان ابوتراب و شیعیان او را بیشتر درهم می شکنند تا آن که مناقب و فضائل عثمان را روایت کنید." چون این نامه برای مردم خوانده شد، اخبار بسیاری که ساخته و پرداخته بودند و خالی از حقیقت بود، در مناقب صحابه منتشر شد و مردم در این مورد چندان کوشیدند که اندک اندک روی منابر گفته شد و به مکتب داران القاء می شد که بسیاری از روایاتی از این دست را به کودکان و پسر بچه ها آموزش دهند؛ آنان نیز چنان کردند و همان گونه که قرآن را به آنان می آموختند، آن روایات را هم آموزش دادند. سپس کار به آن جا کشید که به دخترکان و زنان خدمتگزار و وابستگان خود نیز آموزش دادند و سال ها بدین گونه گذشت.

معاویه سپس بخش نامه ای به همه کارگزاران خویش در همه شهرها نوشت: "بنگرید در مورد هرکس که با دلیل ثابت شد علی و اهل بیت او را دوست می دارد، نامش را از دیوان حذف کنید و مقرری سالیانه و عطای او را ببرید. همراه این بخش نامه، نامه دیگری هم بود که: هرکه را به دوستی این قوم (علی و اهل بیت او) متهم می دانید شکنجه دهید و خانه اش را ویران سازید."

بلا و گرفتاری در هیچ جا بیش تر و دشوارتر از عراق نبود، به ویژه کوفه، و چنان شد که مردی از شیعیان علی (علیه السلام) اگر کسی پیشش می آمد که به او اعتماد داشت، او را به خانه و حجره خود می برد و در خانه پس از آن که او را سوگندهای استوار می داد، در حالی که از خدمتگزار و برده خود می ترسید، راز و حدیث خود را به وی می گفت.

بدین گونه بسیاری از احادیث مجعول و بهتان، رایج و منتشر شد و فقیهان و قاضیان و والیان بر این روش بودند و از همه مردم، گرفتارتر به این شوربختی، قاریان ریاکار و سست بنیادهای فریب کاری بودند که خود را زاهد و خاشع نشان می دادند و برای بهره گیری از والیان، احادیثی جعل می کردند. والیان هم جایگاه نشستن آنان را به محل خود نزدیک می ساختند و به منزلت و اموال و املاک می رسیدند، تا آن که این احادیث و اخبار به دست دیندارانی رسید که هرگز دروغ و بهتان را حلال نمی شمردند، ولی چون گمان می کردند که آن ها برحق و صحیح هستند، پذیرفتند و روایت کردند، و اگر می دانستند آن احادیث باطل است، هرگز روایت نمی کردند و به آن معتقد نمی شدند. کار همین گونه بود و چون حسن بن علی (علیه السلام) رحلت فرمود، گرفتاری و فتنه افزون شد و از شیعه و آن گروه از مردم هیچکس باقی نماند جز آن که در زمین، سرگشته و بر جان خویش بیمناک بود.»<sup>۱</sup>

[۱] شرح نهج البلاغة، ج ۱۱ ص ۲۵-۲۶ این مطلب را ابن ابی الحدید معتزلی شافعی از کتاب الاحداث مدائنی نقل میکند: وروی أبو الحسن علي بن محمد بن أبي سيف المدائني في كتاب 'الأحداث' قال: كتب معاوية نسخة واحدة إلى عماله بعد عام الجماعة: أن برئت الذمة ممن روی شينا من فضل أبي تراب وأهل بيته، فقامت الخطباء في كل كورة، وعلى كل منبر، يلعونون عليا ويبراون منه ويقعون فيه وفي أهل بيته؛ وكان أشد الناس بلاء حينئذ أهل الكوفة؛ لكثرة من بها من شيعة علي رضي الله عنه، فاستعمل عليهم زياد بن سمية، وضم إليه البصرة، فكان يتتبع الشيعة وهو بهم عارف؛ لأنه كان منهم أيام علي رضي الله عنه؛ فقتلهم تحت كل حجر ومدبر، وأخافهم، وقطع الأيدي والأرجل، وسمل العيون، وصلبهم على جذوع النخل، وطردهم وشردهم عن العراق؛ فلم يبق بها معروف منهم. وكتب معاوية إلى عماله في جميع الأفاق: ألا يجيزوا لأحد من شيعة علي وأهل بيته شهادة، وكتب إليهم: أن انظروا من قبلكم من شيعة عثمان ومحبيه وأهل ولايته؛ والذين يروون فضائله ومناقبه؛ فأدونا مجالسهم وقربوهم وأكرمهم، واكتبوا لي بكل ما يروي كل رجل منهم، واسمه واسم أبيه وعشيرته. ففعلوا ذلك، حتى أكثروا في فضائل عثمان ومناقبه، لما كان يبعثه إليهم معاوية من الصلوات والكساء والحباء والقطائع، ويفيضه في العرب منهم والموالي، فكثر ذلك في كل مصر، وتنافسوا في المنازل والدنيا، فليس يجيء أحد مردود من الناس عاملا من عمال معاوية، فيروي في عثمان فضيلة أو منقبة إلا كتب اسمه وقربه وشفعه. فلبثوا بذلك حينا. ثم كتب إلى عماله أن الحديث في عثمان قد كثر وفسحا في كل مصر وفي كل وجه وناحية؛ فإذا جاءكم كتابي هذا فادعوا الناس إلى الرواية في فضائل الصحابة والخلفاء الأولين، ولا تتركوا خيرا يرويه أحد من المسلمين في أبي تراب إلا وتأتوني بمناقض له في الصحابة؛ فإن هذا أحب إلي وأقر لعيني، وأدحض لحجة أبي تراب وشيعته، وأشد إليهم من مناقب عثمان وفضله. فقرئت كتبه على الناس، فرويت أخبار كثيرة في مناقب الصحابة مفتعلة لا حقيقة لها، وجد الناس في رواية ما يجري هذا المجرى حتى أشادوا بذكر ذلك على المنابر، والقي إلى معلمي الكتاتيب؛ فعلموا صبيانهم وغلماهم من ذلك الكثير الواسع حتى رووه وتعلموه كما يتعلمون القرآن، وحتى علموه بناتهم ونساءهم وخدمهم وحشمهم، فلبثوا بذلك ما شاء الله. ثم كتب إلى عماله نسخة واحدة إلى جميع البلدان: انظروا من قامت عليه البيعة أنه يحب عليا وأهل بيته، فامحوه من

ابن ابی الحدید معتزلی از **ابوجعفر اسکافی (متوفای ۲۴۰ هـ)** چنین نقل می کند:

«شیخ ما ابوجعفر اسکافی می گوید: ... همه مردم می دانند که دولت و زور و قدرت طرفدار سخنان ایشانند و همه کس می داند که شیوخ و علما و امیران چه قدرتی داشته اند و سخنان عثمانیان آشکار و قدرت ایشان پیروز بوده است. از کرامت حکومت برخوردار بوده اند و تقیه هم نداشته اند. وانگهی چه جوابی تعیین میکردند که افراد اخبار و روایاتی در فضیلت ابوبکر نقل کنند و بنی امیه هم در این باره بسیار تأکید داشتند و محدثان هم برای رسیدن به آنچه در دست بنی امیه بود چه بسیار احادیث که ساختند و پرداختند. بنی امیه در تمام مدت حکومت خود برای به فراموشی سپردن نام علی (علیه السلام) و فرزندانش و خاموش کردن پرتو ایشان از هیچ کوششی فروگذار نبودند و همواره فضائل و مناقب و سوابق ایشان را پوشیده می داشتند...»<sup>۱</sup>

**ابن قتیبہ دینوری (متوفای ۲۷۹ هـ)** نیز در کتاب «الاختلاف فی اللفظ» می نویسد:

«... بسیاری از محدثین از این که فضائل علی (علیه السلام) را نقل کنند خودداری کرده اند و به جمع فضائل عمروعاص و معاویه پرداخته اند و گویی منظورشان (از نقل این احادیث) خود عمرو بن عاص و معاویه نبوده؛ بلکه منظورشان علی (علیه السلام) بوده است (یعنی به منظور تضعیف جایگاه امیرالمؤمنین این کار را کرده اند) ...»<sup>۲</sup>

الديوان ، وأسقطوا عطاء ورزقه ، وشفع ذلك بنسخة أخرى : من اتهمتموه بموالة هؤلاء القوم ، فنكلوا به ، واهدقوا داره . فلم يكن البلاء أشد ولا أكثر منه بالعراق ؛ ولا سيما بالكوفة ، حتى إن الرجل من شيعة علي رضي الله عنه ليأتيه من يثق به ، فيدخل بيته ، فيلقي إليه سره ، ويخاف من خادمه ومملوكه ، ولا يحدثه حتى يأخذ عليه الأيمان الغليظة ، ليكنمن عليه ، فظهر حديث كثير موضوع. وبهتان منتشر ، ومضى على ذلك الفقهاء والقضاة والولاة ؛ وكان أعظم الناس في ذلك بلية القراء المرأؤون ، والمستضعفون ، الذين يظهرن الخشوع والنسك فيفتعلون الأحاديث ليحفظوا بذلك عند ولاتهم ، ويقربوا مجالسهم ، ويصيبيوا به الأموال والضياع والمنازل ؛ حتى انتقلت تلك الأخبار والأحاديث إلى أيدي الديانين الذين لا يستحلون الكذب والبهتان ؛ فقبلوها ورووها ، وهم يظنون أنها حق ، ولو علموا أنها باطلة لما رووها ، ولا تدبونها بها . فلم يزل الأمر كذلك حتى مات الحسن بن علي رضي الله عنهما ، فزاد البلاء والفتنة ، فلم يبق أحد من هذا القبيل إلا وهو خائف على دمه ؛ أو طريد في الأرض.

[۱] شرح نهج البلاغة، ج ۱۳ ص ۱۳۱ و جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۵ قال شيخنا أبو جعفر الإسكافي : ... فقد علم الناس كافة ، أن الدولة والسلطان لأرباب مقاتلهم ، وعرف كل أحد علو أقدار شيوخهم و علمائهم وأمرائهم ، وظهر كلمتهم ، وقهر سلطانهم وارتقاء التقية عنهم والكرامة ، والجائزة لمن روى الأخبار والأحاديث في فضل أبي بكر ، وما كان من تأكيد بني أمية لذلك ، وما ولده المحدثون من الأحاديث طلبا لما في أيديهم ، فكانوا لا يألون جهدا في طول ما ملكوا أن يخملوا ذكر علي عليه السلام وولده ، ويطفئوا نورهم ، ويكتموا فضائلهم ومناقبهم وسوابقهم

[۲] الاختلاف في اللفظ والرد على الجهمية والمشيبة، ص ۴۲ حتى تحامى كثير من المحدثين أن يتحدثوا بها وعنوا بجمع

فضائل عمرو بن العاص ومعاوية كأنهم لا يريدونهما بذلك وإنما يريدونه

لازم به ذکر است که جعل حدیث در تنقیص مقام والای امیرالمومنین (علیه السلام) که جز با بالا بردن مقام خلفای سابق و دشمنان آن حضرت میسر نمی شد، در زمان بنی عباس؛ به خصوص متوکل ناصبی (متوفای ۲۴۷ هـ) که معاصر با متقدمین محدثین اهل سنت؛ از جمله ابن ابی شیبه، احمد بن حنبل، بخاری، مسلم و... بوده است نیز ادامه یافت.

محمد زاهد کوثری که از محققان مشهور اهل سنت است، در تحقیق کتاب ابن قتیبه دینوری، در پاورقی مطلب فوق می نویسد:

«متوکل عباسی نسبت به علی کرم الله وجهه انحراف داشت و به همین دلیل تمامی نواصب و منحرفین از ایشان، به سمت او گرایش پیدا کردند و فضایی برای آنها فراهم شد که به ترویج روایات خود پرداختند و این امر تا جایی پیش رفت که خوارج بعد از قرن ها که به خاطر بغض علی کرم الله وجهه مهجور بودند، نزد اهل حدیث آبرومند شدند.»<sup>۱</sup>

آنها آنقدر آبرومند شدند که حافظ ابن حجر آن ها را راستگو و دین دار شمرده و گفته است:

«بیشتر کسانی که ناصبی دانسته شده اند مشهور به صدق لهجه و تمسک به امور دینی اند، بر خلاف کسانی که به رفض توصیف شده اند که غالب آنها دروغگو هستند و در اخبار ورع ندارند.»<sup>۲</sup>

### نکاتی درباره ی سند روایات فضائل خلفا

اهل سنت هرچند می دانند و قبول دارند که روایات بسیاری در فضیلت خلفایشان جعل شده؛ اما با اعتماد به علم رجالشان، روایات غربالگری شده در فضیلت آنان توسط عالمانشان بر مبنای این علم رجال را صحیح می دانند.

بررسی تک تک این احادیث ساختگی، خارج از حوصله ی این کتاب است؛ اما در اینجا به اختصار به چند نکته در رابطه با اشکالات علم رجال اهل سنت اشاره می کنیم و سپس از باب نمونه، به نقد و بررسی چند روایت مهم و مشهور در رابطه با افضلیت خلفا می پردازیم.

[۱] الاختلاف في اللفظ والرد على الجهمية والمشبهة، ص ۴۱ وانحراف المتوكل عن علي كرم الله وجهه وتقريبه للمتحرفين عنه بعد رفع المحنة مما جعل للنواصب سوقاً تروج فيها أهواؤهم ومروياتهم عند كثير من أهل الحديث ، حتى أخذ يتقمص النواصب في أزياء أهل الحديث ، وأصبح رجال الخوارج في موضع التجلّة والتعويل في كتبهم مدى القرون بعد أن كانوا مهجورين لبغضهم علياً كرم الله وجهه

[۲] تهذيب التهذيب، ج ۸ ص ۴۱۰ فأكثر من يوصف بالنصب يكون مشهوراً بصدق اللهجة والتمسك بأمر الدين بخلاف من يوصف بالرفض فإن غالبهم كاذب ولا يتورع في الإخبار

**نکته ی اول:** طبق علم رجال اهل سنت، دشمنی با اهل بیت علیهم السلام جرح و قدحی برای راویان محسوب نشده و بسیاری راویانی که با اهل بیت علیهم السلام می جنگیدند و یا دشنامشان می دادند، اما از نظر رجالیون عامه ثقه به شمار می آیند و احادیثشان از نظر سندى صحیح شمرده می شود!

مانند حریر بن عثمان که شعیب الارنؤوط در مورد وی می نویسد:

«حریر بن عثمان الرحبی به شدت ناصبی بود، عمرو بن علی گوید: همواره علی علیه السلام را تنقیص می کرد و به او فحش می داد، و حافظ به حدیث او بود (!!). و در جای دیگر گوید: ثبت بود، ولی شدیداً به علی علیه السلام میتاخت، و با این حال، جمهور پیشوایان توثیقش کرده اند، و بخاری و مسلم نیز در صحیح هایشان از او روایت نقل کرده اند. و ذهبی در کتاب میزان الاعتدال گوید: متقن و ثبت، ولی مبتدع بود. و در کتاب الکاشف گوید: ثقه و ناصبی است. و در کتاب الدیوان گوید: ثقه است، ولی ناصبی مبغض بود.»<sup>۱</sup>

جالب اینکه، دکتر بشار عؤاد معروف، از محققین معاصر و از همکاران شعیب الارنؤوط، هنگامی که با توثیقات حریر بن عثمان توسط علمای عامه مواجه می شود، اظهار تعجب می کند و می نویسد:

«به خدا قسم در باورم نمی گنجد کسی که به امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام توهین و جسارت می کند، چگونه ممکن است ثقه و در صراط مستقیم باشد؟ از گزافه گویی ها به خدا پناه می برم.»<sup>۲</sup>

این موضوع آنقدر در نزد اهل سنت بی اهمیت است که ابوالحسن عجلی (متوفای ۲۶۱ هـ) که از عالمان رجال اهل سنت است، عمر بن سعد - قاتل امام حسین علیه السلام - را نیز ثقه دانسته است!<sup>۳</sup>

[۱] تحریر تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۳۸ وکان حریر بن عثمان الرحبی ناصیباً محترفاً، وقال عمرو بن علی: کان ینتقص علیاً وینال منه، وکان حافظاً لحدیثه، وقال فی موضع آخر: ثبتٌ شدید التحامل علی علی، ووثقه جمهور الأئمة، وأخرج له الشیخان فی "صحیحیهما"، وقال الذهبی فی "المیزان": "کان متقناً ثبتاً، لکنه مبتدع"، وقال فی "الکاشف": "ثقه وهو ناصبی"، وقال فی "الدیوان": "ثقه لکنه ناصبی مبغض"

[۲] تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۵ ص ۵۷۴ رقم ۱۱۷۵ قال العبد المسکین أبو محمد بشار عواد: والله لا أدري کیف یکون ثبتاً من کان شدید التحامل علی أمير المؤمنين علي بن أبي طالب، نعوذ بك اللهم من المجازفة.

[۳] معرفة الثقات، ج ۲ ص ۱۶۶ رقم ۱۳۴۳ عمر بن سعد بن أبي وقاص مدني ثقة كان يروي عن أبيه أحاديث وروى الناس عنه وهو الذي قتل الحسين قلت كان أمير الجيش ولم يبأشر قتله



در حالی که پیامبر ﷺ طبق روایات صحیح، دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) را جهنمی<sup>۱</sup> و منافق<sup>۲</sup> دانسته اند و از ویژگی های منافقین، دروغگویی است.<sup>۳</sup>

**نکته ی دوم:** از آنجایی که روایات فضائل خلفا را همان کسانی جعل کرده اند که ناصبی بوده و در نزد اهل سنت، ثقة به شمار می آیند (آن هم اغلب با توثیق حدسی از روی روایات خوشایند آن ها، نه توثیق حسی)<sup>۴</sup>؛ لذا در نقد این روایات باید از راه بررسی متن روایات و تعارضشان با روایات صحیح السند دیگر وارد شد، نه از راه بررسی سندی.

نمونه ی چنین احادیث ساختگی در فضیلت خلفا، حدیث «أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ سَيِّدَا كَهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ» و روایت «خَيْرُ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ» از زبان حضرت علی (علیه السلام) است که هر چند علمای اهل سنت طبق قواعد نادرست رجالی شان، سندشان را معتبر دانسته اند؛ اما با بررسی متن روایات، ساختگی بودن آنها روشن میشود.

[۱] «قسم به کسی که جانم در دست اوست، هیچ کس ما اهل بیت را دشمن نمی دارد جز اینکه خدا داخلش می کند در جهنم.» سلسله الأحادیث الصحیحة، ج ۵ ص ۶۴۳ ح ۲۴۸۸ «والذی نفسی بیده، لا بیغضنا أهل البيت أحد إلا أدخله الله النار» [۲] «از علی (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: قسم به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمود: ای علی! تو را دوست نمی دارد مگر مؤمن و دشمن نمی دارد تو را مگر منافق.» صحیح مسلم، ج ۱ ص ۸۶ ح ۷۸ «قال علی والذی فلق الحبة وبرأ النسمة إنه لعهد النبی الأمی إلی أن لا یحبنی إلا مؤمن ولا یبغضنی إلا منافق»

«ابو سعید خدری از رسول خدا ﷺ نقل کرده است که فرمود: هر کس ما اهل بیت را دشمن بدارد، منافق است.» فضائل الصحابة لابن حنبل، ج ۲ ص ۶۶۱ ح ۱۱۲۶ «عن أبي سعید الخدری قال قال رسول الله ﷺ من أبغضنا أهل البيت فهو منافق»

همچنین از ابو سعید خدری با سند صحیح (طبق نظر وصی الله بن محمد عباس) نقل شده است که گفت: «ما اهل مدینه، منافقان انصار را با بغضشان به علی (علیه السلام) می شناختیم.» فضائل الصحابة لابن حنبل، ج ۲ ص ۵۷۹ ح ۹۷۹ حدثنا عبد الله قال حدثني أبي قتنا اسود بن عامر قتنا إسرائيل عن الأعمش عن أبي صالح عن أبي سعید الخدری قال إنما كنا نعرف منافقي الأنصار بیغضهم علیا [۳] «رسول خدا ﷺ فرمود: نشانه ی منافق سه چیز است: هنگامی که سخن بگوید دروغ می گوید، هنگامی که وعده بدهد خلف وعده میکند و خیانت در امانت می کند.»

صحیح البخاری، ج ۱ ص ۲۱ ح ۳۳ و صحیح مسلم، ج ۱ ص ۷۸ ح ۵۹ «عن النبی قال آية المنافق ثلاث إذا حدث كذب وإذا وعد أخلف وإذا أؤتمن خان»

[۴] مجمع الزوائد حسين سليم أسد، ج ۱۸ ص ۵۴۸ وهذا كله يدل علي أن جل اعتمادهم في التوثيق والجرح إنما هو علي سبر حدیث الراوی.

## نقد و بررسی حدیث سیادت ابوبکر و عمر بر کهول اهل بهشت

مخالفین و دشمنان اهل بیت علیهم السلام در مقابل حدیث متواتر «الْحَسَنُ وَ الْأَحْسَنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ [وَأَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا]»<sup>۱</sup> حدیث «أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ سَيِّدَا كَهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ» را برای ابوبکر و عمر جعل نموده اند و بدین وسیله افضلیت امامان حسنین علیهم السلام و امیرالمومنین علیه السلام را که در ادامه ی آن حدیث مطرح شده، زیر سوال می بردند.

ما در پاسخ به این اشکال، ابتدا خلاصه ی پاسخ سایت "جامع فتاوی اهل سنت و جماعت" که از سایتهای مشهور استفتاء مخالفین است، به پرسشی در خصوص تعارض حدیث سیادت شیخین بر کهول اهل بهشت با حدیث جوان بودن اهل بهشت را ذکر و سپس آن را بررسی می کنیم.

خلاصه ی پاسخ این سایت چنین است:

۱. تعارضی بین این دو روایت وجود ندارد؛ زیرا منظور پیامبر صلی الله علیه و آله از «سیدا کهول اهل الجنة بودن ابوبکر و عمر» این است که آن دو، سیدا کهول مومنان دنیا هستند که در سن کهولیت از دنیا می روند و به صورت جوانی، وارد بهشت می شوند!

۲. چون اهل بهشت؛ از جمله انبیا و به خصوص نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله در بهشت به صورت جوان خواهند بود، و امکان ندارد که امام حسن و امام حسین علیهم السلام سرور آنان باشند، پس روشن می شود که منظور از حدیثهای "سیدا شباب اهل الجنة" و "سیدا کهول اهل الجنة" همان است که گفته شد!<sup>۲</sup>

پاسخ را در قالب چند نکته بیان می کنیم:

**نکته ی اول:** اگر منظور پیامبر صلی الله علیه و آله آنطور بود که پاسخگو مدعی شده، در آن صورت باید رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمودند: سیدا کهول یا شباب اهل الارض، نه الجنة!!

**نکته ی دوم:** امام حسن مجتبی علیه السلام در سن ۴۷ سالگی<sup>۳</sup> و امام حسین علیه السلام نیز در سن ۵۷ سالگی<sup>۴</sup> از دنیا رفته اند؛ لذا آن دو، در جوانی از دنیا نرفته اند و این قرینه ی قوی است بر اینکه منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله همان است که خودشان فرموده اند، نه آنطور که پاسخگوی وهابی مدعی شده.

[۱] سلسلة الأحادیث الصحيحة، ج ۲ ص ۴۲۳ رقم ۷۹۶

[۲] سایت جامع فتاوی اهل سنت و جماعت، شماره فتوی ۳۹۸۳

[۳] الأعلام للزركلي، ج ۲ ص ۱۹۹

[۴] الأعلام للزركلي، ج ۲ ص ۲۴۳

**نکته ی سوم:** بهشت چندین سرور دارد، همانطور که در همین حدیث "سیدا شباب اهل الجنة" از دو نفر از آنان نام برده و در حدیث دیگر به سیادت حضرت زهرا علیها السلام بر زنان اهل بهشت اشاره شده است؛ لذا از آنجایی که افضلیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله با دلیل قطعی ثابت شده، عموم کلام نبوی شامل خود حضرت نمیشود؛ مانند این آیه که خداوند می فرماید: ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ (زمر: ۶۲) که اگر عموم کلام، مطلقا شامل گوینده ی آن نیز باشد، لازم می آید که خداوند خالق خودش نیز باشد.

حضرت علی علیه السلام نیز در همین حدیث با قید "وَأَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا" از این عمومیت خارج می شود.

**نکته ی چهارم:** به عقیده ی شیعه، اهل بیت علیهم السلام؛ از جمله امام حسن و امام حسین علیهم السلام بر تمام انبیا بجز حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله برتری دارند و این حدیث، همین عقیده را ثابت می کند و دلیلی برای استبعاد وجود ندارد.

مضمون این اعتقاد شیعه در روایتی که اَلْبَانِي آن را تصحیح کرده نیز آمده است، آنجا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با اشاره به آل عبا علیهم السلام فرمودند: «ما [آل عبا] در روز قیامت در مکان واحدی هستیم.»<sup>۱</sup>

### جوان بودن اهل بهشت در روایات اهل سنت

از آنجایی که با پذیرش جوان بودن اهل بهشت، هر گونه راه فرار از پذیرش دلالت حدیث سیادت امام حسن و امام حسین علیهم السلام و برتری امیرالمومنین علیه السلام بر تمام اهل بهشت (غیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله) بر مخالفین بسته می شود؛ لذا ممکن است عده ای از آنان این مطلب را از اساس منکر شده و نپذیرند. از این رو لازم شد که این موضوع را نیز از روایات معتبر اهل سنت به اثبات برسانیم.

### روایت اول: اهل بهشت سی و سه ساله هستند!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «اهل بهشت داخل آن می شوند، در حالی که عریان هستند، بدن شان بی مو، صورتشان نورانی، موی سرشان پیچیده و چشم هایشان سرمه کشیده و همه آنها سی و سه ساله هستند.»  
این روایت را ترمذی در سننش نقل کرده و حسن دانسته و برنامه جوامع الکلم نیز حکم به حسن بودن سندش داده است.<sup>۲</sup>

[۱] سلسلة الأحادیث الصحيحة، ج ۷ ص ۹۴۲ ح ۳۳۱۹، إِنِّي، وَإِيَّاكَ، وَهَذِينَ، وَهَذَا الزَّاقِدُ - يعني: علياً - يوم القيامة في مكان واحد، يعني: فاطمة وولديها: الحسن والحسين رضي الله عنهم  
[۲] سنن الترمذی، ج ۴ ص ۶۸۲ ح ۲۵۴۵ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن / حدثنا أبو هريرة محمد بن فراس البصري حدثنا أبو داود حدثنا عمران أبو العوام عن قتادة عن شهر بن حوشب عن عبد الرحمن بن غنم عن معاذ بن جبل ان النبي صلی الله علیه و آله قال يدخل أهل الجنة الجنة جردا مردا مكحلين أبناء ثلاثين أو ثلاث وثلاثين سنة قال أبو عيسى هذا حديث حسن غريب

ألبانی در کتاب سلسله الأحادیث الصحيحة به این حدیث اشاره کرده و سپس گفته است:

«ترمذی تحسینش کرده و آن صحیح است با مجموع طرق و شواهدش و من آن را در کتاب "التعلیق الرغیب" بیان کرده ام. یادآوری: من این حدیث را در بعضی از تألیفاتم مانند "غایة المرام" تخریج کرده و آن را حسن دانسته ام، ولی الان با این حدیث صحیح به قوتش افزوده شد، با وجود آنچه که در تفسیر آیه ی ﴿إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنشَاءً﴾ آمد.»<sup>۱</sup>

### روایت دوم: جوانی اهل بهشت از بین نمی رود

حضرت رسول ﷺ فرمودند: «اهل بهشت بدنی کم مو و چهره ای بی مو و چشمانی سرمه کشیده دارند. جوانی شان از بین نمی رود و جامه هایشان فرسوده نمی شود.»

**سند اول:** ترمذی با سند حسن طبق حکم برنامه جوامع الکلم و خودش<sup>۲</sup> و ابو محمد الدارمی طبق نظر حسین سلیم اسد.<sup>۳</sup>

**سند دوم:** دارمی در سننش با حکم حسین سلیم اسد بر جید بودن سندش.<sup>۴</sup>

**سند سوم:** ضیاء مقدسی در صحیحش با حکم دکتر ابن دهیش بر حسن بودن سندش<sup>۵</sup>

[۱] سلسله الأحادیث الصحيحة، ج ۶ ص ۱۲۲۴ ح ۲۹۸۷ هذا و يشهد لمعنى حديث الترجمة عموم قوله صلى الله عليه وسلم: "يدخل أهل الجنة الجنة جدا مردا مکحلین ، بني ثلاث و ثلاثین". حسنه الترمذی، وهو صحیح بمجموع طرقه و شواهد، وقد بینت ذلك في "التعلیق الرغیب" (۴ / ۲۴۵) وتقدم بعضها برقم (۲۵۱۲). (تنبيه): كنت خرجت الحديث في بعض مؤلفاتي مثل "غایة المرام" (ص ۲۱۵ - ۲۱۶) محسنا إياه، والآن فقد ازداد قوة بهذا الحديث الصحيح، مع ما جاء في تفسیر (إنا أنشأناهن إنشاء). [۲] سنن الترمذی، ج ۴ ص ۶۷۹ ح ۲۵۳۹ حدثنا محمد بن بشار وأبو هشام الرفاعي قالوا حدثنا معاذ بن هشام عن أبيه عن عامر الأحول عن شهر بن حوشب عن أبي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أهل الجنة جرد مرد كحل لا يفنى شباههم ولا تبلى ثيابهم قال أبو عيسى هذا حديث حسن غريب

[۳] سنن الدارمی، ج ۳ ص ۱۸۶۶ ح ۲۸۶۸

[۴] سنن الدارمی، ج ۳ ص ۱۸۶۱ ح ۲۸۶۳ قال حسین سلیم إسد: إسناده جيد / أخبرنا أبو عاصم عن سعدان الجهني عن أبي مجاهد حدثنا أبو مدله انه سمع أبا هريرة يقول قلنا يا رسول الله الجنة ما بناؤها قال لبننة من ذهب ولبننة من فضة ملاطهما المسك الأذفر وحبساؤها الياقوت واللؤلؤ وترابها الرعفران من يدخلها يخلد فيها ينعم لا يبؤس لا يفنى شباههم ولا تبلى ثيابهم

[۵] الأحادیث المختارة، ج ۷ ص ۲۶۵-۲۶۷ ح ۲۷۱۷ وأخبرنا يوسف بن هبة لله بن محمود بن الطفيل بالقاهرة أن محمد بن عمر بن يوسف أخبرهم قراءة عليه أبنا أبو نصر محمد ابن محمد بن علي قال قرئ على أبي بكر محمد بن عمر بن علي ثنا أبو بكر عبد الله بن أبي داود ثنا محمود بن خالد وعباس بن الوليد قالوا ثنا عمر عن الأوزاعي عن هارون بن رباب عن أنس بن مالك قال

## روایت سوم: پیر زنان به بهشت نمی روند

روزی پیر زنی به خدمت پیامبر ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله، دعا کنید که خداوند مرا به بهشت داخل کند. آن حضرت ﷺ به مزاح فرمودند: «لَا تَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَجُوزٌ» یعنی: زن پیر به بهشت داخل نمی شود. پیرزن گریان شد؛ پس پیامبر ﷺ فرمودند: بله، زن پیر در حالت پیری به بهشت داخل نمی شود، بلکه نخست جوان می شود و سپس داخل بهشت می شود. آیا آیه ی قرآن را نخوانده ای که می فرماید: ﴿إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا﴾ (واقعه: ۳۵ و ۳۶) یعنی: «که ما آنان را با آفرینشی ویژه آفریدیم؛ پس آنان را همواره دوشیزه قرار داده ایم.»

این روایت را البانی در کتاب سلسلة الأحادیث الصحيحة آورده است.<sup>۱</sup>

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يبعث أهل الجنة على صورة آدم في ميلاد ثلاثة وثلاثين سنة جردا مردا مكحلين ثم يذهب بهم إلى شجرة في الجنة فيكتبون فيها لا تبلى ثيابهم ولا يفنى شبابهم هارون بن أبي داود الحبطي عن أنس إسناده حسن [۱] سلسلة الأحاديث الصحيحة، ج ۶ ص ۱۲۲۱ ح ۲۹۸۷ إن الجنة لا تدخلها عجوز

## نقد و بررسی حدیث اعتراف امیرالمومنین (علیه السلام) به برتری خلفا در منبر کوفه

ابن تیمیه ادعا کرده که به تواتر با بیش از هشتاد وجه از حضرت علی (علیه السلام) نقل شده است که بر منبر کوفه فرمودند: «بهترین این امت بعد از پیامبرش، ابوبکر است و سپس عمر»<sup>۱</sup>

در پاسخ به این ادعا، چند نکته گفتنی است:

### نکته ی اول: این روایت از کمتر از ده نفر نقل شده و لذا تواتری در کار نیست!

با تحقیقی که در کتب اهل سنت انجام دادیم، در نهایت به این نتیجه رسیدیم که این حدیث گاه با قید منبر کوفه (با الفاظ مختلف) و گاه بدون ذکر آن (با الفاظ و قرآینی که نشان می دهد به منبر کوفه مربوط است)، مجموعاً از کمتر از ده نفر نقل شده که بجز طریق عبد خیر بن یزید الهمدانی و أبو جحیفه (وهب بن وهب السوایی) عمده طرق آن، منفردند و اشکال سندی دارند.

این حدیث با قید و بدون قید منبر کوفه، مجموعاً از شش نفر با سند معتبر نقل شده است که عبارتند از:

۱ و ۲. عبد خیر و ابو جحیفه.

۳. نزال بن سبره: با سند حسن در کتاب فضائل الصحابه احمد.

۴. عبدالله بن سلمه: روایت ابن ماجه با سند معتبر. البته این روایت قید منبر کوفه را ندارد. ابن عساکر دو روایت با سندهای نسبتاً معتبر نقل کرده که در یکی وی قید می کند که حضرت علی (علیه السلام) روی منبر این سخن را فرمود.

۵. علقمه بن قیس: روایت احمد در مسند با سند صحیح یا قوی.

۶. ابو موسی اشعری: روایت طبرانی با سند حسن.

لذا با این حساب، خبری از تواتری که ابن تیمیه ادعا کرده (۸۰ طریق) نیست و پیروانش چشم و گوش بسته، سخن او را تکرار می کنند!

یکی از پیروان مکتب سقیفه در مفصل ترین تحقیقی که روی طرق این حدیث انجام داده، در نهایت به این نتیجه رسیده است که این حدیث از ۲۹ نفر از تابعین و ۷ نفر از صحابه از امیرالمومنین (علیه السلام) نقل شده است!

[۱] منهاج السنة النبویة، ج ۱ ص ۳۰۸ وقد تواتر عنه أنه كان يقول على منبر الكوفة خير هذه الأمة بعد نبیها أبو بكر ثم عمر

روی ذلك عنه من أكثر من ثمانین وجهاً

اما باید توجه داشت که:

**اولا:** این تحقیق، شامل هر حدیثی با مضمون متن کلام نسبت داده شده به حضرت علی علیه السلام در منبر کوفه است!! در حالی که ما به دنبال بررسی صحت و سقم رویدادی هستیم که امیرالمومنین علیه السلام در منبر کوفه در میان خطبه ای، این سخن را فرموده باشند؛ چون تنها آنچه که تواتر را در این حدیث می تواند محقق سازد، اشتراک راویان در زمان و حداقل در مکان ایراد این کلام است. و الا نقل این سخن از حضرت در مکانها و زمان های دیگر، جزء احادیث آحاد است؛ مانند حدیثی که از محمد بن حنفیه نقل شده که مربوط به گفتگوی خصوصی است.

برای این که موضوع روشن شود، مثالی می زنم. فرض کنید سه نفر نزد قاضی می روند و شهادت می دهند که با چشمان خودشان دیدند که آقای زید در پارک الف شهر تهران با خانمی به نام اسماء زنا کرد! اگر نفر چهارم نیز همین شهادت را بدهد با این تفاوت که بگوید در پارک ب این اتفاق افتاد، در این صورت نه تنها شهادتشان قبول نمی شود، بلکه به دستور قاضی هر چهار شاهد شلاق می خورند! حتی قید زمان نیز در شهادت مهم است؛ چرا که اگر هر چهار شاهد بگویند که این اتفاق در پارک الف شهر تهران افتاد با این تفاوت که سه شاهد اول بگویند در روز جمعه این اتفاق افتاد و شاهد چهارم بگوید این اتفاق مربوط به روز شنبه است، در این صورت نیز هر چهار شاهد حد می خورند!

بنابراین برای ثبوت ادعای ابن تیمیه مبنی بر تواتر این قضیه، می بایست روایاتی را مورد استناد قرار داد که قید کرده باشند حضرت در منبر کوفه این کلام را فرموده و شاید حتی لازم باشد که راویان زمان ایراد آن را نیز قید کرده باشند. هر چند در کتب مصطلح الحدیث شرط نشده باشد؛ مانند واقعه ی غدیر خم و حدیث غدیر که راویان، مکان و زمان صدور سخن را قید کرده اند.

**ثانیا:** در این تحقیق نام هشت نفر از کسانی لیست شده که سال ها بعد از شهادت امیرالمومنین علیه السلام به دنیا آمده اند و یا جزء کسانی بوده اند که ثابت شده از حضرت علی علیه السلام حدیثی شنیده اند! راویانی مانند:

۱. ابراهیم نخعی: متولد سال ۴۶ هـ!

۲. ابو اسحاق سبعی: متولد سال ۳۳ هـ که گفته شده تنها امیرالمومنین علیه السلام را دیده و از ایشان حدیث شنیده است. جالب تر اینکه وی این حدیث را با واسطه نیز نقل کرده است!

۳. شعبی: ابن عساکر این روایت را به صورت معنعن از شعبی از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است. بنا بر نظر علمای اهل سنت، شعبی حدیثی از حضرت علی علیه السلام شنیده است. از سوی دیگر، همین روایت را شعبی با ذکر واسطه هایی نقل کرده؛ لذا خود شعبی این کلام را از حضرت علی علیه السلام شنیده است!

۴. قاضی شریک بن عبدالله: لالکائی این روایت را از وی نقل کرده؛ اما او به صورت مرسل روایت را به حضرت علی (علیه السلام) نسبت داده؛ زیرا وی حدود چهل سال بعد از شهادت امیرالمومنین (علیه السلام) به دنیا آمده است.  
 ۵. طلحه بن مصرف: ابن عساکر این روایت را از وی نقل کرده؛ اما او به طور قطع حضرت علی (علیه السلام) را ندیده است!

۶. عبدالرحمن بن الاصبهانی: روایت را ابن عدی نقل کرده که علاوه بر اشکال رجالی، انقطاع نیز دارد؛ زیرا عبدالرحمن بن الاصبهانی از حضرت علی (علیه السلام) حدیث نشنیده است.

۷. هارون بن سلمان الفراء: دولابی این روایت را از طریق ابو نعیم فضل بن دکین از وی نقل کرده؛ اما با توجه به اینکه ابونعیم (شاگرد هارون) متولد سال ۱۳۰ هـ است، روشن می شود که سند روایت انقطاع دارد؛ زیرا بین تولد شاگرد راوی این روایت و شهادت حضرت علی (علیه السلام) در سال ۴۰ هـ، ۹۰ سال فاصله است!

۸. وهب بن اسماعیل: وی شیخ عبدالله بن سعید الاشحج است که روایت را با دو واسطه از طریق عبد خیر نقل کرده؛ اما محقق وهابی به اشتباه این راوی را هم جزء کسانی حساب کرده که پای منبر حضرت علی (علیه السلام) این سخن را از ایشان شنیده است!!

**ثالثاً:** بیشتر طرق این حدیث که محقق وهابی نام راویانش را لیست کرده، اشکال سندی دارند و صدور این سخن از آنان ثابت نمی شود که اجمالاً بیان می کنیم:

ابوهریره: خطیب بغدادی با سند ضعیف طبق حکم بشار عواد معروف.

انس بن مالک: ابن عساکر با سند موضوع.

عبدالله بن عباس: ابن حبان و ابن المقرئ با سند ضعیف.

ابو سعید خدری: روایت وی مربوط به گفتگوی خصوصی است و سندش هم ضعیف است.

ابو حازم: وی ظاهراً مجهول است و سند روایت ابن عساکر که به وی می رسد، معتبر نیست.

ابو حکیمه: در سندش راوی مجهول الحال وجود دارد.<sup>۱</sup>

[۱] الکنی والأسماء، ج ۱۶ ص ۱۰۳۳-۱۰۳۴ ح ۱۳۰۶ تحقیق سلیمان بن سعید بن مرزبن عسیری: فی الروایة من لم یتضح



ابو مجلز: سند روایتش را محقق کتاب الطیوریات<sup>۱</sup> تضعیف کرده است.

ابو مخلد: که در واقع همان ابو مجلز است؛ زیرا سند روایت ابن عساکر، همان سند دولابی است که گفتیم ضعیف است.

ابو هلال العتکی: روایت وی را ابن عساکر یکبار به صورت گفتگوی خصوصی نقل کرده که خارج از بحث منبر کوفه است و بار دیگر نیز با سند دیگری که در اواخرش مشترک با سند قبلی است نقل کرده که مربوط به منبر است. این روایت از طریق خالد بن سلمه بن عاص که از نواصب بوده از پسر ابو موسی اشعری (ابو برده) از ابو هلال العتکی که ظاهراً مجهول است نقل شده است.

حارث: روایت را ابن عساکر با این طریق نقل کرده که سندش ضعیف است.

زر بن حبیب: روایت را ابو نعیم با سند ضعیف از وی نقل کرده است.

زید بن وهب: روایت را ابن عساکر با سند ضعیف از وی نقل کرده است.

سوید بن غفله: روایت را ابن عساکر با سند ضعیف از وی نقل کرده است.

قاضی شریح: روایت را خطیب بغدادی با سند ضعیف از وی نقل کرده است.

عبدالرحمن بن ابی لیلی: روایت را ابو نعیم اصفهانی از طریق داود بن زبرقان کذاب نقل کرده است!

علی بن ربیعہ الوالبی: عبدالله بن احمد در السنة با سند ضعیف.

علی بن شعبه: همان علی بن ربیعہ است و سند نیز همان سند عبدالله بن احمد است.

عزیز بن مکنف: روایت دارقطنی با سند موضوع از طریق سیف بن عمر کذاب.

مسعده البجلی: روایت ابن عساکر با سند ضعیف. خود این راوی نیز مجهول است.

این لیست مجموعاً شد ۱۹ اسم و در حقیقت ۱۷ نفر که هیچ کدام معتبر نیست!

### نکته ی دوم: روایات ابوجحیفه باهم تعارض دارند!

گفتیم که مهمترین طرق این روایت، به ابو جحیفه و عبد خیر بر می گردد؛ اما روایات ابوجحیفه با یکدیگر تعارض جدی دارند که در اصل صدور این سخن، تشکیک وارد می کند.

[۱] الطیوریات در ج ۱ ص ۹۹ ح ۸۰

ابو جحیفه ادعا می کند که این حدیث را وقتی که امیرالمومنین (علیه السلام) در بالای منبر کوفه فرموده، شنیده است؛ اما متن روایاتش با یکدیگر نمی خوانند و گاه یکدیگر را نقض می کنند:

**روایت یکم:** بیان این سخن در منبر به همه. نظر شعیب الارنؤوط: <sup>۱</sup> إسناده قوی.

**روایت دوم:** بیان این سخن در منبر بعد از پرسش حضرت و پاسخ ابو جحیفه! نظر ارنؤوط: <sup>۲</sup> إسناده قوی.

**روایت سوم:** بیان این سخن خطاب به ابو جحیفه! نظر ارنؤوط: <sup>۳</sup> إسناده صحیح.

**روایت چهارم:** بیان این سخن به ابو جحیفه در جای دیگر! <sup>۴</sup> با سند صحیح طبق برنامه جوامع الکلم.

[۱] مسند أحمد بن حنبل، ج ۱ ص ۱۰۶ ح ۸۳۷ تعليق شعيب الأرئوط: إسناده قوي / حدثنا عبد الله ثنا منصور بن أبي مزاحم ثنا خالد الزيات حدثني عون بن أبي جحيفة قال: كان أبي من شرط علي رضي الله عنه وكان تحت المنبر فحدثني أبي انه صعد المنبر يعني عليا رضي الله عنه فحمد الله تعالى وأثنى عليه وصلى على النبي صلى الله عليه وسلم وقال خير هذه الأمة بعد نبينا أبو بكر والثاني عمر رضي الله عنه وقال يجعل الله تعالى الخير حيث أحب

[۲] مسند أحمد بن حنبل، ج ۱ ص ۱۰۶ ح ۸۳۴ تعليق شعيب الأرئوط: إسناده قوي / حدثنا عبد الله حدثني أبو صالح هدية بن عبد الوهاب بمكة ثنا محمد بن عبيد الطنافسي ثنا يحيى بن أيوب البجلي عن الشعبي عن وهب السوائي قال خطبنا على رضي الله عنه فقال من خير هذه الأمة بعد نبينا فقلت أنت يا أمير المؤمنين قال لا خير هذه الأمة بعد نبينا أبو بكر ثم عمر رضي الله عنه وما نبعد ان السكينة تنطق على لسان عمر رضي الله عنه

[۳] مسند أحمد بن حنبل، ج ۱ ص ۱۰۶ ح ۸۳۵ تعليق شعيب الأرئوط: إسناده صحيح على شرط مسلم رجاله ثقات رجال الشيخين غير منصور بن عبد الرحمن فمن رجال مسلم / حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا إسماعيل بن إبراهيم أنبأنا منصور بن عبد الرحمن يعني الغداني الأشل عن الشعبي حدثني أبو جحيفة الذي كان على يسميه وهب الخير قال قال علي رضي الله عنه يا أبا جحيفة ألا أخبرك بأفضل هذه الأمة بعد نبينا قال قلت بلى قال ولم أكن أرى ان أحدا أفضل منه قال أفضل هذه الأمة بعد نبينا أبو بكر وبعد أبي بكر عمر رضي الله عنه وبعدهما آخر ثالث ولم يسمه

[۴] المعجم الأوسط، ج ۲ ص ۲۷۲ ح ۱۹۵۹ با سند صحيح / در برنامه ی الجامع الكبير، متن روایت به صورت کامل نقل شده و ما متن کامل را از برنامه جوامع الکلم نقل کردیم. در فایل پی دی اف، محقق در پاورقی به متن ساقط شده از روایت، اشاره کرده است. / حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَمْرٍو الْقَطْرَانِيُّ، قَالَ: نَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْوَاسِطِيُّ، قَالَ: نَا هُشَيْمٌ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ سَالِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ عَامِرًا الشَّعْبِيَّ، يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبَا جُحَيْفَةَ يَقُولُ: دَخَلْتُ عَلَى عَلِيٍّ فَقُلْتُ: يَا أَفْضَلَ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا، فَقَالَ: "مَهْلًا يَا أَبَا جُحَيْفَةَ أُخْبِرْكَ بِأَفْضَلِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا؟" قُلْتُ: نَعَمْ، يَا أَبِي وَأُمِّي، قَالَ: "أَبُو بَكْرٍ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا جُحَيْفَةَ، أُخْبِرْكَ بِأَفْضَلِ الْأُمَّةِ بَعْدَ أَبِي بَكْرٍ؟" قُلْتُ: نَعَمْ، يَا أَبِي وَأُمِّي أَنْتَ، قَالَ: "عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ" قَالَ: "يَا أَبَا جُحَيْفَةَ، أُخْبِرْكَ بِأَفْضَلِهَا بَعْدَ عُمَرَ؟" قُلْتُ: نَعَمْ، يَا أَبِي وَأُمِّي، قَالَ: "رَجُلٌ آخَرٌ، لَمْ يُسَمِّهِ"

[۵] **بررسی سند روایت:** أحمد بن عمرو القطراني: ثقة / الحسن بن علي الواسطي: ثقة / هشيم بن بشير السلمی: ثقة /

إسماعيل بن سالم الأسدي: ثقة ثبت / عامر الشعبي: ثقة

با چشم پوشی از اضافات و اختلافاتی که در متن کلام نسبت داده شده به حضرت علی (علیه السلام) وجود دارد، به وضوح روشن است که احادیث بیان این سخن در منبر (حدیث دوم)، با حدیث چهارم در تضاد است؛ زیرا در حدیث دوم، حضرت علی (علیه السلام) از مردم می پرسد که افضل امت بعد از پیامبرش ﷺ چه کسی است؟ ابوجحیفه پاسخ می دهد: شما ای امیرالمومنین. اما امیرالمومنین (علیه السلام) نظر او را رد کرده و سپس آن سخن را می فرماید! اما در حدیث چهارم می بینیم که ابوجحیفه انگار تاکنون این مطلب را از حضرت امیر نشنیده و لذا می گوید که وقتی وارد بر حضرت امیر شدم، ایشان را با عنوان افضل هذه الامة بعد نبیها مخاطب قرار دادم؛ اما آن حضرت نظرم را رد کرده و سپس آن سخن را فرمودند!

اگر تقدم و تأخر زمانی این دو حدیث را عوض کنیم نیز همین اشکال و تعارض به حال خود باقی می ماند!

### نکته ی سوم: خلفا صلاحیت افضلیت را نداشتند!

گفتیم که شروط افضلیت: سرآمد بودن در علم، شجاعت، عدالت و ایمان است؛ اما هیچ اثر و خبری از این ویژگی ها حتی در حدیث یک مسلمان عادی نیز در خلفا وجود نداشته است.<sup>۱</sup> با این حال با چه حساب و ملاکی این افراد به عنوان افضل امت معرفی شده اند؟!

### نکته ی چهارم: افضلیت حضرت علی (علیه السلام) ثابت است!

بر اساس آیات قرآن و روایات معتبر اهل سنت و نظر بزرگان صحابه؛ از جمله امام حسن مجتبی (علیه السلام) در روز شهادت امیرمومنان (علیه السلام)، ثابت شد که حضرت علی (علیه السلام) بدون شک افضل صحابه بودند.

### نکته ی پنجم: نظر منفی امیرالمومنین (علیه السلام) نسبت به خلفا

این روایت در حالی بی شرمانه از جانب بعضی راویان ساخته و پرداخته شده و به حضرت علی (علیه السلام) نسبت داده شده است که آن حضرت نسبت به خلفا نظر منفی داشته اند و صراحتاً ابراز کرده اند.

**روایت یکم:** حضرت علی (علیه السلام)، ابوبکر و عمر را دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خائن می داند!

مسلم در صحیحش روایت کرده است که عمر بن خطاب روزی در ایام خلافتش رو به عباس بن عبدالمطلب و حضرت علی (علیه السلام) کرد و گفت:

[۱] ما به تفصیل در کتاب «خلفا از نگاهی دیگر» با استناد به روایات معتبر عامه این ادعا را اثبات کرده ایم.

«وقتی رسول خدا ﷺ وفات یافت، ابوبکر گفت: من ولی رسول خدا ﷺ هستم؛ پس شما دو نفر (علی و عباس عموی پیامبر) آمید تا میراث پسر برادرت (رسول الله) و [تو ای علی] میراث زنت از پدرش را طلب کنید؛ پس ابوبکر از پیامبر ﷺ نقل کرد که فرمود: ما انبیاء از خودمان ارث باقی نمی گذاریم جز صدقه.

پس شما دو نفر (علی و عباس) نظرتان این بود که ابوبکر دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خائن بود و خدا می داند که او راست گفت و تابع حق بود. پس چون ابوبکر فوت شد، من ولی رسول خدا ﷺ و ولی ابوبکر شدم؛ اما نظر شما این بود که من دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خائن هستم؛ ولی خدا میداند که من راست میگفتم و درستکار، راشد و تابع حق بودم.»<sup>۱</sup>

جالب اینکه بخاری از آوردن این حدیث به طور کامل، احساس خطر کرده و به جای عبارت «کاذبا آثما غادرا خائنا» از عبارت «کذا و کذا» استفاده کرده است.<sup>۲</sup>

از آنجایی که حضرت علی (علیه السلام) و عباس، ابوبکر و عمر را دروغگو، گنهگار، حيله گر و خیانتکار می دانستند، به حدیث ابوبکر و شهادت عمر اعتماد نکردند و بعد از آنکه عثمان به خلافت رسید، به نزد او رفتند و میراث پیامبر ﷺ را مطالبه کردند!<sup>۳</sup>

### روایت دوم: امیرالمومنین (علیه السلام) خلفا را غاصب خلافت می دانند!

[۱] صحیح مسلم، ج ۳ ص ۱۳۷۸ ح ۱۷۵۷ ثم نشد عباسا وعلیا بمثل ما نشد به القوم اتعلمان ذلك قالنا نعم قال فلما توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم قال أبو بكر أنا ولي رسول الله صلى الله عليه وسلم فجتئنا تطلب ميراثك من بن أخيك ويطلب هذا ميراث امرأته من أيتها فقال أبو بكر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما نورث ما تركنا صدقة فرأيتما كاذبا آثما غادرا خائنا والله يعلم إنه لصادق بار راشد تابع للحق ثم توفي أبو بكر وأنا ولي رسول الله صلى الله عليه وسلم وولي أبي بكر فرأيتما كاذبا آثما غادرا خائنا والله يعلم إنني لصادق بار راشد تابع للحق فوليتهما

[۲] صحیح البخاری، ج ۵ ص ۲۰۴۹ ح ۵۰۴۳ ثم توفي الله نبيه صلى الله عليه وسلم فقال أبو بكر أنا ولي رسول الله فقبضها أبو بكر يعمل فيها بما عمل به فيها رسول الله صلى الله عليه وسلم وأنتم حينئذ وأقبل على علي وعباس تزعمان أن أبا بكر كذا وكذا والله يعلم أنه فيها صادق بار راشد تابع للحق ثم توفي الله أبا بكر فقلت أنا ولي رسول الله صلى الله عليه وسلم وأبي بكر فقبضتها سنتين أعمل فيها بما عمل رسول الله صلى الله عليه وسلم وأبو بكر ثم جئتماني وكلمتكما واحدة وأمركما جميع

[۳] مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۳۸ و ۲۳۹ ح ۷۷ قال الارنؤوط: إسناده صحيح على شرط مسلم / حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَمَّادٍ، حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ زَجَّاءَ، عَنْ عُمَيْرِ مَوْلَى الْعَبَّاسِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَاسْتُخْلِيفَ أَبُو بَكْرٍ، خَاصَمَ الْعَبَّاسُ عَلِيًّا فِي أَشْيَاءَ تَرَكَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: شَيْءٌ تَرَكَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَلَمْ يَحْرُكْهُ فَلَا أَحْرُكْهُ. فَلَمَّا اسْتُخْلِيفَ عُمَرُ اخْتَصَمَا إِلَيْهِ، فَقَالَ: شَيْءٌ لَمْ يَحْرُكْهُ أَبُو بَكْرٍ فَلَسْتُ أَحْرُكْهُ، قَالَ: فَلَمَّا اسْتُخْلِيفَ عُثْمَانُ اخْتَصَمَا إِلَيْهِ، قَالَ: فَاسْتَكْت عُثْمَانُ وَنَكَسَ رَأْسَهُ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَخَشِيتُ أَنْ يَأْخُذَهُ، فَضَرَبْتُ يَدِي بَيْنَ كَيْفِي الْعَبَّاسِ، فَقُلْتُ: يَا أَبَتِ، أَقْسَمْتُ عَلَيْكَ إِلَّا سَلَّمْتَهُ لِعَلِيٍّ، قَالَ: فَسَلَّمْتَهُ لَهُ.

عمر بن شبه نمیری (متوفای ۲۶۲ هـ) و طبری با اسانید معتبر روایتی طولانی درباره ی ماجراهای شورای شش نفره نقل کرده اند که پرده از بسیاری از حقایق آن بر می دارد؛ از جمله در قسمتی از این روایت آمده است که بعد از تسلیم خلافت به عثمان توسط عبد الرحمن بن عوف، بعد از رد سیره ی ابوبکر و عمر توسط امیرالمومنین (علیه السلام) و قبول آن توسط عثمان، امیرالمومنین (علیه السلام) خطاب به عبدالرحمن بن عوف فرمودند: ((برای مدتی دراز به او گذاشتی. این اولین روزی نیست که علیه ما همدست شدید؛ ﴿ پس صبری نیکو میکنم و بر آنچه توصیف می کنید، از خداوند یاری می خواهم. ﴾ (یوسف: ۱۸) به خدا قسم، عثمان را خلیفه کردی تا آن را به تو بازگرداند و خدا ﴿ هر روز به کاری است. ﴾ (الرحمن: ۲۹). پس عبد الرحمن گفت: ای علی، بد گمان نباش؛ چرا که من نظر کرده ام و با مردم مشورت کرده ام؛ آن ها کسی را با عثمان برابر نمی گیرند.

پس علی (علیه السلام) خارج شد، در حالی که می فرمود: این نامه به سر خواهد رسید ... و فرمود: «مردم به قریش می نگرند و قریش به همدیگر می نگرد و می گوید: اگر بنی هاشم بر شما خلافت یابند، هرگز از میانشان خارج نمی شود، ولی اگر در غیر آن ها از قریش باشد، آن را در میان خودتان دست به دست می برید.»<sup>۱</sup>

سند روایت ابن شبه نمیری را عبد الله الدوبیش در تحقیقش تصحیح کرده.<sup>۲</sup> طبری نیز در تاریخش این روایت را با پنج سند که سه طریقیش معتبر است، نقل کرده.<sup>۳</sup>

**روایت سوم:** کراهت امیرالمومنین (علیه السلام) از دیدن عمر، مستبد دانستن ابوبکر و دفن شبانه ی همسرش.

بخاری و مسلم در صحیحشان از عائشه روایت کرده اند که گفت:

«... وقتی فاطمه (علیها السلام) متوجه این امر شد، بر ابوبکر غضبناک شد و با او قهر کرد و سخنی با وی نگفت تا از دنیا رفت. فاطمه (علیها السلام) بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شش ماه زندگی کرد.

[۱] وَحَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُفَيْهَ، قَالَ: حَدَّثَنَا نَافِعٌ، أَنَّ عَبْدِ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَخْبَرَهُ ... فَقَالَ عَلِيُّ: حَبُوتُهُ حَبُوتُ دَهْرٍ، لَيْسَ هَذَا أَوَّلَ يَوْمٍ تَطَاهَرْتُمْ فِيهِ عَلَيْنَا، (( فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَيَّ مَا تَصِفُونَ ))، وَاللَّهُ مَا وَابَّتْ عُثْمَانَ إِلَّا لِيَرُدَّ الْأَمْرَ إِلَيْكَ، وَاللَّهُ (( كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ))، فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ: يَا عَلِيُّ، لَا تَجْعَلْ عَلَيَّ نَفْسِكَ سَبِيلًا، فَإِنِّي قَدْ نَظَرْتُ وَشَاوَرْتُ النَّاسَ فَإِذَا هُمْ لَا يَعْذِلُونَ بِعُثْمَانَ، فَخَرَجَ عَلَيَّ وَهُوَ يَقُولُ: سَيَبْلُغُ الْكِتَابُ أَجَلَهُ ... فَقَالَ عَلِيُّ: إِنَّ النَّاسَ يَنْظُرُونَ إِلَيَّ قَرِيْشٍ، وَقَرِيْشٌ تَنْظُرُ إِلَيَّ بَيْتِيهَا، فَتَقُولُ: إِنَّ وَلِيَّ عَلَيْنَا بَنُو هَاشِمٍ لَمْ تَخْرُجْ مِنْهُمْ أَبَدًا وَإِنْ كَانَتْ فِي غَيْرِهِمْ مِنْ قَرِيْشٍ تَدَاوَلْتُمُوهَا بَيْنَكُمْ

[۲] أخبار المدينة (المجلد السادس)، ج ۳ ص ۱۴۰-۱۴۷ قال الدوبيش: صحيح رجاله ثقات و رواه ابن سعد

[۳] تاریخ الطبری، ج ۲ ص ۵۸۰-۵۸۳ قبلا در فصل سوم، در بحث سخن مقداد به بررسی اسانید این روایت پرداختیم.

هنگامی که فاطمه علیها السلام وفات کرد، همسرش علی علیه السلام او را در شب دفن کرد و ابوبکر را خبر نکرد و خودش بر او نماز خواند.

تا زمانی که فاطمه علیها السلام زنده بود، علی علیه السلام دارای وجهه و آبرویی در نزد مردم بود. هنگامی که [حضرت] فاطمه علیها السلام وفات یافت، مردم از او رو برمی گرداندند.

پس طلب بیعت و مصالحه با او کرد و علی علیه السلام در آن مدت بیعت نکرده بود. پس علی علیه السلام کسی را به نزد ابوبکر فرستاد و گفت: بیا نزد ما و کسی را که از دیدن او کراهت داریم همراه خود نیاور و منظورش عمر بود. عمر گفت: به خدا قسم به تنهایی نزد آنها داخل نمی شوی. ابوبکر گفت: احتمال این نیست که کاری با من داشته باشند؛ به خدا قسم، نزد آنها می روم. پس ابوبکر بر آنها داخل شد. علی علیه السلام بر آنها شاهد و گواه گرفت و گفت: ما فضل تو را و آنچه را که خداوند به تو داده است شناختیم؛ و خیری را برای تو آرزو نکرده ایم مگر اینکه خدا آن را به تو داده است؛ و اما تو در امر خلافت، بر ما استبداد کردی ...»<sup>۱</sup>

**تذکر:** از آنجایی که این روایت، از عائشه دختر ابوبکر نقل شده (شاهد من اهلهای)، لذا آنچه را که برضد پدرش گفته، می پذیریم؛ اما آنچه را که به نفع او گفته، صرفاً ادعا حساب می کنیم.

### روایت چهارم: مخالفت امیرالمومنین علیه السلام با خلافت ابوبکر.

بخاری در صحیحش از عمر بن خطاب روایت کرده است که گفت:

«زمانی که رسول الله صلی الله علیه و آله وفات یافت، انصار با ما مخالفت کردند و برای تعیین خلیفه ای جدید در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و نیز علی علیه السلام، زبیر و همراهانشان با ما مخالفت کردند ...»<sup>۲</sup>

### روایت پنجم: مخالفت امیرالمومنین علیه السلام با خلافت عمر.

«عایشه گوید: هنگامی که ابوبکر در آستانه ی مرگ قرار گرفت، عمر را جانشین خودش قرار داد؛ پس

[۱] صحیح البخاری، ج ۴ ص ۱۵۴۹ ح ۳۹۹۸ و صحیح مسلم، ج ۳ ص ۱۳۸۰ ح ۱۷۵۰ «عن عروة عن عائشة ... فوجدت فاطمة علی أبي بكر في ذلك فهجرته فلم تكلمه حتى توفيت وعاشت بعد النبي صلى الله عليه وسلم ستة أشهر فلما توفيت دفنها زوجها علي ليلا ولم يؤذن بها أب بكر وصى عليها وكان لعلي من الناس وجه حياة فاطمة فلما توفيت استنكر علي وجوه الناس فالتمس مصالحة أبي بكر ومبايعته ولم يكن يبائع تلك الأشهر فأرسل إلى أبي بكر أن اتنا ولا يأتنا أحد معك كراهية لمحضر عمر فقال عمر لا والله لا تدخل عليهم وحدك فقال أبو بكر وما عسيتهم أن يفعلوا بي والله لا تئينهم فدخل عليهم أبو بكر فتنشهد علي فقال إنا قد عرفنا فضلك وما أعطاك الله ولم نفس عليك خيرا ساقه الله إليك ولكنك استبددت علينا بالأمر ...»

[۲] صحیح البخاری، ج ۶ ص ۲۵۰۵ ح ۶۴۴۲ «حين توفي الله نبيه صلى الله عليه وسلم أن الأنصار خالفونا واجتمعوا بأسرهم

في سقيفة بني ساعدة وخالف عنا علي والزبير ومن معهم

علی (علیه السلام) و طلحه بر او وارد شدند و گفتند: چه کسی را خلیفه کردی؟ گفت: عمر را. گفتند: به پروردگارت چه خواهی گفت؟ گفت: آیا مرا از خدا می ترسانید؟! من به خدا و عمر از شما داناتر هستم. می گویم: بر آن ها بهترین اهلت را خلیفه کردم.<sup>۱</sup>

این روایت را ابن سعد با سند حسن نقل کرده است.<sup>۲</sup>

در بعضی از روایات، به جای نام امیرالمومنین (علیه السلام)، گفته شده: یکی از مهاجرین!

ابو الولید ازرقی (متوفای ۲۵۰ هـ) از اسما بنت عمیس روایت کرده است که گفت:

«مردی از مهاجرین بر ابوبکر وارد شد، در حالی که او بیمار بود؛ پس گفت: عمر را بر ما خلیفه کردی، در حالی که او الان که بر ما سلطنت ندارد بر ما ستم می کند؛ پس اگر پادشاه ما شود ستمگرتر خواهد بود. چه جوابی به خدا خواهی داد هنگامی که او را ملاقات کنی؟ ابوبکر گفت: مرا بنشانید و چنین کردند. پس گفت: آیا من را از خدا می ترسانی؟! پس من زمانی که او را ملاقات کنم، می گویم: بهترین اهلت را برای آن ها خلیفه کردم.»<sup>۳</sup>

ابن حجر رجال سند این روایت را ثقه داشته و دکتر محمد شهری نیز سندش را تصحیح کرده است.<sup>۴</sup>

[۱] الطبقات الكبرى، ج ۳ ص ۲۷۴ أخبرنا الضحاك بن مخلد أبو عاصم النبيل قال أخبرنا عبيد الله بن أبي زياد عن يوسف بن ماهك عن عائشة قالت لما حضرت أبا بكر الوفاة استخلف عمر فدخل عليه علي وطلحة فقالا من استخلف قال عمر قال فماذا أنت قائل لربك قال أبالله تفرقاني لأنا أعلم بالله وبعمرك منكما أقول استخلفت عليهم خير أهلك

[۲] بررسی سند روایت طبق برنامه ی جوامع الكلم:

الضحاك بن مخلد النبيل : ثقة / عبيد الله بن أبي زياد القداح: مقبول / يوسف بن ماهك الفارسي : ثقة / عابسه : صحابي. حسين سليم اسد سند روایت عبيدالله القداح را حسن دانسته و بعد از ذکر جرح و تعديل های او، در نهایت چنین گفته است: «فمثله أقل ما يقال فيه أنه حسن الحديث = پس کمترین چیزی که در مورد چنین کسی گفته می شود، این است که حسن الحديث

می باشد.» مسند الدارمي المعروف بسنن الدارمي (ت: الداراني)، ج ۲ ص ۱۱۷۴-۱۱۷۶ ح ۱۸۹۵ باب ۳۶

[۳] أخبار مكة للأزرقي، ج ۲ ص ۱۵۲-۱۵۳ حدثنا أبو الوليد حدثنا ابن أبي عمير حدثنا عبد الرزاق أخبرنا معمر عن الزهري عن القاسم بن محمد عن أسماء ابنة عميس قالت دخل رجل من المهاجرين على أبي بكر الصديق رضى الله عنه وهو شاك فقال استخلفت علينا عمر وقد عتا علينا ولا سلطان له فلو قد ملكنا كان أعتى فكيف تقول لله سبحانه إذا لقيته فقال أبو بكر أجلسوني فأجلسوه فقال هل تفرقني إلا بالله عز وجل فإني أقول إذا لقيته استخلفت عليهم خير أهلك

[۴] المطالب العالیه، ج ۱۵ ص ۷۵۷ ح ۳۸۸۹ قال ابن حجر العسقلانی : رجاله ثقات

## نکته ی ششم: امیرالمومنین (علیه السلام) خودشان را برتر از خلفا می دانستند!

**روایت یکم:** بلاذری با سند صحیح<sup>۱</sup> روایت کرده است که حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: «احدی از این امت، [از ظلم و مصیبت] آنچه را که من دیدم ندید؛ رسول خدا ﷺ وفات یافتند و من احق مردم نسبت به این امر (خلافت) بودم؛ پس مردم با ابوبکر بیعت کردند و او نیز عمر را جانشین خودش کرد؛ پس من بیعت کردم و [به قضا و قدر الهی] رضایت دادم و تسلیم شدم؛ سپس مردم با عثمان بیعت کردند؛ پس من نیز بیعت کردم و تسلیم شدم و رضایت دادم، و آن ها اکنون بین من و معاویه شک دارند!!»<sup>۲</sup>

همین روایت را عبدالله بن احمد بن حنبل در کتاب «السنة» نقل کرده، اما از نقل عبارت «وَأَنَا أَحَقُّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ» احساس خطر نموده و به جای آن، عبارت «فذكر شيئاً» قرار داده است!

دکتر محمد سعید سالم القحطانی در تحقیق کتاب السنة، همه ی رجال سند این روایت را ثقة دانسته است.<sup>۳</sup>

ابن عساکر این روایت را با سندی دیگر نقل کرده است.<sup>۴</sup>

[۱] بررسی سند روایت:

روح بن عبد المؤمن الهذلی: ثقة / الوضاح بن عبد الله الشکری: ثقة / خالد الحذاء: ثقة / عبد الرحمن بن أبي بكرة الثقفي: ثقة. [۲] أنساب الأشراف، ج ۱ ص ۲۹۴ حدثني روح بن عبد المؤمن، عن أبي عوانة، عن خالد الحذاء عن عبد الرحمن بن أبي بكرة: أن علياً أتاهم عائداً فقال: ما لقي أحد من هذه الأمة ما لقيت، توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم وأنا أحق الناس بهذا الأمر؛ فبايع الناس أبا بكر، فاستخلف عمر، فبايعت ورضيت وسلمت، ثم بايع الناس عثمان فبايعت وسلمت ورضيت، وهم الآن يميلون بيني وبين معاوية.

[۳] السنة لعبد الله بن أحمد، ج ۲ ص ۲۹۴ ح ۱۳۱۵ حدثني أبي وعبيد الله بن عمر القواريري وهذا لفظ حديث أبي قال حدثنا يحيى بن حماد أبو بكر نا أبو عوانة عن خالد الحذاء عن عبد الرحمن بن أبي بكرة أن علياً رضي الله عنه أتاهم عائداً ومعه عمار فذكر شيئاً فقال عمار يا أمير المؤمنين فقال اسكت فوالله لأكونن مع الله على من كان ثم قال ما لقي أحد من هذه الأمة ما لقيت إن رسول الله صلى الله عليه وسلم توفي فذكر شيئاً فبايع الناس أبا بكر رضي الله عنه فبايعت وسلمت ورضيت ثم توفي أبو بكر وذكر كلمة فاستخلف عمر رضي الله عنه وذكر ذلك فبايعت وسلمت ورضيت ثم توفي عمر فجعل الأمر إلى هؤلاء الرهط السنة فبايع الناس عثمان رضي الله عنه فبايعت وسلمت ورضيت ثم هم اليوم يميلون بيني وبين معاوية. رجاله ثقات

[۴] تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۲ ص ۴۳۹ (ح ۴۴۷۹۳) أخبرنا أبو القاسم زاهر بن طاهر أنا أبو سعد محمد بن عبد الرحمن أنا الحاكم أبو أحمد الحافظ أنا الحسين بن محمد بن صالح الصيمري نا إبراهيم بن يوسف يعني الصيرفي نا أبي عن أمي الصيرفي عن يحيى بن عروة المرادي قال سمعت علي بن أبي طالب قال قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم وأنا أرى أني أحق الناس بهذا الأمر فاجتمع الناس على أبي بكر فسمعت وأطعت ثم إن أبا بكر حضر فكنت أرى أن لا يعدلها عني فولي عمر فسمعت وأطعت ثم إن عمر أصيب فظننت أنه لا يعدلها عني فجعلها في ستة أنا احدهم فولأها عثمان فسمعت وأطعت ثم إن عثمان قتل فجأووني فبايعوني طائعين غير مكرهين فوالله ما وجدت إلا السيف أو الكفر بما أنزل على محمد صلى الله عليه وسلم



ابن طاهر مقدسی نیز سند دیگری برای این سخن حضرت ذکر کرده است.<sup>۱</sup>

**روایت دوم:** نسائی، ابن ابی حاتم، طبرانی، حاکم نیشابوری و ضیاء مقدسی با سند معتبر از ابن عباس روایت کرده اند که: «علی (علیه السلام) همیشه در زمان حیات رسول خدا ﷺ می گفت: ... قسم به خدا، من برادر رسول خدا ﷺ، ولی، وارث و پسر عموی ایشان هستم؛ پس چه کسی از من به او سزاوارتر است.»<sup>۲</sup>

### نکته ی هفتم: اعتراف ابوبکر به عدم افضلیت خودش!

در کتاب فضائل الصحابه احمد با سند حسن (طبق نظر وصی الله)<sup>۳</sup> از میمون روایت شده است که گفت: «عمر [در سقیفه] به ابوبکر گفت: دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنیم.

ابوبکر گفت: برای چه با من بیعت می کنید؟ به خدا سوگند، من با تقوا ترین و قوی ترین شما نیستم. بانقواترین شما سالم مولی ابو حذیفه و قوی ترین شما عمر است.»<sup>۴</sup>

اما با این وجود بیعت را پذیرفت و در همان روزی که به خلافت رسید، به منبر رفت و در سخنرانی اش اعتراف کرد که همانا من اکنون حکمفرمای شما شدم، ولی بهترین شما نیستم!

ابن کثیر دمشقی می نویسد:

«ابوبکر پس از اینکه خدا را سپاس گفت و پیغمبرش را ستود، چنین گفت: ای مردم! همانا من اکنون حکمفرمای شما شدم، ولی بهترین شما نیستم؛ پس هرگاه در انجام امورتان خوب کار کردم، مرا یاری کنید و هر گاه بد کار کردم، مرا به راه راست راهنمایی کنید... این روایت سندش صحیح است.»<sup>۵</sup>

[۱] أطراف الغرائب والأفراد، ج ۱ ص ۲۲۱ ح ۳۱۵ طارق بن شهاب عن علي حديث: والله لقد قبض رسول الله وما أحد أحق بهذا الأمر مني. تفرد به عبد السلام بن حبيب عن أبيه عن سليمان بن مسيرة الأحمسي عن طارق.

[۲] در مبحث علم امیرالمومنین (علیه السلام) به بررسی سند این روایت پرداختیم.  
أخبرنا مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ النَّيْسَابُورِيُّ، وَأَحْمَدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ حَكِيمٍ، وَاللَّفْظُ لِمُحَمَّدٍ، قَالَا: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ طَلْحَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَشْبَاهُ، عَنْ سِمَاكِ، عَنْ عِكْرَمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، أَنَّ عَلِيًّا، "كَانَ يَقُولُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: «أَفْأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَيَّ أَغْيَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ»، وَاللَّهُ لَا يَنْقَلِبُ عَلَيَّ أَغْيَابَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ، وَاللَّهُ لَئِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ، لَأَقَاتِلَنَّ عَلَيَّ مَا قَاتَلَ عَلَيْهِ حَتَّى مَاتَ، وَاللَّهُ إِنِّي لَأَخُوهُ، وَوَالِيُّهُ، وَوَارِثُهُ، وَأَبْنُ عَمِّهِ، وَمَنْ أَحَقُّ بِهِ مِنِّي؟"

[۳] فضائل الصحابة لابن حنبل، ج ۱ ص ۱۶۲ ح ۱۴۷ قال وصی الله بن محمد العباس: إنسانه حسن

[۴] حدثنا عبد الله قننا أحمد بن محمد بن أيوب قننا أبو بكر يعني بن عياش عن عمرو بن ميمون عن أبيه أن عمر قال لأبي بكر أمدد يدك نبايعك قال علام تبايعوني فوالله ما أنا بأتقاكم ولا أقواكم أتقانا سالم يعني مولی أبي حذيفة وأقوانا عمر

[۵] البداية والنهاية، ج ۶ ص ۳۰۱ قال ابن کثیر: وهذا إسناد صحيح / ثم تكلم أبو بكر فحمد الله وأثنى عليه بالذی هو أهله ثم قال أما بعد أيها الناس فأني قد وليت عليكم ولست بخيركم فان أحسنت فأعينوني وإن أسأت فقوموني الصدق أمانة والكذب

ابو داود سجستانی نیز این روایت را نقل کرده و محققش در پاورقی سندش را جید دانسته است.<sup>۱</sup>  
 بنا بر نقل ابن قیّم جوزیه، ابوبکر در زمان بیماری اش در آخرین روزهای حیاتش نیز به عدم افضلیتش  
 اعتراف کرده است:

«عبد الرحمن بن عوف گفت: ابوبکر در بیماری اش که در آن فوت شد، گفت: من ولی امورتان شدم؛ اما  
 بهترین شما نبودم و هر یک از شما بینی اش باد کرد از این که این امر (خلافت) برای او باشد.»<sup>۲</sup>

ابن حزم آندلسی متوفای ۵۴۸ هـ می نویسد:

«صحیح است که ابوبکر هنگامی که بعد از وفات رسول خدا ﷺ به خلافت رسید، برای مردم خطبه خواند  
 و گفت: ای مردم، من ولی شما شدم، در حالی که بهترین شما نیستم و و این مطلب از او صحیح است که وی  
 این سخن را به طور علنی در میان جمیع صحابه گفت و کسی از آنها این مطلب را منکر نشد؛ پس دلالت میکند  
 بر پذیرش سخن او و اختلافی نیست که در میان حاضرین در خطبه ی ابوبکر، کسی نبود که در موردش گفته  
 شود برتر از ابوبکر است بجز علی، ابن مسعود و عمر ...

پس اگر کسی بگوید که ابوبکر این سخن را از باب تواضع گفته است، [در جواب] به او می گوئیم:

این سخن به یقین باطل است؛ زیرا صدیق که رسول خدا ﷺ او را به این اسم نامگذاری کرد (!؟) جایز  
 نیست که دروغ بگوید و حاشا از او از آن و او جز حق و راست نمی گوید ... و از جمله چیزهایی که روشن میکند  
 ابوبکر این سخن - ولیتکم و لست بخیرکم - را از روی حق و صدق گفت و نه از باب تواضع، روایتی است که از  
 ابو سعید خدری نقل شده است ... پس این ابوبکر است که فضائل خودش را هنگامی که در موردش درست  
 باشد، ذکر می کند؛ پس اگر چنانچه افضل صحابه بود، به صراحت آن را می گفت و کتمان نمی کرد، در  
 حالی که خداوند او را از دروغ منزه ساخته است.»<sup>۳</sup>

خیانة والضعیف فیکم قوی عندی حتی أرجع علیه حقه إن شاء الله والقوی فیکم ضعیف حتی أخذ الحق منه إن شاء الله لا یدع  
 قوم الجهاد فی سبیل الله إلا خذلهم الله بالذل ولا تشیع الفاحشة فی قوم إلا عمهم الله بالبلاء أطيعونی ما أطعت الله ورسوله فاذا  
 عصیت الله ورسوله فلا طاعة لی علیکم قوموا إلی صلاتکم یرحمکم الله وهذا إسناد صحیح

[۱] کتاب الزهد، ص ۵۹ ح ۳۱ محققین: یاسر بن ابراهیم بن محمد أبو تمیم - غنیم بن عباس بن غنیم أبو بلال

[۲] عدة الصابرين، ج ۱ ص ۱۷۸-۱۷۹ و ذکر لیث عن ابن سعد عن صالح بن کیسان عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف عن

أبيه أن أبا بكر رضی الله عنه قال فی مرضه الذی مات فیہ إنی ولیت أمرکم وانی لست بخیرکم وکلکم ورم أنفه من ذلك أن یکون  
 هذا الامر له

[۳] الفصل فی الملل، ج ۴ ص ۱۰۵-۱۰۶ قد صحَّ أن أبا بكر الصدیق رضی الله عنه خطب النَّاس جین ولی بعد موت رسول

الله صلی الله علیه وسلم فقالَ أیها النَّاس إنی ولیتکم و لست بخیرکم فقد صحَّ عنه رضی الله عنه أنه أعلن یخصّرة جمیع الصحابة

### نکته ی هشتم: برتری امام مهدی عج بر ابوبکر و عمر

جمهور اهل سنت معتقدند که ابوبکر و عمر خلیفه الله نبودند! محیی الدین نووی شافعی می نویسد:

«از ابن ابی ملیکه نقل شده است که مردی به ابوبکر گفت: ای خلیفه الله! پس ابوبکر گفت: من [خلیفه الله نیستم، بلکه فقط] خلیفه ی پیامبر صلی الله علیه و آله هستم و به این خشنودم. و مردی به عمر بن عبدالعزیز گفت: ای خلیفه الله! پس او گفت: وای بر تو... و امام قاضی القضاة ابو الحسن ماوردی بصری، فقیه شافعی در کتابش "الأحكام السلطانية" گفته است: ... جمهور علما از اطلاق خلیفه الله به خلفا منع کرده اند و قائلش را فاجر دانسته اند.»<sup>۱</sup>

روایتی که نووی درباره ی خلیفه الله نبودن ابوبکر نقل کرده، آن را ابوبکر خلال در کتاب «السنة» نقل کرده و محققش دکتر عطیه الزهرانی سندش را صحیح دانسته است.<sup>۲</sup>

از سوی دیگر، بنا بر روایات صحیح السندی که در کتب معتبر اهل سنت نقل شده، امام مهدی عج طبق فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله، خلیفه الله هستند.

### روایت اول:

ثوبان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمودند: «گنجی در نزد شماست که بر سر آن جنگی میان سه نفر از فرزندان پادشاهان اتفاق می افتد که هیچ یک در آن به پیروزی نمی رسند، سپس از سمت مشرق

رضی الله عنهم أنه ليس بخيرهم ولم ينكر هذا القول منهم أحد فدل على متابعتهم له ولا خلاف أنه ليس في أحد من الحاضرين لخطبته إنسان يقول فيه أحد من الناس أنه خير من أبي بكر إلا علي وأبن مسعود وعمر... فإن قال قائل إنما قال أبو بكر هذا تواضعا قلنا له هذا هو الباطل المتبين لأن الصديق الذي سماه رسول الله صلى الله عليه وسلم بهذا الاسم لا يجوز أن يكذب وحاشا له من ذلك ولا يقول إلا الحق والصدق... ومما بين أن أبا بكر رضي الله عنه لم يقل وليتكم ولست بخيركم إلا محققا صادقا لا تواضعا يقول فيه الباطل وحاشا له من ذلك ما حدثناه... عن أبي سعيد الخدري قال قال أبو بكر الصديق رضي الله عنه أئست أحق الناس بها أو لست أول من أسلم أئست صاحب كداء (قال أبو محمد) فهذا أبو بكر رضي الله عنه يذكر فضائل نفسه إذا كان صادقا فيها فلو كان أفضلهم لصرح به وما كتمه وقد نزهه الله تعالى عن الكذب

[۱] الأذكار، ج ۱ ص ۲۸۶-۲۸۷ وعن ابن أبي مليكة أن رجلا قال لأبي بكر الصديق رضي الله عنه يا خليفة الله فقال أنا خليفة محمد صلى الله عليه وسلم وأنا راض بذلك وقال رجل لعمر بن عبد العزيز رضي الله عنه يا خليفة الله فقال وياك... وذكر الإمام أفضى القضاة أبو الحسن الماوردي البصري الفقيه الشافعي في كتابه الأحكام السلطانية... وامتنع جمهور العلماء من ذلك ونسبوا قائله إلى الفجور هذا كلام الماوردي

[۲] السنة للخلال، ج ۱ ص ۱۸۳ ح ۳۳۴ أخبرنا محمد قال ثنا وكيع عن نافع بن عمر عن ابن أبي مليكة قال قال رجل لأبي بكر يا خليفة الله قال لست بخليفة الله عز وجل ولكن خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم أنا راض بذلك إسناد هذا الحديث صحيح

پرچمهای سیاهی پدیدار می شود و با شما نبرد می خواهند کرد که هرگز مانند آن اتفاق نیفتاده است... هنگامی که آن پرچم ها را دیدید، به هر وسیله ای که می توانید هر چند از روی برف و یخ بگذرید، خود را به آنها رسانده و با ایشان بیعت نمائید؛ زیرا او خلیفه خدا، [حضرت] مهدی علیه السلام می باشد.»<sup>۱</sup>

این روایت را ابن ماجه در سننش آورده و برنامه ی جوامع الکلم حکم به صحت سندش داده است،<sup>۲</sup> حاکم در مستدرکش آورده و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت کرده است.<sup>۳</sup> ابوبکر بزار<sup>۴</sup>، ابن کثیر<sup>۵</sup>، سیوطی<sup>۶</sup>، قرطبی<sup>۷</sup>، اشیبیلی<sup>۸</sup> و بوصیری<sup>۹</sup> نیز سندش را تصحیح کرده اند.

## روایت دوم:

### سند اول:

احمد بن حنبل با سندش از سبع روایت می کند که گفت: «مرا از کنار آبی به کوفه فرستادند تا چهارپا بخرم و به کناسه آمدم که در آن مردی بود که گروهی دور او بودند و رفیق من برای چهارپایان رفت و من نزد آن مرد رفتم و او حذیفه بود. پس، از او شنیدم که گفت:

یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله از ایشان، از خوبی می پرسیدند و من از بدی؛ پس گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، آیا بعد از خوبی، بدی است، همانطوری که قبل از آن بود؟ فرمود: بله. گفتم: راه حفظ از آن چیست؟ فرمود: شمشیر - به گمانم ابو التیاح می گفت شمشیر. به گمانم [از حذیفه چنین نقل کرد و] گفت: گفتم که سپس چه چیزی است؟ فرمود: سپس آرامشی بر دخن است. گفتم سپس چیست؟ فرمود: دعوت گران به

[۱] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، وَأَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ، قَالَا: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، عَنْ سُهَيْبَانَ التَّوْرِيِّ، عَنْ خَالِدِ الْحَدَّاءِ، عَنْ أَبِي قَلَابَةَ، عَنْ أَبِي أَسْمَاءَ الرَّحْبِيِّ، عَنْ ثَوْبَانَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "يَقْتَتِلُ عِنْدَ كَنْزِكُمْ ثَلَاثَةَ، كُلُّهُمْ ابْنُ خَلِيفَةٍ، ثُمَّ لَا يَصِيرُ إِلَى وَاحِدٍ مِنْهُمْ، ثُمَّ تَطْلُعُ الزَّيَاةُ السُّودُ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ، فَيَقْتُلُونَكُمْ قَتْلًا لَمْ يُقْتَلْهُ قَوْمٌ، ثُمَّ ذَكَرَ شَيْئًا لَا أَحْفَظُهُ، فَقَالَ: فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَبَايِعُوهُ، وَلَوْ حَبْوًا عَلَى الثَّلْجِ، فَإِنَّهُ خَلِيفَةُ اللَّهِ الْمَهْدِيُّ"

[۲] سنن ابن ماجه، ج ۲ ص ۱۳۶۷ ح ۴۰۸۴ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناد متصل، رجاله ثقات

[۳] المستدرک علی الصحیحین، ج ۴ ص ۵۱۰ ح ۸۴۳۲ با تصحیح حاکم و ذهبی

[۴] البحر الزخار، ج ۱۰ ص ۱۰۰ رقم ۴۱۶۳ فإننا اخترنا هذا الحديث لصحته وجلالة ثوبان إسناد صحیح

[۵] النهاية فی الملاحم والفتن، ج ۱ ص ۲۶ قال ابن کثیر: نقرده به ابن ماجه، وهذا إسناد قوى صحیح

[۶] الجامع الصغیر فی أحادیث البشیر النذیر، ص ۴۶ رقم ۶۴۸

[۷] التذکره بأحوال الموتی وأمور الآخرة، ص ۱۲۰۱ قال القرطبی: إسناد صحیح.

[۸] الأحکام الشرعیة الکبری، ج ۴ ص ۵۲۸ قال الإشبیلی: وإسناد صحیح

[۹] مصباح الرجاة، ج ۴ ص ۲۰۴ قال البوصیری: هذا إسناد صحیح رجاله ثقات

گمراهی. و فرمود: اگر در آن روز خلیفه ی خدا را در زمین دیدی همراه او باش، اگرچه بدنت از توان افتد و مالت گرفته شود و اگر او را ندیدی فرار کن، و لو در حالی که تنه ی درخت را گاز گرفته ای بمیری.

گفتم سپس چیست؟ فرمود: سپس دجال خروج می کند...»<sup>۱</sup>

سند این روایت را محقق کتاب مسند احمد، حمزه احمد الزین، تصحیح کرده<sup>۲</sup> و شعیب الارنؤوط آن را حسن دانسته است.<sup>۳</sup> البانی نیز این روایت را در کتاب سلسله الأحادیث الصحیحة آورده است.<sup>۴</sup>

### سند دوم:

همین روایت را احمد در مسندش با طریقی دیگر نقل کرده، با این تفاوت که به جای «خلیفة الله»، «كان لله يومئذ في الأرض خلیفة» آمده که هم معنا می باشند.<sup>۵</sup>

سند این روایت را نیز حمزه احمد الزین تصحیح کرده<sup>۶</sup> و شعیب الارنؤوط آن را حسن دانسته است.<sup>۷</sup>

### روایت سوم:

ذهبی با ذکر سلسله سند، از عبد الله بن عمر نقل می کند که گفت:

[۱] حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا محمد بن جعفر ثنا شعبة عن أبي التياح قال سمعت صحرا يحدث عن سبيع قال أرسلوني من ماء إلى الكوفة اشترى الدواب فأتينا الكناسة فإذا رجل عليه جمع قال فأما صاحبي فانطلق إلى الدواب وأما أنا فأتيته فإذا هو حذيفة فسمعتة يقول كان أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم يسألونه عن الخير وأسأله عن الشر فقلت يا رسول الله هل بعد هذا الخير شر كما كان قبله قال نعم قلت فما العصمة منه قال السيف أحسب أبو التياح يقول السيف أحسب قال قلت ثم ماذا قال ثم تكون هدنة على دخن قال قلت ثم ماذا قال ثم تكون دعاة الضلالة قال فإن رأيت يومئذ خلیفة الله في الأرض فالزمه وإن نهك جسمك وأخذ مالك فإن لم تره فاهرب في الأرض ولو إن تموت وأنت عاض بجذل شجرة قال قلت ثم ماذا قال ثم يخرج الدجال قال قلت فيم يجرى به معه قال بنهر أو قال ماء ونار فمن دخل نهره حط أجره ووجب وزره ومن دخل ناره وحب أجره وحط وزره قال قلت ثم ماذا قال لو أنتجت فرسا لم تركب فلوها حتى تقوم الساعة

[۲] مسند احمد بن حنبل، ج ۱۶ ص ۶۲۱-۶۲۲ ح ۲۳۳۱۸ قال حمزة احمد الزین: إسناده صحيح

[۳] مسند احمد، ج ۳۸ ص ۴۲۱ ح ۲۳۴۲۴

[۴] سلسله الأحادیث الصحیحة، ج ۴ ص ۳۹۹ ح ۱۷۹۱

[۵] مسند أحمد بن حنبل، ج ۵ ص ۴۰۳ ح ۲۳۴۷۶ حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا عبد الرزاق أنا معمر عن قتادة عن نصر بن عاصم الليثي عن خالد بن خالد اليشكري قال خرجت زمان فتحت تستر حتى قدمت الكوفة فدخلت المسجد فإذا أنا بحلقة فيها رجل صعد من الرجال حسن الثغر يعرف فيه إنه من رجل أهل الحجارة قال فقلت من الرجل فقال القوم أو ما تعرفه فقلت لا فقالوا هذا حذيفة بن اليمان صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ... فإن كان لله يومئذ في الأرض خلیفة ...

[۶] مسند احمد، ج ۱۶ ص ۶۲۳ ح ۲۳۳۲۱ قال حمزه احمد الزین: إسناده صحيح

[۷] مسند احمد، ج ۳۸ ص ۴۲۴-۴۲۵ ح ۲۳۴۲۹ قال شعيب الارنؤوط: حديث حسن

«رسول خدا ﷺ فرمودند: مهدی ﷺ خروج می کند، در حالی که بر سرش عمامه ای است که در آن ندا دهنده ای ندا در می دهد: این مهدی ﷺ خلیفه ی خدا است؛ از ایشان تبعیت کنید.»<sup>۱</sup>

**نتیجه گیری:** با کنار هم گذاشتن این دو موضوع، برتری حضرت مهدی ﷺ بر ابوبکر و به طریق اولی بر عمر ثابت می شود، همانطور که ملا علی قاری حنفی می نویسد:

«در اطلاق «خلیفة الله» بر حضرت مهدی ﷺ دلالت واضحی است بر بزرگی شأن و جایگاه او و این، منقبتی عالی و رتبه ای جلی است و چه بسا مهدی ﷺ از صدیق (ابوبکر) از این حیث افضل باشد؛ چرا که به او خلیفه ی رسول الله ﷺ گفته می شود، نه خلیفة الله.»<sup>۲</sup>

عبدالرحمن سیوطی نیز می نویسد:

«ابن ابی شیبہ در المصنف در باب مهدی ﷺ می گوید: ابو اسامه از عوف از محمد بن سیرین روایت میکند که می گوید: در این امت خلیفه ای است که ابوبکر و عمر بر او برتری ندارند. این سند، صحیح است.»<sup>۳</sup>

جهت دفع استبعاد از خلیفة الله بودن امام مهدی ﷺ، باید اضافه کنیم که این موضوع را روایات دیگر عامه نیز تأیید می کند.

### روایت اول:

«ابو معبد از عبدالله بن عباس نقل می کند که گفت: روزها و شب ها سپری می شود تا اینکه جوانمردی از ما اهل بیت به ولایت می رسد که نه فتنه ها او را می پوشاند و نه او آن را می پوشاند. راوی می گوید: گفتیم: ای ابن عباس، پیرهای شما از آن عاجز هستند، آن وقت جوان هایتان به آن می رسند؟! گفت: آن امر خداست؛

[۱] میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ج ۴ ص ۴۳۳ عن إسماعيل بن عياش عن صفوان بن عمرو عن عبد الرحمن بن جبیر عن كثير بن مرة عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يخرج المهدي وعلى رأسه عمامة فيها مناد ينادي بهذا المهدي خلیفة الله فاتبعوه

[۲] مجموع رسائل العلامة الملا علی القاری، ج ۶ الرسالة ۶۹ المشرب الوردی فی مذهب المهدي، ص ۸۹ وفي إطلاق خلیفة الله علیه دلالة واضحة علي علو شأنه ورفعة مكانه ... والحاصل ان هذه منقبة عليية ومرتبة جلیة وربما يكون المهدي افضل من الصديق من هذه الحيثية فإنه يقال له خلیفة رسول الله، لا خلیفة الله.

[۳] الحاوی للفتاوی، ج ۲ ص ۷۳ وقد قال ابن أبي شیبة فی المصنف فی باب المهدي: حدثنا أبو أسامة عن عوف عن محمد هو ابن سیرین قال: يكون فی هذه الأمة خلیفة لا یفضل علیه أبو بكر ولا عمر قلت: هذا إسناد صحیح وهذا اللفظ أخف من اللفظ الأول، والأوجه عندي تأویل اللفظین علی ما أول علیه حدیث بل أجز خمسين منكم لشدة الفتن فی زمان المهدي وتمالؤ الروم بأسرها علیه ومحاصرة الدجال له

به هرکس که بخواهد می دهد.»<sup>۱</sup>

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و محقق کتابش، وصی الله بن محمد عباس، سندش را تصحیح کرده است.<sup>۲</sup>

### روایت دوم:

حضرت رسول ﷺ فرمودند: «مهدی علیه السلام از ما اهل بیت است و خدا کارش را یک شبه اصلاح می کند.»<sup>۳</sup>

این روایت را ألبانی در زمره ی احادیث صحیح قرار داده و اسانیدش را ذکر کرده است.<sup>۴</sup>

ابن کثیر دمشقی در بیان معنای این حدیث می گوید:

«در شی، خدا کارش را اصلاح می کند؛ یعنی خدا به سوی او بر میگردد، موفقش می کند، می فهماندش

و ارشادش می کند بعد از اینکه چنین نبود.»<sup>۵</sup>

عبدالرؤف مناوی نیز در شرح این حدیث می نویسد:

گفته شده است که او در عالم کون و فساد به وسیله ی اسرار حروف تصرف می کند. بسطامی گوید: «هرکس

راز حرف عین را بداند، بر اسرار و علوم حروف و معارف الهی اطلاع می یابد و به این دلیل است که جد حضرت

مهدی علیه السلام؛ یعنی حضرت علی علیه السلام از اعلم صحابه به دقیق ترین علوم و لطیف ترین احکام بود و از جمله

علوم ایشان، علم اسرار حروف بود. آیا نمی بینی که حرف عین در ابتدای اسم ایشان آمده است؟ این روایت را

احمد در مسندش از امیرالمومنین علی علیه السلام روایت کرده و سیوطی آن را حسن دانسته است.»<sup>۶</sup>

[۱] حدثنا عبد الله قال حدثني أبو بكر بن أبي شيبة قتنا بن عيينة عن عمرو عن أبي معبد عن بن عباس قال لا تمضي الأيام والليالي حتى يلي منا أهل البيت فتى لم تلبسه الفتن ولم يلبسها قال قلت يا أبا عباس تعجز عنها مشيختكم وبنالها شبابكم قال هو أمر الله يؤتیه من يشاء

[۲] فضائل الصحابة لابن حنبل، ص ۱۲۲۵ ح ۱۸۹۰ قال وصی الله بن محمد عباس: إسناده صحیح

[۳] المهدي منا أهل البيت، يصلحه الله في ليلة

[۴] سلسلة الاحاديث الصحيحة للألبانی، ج ۵ ص ۴۸۶ ح ۲۳۷۱

[۵] النهاية في الملاحم والفتن، ج ۱ ص ۲۶ يصلحه الله في ليلة أي يتوب عليه ويوفقه ويفهمه ويرشده بعد إن لم يكن كذلك

[۶] فيض القدير، ج ۶ ص ۲۷۸ (المهدي منا أهل البيت يصلحه الله في ليلة) وقيل إنه يصير متصرفا في عالم الكون والفساد

بأسرار الحروف قال البسطامي ومن فهم سر العين اطلع على سر أسرار العلوم الحرفية والمعارف الإلهية ولهذا كان جد المهدي على

## روایت سوم:

«ابو طفیل از علی (علیه السلام) از پیامبر ﷺ نقل کرده است که فرمود: اگر از روزگار فقط یک روز باقی مانده باشد، خداوند قطعاً مردی از اهل بیت را مبعوث می کند تا آن را پر از عدالت کند همانطور که از ظلم و جور پر شده بود.»<sup>۱</sup>

این روایت را ابو داود در سننش<sup>۲</sup> و ضیاء مقدسی در صحیحش نقل کرده و محقق کتاب الاحادیث المختارة، دکتر عبدالملک بن دهیش، سندش را تحسین کرده است.<sup>۳</sup>

البانی نیز این روایت را در زمره ی احادیث صحیح قرار داده است.<sup>۴</sup>

حال سوالی که پیش می آید این است که امام علی (علیه السلام) که باب علوم نبوی و جد حضرت مهدی (عج) است، آیا از این موضوع اطلاع نداشته که فرموده: افضل امت بعد از پیامبر ﷺ، ابوبکر و عمر هستند؟! یا اینکه امام مهدی (عج) را جزء این امت نمی دانسته اند؟!

---

کرم الله وجهه من أعلم الصحابة بدقائق العلوم ولطائف الحكم وكان من أجل علومه علم أسرار الحروف ألا ترى أن العين قد وقعت في مفتاح اسمه حم ه عن علي أمير المؤمنين رمز لحسنه

[۱] عن أبي الطفيل عن علي رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لو لم يبق من الدهر إلا يوم لبعث الله رجلا من أهل بيتي يملأها عدلا كما ملئت جورا

[۲] سنن أبي داود، ج ۴ ص ۱۰۷ ح ۴۲۸۳

[۳] الأحاديث المختارة، ج ۲ ص ۱۷۲ قال عبد الملك الدهيش: إسناده حسن

[۴] سلسلة الاحاديث الصحيحة، ج ۴ ص ۳۸ ح ۱۵۲۹ لتملأ الأرض جورا و ظلما ، فإذا ملئت جورا و ظلما، بعث الله رجلا

منى ، اسمه اسمى ، فيملؤها قسطا و عدلا ، كما ملئت جورا و ظلما



### نکته ی نهم: تکذیب این حدیث ساختگی توسط امام سجاد (علیه السلام)

طبرانی با سند معتبر<sup>۱</sup> از حکیم بن جبیر روایت کرده است که گفت:

[۱] بررسی سند روایت:

ابراهیم بن هاشم البغوی: ثقة / أمیة بن بسطام العیثی: ثقة / یزید بن زریع العیثی: ثقة ثبت / اسرائیل بن یونس السبعی: ثقة / حکیم بن جبیر الأسدی: توثیقش می آید.

#### توثیق حکیم بن جبیر:

ابو زرعه او را راستگو دانسته است؛ حاکم نیشابوری و ذهبی روایاتش را تصحیح کرده اند؛ ضیاء مقدسی از او در صحیحش کتاب الأحادیث المختارة روایت نقل کرده است، ترمذی نیز روایاتش را حسن دانسته و ابن ابی حاتم نیز در تفسیرش چند روایت از او نقل کرده و حمزه احمد الزین نیز در تحقیق مسند احمد، سند روایات او را حسن دانسته است:

«وفیه حکیم بن جبیر قال أبو زرعة محلله الصدق إن شاء الله وفیه کلام کثیر» ترجمه: «و در آن حکیم بن جبیر است که ابوزرعه گفته است: ان شاء الله راستگو است و در مورد او سخن بسیار است.» مجمع الزوائد ج ۳ ص ۱۸۷

المستدرک علی الصحیحین، ج ۲ ص ۲۸۵ ح ۳۰۲۷ و ج ۲ ص ۵۷۸ ح ۳۹۵۹ و ج ۲ ص ۵۹۰ ح ۳۹۹۱ / الأحادیث المختارة، ج ۱ ص ۴۲۱ ح ۲۹۹ / سنن الترمذی، ج ۱ ص ۲۹۲ ح ۱۵۵ و ج ۳ ص ۴۰ ح ۶۵۰ و ج ۵ ص ۶۳۶ ح ۳۷۲۰ / تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۳ ص ۸۲۷ ح ۴۵۸۲ و ج ۶ ص ۱۹۰۸ ح ۱۰۱۱۱ و ج ۸ ص ۲۶۸۹ ح ۱۵۱۲۷ و ص ۲۶۹۱ ح ۱۵۱۴۰ / المسند للإمام أحمد، ج ۱۷ ص ۴۹۵ ح ۲۴۹۱۹ قال حمزه احمد الزین: إسناده حسن لأجل حکیم بن جبیر. تکلم فیه لحفظه ولتشیعه لکن الترمذی حسنه

البته حمزه احمد الزین گویا در ادامه قائل به صحیح الحدیث بودن حکیم بن جبیر شده و سند روایاتش را صحیح دانسته است. المسند للإمام أحمد، ج ۱۷ ص ۵۷۰ ح ۲۵۲۰۳ و ج ۱۸ ص ۶۹ ح ۲۵۷۲۰

حاکم نیشابوری بعد از تصحیح سند روایتی که حکیم بن جبیر در آن قرار دارد، تصریح میکنند که علت تضعیف او، غلوش در تشیع است \_ که ضرری به وثاقت راوی نمی زند \_:

«از حکیم بن جبیر اسدی از ابی صالح از ابو هریره روایت شده است که رسول خدا فرمودند ... این حدیث سندش صحیح است ولی بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند و آن دو از حکیم بن جبیر روایتی نقل نکرده اند؛ البته نه به خاطر وهن در روایاتش، بلکه تنها به خاطر غلوش در تشیع او را ترک کردند.» المستدرک علی الصحیحین، ج ۱ ص ۷۴۸ ح ۲۰۵۹ «حدثنا أبو بکر بن إسحاق أنبا بشر بن موسى ثنا الحمیدی ثنا سفیان عن حکیم بن جبیر الأسدی عن ابی صالح عن ابی هریره رضی الله عنه أن رسول الله ﷺ قال سورة البقرة فیها آیه سید أی القرآن لا یقرأ فی بیت وفیه شیطان إلا خرج منه آیه الكرسی هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه والشیخان لم یخرجا عن حکیم بن جبیر لوهن فی روایاته إنما ترکاه لغلوه فی التشیع»

✓ حسین سلیم اسد الدارانی به طور مفصل به شرح حال حکیم بن جبیر پرداخته و در آخر چنین نتیجه گیری کرده است:

« بنابراین دل گرایش می یابد به تقدیم و برتری سخن ابو زرعه (راستگویی حکیم)، و به این که حکیم حسن الحدیث است.» مسند الحمیدی، ج ۲ ص ۲۰۷-۲۱۰ ح ۱۰۲۴ لذا فإن النفس تجتجح إلی تقدیم ما قاله أبو زرعة (محلله الصدق)، والی أن حکیماً هذا حسن الحدیث، والله أعلم.

وی بعد از آن در تحقیق کتاب سنن الدارمی نیز روایت حکیم را تحسین کرده است. مسند الدارمی، ج ۲ ص ۱۰۲۲ ح ۱۶۸۰

«به علی بن الحسین (علیه السلام) عرض کردم: عبد خیر (در روایت ابن عساکر: عامر شعبی به نقل از وهب الخیر) به من حدیث کرد که خودش شاهد بوده و شنیده است که علی (علیه السلام) در این منبر می فرمود: «بهترین این امت بعد از پیامبرش، ابوبکر است و سپس عمر و فرمود: اگر می خواستم سومی را نیز نام می بردم!»

پس امام علی بن الحسین زین العابدین (علیه السلام) فرمود: سعید بن مسیب از سعد بن ابی وقاص نقل کرده است که رسول الله (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمودند: تو نسبت به من به منزله ی هارون (علیه السلام) برای موسی (علیه السلام) هستی، غیر از اینکه بعد از من پیامبری نیست.»<sup>۱</sup>

ابو سعد المالینی (متوفای ۴۱۲ هـ) همین روایت را نقل کرده و اضافه کرده است که امام سجاد (علیه السلام) در ادامه فرمودند: «کیست این کسی که به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به منزله ی هارون برای موسی (علیه السلام) باشد؟!»<sup>۲</sup>

ابن عساکر نیز همین روایت را نقل کرده است.<sup>۳</sup>

نهایت سخن در مورد حکیم بن جبیر و این روایتش اینکه، شیخ محمود سعید ممدوح می گوید:

«حکیم بن جبیر، شیعی است و در مورد او گفتگو وجود دارد، ولی علما اتفاق نظر دارند بر اخذ روایت ضعیف در تفسیر، چه برسد به شرح آثار ... و از چیزهایی که بر صحت این روایت دلالت می کند، این است که موافق معنای حدیث نبوی منزلت است؛ چرا که هارون (علیه السلام) افضل مردم بعد از موسی (علیه السلام) بود، پس واجب می شود که بنابر مطابقت دلالت این حدیث، علی (علیه السلام) نیز افضل مردم بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) باشد.»

غایة التَّجِیْلِ وَتَرْكُ الْقَطْعِ فِي التَّفْصِيلِ، ص ۲۶۶ قلت: حکیم بن جبیر شیعی، وفیه مقال، ولكن العلماء اتفقوا علی الأخذ بالضعیف فی التفسیر، فکیف فی شرح الآثار ... ومما یدل علی صحه الأثر أنه موافق لمعنی الحدیث المرفوع، فإن الهارون کان أفضل الناس بعد موسی علیهما السلام، فوجب أن یرکب علی کذلک بعد النبی صلی الله علیه وآله وسلم بدلالة المطابقة

[۱] المعجم الأوسط، ج ۳ ص ۱۳۸-۱۳۹ ح ۲۷۲۸ حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، قَالَ: نا أُمِّيَّةُ، قَالَ: نا يَزِيدُ بْنُ زُرَّيْعٍ، قَالَ: نا إِسْرَائِيلُ، عَنْ حَكِيمِ بْنِ جُبَيْرٍ، قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ: أَشْهَدُ عَلَى عَبْدِ خَيْرٍ أَنَّهُ حَدَّثَنِي أَنَّهُ، سَمِعَ عَلِيًّا يَقُولُ عَلَى هَذَا الْمُنْبَرِ: " خَيْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ، ثُمَّ عُمَرُ، " وَقَالَ: " لَوْ شِئْتُ لَسَمَّيْتُ نَائِلًا " فَضَرَبَ عَلِيُّ بْنُ حُسَيْنٍ يَدَهُ عَلَى فَخْذِي، وَقَالَ: حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ، أَنَّ سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَاصٍ حَدَّثَنِي، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لِعَلِيِّ: " أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى "، لَمْ يَرَوْ هَذَا الْحَدِيثَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ إِلَّا حَكِيمُ بْنُ جُبَيْرٍ

[۲] الأربعون في شيوخ الصوفية للماليني، ص ۱۹۱ / ... عَنْ حَكِيمِ بْنِ جُبَيْرٍ، قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ ... قَالَ: ثُمَّ ضَرَبَ فَخْذِي ضَرْبَةً أَوْجَعَهَا، وَقَالَ: مَنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى؟ "

[۳] تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۲ ص ۱۵۳-۱۵۴ (ح ۴۳۰۲۲) قَالَ: وَأَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُونُسَ الْهَرَوِيُّ، نا أَبُو قَلَابَةَ عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مُحَمَّدِ الرَّقَاشِيِّ، نا أُمِّيَّةُ بْنُ بَسْطَامٍ، نا يَزِيدُ بْنُ زُرَّيْعٍ، عَنْ إِسْرَائِيلَ بْنِ يُونُسَ، عَنْ حَكِيمِ بْنِ جُبَيْرٍ، قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ: إِنَّ نَاسًا عِنْدَنَا بِالْعِرَاقِ، يَقُولُونَ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ، وَعُمَرُ خَيْرٌ مِنْ عَلِيٍّ، قَالَ: فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ حُسَيْنٍ: فَكَيْفَ أَصْنَعُ بِحَدِيثِ حَدَّثَنِيهِ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ، عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ؟ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعَلِيِّ: " أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرَ أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي "

### نکته ی دهم: احتمال اسقاط مقدمه یا مؤخره سخن حضرت برای تحریف معنای آن

ممکن است که این سخن را امیرالمومنین (علیه السلام) با ذکر مقدمه یا مؤخره ای فرموده باشند؛ اما مخالفین آن را ساقط کرده اند تا کلام امام را به نفع خودشان تغییر دهند.

بلاذری (متوفای ۲۷۹ هـ) با سند صحیح<sup>۱</sup> از عبد خیر روایت کرده است که حضرت علی (علیه السلام) فرمودند:

«بهترین این امت بعد از پیامبرش ابوبکر و عمر هستند، سپس گروه هایی دنیا طلبی کردند.»<sup>۲</sup>

برای اینکه مقصود حضرت علی (علیه السلام) از این سخن روشن شود، مثالی می زنیم. دقت کنید.

فرض کنید شیعه ای بگوید: «عادل ترین فرد این امت بعد از امام حسن (علیه السلام)، عمر بن عبدالعزیز اموی بود

و بقیه، بیت المال را غارت کردند.»

بدیهی است که این سخن نه در مقام مقایسه ی عمر بن عبدالعزیز با همه ی آحاد امت گفته شده و نه در صدد بیان عدالت مطلق وی است؛ بلکه به قرینه ی عبارت «بعد از امام حسن (علیه السلام)» که اشاره به خلافت آن حضرت دارد و عبارت «غارت بیت المال توسط بقیه» که نشان از صاحب منصب بودن آن ها دارد، می فهمیم که گوینده از این سخن قصد مقایسه ی خلفای بعد از امام حسن (علیه السلام) (یعنی خلفای بنی امیه و بنی عباس) با یکدیگر را داشته که همگی از نظر گوینده (شیعه) اهل باطل بوده اند؛ و لیکن عمر بن عبدالعزیز در مقایسه با بقیه، بهتر بوده است و این بهتر بودن وی هرگز به معنای خوب بودن او نیست.

عبارت «ثُمَّ إِنَّ أَقْوَامًا طَلَبُوا هَذِهِ الدُّنْيَا = سپس گروه هایی دنیا طلبی کردند» که در این حدیث آمده،

همان عبارتی است که در روایت دیگری بعد از پیروزی بر جملیان از حضرت صادر شده است.<sup>۳</sup>

[۱] بررسی سند روایت: أحمد بن هشام المدائنی: ثقة / شعيب بن حرب المدائنی: ثقة / سفیان الثوري: ثقة حافظ فقيه إمام

حجة وربما دلس / خالد بن علقمة الهمداني: صدوق حسن الحديث / عبد خیر بن یزید الهمداني: ثقة.

[۲] أنساب الأشراف، ج ۳ ص ۳۰۹ (ح ۱۹۲۷) حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ هِشَامٍ، ثنا شُعَيْبُ بْنُ حَرْبٍ، أَنبَأ سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ، عَنْ خَالِدِ بْنِ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِ خَيْرٍ، عَنْ عَلِيٍّ، قَالَ: " خَيْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، ثُمَّ إِنَّ أَقْوَامًا طَلَبُوا هَذِهِ الدُّنْيَا "

[۳] تاريخ الخلفاء، ج ۱ ص ۷ وأخرج أحمد والبيهقي في دلائل النبوة بسند حسن عن عمرو بن سفیان، قال: لَمَّا ظَهَرَ عَلِيُّ يَوْمَ الْجَمَلِ، قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ " لَمْ يَعْهَدْ إِلَيْنَا فِي هَذِهِ الْإِمَارَةِ شَيْئًا حَتَّى رَأَيْنَا مِنَ الرَّأْيِ أَنْ نُسْتَخْلِفَ أَبَا بَكْرٍ، فَأَقَامَ وَاسْتَقَامَ حَتَّى مَضَى لِسَبِيلِهِ، ثُمَّ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَأَى مِنَ الرَّأْيِ أَنْ يَسْتَخْلِفَ عُمَرَ، فَأَقَامَ وَاسْتَقَامَ حَتَّى ضَرَبَ الدِّينَ بِجِرَانِهِ، ثُمَّ إِنَّ أَقْوَامًا طَلَبُوا الدُّنْيَا فَكَانَتْ أُمُورٌ يَقْضِي اللَّهُ فِيهَا "

و خود زیبر نیز در هنگام حرکت به سوی جنگ جمل به انگیزه ی دنیا طلبی اش از برپایی جنگ جمل تصریح کرده که روایتش را بلاذری با سند حسن<sup>۱</sup> نقل کرده است.<sup>۲</sup>

این امر نشان می دهد که حضرت در مقام مقایسه ی خلفا و طالبان خلافت؛ یعنی ابوبکر و عمر، عثمان، طلحه، زیبر و ... با یکدیگر بوده و بهترین های امت بعد از حکومت رسول الله ﷺ که به خلافت و ریاستی رسیدند را از نظر دست درازی به بیت المال، ابوبکر و عمر معرفی می نمایند! و این سخن هرگز حتی به معنای تأیید مطلق سلامت اقتصادی حکومت های ابوبکر و عمر نیز نیست، چه برسد به تفضیل مطلق آنان!

احتمال دیگر آن است که مرحوم سید شریف مرتضی علم الهدی (متوفای ۴۳۶ هـ) با سندش از عامر شعبی روایت میکند که گفت:

«از وهب بن ابی جحیفه، عمرو بن شرحبیل، سوید بن غفله، عبدالرحمن الهمدانی و ابو جعفر الاشجعی شنیدم که همه ی آن ها می گفتند: از علی (علیه السلام) شنیدیم که بر منبر فرمود: این دروغ چیست که می گویند: «أَلَا إِنَّ خَيْرَ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ؟!»<sup>۳</sup>

در ابتدای همین فصل نیز روایت مرحوم سلیم بن قیس هلالی را آوردیم که حضرت علی (علیه السلام) فرمودند:

«آیا ما می گوئیم که بهترین این امت ابو بکر و عمر هستند و اگر بخواهم سومی را هم نام می برم؟!»<sup>۴</sup>

#### [۱] بررسی سند روایت:

شیبان بن ابی شیبۀ الحبطی: صدوق حسن الحدیث / جریر بن حازم الأزدي: ثقة / جریر بن زید الأزدي: صدوق حسن الحدیث / المنذر بن مالک العوفی: ثقة.

[۲] أنساب الأشراف، ج ۱ ص ۳۱۷ (ح ۹۶۸) حَدَّثَنِي شَيْبَانُ بْنُ فَرُّوخَ، حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي نَضْرَةَ، قَالَ رَجُلٌ لَطَلْحَةَ، وَالرُّبَيْزِيَّ: " إِنَّ لَكُمْ صُحْبَةً وَفَضْلًا، فَأَخْبِرَانِي عَنْ مَسِيرِكُمْ هَذَا، وَقِتَالِكُمْ أَشْيَاءَ أَمْرَكُمْ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَمْ رَأَيْتُمْ رَأَيْتُمْ؟ فَأَمَّا طَلْحَةُ فَسَكَتَ، وَأَمَّا الرُّبَيْزِيُّ، فَقَالَ: حَدَّثَنَا أَنَّ هَاهُنَا بَيْضَاءَ وَصَفْرَاءَ، يَعْنِي: دَرَاهِمَ وَدَنَانِيرَ فَجِئْنَا لِنَأْخُذَ مِنْهَا ". وَحَدَّثْتُ عَنْ زُهَيْرِ بْنِ حَرْبٍ، عَنْ وَهْبِ بْنِ جَرِيرٍ، عَنْ أَبِيهِ فِي هَذَا الْإِسْنَادِ، بِمِثْلِهِ.

[۳] الشافعي في الإمامة، ج ۳ ص ۱۱۲-۱۱۳ هذا الخبر قد روي على خلاف هذا الوجه وأوردت له مقدمة أسقطت عنه ليطم الاحتجاج به وذلك أن معاذ بن الحرث الأقطس حدث عن جعفر بن عبد الرحمان البلخي وكان عثمانيا بفضل عثمان على أمير المؤمنين (عليه السلام) قال: أخبرنا أبو خباب الكلبي - وكان أيضا عثمانيا - عن الشعبي ورأيه في الانحراف عن أهل البيت (عليهم السلام) معروف قال سمعت وهب بن أبي جحيفة وعمرو بن شرحبيل وسويد بن غفلة وعبد الرحمان الهمداني وأبا جعفر الأشجعي كلهم يقولون سمعنا عليا (عليه السلام) على المنبر يقول: ما هذا الكذب الذي يقولون، ألا إن خير هذه الأمة بعد نبيها أبو بكر وعمر

[۴] كتاب سليم بن قيس هلالی، جلد ۲ حدیث ۲۲ صفحه ۷۳۶ مَا لَقِيتُ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ كَذَائِبِهَا وَمُنَافِقِيهَا لَكَأَنِّي بِالْقُرْءَاءِ الضَّعْفَةَ الْمُجْتَهِدِينَ قَدْ رَوَوْا حَدِيثَهُ وَصَدَّقُوهُ فِيهِ وَاجْتَجُّوا عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ بِكَذِبِهِ [أَنَا نَقُولُ خَيْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَ لَوْ شِئْتُ لَسَمَّيْتُ الثَّلَاثَ ...

## منابع و مآخذ

جهت سهولت دستیابی به مصادر، آن‌ها را طبقه‌بندی کردیم؛ بدین شکل که در اولویت اول از برنامه‌ی الجامع الکبیر استناد دهی کرده ایم و اگر کتاب مورد استناد ما در آن برنامه نبود، از سایت رسمی مکتبه شامله و اگر در آنجا نیز نبود، از نسخه‌ی الکترونیکی پی‌دی‌اف استفاده کرده ایم. در پاره‌ای از موارد نیز از منابع متفرقه استفاده کرده ایم که آن‌ها را در قسمت منابع متفرقه ذکر کرده ایم.

### متفرقه:

۱. القرآن الکریم، با ترجمه‌های سایت: <http://tanzil.net>
۲. برنامه الجامع الکبیر لکتب التراث العربی والاسلامی؛ مرکز التراث للبرمجیات؛ الأردن - عمان
۳. سایت برنامه‌ی شامله به آدرس: <http://www.shamela.ws>
۴. برنامه‌ی جوامع الکلم متعلق به سایت اسلام وب: <http://gk.islamweb.net>
۵. سایت موسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر به آدرس: <https://www.valiasr-aj.com>
۶. سایت آیت الله سید علی حسینی میلانی به آدرس: <http://www.al-milani.com>
۷. سایت مکتبه اهل البیت (علیهم‌السلام) به آدرس: <https://www.ablibrary.net>
۸. وبلاگ جناب فرشید شرفی به آدرس: <https://al-shia.blog.ir>
۹. الصحیفة الکاملیة السجادیة، الامام علی بن الحسین، مترجم: شیخ حسین انصاریان
۱۰. الإمام علی بن أبی طالب کرم الله وجهه رابع الخلفاء الراشدين، المؤلف: محمد رشید بن علی رضا (ت ۱۳۵۴ هـ) الناشر: دار القلم للطباعة والنشر والتوزیع - بیروت / گوگل بوک
۱۱. در السحابة فی مناقب القرابة والصحابه، المؤلف: الشوکانی، بر مبنای سایت الدرر السنیة

١٢. شرح معاني الآثار، المؤلف: الامام أبي جعفر، أحمد بن محمد بن سلامة بن عبد الملك بن سلمة الأزدي الحجري المصري للطحاوي الحنفي المولود سنة ٢٢٩ هـ - والمتوفى سنة ٣٢١ هـ، حققه وعلق عليه: محمد السيد جاد الحق من علماء الأزهر الشريف، دار النشر: دار الكتب العلمية. / سايت مكتبة الشيعة
١٣. كتاب سليم بن قيس هلالى، چاپ انتشارات دليل ما
١٤. پیام قرآن، مؤلف: آيت الله ناصر مكارم شيرازى
١٥. الشافي في الإمامة، المؤلف: اللشريف المرتضى علي بن الحسين الموسوي (ت ٤٣٦ هـ)، حققه وعلق عليه: السيد عبد الزهراء الحسيني الخطيب، راجعه: السيد فاضل الميلاني، دار النشر: مؤسسة الصادق للطباعة والنشر، طهران - إيران
١٦. مناقب آل ابى طالب المؤلف: ابن شهر اشوب مشير الدين أبى عبد الله محمد بن على بن شهر اشوب المازندراني الناشر: المطبعة الحيدرية - النجف : ١٣٧٦ هـ - ١٩٥٦ م
١٧. اسنى المطالب في مناقب سيدنا علي بن ابى طالب، المؤلف: ابن الجزري محمد بن محمد، المحقق: اميني محمد هادي، مكان النشر: اصفهان، الناشر: مكتبة الامام امير المؤمنين .
١٨. أمير المؤمنين الحسن بن على بن أبى طالب رضى الله عنه - شخصيته وعصره المؤلف: على محمد محمد الصلابى الناشر: دار التوزيع والنشر الإسلامية، مصر الطبعة: الأولى، ١٤٢٥ هـ - ٢٠٠٤ م
١٩. جمال القراء وكمال الإقراء - ت عبد الحق، المؤلف: علي بن محمد بن عبد الصمد الهمداني المصري الشافعي، أبو الحسن، علم الدين السخاوي (المتوفى: ٦٤٣ هـ) دراسة وتحقيق: عبد الحق عبد الدايم سيف القاضي (أصل الكتاب رسالة دكتوراة بإشراف د محمد سالم المحيسن) الناشر: مؤسسة الكتب الثقافية - بيروت، عدد الأجزاء: ٢ (في ترقيم مسلسل واحد)، الطبعة: الأولى، ١٤١٩ هـ - ١٩٩٩ م

## پی دی اف:

٢٠. صحيح سنن ابن ماجه (سنن ابن ماجه) المؤلف: ابن ماجه / الألبانى المحقق: محمد ناصر الدين الألبانى الناشر: مكتبة المعارف سنة النشر: ١٤١٧ - ١٩٩٧ رقم الطبعة: ١
٢١. صحيح سنن النسائى، المؤلف: النسائى / الألبانى المحقق: محمد ناصر الدين الألبانى الناشر: مكتبة المعارف سنة النشر: ١٤١٩ - ١٩٩٨ رقم الطبعة: ١
٢٢. المسند (تحقيق: أحمد شاكر - حمزة الزين) المؤلف: أحمد بن حنبل المحقق: أحمد شاكر - حمزة الزين الناشر: دار الحديث سنة النشر: ١٤١٦ - ١٩٩٥ عدد المجلدات: ٢٠ رقم الطبعة: الأولى
٢٣. فضائل الصحابة المؤلف: أحمد بن حنبل المحقق: وصى الله بن محمد عباس الناشر: دار ابن الجوزي سنة النشر: ١٤٢٠ هـ - ١٩٩٩ م، عدد المجلدات: ٢ الطبعة الثانية

٢٤. خصائص أمير المؤمنين على بن أبي طالب كرم الله وجهه وبذيله كتاب الحلى بتخريج خصائص على المؤلف: أحمد بن شعيب النسائي أبو عبد الرحمن المحقق: أبو إسحاق الحويني الناشر: دار الكتاب العربي سنة النشر: ١٤٠٧ - ١٩٨٧ عدد المجلدات: ١ رقم الطبعة: ١
٢٥. الأحاديث المختارة أو المستخرج من الأحاديث المختارة مما لم يخرج به البخارى ومسلم فى صحيحيهما المؤلف: ضياء الدين أبو عبد الله محمد بن عبد الواحد المقدسى (المتوفى: ٦٤٣هـ) دراسة وتحقيق: معالى الأستاذ الدكتور عبد الملك بن عبد الله بن دهيش الناشر: دار خضر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت - لبنان الطبعة: ٤، ١٤٢١هـ - ٢٠٠١ م
٢٦. أخبار مكة وما جاء فيها من الآثار، المؤلف: الأزرقى، أبو الوليد محمد بن عبد الله بن أحمد (المتوفى ٢٥٠هـ)، المحقق: عبد الملك بن عبد الله بن دهيش، الناشر: مكتبة الأسدى، الطبعة: الأولى، ١٤٢٤هـ - ٢٠٠٣ م.
٢٧. مصنف ابن أبي شيبة (ت: عوامة) المؤلف: عبد الله بن محمد بن إبراهيم أبى شيبة العيسى أبو بكر المحقق: محمد عوامة الناشر: دار القبة - مؤسسة علوم القرآن سنة النشر: ١٤٢٧هـ - ٢٠٠٦ م عدد المجلدات: ٢٦ رقم الطبعة: ١
٢٨. المصنف لابن أبي شيبة (ت: الشري) المؤلف: عبد الله بن محمد بن إبراهيم بن أبي شيبة العيسى الكوفي أبو بكر المحقق: سعد بن ناصر بن عبد العزيز أبو حبيب الشري الناشر: دار كنوز إشبيليا سنة النشر: ١٤٣٦ - ٢٠١٥ عدد المجلدات: ٢٥ رقم الطبعة: ١
٢٩. المطالب العالیه، المؤلف: ابن حجر العسقلانى المحقق: سعد بن ناصر بن عبد العزيز الشرى وآخرون، الناشر: دار العاصمة - دار الغيث، سنة النشر: ١٤١٩هـ - ١٩٩٨ م
٣٠. مَجْمَعُ الزُّوَائِدِ وَمَنْبَعُ الْفَوَائِدِ المؤلف: أبو الحسن نور الدين علي بن أبي بكر بن سليمان الهيثمي (المتوفى: ٨٠٧هـ) حَقَّقَهُ وَخَرَّجَ أَحَادِيثَهُ: حسين سليم أسد الداراني الناشر: دار المنهاج
٣١. كتاب الزهد (رواية ابن الأعرابي) المؤلف: أبو داود السجستاني المحقق: ياسر بن إبراهيم بن محمد أبو تميم - غنيم بن عباس بن غنيم أبو بلال الناشر: دار المشكاة للنشر والتوزيع، سنة النشر: ١٤١٤ - ١٩٩٣ الطبعة الأولى
٣٢. مسند الحميدي (ت الداراني) المؤلف: عبد الله بن الزبير القرشي الحميدي أبو بكر المحقق: حسين سليم أسد الداراني، الناشر: دار السقا، الطبعة: الأولى، التاريخ: ١٩٩٦ م
٣٣. مسند أبي يعلى الموصلي المؤلف: أحمد بن علي بن المثنى التميمي أبو يعلى الموصلي المحقق: حسين سليم أسد الناشر: دار المأمون للتراث سنة النشر: ١٤١٠ - ١٩٨٩

٣٤. مسند أبي داود الطيالسي، المؤلف: أبو داود سليمان بن داود بن الجارود الطيالسي البصري (المتوفى: ٢٠٤هـ) المحقق: الدكتور محمد بن عبد المحسن التركي الناشر: دار هجر - مصر الطبعة: الأولى، ١٤١٩ هـ - ١٩٩٩ م.
٣٥. شرح السنة المؤلف: الحسين بن مسعود بن محمد بن الفراء البغوي أبو محمد المحقق: شعيب الأرنؤوط - زهير الشاويش الناشر: المكتب الإسلامي سنة النشر: ١٤٠٣ - ١٩٨٣ عدد المجلدات: ١٦ رقم الطبعة: ٢.
٣٦. حقوق الجار (إسماعيل) المؤلف: الذهبي؛ محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبي، شمس الدين، أبو عبد الله المحقق: مبروك إسماعيل الناشر: دار الطلائع
٣٧. إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء المؤلف: الشاه ولي الله الدهلوي (ت ١١٧٦ هـ) تعريب: السيد جاويد احمد الندوى تحقيق و تعليق: الاستاذ الدكتور تقى الدين الندوى الناشر: دار القلم - دمشق الطبعة الأولى ١٤٣٤ هـ - ٢٠١٣ م
٣٨. أسمى المطالب فى سيرة أمير المؤمنين على بن أبى طالب شخصيه وعصره المؤلف: على محمد محمد الناشر: مكتبة الصحابة - الشارقة سنة النشر: ١٤٢٥ هـ - ٢٠٠٤ م
٣٩. جامع الآثار فى السير ومولد المختار المؤلف: محمد بن عبد الله بن أبي البقاء ناصر الدين الدمشقي أبو عبد الله شمس الدين المحقق: نشأت كمال أبو يعقوب الناشر: وزارة الأوقاف والشؤون الإسلامية - قطر سنة النشر: ١٤٣١ هـ - ٢٠١٠ م
٤٠. تفسير القرآن العظيم، المؤلف: عبد الرحمن بن ابي حاتم الرازي، المحقق: الدكتور عيادة بن أيوب الكبيسي، دار ابن الجوزي
٤١. جامع البيان عن تأويل آي القرآن (تفسير الطبري) (ت: شاکر) المؤلف: ابن جرير الطبري؛ محمد بن جرير بن يزيد الطبري، أبو جعفر المحقق: محمود شاکر أبو فهر - أحمد شاکر أبو الأشبال الناشر: مكتبة ابن تيمية تصويروا من نسخة دار المعارف الأصلية رقم الطبعة: ٢.
٤٢. شواهد التنزيل للحاكم الحسكاني المؤلف: عبيد الله بن عبد الله الحاكم الحسكاني تحقيق: محمد باقر المحمودى الناشر: مؤسسة الأعلمى للمطبوعات ، بيروت ، ١٤٣١ هـ الطبعة الثانية
٤٣. در السحابة ، المؤلف: محمد بن على الشوكاني المحقق: الدكتور حسين بن عبد الله العمرى ؛ دار الفكر دمشق ؛ الطبعة الأولى ١٤٠٤ هـ - ١٩٨٤ م
٤٤. الرياض النضرة فى مناقب العشرة، المؤلف: أبو العباس، أحمد بن عبد الله بن محمد، محب الدين الطبري (المتوفى: ٦٩٤هـ) الناشر: دار الكتب العلمية بيروت، الطبعة الأولى، ١٤٠٥ هـ - ١٩٨٤ م.



٤٥. فيض الباري على صحيح البخاري مع حاشية البدر الساري المؤلف: محمد أنور الكشميري - محمد بدر عالم الميرتبي الناشر: دار الكتب العلمية سنة النشر: ١٤٢٦ - ٢٠٠٥ رقم الطبعة: ١
٤٦. شرح الطيبي على مشكاة المصابيح المسمى بـ (الكاشف عن حقائق السنن) المؤلف: شرف الدين الحسين بن عبد الله الطيبي (٧٤٣هـ) المحقق: د. عبد الحميد هندواى الناشر: مكتبة نزار مصطفى الباز (مكة المكرمة - الرياض) الطبعة: الأولى، ١٤١٧ هـ - ١٩٩٧ م
٤٧. المقاصد الحسنة فى بيان كثير من الأحاديث المشتهرة المؤلف: محمد بن عبد الرحمن السخاوى شمس الدين؛ المحقق: عبد الله محمد الصديق الغمارى - عبد الوهاب عبد اللطيف؛ الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان؛ الطبعة الأولى، ١٣٩٩ هـ - ١٩٧٩ م
٤٨. مختصر المقاصد الحسنة المؤلف: محمد بن عبد الباقي الزرقانى، المحقق: محمد بن لطفى الصباغ، الناشر: المكتب الإسلامى، سنة النشر: ١٤٠٩ - ١٩٨٩ رقم الطبعة: ٤
٤٩. الفقيه والمتفقه المؤلف: أحمد بن على بن ثابت الخطيب البغدادى أبو بكر المحقق: عادل بن يوسف العزازى الناشر: دار ابن الجوزى سنة النشر: ١٤١٧ - ١٩٩٦ عدد المجلدات: ٢ رقم الطبعة: ١
٥٠. الموضح لأوهام الجمع والتفريق، المؤلف: الخطيب البغدادى؛ أحمد بن على بن ثابت البغدادى، المحقق: عبد الرحمن بن يحيى المعلمي، الناشر: دار الفكر الإسلامى، سنة النشر: ١٤٠٥ - ١٩٨٥
٥١. جامع بيان العلم وفضله المؤلف: ابن عبد البر المحقق: أبو الأشبال الزهيرى الناشر: دار ابن الجوزى - الدمام سنة النشر: ١٤١٤ - ١٩٩٤ عدد المجلدات: ٢ رقم الطبعة: ١
٥٢. جؤنة العطار فى طرف الفوائد ونوادى الأخبار المؤلف: أحمد بن الصديق الغمارى (ت ١٣٨٠ هـ)
٥٣. فتح الملك العلي بصحة حديث باب مدينة العلم علي، المؤلف: أحمد بن محمد بن الصديق الحسنى المغربى الغمارى، تحقيق: عماد عبد الكريم سرور، الناشر: المطبعة الإسلامىة، القاهرة ١٤٢٨ هـ - ٢٠٠٧ م
٥٤. علي بن أبي طالب امام العارفين أو البرهان الجلي فى تحقيق انتساب الصوفىة الي علي، تأليف: أحمد بن محمد بن الصديق الغمارى الحسنى، الناشر: مطبعة السعادة، الطبعة الأولى ١٣٨٩ هـ - ١٩٦٩ م.
٥٥. الأربعين فى أصول الدين، المؤلف: فخر الدين محمد بن عمر البكرى الرازى (ت ٦٠٦ هـ) الناشر: مكتبة الكليات الأزهرىة - القاهرة، سنة نشر: ١٩٨٦ م، الطبعة الأولى
٥٦. فيض القدير شرح الجامع الصغير (ط. التجارىة) المؤلف: محمد عبد الرؤوف المناوى الناشر: دار المعرفة (مصورا عن طبعة المكتبة التجارىة الكبرى ١٣٥٧ هـ) سنة النشر: ١٣٩١ - ١٩٧٢ رقم الطبعة: ٢
٥٧. نظام الحكم فى الشريعة والتاريخ الإسلامى المؤلف: الظافر القاسمى الناشر: دار النفائس سنة النشر: ١٤٠٧ هـ - ١٩٨٧ م رقم الطبعة: ٣

٥٨. إحياء علوم الدين، ومعه المغني عن حمل الأسفار في الأسفار المؤلف: الغزالي؛ محمد بن محمد بن محمد الغزالي الطوسي - العراقي الناشر: دار ابن حزم سنة النشر: ١٤٢٦ هـ - ٢٠٠٥ م
٥٩. شرح مذاهب أهل السنة ومعرفة شرائع الدين والتمسك بالسنن المؤلف: عمر بن أحمد بن عثمان شاهين أبو حفص المحقق: عادل بن محمد الناشر: مؤسسة قرطبة سنة النشر: ١٤١٥ - ١٩٩٥
٦٠. الاختلاف في اللفظ والرد على الجهمية والمشبهة، المؤلف: أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري (المتوفى ٢٧٦ هـ) المحقق: محمد بن زاهد الكوثري، الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة الأولى، ١٤٠٥ هـ - ١٩٨٥ م.
٦١. مناقب الأئمة الأربعة، المؤلف: محمد بن الطيب أبو بكر الباقلائي، المحقق: سميرة فرحات، دار النشر: دار المنتخب العربي الدراسات والنشر والتوزيع، سنة النشر: ١٤٢٢ هـ - ٢٠٠٢ م الطبعة: الأولى.
٦٢. أنوار الفجر في فضائل أهل بدر المؤلف: سيد حسين العفاني الناشر: ماجد العسيري - جدة، سنة النشر: ١٤٢٦ هـ - ٢٠٠٦ م
٦٣. المغني في أبواب التوحيد والعدل، المؤلف: أبي الحسن عبد الجبار بن أحمد الأسدآبادي، المحقق: الدكتور خضر محمد نبها، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت
٦٤. الفوائد المجموعة في الأحاديث الموضوعة المؤلف: محمد بن علي بن محمد الشوكاني (المتوفى: ١٢٥٠ هـ) المحقق: عبد الرحمن بن يحيى المعلمي اليماني الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان
٦٥. أجوبة الحافظ ابن حجر العسقلاني على أسئلة بعض تلامذته وبيه أجوبة الحافظ العراقي على أسئلة ابن حجر العسقلاني، الناشر: مطبئة أضواء السلف - الرياض، ط ١ - ١٤٢٤ هـ
٦٦. قواعد أصول الحديث المؤلف: الدكتور أحمد عمر هاشم الناشر: دار الكتاب العربي - بيروت الطبعة: ١٤٠٤ هـ - ١٩٨٤ م
٦٧. غاية التبجيل وترك القطع في التفضيل، اسم المؤلف: محمود سعيد ممدوح، الناشر: دار الإمام الترمذي، الطبعة: الأولى سنة الطبع: ١٤٢٦ هـ - ٢٠٠٥ م
٦٨. كفاية الطالب لمناقب علي بن أبي طالب، المؤلف: الشيخ محمد حبيب الله الشنقيطي (ت ١٣٦٣ هـ)، تحقيق: سليم محمد عامر - صبري أبو سنيينة، الناشر: دار الفتح للدراسات والنشر، الطبعة الأولى: ١٤٣٥ هـ - ٢٠١٤ م.
٦٩. القول الفصل فيما لبني هاشم وقريش والعرب من الفضل، المؤلف: علوى بن طاهر الحداد (ت ١٣٨٢ هـ)
٧٠. الإمام المحدث عبد الله بن لهيعة دراسة نقدية تحليلية مقارنة في تصحيح منزلته وأحاديثه المؤلف: حسن مظفر الرزق الناشر: دار الجيل - بيروت، سنة النشر: ١٤١٦ هـ - ١٩٩٦ م

٧١. مجموع رسائل العلامة الملا علي القاري (المتوفى سنة ١٠١٤ هـ)، تحقيق: محمد خلوف العبد الله، داراللباب، الطبعة الأولى ١٤٣٧ هـ - ٢٠١٦ م
٧٢. القول المستحسن في فخر الحسن. الشارح: حيدرآبادى، حسن الزمان محمد بن قاسم المؤلف: چشتى نظامى، محمد فخرالدين الناشر: مطبع عزيز دكن محل النشر: حيدرآباد - هند سنة النشر: ١٣١٢ هـ
٧٣. مسائل الإمامة و مقتطفات من الكتاب الأوسط في المقالات، المؤلف: الناشى الاكبر، ابو العباس عبدالله بن محمد، تحقيق: يوسف فان أس، دارالنشر: فرانتس شتاينر - بيروت، ١٩٧١ م.
٧٤. الفتح المبين فى فضائل الخلفاء الراشدين وأهل البيت الطاهرين، المؤلف: احمد بن زيني دحلان. بي دى اف سايت <https://www.scribd.com>
٧٥. فروغ جاويدان تاليف: علامه شبلى نعمانى و علامه سيد سليمان ندوى، ترجمه: ابوالحسين عبدالمجيد مرادزهى خاشى / سايت كتابخانه عقيدة
٧٦. الرحيق المختوم المؤلف: صفى الرحمن المباركفورى الناشر: دار الوفاء للطباعة والنشر والتوزيع - المنصورة سنة النشر: ١٤٣١ هـ - ٢٠١٠ م رقم الطبعة: ٢١
٧٧. فضائل مصر وأخبارها وخواصها، تأليف: إبن زولاق، أبو محمد الحسن بن إبراهيم (المتوفى ٣٨٧ هـ)، تحقيق: على محمد عمر، الناشر: مهرجان القراءة للجميع ٩٩ - مكتبة الأسرة.

## سايت المكتبة الشاملة:

٧٨. سلسلة الأحاديث الصحيحة وشيء من فقهها وفوائدها المؤلف: أبو عبد الرحمن محمد ناصر الدين، بن الحاج نوح بن نجاتي بن آدم، الأشقودرى الألبانى (المتوفى: ١٤٢٠ هـ) الناشر: مكتبة المعارف للنشر والتوزيع، الرياض الطبعة: الأولى، (لمكتبة المعارف) عدد الأجزاء: ٦ عام النشر: ج ١ - ٤: ١٤١٥ هـ - ١٩٩٥ م ج ٦: ١٤١٦ هـ - ١٩٩٦ م ج ٧: ١٤٢٢ هـ - ٢٠٠٢ م
٧٩. سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة وأثرها السيئ فى الأمة المؤلف: الألبانى (المتوفى: ١٤٢٠ هـ) دار النشر: دار المعارف، الرياض - المملكة العربية السعودية الطبعة: الأولى، ١٤١٢ هـ / ١٩٩٢ م
٨٠. الثمر المستطاب في فقه السنة والكتاب المؤلف: أبو عبد الرحمن محمد ناصر الدين الألبانى (المتوفى: ١٤٢٠ هـ) الناشر: غراس للنشر والتوزيع الطبعة: الأولى، ١٤٢٢ هـ
٨١. كتاب السنة (ومعه ظلال الجنة فى تخريج السنة بقلم: محمد ناصر الدين الألبانى) المؤلف: أبو بكر بن أبى عاصم وهو أحمد بن عمرو بن الضحاک بن مخلد الشيبانى (المتوفى: ٢٨٧ هـ) الناشر: المكتب الإسلامى الطبعة: الأولى، ١٤٠٠ هـ / ١٩٨٠ م

٨٢. التعليقات الحسان على صحيح ابن حبان وتمييز سقيمته من صحيحه، وشأذه من محفوظه مؤلف الأصل: محمد بن حبان بن أحمد بن حبان بن معاذ بن مَعْبَد، التميمي، أبو حاتم، الدارمي، البُستي (المتوفى: ٣٥٤هـ) ترتيب: الأمير أبو الحسن علي بن بلبان بن عبد الله، علاء الدين الفارسي الحنفي (المتوفى: ٧٣٩هـ) مؤلف التعليقات الحسان: أبو عبد الرحمن محمد ناصر الدين الألباني (المتوفى: ١٤٢٠هـ) الناشر: دار باوزير للنشر والتوزيع، جدة - المملكة العربية السعودية الطبعة: الأولى، ١٤٢٤ هـ - ٢٠٠٣ م
٨٣. مسند الإمام أحمد بن حنبل المؤلف: أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشيباني (المتوفى: ٢٤١هـ) المحقق: شعيب الأرنؤوط - عادل مرشد، وآخرون إشراف: د عبد الله بن عبد المحسن التركي الناشر: مؤسسة الرسالة الطبعة: الأولى، ١٤٢١ هـ - ٢٠٠١ م
٨٤. مناقب أمير المؤمنين علي بن أبي طالب رضي الله عنه المؤلف: علي بن محمد بن محمد بن الطيب بن أبي يعلى بن الجلابي، أبو الحسن الواسطي المالكي، المعروف بابن المغازلي (المتوفى: ٤٨٣هـ) المحقق: أبو عبد الرحمن تركي بن عبد الله الوادعي الناشر: دار الآثار - صنعاء الطبعة: الأولى ١٤٢٤ هـ - ٢٠٠٣ م
٨٥. موارد الظمان إلى زوائد ابن حبان المؤلف: أبو الحسن نور الدين علي بن أبي بكر بن سليمان الهيثمي (المتوفى: ٨٠٧هـ) المحقق: حسين سليم أسد الداراني - عبده علي الكوشك الناشر: دار الثقافة العربية، دمشق الطبعة: الأولى، (١٤١١ - ١٤١٢ هـ) = (١٩٩٠ م - ١٩٩٢ م)
٨٦. مسند الدارمي المعروف بـ (سنن الدارمي) المؤلف: أبو محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن الفضل بن بهرام بن عبد الصمد الدارمي، التميمي السمرقندي (المتوفى: ٢٥٥هـ) تحقيق: حسين سليم أسد الداراني الناشر: دار المغني للنشر والتوزيع، المملكة العربية السعودية الطبعة: الأولى، ١٤١٢ هـ - ٢٠٠٠ م
٨٧. خصائص أمير المؤمنين علي بن أبي طالب المؤلف: أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب بن علي الخراساني، النسائي (المتوفى: ٣٠٣هـ) المحقق: أحمد ميرين البلوشي الناشر: مكتبة المعلا - الكويت الطبعة: الأولى، ١٤٠٦
٨٨. مناقب الأسد الغالب مُمَزَقُ الكُتَابِ ومُظْهِرُ العِجَائِبِ لِيثِ بنِ غَالِبِ أمير المؤمنين أبي الحسن علي بن أبي طالب رضي الله عنه المؤلف: شمس الدين أبو الخير ابن الجزري، محمد بن محمد بن يوسف (المتوفى: ٨٣٣هـ) المحقق: طارق الطنطاوي الناشر: مكتبة القرآن الطبعة: الأولى ١٩٩٤ م
٨٩. مناقب أمير المؤمنين علي بن أبي طالب رضي الله عنه المؤلف: علي بن محمد بن محمد بن الطيب بن أبي يعلى بن الجلابي، أبو الحسن الواسطي المالكي، المعروف بابن المغازلي (المتوفى: ٤٨٣هـ) المحقق: أبو عبد الرحمن تركي بن عبد الله الوادعي الناشر: دار الآثار - صنعاء الطبعة: الأولى ١٤٢٤ هـ - ٢٠٠٣ م
٩٠. مختصرُ استدرَاكِ الحَافِظِ الذَّهَبِيِّ على مُستدرِكِ أبي عبد الله الحَاكِمِ المؤلف: ابن الملقن سراج الدين أبو حفص عمر بن علي بن أحمد الشافعي المصري (المتوفى: ٨٠٤هـ) تحقيق ودراسة: ج ١، ٢: عبد الله

- بن حمد اللّخيدان ج ٣ - ٧: سعد بن عبد الله بن عبد العزيز آل حميد الناشر: دارُ العاصِمة، الرياض - المملكة العربية السعودية الطبعة: الأولى، ١٤١١ هـ
٩١. موضوعات المستدرک للذهبي المؤلف: شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبي (المتوفى: ٧٤٨هـ) الناشر: مخطوط نُشر في برنامج جوامع الكلم المجاني التابع لموقع الشبكة الإسلامية الطبعة: الأولى، ٢٠٠٤ م
٩٢. جامع البيان في تأويل القرآن المؤلف: محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب الأملي، أبو جعفر الطبري (ت ٣١٠هـ) المحقق: أحمد محمد شاكر الناشر: مؤسسة الرسالة الطبعة: الأولى، ١٤٢٠ هـ - ٢٠٠٠ م
٩٣. أسباب نزول القرآن المؤلف: أبو الحسن علي بن أحمد بن محمد بن علي الواحدي، النيسابوري، الشافعي (المتوفى: ٤٦٨هـ) المحقق: عصام بن عبد المحسن الحميدان الناشر: دار الإصلاح - الدمام الطبعة: الثانية، ١٤١٢ هـ - ١٩٩٢ م
٩٤. حاشية السندی على سنن ابن ماجه = كفاية الحاجة في شرح سنن ابن ماجه المؤلف: محمد بن عبد الهادي التتوي، أبو الحسن، نور الدين السندی (المتوفى: ١١٣٨هـ) الناشر: دار الجيل - بيروت
٩٥. فيض الباري على صحيح البخاري المؤلف: (أمالي) محمد أنور شاه بن معظم شاه الكشميري الهندي ثم الديوبندي (المتوفى: ١٣٥٣هـ) المحقق: محمد بدر عالم الميرتھي، أستاذ الحديث بالجامعة الإسلامية بداهيل (جمع الأمالي وحررها ووضع حاشية البدر الساري إلى فيض الباري) الناشر: دار الكتب العلمية بيروت - لبنان الطبعة: الأولى، ١٤٢٦ هـ - ٢٠٠٥ م
٩٦. شرح الطيبي على مشكاة المصابيح المسمى بـ (الكاشف عن حقائق السنن) المؤلف: شرف الدين الحسين بن عبد الله الطيبي (٧٤٣هـ) المحقق: د. عبد الحميد هندواي الناشر: مكتبة نزار مصطفى الباز (مكة المكرمة - الرياض) الطبعة: الأولى، ١٤١٧ هـ - ١٩٩٧ م
٩٧. التيسير بشرح الجامع الصغير المؤلف: زين الدين محمد المدعو بعبد الرؤوف بن تاج العارفين بن علي بن زين العابدين الحدادي ثم المناوي القاهري (المتوفى: ١٠٣١هـ) الناشر: مكتبة الإمام الشافعي - الرياض الطبعة: الثالثة، ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م
٩٨. حديث أبي القاسم الحلبي المؤلف: إسماعيل بن القاسم بن إسماعيل الإمام أبو القاسم الحلبي الخياط المؤدب (المتوفى: بعد ٣٧٠هـ) الناشر: مخطوط نُشر في برنامج جوامع الكلم المجاني التابع لموقع الشبكة الإسلامية الطبعة: الأولى، ٢٠٠٤ م
٩٩. كتاب الأربعين في شيوخ الصوفية المؤلف: أبو سعد أحمد بن محمد بن أحمد بن عبد الله بن حفص بن خليل الأنصاري الهروي الماليني (المتوفى: ٤١٢هـ) تقديم وتحقيق وتعليق: الدكتور عامر حسن صبري الناشر: دار البشائر الإسلامية، بيروت - لبنان الطبعة: الأولى، ١٤١٧ هـ - ١٩٩٧ م

١٠٠. العواصم والقواصم في الذب عن سنة أبي القاسم المؤلف: ابن الوزير، محمد بن إبراهيم بن علي بن المرتضى بن المفضل الحسنى القاسمى، أبو عبد الله، عز الدين، من آل الوزير (المتوفى: ٨٤٠هـ) حققه وضبط نصه، وخرج أحاديثه، وعلّق عليه: شعيب الأرنؤوط الناشر: مؤسسة الرسالة للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت الطبعة: الثالثة، ١٤١٥ هـ - ١٩٩٤ م
١٠١. تحرير تقريب التهذيب للحفاظ ابن حجر العسقلاني تأليف: الدكتور بشار عواد معروف، الشيخ شعيب الأرنؤوط الناشر: مؤسسة الرسالة للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت - لبنان الطبعة: الأولى، ١٤١٧ هـ - ١٩٩٧ م
١٠٢. الأعلام المؤلف: خير الدين بن محمود بن محمد بن علي بن فارس، الزركلى دمشقى (المتوفى: ١٣٩٦هـ) الناشر: دار العلم للملايين الطبعة: الخامسة عشر - أيار / مايو ٢٠٠٢ م
١٠٣. الإعلام بمن في تاريخ الهند من الأعلام المسمى بـ (نزهة الخواطر وبهجة المسامع والنواظر) المؤلف: عبد الحي بن فخر الدين بن عبد العلي الحسنى الطالبي (المتوفى: ١٣٤١هـ) دار النشر: دار ابن حزم - بيروت، لبنان الطبعة: الأولى، ١٤٢٠ هـ، ١٩٩٩ م
١٠٤. طبقات الشافعيين، المؤلف: أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كتير القرشي البصري ثم الدمشقى (المتوفى: ٧٧٤هـ) تحقيق: د أحمد عمر هاشم، د محمد زينهم محمد عزب الناشر: مكتبة الثقافة الدينية تاريخ النشر: ١٤١٣ هـ - ١٩٩٣ م
١٠٥. قلائد الجمان في فرائد شعراء هذا الزمان، المشهور بـ «عقود الجمان في شعراء هذا الزمان» المؤلف: كمال الدين أبو البركات المبارك بن الشعار الموصلى (المتوفى: ٦٥٤ هـ) المحقق: كامل سلمان الجبورى الناشر: دار الكتب العلمية بيروت - لبنان الطبعة: الأولى - ٢٠٠٥ م
١٠٦. أباكار الأفكار في أصول الدين المؤلف: علي بن محمد بن سالم التغلبي، أبو الحسن، سيف الدين الأمدى (المتوفى: ٦٣١هـ) تحقيق: أ.د. أحمد محمد المهدي عدد الأجزاء: ٥ الناشر: دار الكتب والوثائق القومية - القاهرة الطبعة: الثانية / ١٤٢٤ هـ - ٢٠٠٤ م
١٠٧. الفتاوى الحديثية لابن حجر الهيتمي. المؤلف: أحمد شهاب الدين بن حجر الهيتمي المكي. الطبعة: مصطفى الحلبي الطبعة الثانية وطبعة دار المعرفة مصورة عن طبعة مصطفى الحلبي الثانية
١٠٨. العلل الواردة فى الأحاديث النبوية. المؤلف: أبو الحسن علي بن عمر بن أحمد بن مهدي بن مسعود بن النعمان بن دينار البغدادي الدارقطنى (المتوفى: ٣٨٥هـ) المجلدات من الأول، إلى الحادى عشر تحقيق وتخرىج: محفوظ الرحمن زين الله السلفى. الناشر: دار طيبة - الرياض. الطبعة: الأولى ١٤٠٥ هـ - ١٩٨٥ م. والمجلدات من الثانى عشر، إلى الخامس عشر علق عليه: محمد بن صالح بن محمد الدباسى الناشر: دار ابن الجوزى الطبعة: الأولى، ١٤٢٧ هـ

١٠٩. الموقظة في علم مصطلح الحديث المؤلف: شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبي (المتوفى: ٧٤٨هـ) اعتنى به: عبد الفتاح أبو غدة الناشر: مكتبة المطبوعات الإسلامية بحلب الطبعة: الثانية، ١٤١٢ هـ
١١٠. التذكرة بأحوال الموتى وأمور الآخرة المؤلف: أبو عبد الله محمد بن أحمد بن أبي بكر بن فرح الأنصاري الخزرجي شمس الدين القرطبي (المتوفى: ٦٧١هـ) تحقيق ودراسة: الدكتور: الصادق بن محمد بن إبراهيم الناشر: مكتبة دار المنهاج للنشر والتوزيع، الرياض الطبعة: الأولى، ١٤٢٥ هـ

### الجامع الكبير:

١١١. الجامع الصحيح المختصر اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبد الله البخاري الجعفي ، دار النشر: دار ابن كثير ، اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧ ، الطبعة : الثالثة ، تحقيق : د. مصطفى ديب البغا
١١٢. صحيح مسلم اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري ، دار النشر : دار إحياء التراث العربي - بيروت ، تحقيق : محمد فؤاد عبد الباقي
١١٣. الأحاديث المختارة اسم المؤلف: أبو عبد الله محمد بن عبد الواحد بن أحمد الحنبلي المقدسي ، دار النشر: مكتبة النهضة الحديثة - مكة المكرمة - ١٤١٠ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عبد الملك بن عبد الله بن دهيش
١١٤. المستدرک على الصحيحين اسم المؤلف: محمد بن عبد الله أبو عبد الله الحاكم النيسابوري ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤١١ هـ - ١٩٩٠ م ، الطبعة : الأولى، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا
١١٥. صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان اسم المؤلف: محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم التميمي البستي، دار النشر : مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤١٤ - ١٩٩٣ ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط
١١٦. صحيح ابن خزيمة ، اسم المؤلف: محمد بن إسحاق بن خزيمة أبو بكر السلمى النيسابوري ، دارالنشر : المكتب الإسلامي - بيروت - ١٣٩٠ - ١٩٧٠ ، تحقيق : د. محمد مصطفى الأعظمي
١١٧. الجامع الصحيح سنن الترمذی اسم المؤلف: محمد بن عيسى أبو عيسى الترمذی السلمی ، دارالنشر : دار إحياء التراث العربي - بيروت - ، تحقيق : أحمد محمد شاكر وأخرونسنن ابن ماجه اسم المؤلف: محمد بن يزيد أبو عبد الله القزويني ، دار النشر : دار الفكر - بيروت - ، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي

١١٨. السنن الكبرى اسم المؤلف: أحمد بن شعيب أبو عبد الرحمن النسائي، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤١١ - ١٩٩١، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. عبد الغفار سليمان البنداري، سيد كسروي حسن
١١٩. خصائص أمير المؤمنين علي بن أبي طالب اسم المؤلف: أحمد بن شعيب النسائي أبو عبد الرحمن، دار النشر: مكتبة المعلا - الكويت - ١٤٠٦، الطبعة: الأولى، تحقيق: أحمد ميرين البلوشي
١٢٠. مسند الإمام أحمد بن حنبل اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبد الله الشيباني، دار النشر: مؤسسة قرطبة - مصر
١٢١. فضائل الصحابة اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبد الله الشيباني، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤٠٣ - ١٩٨٣، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. وصي الله محمد عباس
١٢٢. الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار اسم المؤلف: أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبي شيبة الكوفي، دار النشر: مكتبة الرشد - الرياض - ١٤٠٩، الطبعة: الأولى، تحقيق: كمال يوسف الحوت
١٢٣. مسند ابن أبي شيبة اسم المؤلف: أبي بكر عبد الله بن محمد بن أبي شيبة، دار النشر: دار الوطن - الرياض - ١٩٩٧ م، الطبعة: الأولى، تحقيق: عادل بن يوسف العزازي و أحمد بن فريد المزيدي
١٢٤. المعجم الأوسط اسم المؤلف: أبو القاسم سليمان بن أحمد الطبراني، دار النشر: دار الحرمين - القاهرة - ١٤١٥، تحقيق: طارق بن عوض الله بن محمد، عبد المحسن بن إبراهيم الحسيني
١٢٥. المعجم الكبير اسم المؤلف: سليمان بن أحمد بن أيوب أبو القاسم الطبراني، دار النشر: مكتبة الزهراء - الموصل - ١٤٠٤ - ١٩٨٣، الطبعة: الثانية، تحقيق: حمدي بن عبد المجيد السلفي
١٢٦. البحر الزخار اسم المؤلف: أبو بكر أحمد بن عمرو بن عبد الخالق البزار، دار النشر: مؤسسة علوم القرآن، مكتبة العلوم والحكم - بيروت، المدينة - ١٤٠٩، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. محفوظ الرحمن زين الله
١٢٧. السنة اسم المؤلف: عبد الله بن أحمد بن حنبل الشيباني، دار النشر: دار ابن القيم - الدمام - ١٤٠٦، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. محمد سعيد سالم القحطاني
١٢٨. السنة اسم المؤلف: أبو بكر أحمد بن محمد بن هارون بن يزيد الخلال، دار النشر: دار الراية - الرياض - ١٤١٠ هـ - ١٩٨٩ م، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. عطية الزهراني
١٢٩. السنة اسم المؤلف: عمرو بن أبي عاصم الضحاك الشيباني، دار النشر: المكتب الإسلامي - بيروت - ١٤٠٠، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمد ناصر الدين الألباني
١٣٠. الشريعة اسم المؤلف: أبي بكر محمد بن الحسين الأجرى، دار النشر: دار الوطن - الرياض / السعودية - ١٤٢٠ هـ - ١٩٩٩ م، الطبعة: الثانية، تحقيق: الدكتور عبد الله بن عمر بن سليمان الدميحي



١٣١. المطالب العالية بزوائد المسانيد الثمانية اسم المؤلف: أحمد بن على بن حجر العسقلانى، دار النشر: دار العاصمة/ دار الغيث - السعودية - ١٤١٩هـ، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. سعد بن ناصر بن عبد العزيز الشترى
١٣٢. مجمع الزوائد ومنيع الفوائد اسم المؤلف: على بن أبى بكر الهيثمى، دار النشر: دار الريان للتراث/ دار الكتاب العربى - القاهرة، بيروت - ١٤٠٧
١٣٣. تهذيب الآثار وتفصيل الثابت عن رسول الله من الأخبار اسم المؤلف: أبى جعفر محمد بن جرير بن يزيد الطبرى، دار النشر: مطبعة المدنى - القاهرة، تحقيق: محمود محمد شاكر
١٣٤. سنن البيهقى الكبرى اسم المؤلف: أحمد بن الحسين بن على بن موسى أبو بكر البيهقى، دار النشر: مكتبة دار الباز - مكة المكرمة - ١٤١٤ - ١٩٩٤، تحقيق: محمد عبد القادر عطا
١٣٥. المدخل إلى السنن الكبرى، اسم المؤلف: أحمد بن الحسين بن على البيهقى أبو بكر، دار النشر: دار الخلفاء للكتاب الإسلامى - الكويت - ١٤٠٤، تحقيق: د. محمد ضياء الرحمن الأعظمى
١٣٦. دلائل النبوة اسم المؤلف: للبيهقى، بر مبنای برنامہ ى الجامع الكبير
١٣٧. جزء فضائل فاطمة، اسم المؤلف: ابن شاهين، بر مبنای برنامہ ى الجامع الكبير
١٣٨. معرفة الصحابة، اسم المؤلف: لأبى نعيم الأصبهانى، بر مبنای برنامہ ى الجامع الكبير
١٣٩. فضائل الخلفاء الراشدين، اسم المؤلف: أبو نعيم أحمد بن عبد الله بن أحمد الاصبهانى (المتوفى: ٤٣٠هـ)، بر مبنای برنامہ ى الجامع الكبير
١٤٠. حلية الأولياء وطبقات الأصفياء اسم المؤلف: أبو نعيم أحمد بن عبد الله الأصبهانى، دار النشر: دار الكتاب العربى - بيروت - ١٤٠٥، الطبعة: الرابعة
١٤١. من حديث خيثة، اسم المؤلف: خيثة الأطرابلسي، تحقيق: عمر تدمري، دار النشر: دار الكتاب العربى - بيروت
١٤٢. من حديث أبى الطاهر محمد بن أحمد بن عبد الله الذهلي، اسم المؤلف: علي بن عمر بن أحمد الدارقطني أبو الحسن، دار النشر: دار الخلفاء للكتاب الإسلامى - الكويت - ١٤٠٦، الطبعة: الأولى، تحقيق: حمدي عبد المجيد السلفي
١٤٣. الذرية الطاهرة النبوية اسم المؤلف: الإمام الحافظ أبو بشر محمد بن أحمد بن حماد الدولابى، دار النشر: الدار السلفية - الكويت - ١٤٠٧، الطبعة: الأولى، تحقيق: سعد المبارك الحسن
١٤٤. كنز العمال فى سنن الأقوال والأفعال اسم المؤلف: علاء الدين على المتقى بن حسام الدين الهندى، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤١٩هـ - ١٩٩٨م، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمود عمر الدمياطى

١٤٥. معجم جامع الأصول فى أحاديث الرسول اسم المؤلف: المبارك بن محمد ابن الأثير الجزرى ، بر  
مبنى برنامہ ى الجامع الكبير
١٤٦. جامع الاحاديث (الجامع الصغير وزوائده والجامع الكبير) اسم المؤلف: الحافظ جلال الدين  
عبدالرحمن السيوطى ، بر مبنى برنامہ ى الجامع الكبير
١٤٧. الإقتان فى علوم القرآن اسم المؤلف: جلال الدين عبد الرحمن السيوطى ، دار النشر : دار الفكر -  
لبنان - ١٤١٦هـ - ١٩٩٦م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : سعيد المندوب
١٤٨. التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب اسم المؤلف: فخر الدين محمد بن عمر التميمى الرازى الشافعى ،  
دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤٢١هـ - ٢٠٠٠م ، الطبعة : الأولى
١٤٩. تفسير القرآن اسم المؤلف: عبد الرحمن بن محمد بن إدريس الرازى ، دار النشر : المكتبة العصرية-  
صيدا، تحقيق: أسعد محمد الطيب
١٥٠. تفسير القرآن اسم المؤلف: عبد الرزاق بن همام الصنعانى ، دار النشر : مكتبة الرشد - الرياض -  
١٤١٠هـ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د. مصطفى مسلم محمد
١٥١. جامع البيان عن تأويل آى القرآن اسم المؤلف: محمد بن جرير بن يزيد بن خالد الطبرى أبو جعفر ،  
دار النشر : دار الفكر - بيروت - ١٤٠٥
١٥٢. الجامع لأحكام القرآن اسم المؤلف: أبو عبد الله محمد بن أحمد الأنصارى القرطبى ، دار النشر :  
دار الشعب - القاهرة
١٥٣. كتب ورسائل وفتاوى شيخ الإسلام ابن تيمية اسم المؤلف: أحمد عبد الحليم بن تيمية الحرانى أبو  
العباس، دار النشر : مكتبة ابن تيمية ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : عبد الرحمن بن محمد بن قاسم  
العاصمى النجدى
١٥٤. عدة الصابرين وذخيرة الشاكرين ، اسم المؤلف: محمد بن أبي بكر أيوب الزرعى أبو عبد الله ،  
دارالنشر : دار الكتب العلمية - بيروت ، تحقيق : زكريا علي يوسف
١٥٥. فتح البارى شرح صحيح البخارى اسم المؤلف: أحمد بن على بن حجر أبو الفضل العسقلانى  
الشافعى ، دار النشر : دار المعرفة - بيروت ، تحقيق : محب الدين الخطيب
١٥٦. تعليق التعليق على صحيح البخاري ، اسم المؤلف: أحمد بن على بن محمد بن حجر العسقلانى ،  
دار النشر : المكتب الإسلامى ، دار عمار - بيروت ، عمان - الأردن - ١٤٠٥ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق :  
سعيد عبد الرحمن موسى القزقي

١٥٧. هدى السارى مقدمة فتح البارى شرح صحيح البخارى ، اسم المؤلف: أحمد بن على بن حجر أبو الفضل العسقلانى الشافعى ، دار النشر : دار المعرفة - بيروت - ١٣٧٩ - ، تحقيق : محمد فؤاد عبدالباقى، محب الدين الخطيب
١٥٨. عمدة القارى شرح صحيح البخارى اسم المؤلف: بدر الدين محمود بن أحمد العينى ، دار النشر : دار إحياء التراث العربى - بيروت
١٥٩. حاشية السندى على النسائى اسم المؤلف: نور الدين بن عبدالهادى أبو الحسن السندى ، دار النشر: مكتب المطبوعات الإسلامية - حلب - ١٤٠٦ - ١٩٨٦ ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : عبدالفتاح أبو غدة
١٦٠. فيض القدير شرح الجامع الصغير اسم المؤلف: عبد الرؤوف المناوى ، دار النشر : المكتبة التجارية الكبرى - مصر - ١٣٥٦هـ ، الطبعة : الأولى
١٦١. مصباح الزجاجة فى زوائد ابن ماجه اسم المؤلف: أحمد بن أبى بكر بن إسماعيل الكنانى ، دار النشر: دار العربية - بيروت - ١٤٠٣ ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : محمد المنتقى الكشناوى
١٦٢. التيسير بشرح الجامع الصغير اسم المؤلف: الإمام الحافظ زين الدين عبد الرؤوف المناوى ، دارالنشر: مكتبة الإمام الشافعى - الرياض - ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م ، الطبعة : الثالثة
١٦٣. مرعاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح اسم المؤلف: على بن سلطان محمد القارى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - لبنان / بيروت - ١٤٢٢هـ - ٢٠٠١م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : جمال عيتانى
١٦٤. التاريخ الكبير اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل بن إبراهيم أبو عبدالله البخارى الجعفى ، دار النشر: دار الفكر ، تحقيق : السيد هاشم الندوى
١٦٥. الجرح والتعديل اسم المؤلف: عبد الرحمن بن أبى حاتم محمد بن إدريس أبو محمد الرازى التميمى، دار النشر : دار إحياء التراث العربى - بيروت - ١٢٧١ - ١٩٥٢ ، الطبعة : الأولى
١٦٦. العلل ومعرفة الرجال، المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبدالله الشيبانى، دار النشر: المكتب الإسلامى ، دار الخانى - بيروت، الرياض - ١٤٠٨ - ١٩٨٨ ، الطبعة : الأولى، تحقيق: وصى الله بن محمد عباس
١٦٧. تدريب الراوى فى شرح تقريب النواوى اسم المؤلف: عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى ، دار النشر: مكتبة الرياض الحديثة - الرياض ، تحقيق : عبد الوهاب عبد اللطيف
١٦٨. الرواة الثقات المتكلم فيهم بما لا يوجب ردهم اسم المؤلف: الإمام الحافظ أبى عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان الذهبى ، دار النشر : دار البشائر الإسلامية - بيروت - لبنان - ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م ، الطبعة: الأولى، تحقيق : محمد إبراهيم الموصلى

١٦٩. ذكر أسماء من تكلم فيه وهو موثق اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبي أبو عبد الله، دار النشر: مكتبة المنار - الزرقاء - ١٤٠٦، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمد شكور أمير الميادينى
١٧٠. الكامل فى ضعفاء الرجال اسم المؤلف: عبد الله بن عدى بن عبد الله بن محمد أبو أحمد الجرجاني، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ١٤٠٩ - ١٩٨٨، الطبعة: الثالثة، تحقيق: يحيى مختار غزاوى
١٧١. مختصر الكامل فى الضعفاء، اسم المؤلف: تقى الدين أحمد بن على المقرئى، دار النشر: مكتبة السنة - مصر / القاهرة - ١٤١٥ هـ - ١٩٩٤ م، الطبعة: الأولى، تحقيق: أيمن بن عارف الدمشقى
١٧٢. لسان الميزان اسم المؤلف: أحمد بن على بن حجر أبو الفضل العسقلانى الشافعى، دار النشر: مؤسسة الأعلمى للمطبوعات - بيروت - ١٤٠٦ - ١٩٨٦، الطبعة: الثالثة، تحقيق: دائرة المعرف النظامية - الهند
١٧٣. ميزان الاعتدال فى نقد الرجال اسم المؤلف: شمس الدين محمد بن أحمد الذهبى، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٩٩٥، الطبعة: الأولى، تحقيق: الشيخ على محمد معوض والشيخ عادل أحمد عبد الموجود
١٧٤. تقريب التهذيب اسم المؤلف: أحمد بن على بن حجر أبو الفضل العسقلانى الشافعى، دار النشر: دار الرشيد - سوريا - ١٤٠٦ - ١٩٨٦، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمد عوامه
١٧٥. طرح التثريب فى شرح التثريب، اسم المؤلف: زين الدين أبو الفضل عبد الرحيم بن الحسينى العراقى، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ٢٠٠٠ م، الطبعة: الأولى، تحقيق: عبد القادر محمد على
١٧٦. تهذيب التهذيب اسم المؤلف: أحمد بن على بن حجر أبو الفضل العسقلانى الشافعى، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ١٤٠٤ - ١٩٨٤، الطبعة: الأولى
١٧٧. تهذيب الكمال اسم المؤلف: يوسف بن الزكى عبد الرحمن أبو الحجاج المزى، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤٠٠ - ١٩٨٠، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. بشار عواد معروف
١٧٨. الإصابة فى تمييز الصحابة اسم المؤلف: أحمد بن على بن حجر أبو الفضل العسقلانى الشافعى، دار النشر: دار الجيل - بيروت - ١٤١٢ - ١٩٩٢، الطبعة: الأولى، تحقيق: على محمد البجاوى
١٧٩. الاستيعاب فى معرفة الأصحاب اسم المؤلف: يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر، دار النشر: دار الجيل - بيروت - ١٤١٢، الطبعة: الأولى، تحقيق: على محمد البجاوى
١٨٠. كشف المشكل من حديث الصحيحين اسم المؤلف: أبو الفرج عبد الرحمن ابن الجوزى، دار النشر: دار الوطن - الرياض - ١٤١٨ هـ - ١٩٩٧ م، تحقيق: على حسين البواب

١٨١. معرفة علوم الحديث اسم المؤلف: أبو عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم النيسابوري، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٣٩٧هـ - ١٩٧٧م، الطبعة: الثانية، تحقيق: السيد معظم حسين
١٨٢. الكفاية في علم الرواية، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن ثابت أبو بكر الخطيب البغدادي، دار النشر: المكتبة العلمية - المدينة المنورة، تحقيق: أبو عبد الله السورقي، إبراهيم حمدي المدني
١٨٣. الفوائد المجموعة في الأحاديث الموضوعة اسم المؤلف: محمد بن علي بن محمد الشوكاني، دار النشر: المكتب الإسلامي - بيروت - ١٤٠٧هـ، الطبعة: الثالثة، تحقيق: عبد الرحمن يحيى المعلمي
١٨٤. الموضوعات اسم المؤلف: أبو الفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد القرشي، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤١٥هـ - ١٩٩٥م، الطبعة: الأولى، تحقيق: توفيق حمدان
١٨٥. المقاصد الحسنة في بيان كثير من الأحاديث المشتهرة على الألسنة اسم المؤلف: أبو الخير محمد بن عبد الرحمن بن محمد السخاوي، دار النشر: دار الكتاب العربي - بيروت - ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمد عثمان الخشت
١٨٦. اللآلئ المنثورة في الأحاديث المشهورة المعروف بـ (التذكرة في الأحاديث المشتهرة)، اسم المؤلف: بدر الدين أبي عبد الله محمد بن عبد الله الزركشي، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م، الطبعة: الأولى، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا
١٨٧. إعلام الموقعين عن رب العالمين اسم المؤلف: أبو عبد الله شمس الدين محمد بن أبي بكر بن أيوب بن سعد الزرعي الدمشقي، دار النشر: دار الجيل - بيروت - ١٩٧٣، تحقيق: طه عبد الرؤوف سعد
١٨٨. إرشاد الفحول إلى تحقيق علم الأصول اسم المؤلف: محمد بن علي بن محمد الشوكاني، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ١٤١٢ - ١٩٩٢، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمد سعيد البدرى أبو مصعب
١٨٩. الفصل في الملل والأهواء والنحل اسم المؤلف: علي بن أحمد بن سعيد بن حزم الطاهري أبو محمد، دار النشر: مكتبة الخانجي - القاهرة
١٩٠. الملل والنحل اسم المؤلف: محمد بن عبد الكريم بن أبي بكر أحمد الشهرستاني، دار النشر: دار المعرفة - بيروت - ١٤٠٤، تحقيق: محمد سيد كيلاي
١٩١. كتاب المواقف اسم المؤلف: عضد الدين عبد الرحمن بن أحمد الإيجي، دار النشر: دار الجيل - لبنان - بيروت - ١٤١٧هـ - ١٩٩٧م، الطبعة: الأولى، تحقيق: عبد الرحمن عميرة
١٩٢. شرح المقاصد في علم الكلام، اسم المؤلف: سعد الدين مسعود بن عمر بن عبد الله التفتازاني، دار النشر: دار المعارف العثمانية - باكستان - ١٤٠١هـ - ١٩٨١م، الطبعة: الأولى
١٩٣. الاقتصاد في الاعتقاد، اسم المؤلف: أبو حامد الغزالي، دار النشر: دار ومكتبة الهلال - لبنان - ١٩٩٣م، الطبعة: الأولى

١٩٤. إحياء علوم الدين اسم المؤلف: محمد بن محمد الغزالي أبو حامد ، دار النشر : دار المعرفة - بيروت
١٩٥. تمهيد الأوائل فى تلخيص الدلائل ، اسم المؤلف: محمد بن الطيب الباقلانى ، دار النشر : مؤسسة الكتب الثقافية - لبنان - ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عماد الدين أحمد حيدر
١٩٦. الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقة اسم المؤلف: أبو العباس أحمد بن محمد بن على ابن حجر الهيثمى ، دار النشر : مؤسسة الرسالة - لبنان - ١٤١٧هـ - ١٩٩٧م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق: عبد الرحمن بن عبد الله التركى - كامل محمد الخراط
١٩٧. منهاج السنة النبوية اسم المؤلف: أحمد بن عبد الحليم بن تيمية الحرانى أبو العباس ، دار النشر : مؤسسة قرطبة - ١٤٠٦ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د. محمد رشاد سالم
١٩٨. الكتاب اللطيف لشرح مذاهب أهل السنة ومعرفة شرائع الدين والتمسك بالسنن ، اسم المؤلف: أبو حفص عمر بن أحمد بن شاهين ، دار النشر : مكتبة الغرباء الأثرية - المدينة المنورة / السعودية - ١٤١٦هـ ، الطبعة: الأولى ، تحقيق : عبد الله بن محمد البصيرى
١٩٩. زاد المعاد فى هدى خير العباد اسم المؤلف: محمد بن أبى بكر أيوب الزرعى أبو عبد الله ، دار النشر: مؤسسة الرسالة - مكتبة المنار الإسلامية - بيروت - الكويت - ١٤٠٧ - ١٩٨٦ ، الطبعة : الرابعة عشر ، تحقيق: شعيب الأرنؤوط - عبد القادر الأرنؤوط
٢٠٠. ذخائر العقبى فى مناقب ذوى القربى اسم المؤلف: محب الدين أحمد بن عبد الله الطبرى ، دار النشر : دار الكتب المصرية - مصر
٢٠١. الرياض النضرة فى مناقب العشرة اسم المؤلف: أحمد بن عبد الله بن محمد الطبرى أبو جعفر ، دار النشر: دار الغرب الإسلامى - بيروت - ١٩٩٦ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عيسى عبد الله محمد مانع الحميرى
٢٠٢. البداية والنهاية اسم المؤلف: إسماعيل بن عمر بن كثير القرشى أبو الفداء ، دار النشر : مكتبة المعارف - بيروت
٢٠٣. النهاية فى الفتن والملاحم ، اسم المؤلف: الامام أبو الفداء الحافظ ابن كثير الدمشقي ، دار النشر: دار الكتب العلمية - لبنان / بيروت - ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : ضبطه وصححه: الاستاذ عبد الشافعي
٢٠٤. المنتظم فى تاريخ الملوك والأمم اسم المؤلف: عبد الرحمن بن على بن محمد بن الجوزى أبو الفرج ، دار النشر : دار صادر - بيروت - ١٣٥٨ ، الطبعة : الأولى
٢٠٥. التبصرة اسم المؤلف: أبى الفرج عبد الرحمن بن الجوزى ، دار النشر : دار الكتاب المصرى - دار الكتاب اللبناني - مصر - لبنان - ١٣٩٠هـ - ١٩٧٠م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د.مصطفى عبد الواحد

٢٠٦. تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام اسم المؤلف: شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي، دار النشر: دار الكتاب العربي - لبنان / بيروت - ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. عمر عبد السلام تدمري
٢٠٧. تاريخ الخلفاء اسم المؤلف: عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي، دار النشر: مطبعة السعادة - مصر - ١٣٧١هـ - ١٩٥٢م، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمد محي الدين عبد الحميد
٢٠٨. مروج الذهب، اسم المؤلف: أبو الحسن علي بن الحسين بن علي المسعودي (المتوفى: ٣٤٦هـ)، طبق برنامي الجامع الكبير.
٢٠٩. تاريخ بغداد اسم المؤلف: أحمد بن علي أبو بكر الخطيب البغدادي، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت.
٢١٠. تاريخ مدينة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل اسم المؤلف: أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله الشافعي، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ١٩٩٥، تحقيق: محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري
٢١١. أخبار مكة وما جاء فيها من الآثار، اسم المؤلف: أبو الوليد محمد بن عبد الله بن أحمد الأزرق، دار النشر: دار الأندلس للنشر - بيروت - ١٩٩٦م - ١٤١٦هـ، تحقيق: رشدي الصالح ملحس
٢١٢. تاريخ المدينة المنورة، اسم المؤلف: أبو زيد عمر بن شبة النميري البصري، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤١٧هـ - ١٩٩٦م، تحقيق: علي محمد دندل وياسين سعد الدين بيان
٢١٣. عيون الأخبار اسم المؤلف: أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري (المتوفى: ٢٧٦هـ)، بر مبنای برنامي الجامع الكبير
٢١٤. الوافي بالوفيات اسم المؤلف: صلاح الدين خليل بن أيبك الصفدي، دار النشر: دار إحياء التراث - بيروت - ١٤٢٠هـ - ٢٠٠٠م، تحقيق: أحمد الأرناؤوط وتركي مصطفى
٢١٥. سير أعلام النبلاء اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبي أبو عبد الله، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤١٣، الطبعة: التاسعة، تحقيق: شعيب الأرناؤوط، محمد نعيم العرقسوسي
٢١٦. وفيات الأعيان وانباء أبناء الزمان اسم المؤلف: أبو العباس شمس الدين أحمد بن محمد بن أبي بكر بن خلكان، دار النشر: دار الثقافة - لبنان، تحقيق: احسان عباس
٢١٧. إنباء العُمر بأبناء العمر في التاريخ، اسم المؤلف: شهاب الدين أبي الفضل أحمد بن علي بن حجر العسقلاني، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م، الطبعة: الثانية، تحقيق: د. محمد عبد المعيد خان

٢١٨. مختصر السيرة ، اسم المؤلف: محمد بن عبد الوهاب ، دار النشر : مطابع الرياض - الرياض ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عبد العزيز بن زيد الرومي ، د. محمد بلتاجي ، د. سيد حجاب .
٢١٩. سبل الهدى والرشاد فى سيرة خير العباد اسم المؤلف: محمد بن يوسف الصالحى الشامى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤١٤هـ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عادل أحمد عبد الموجود وعلى محمد معوض
٢٢٠. العواصم من القواصم في تحقيق مواقف الصحابة بعد وفاة النبي صلى الله عليه وسلم ، اسم المؤلف: محمد بن عبد الله أبو بكر بن العربي ، دار النشر : دار الجيل - لبنان - بيروت - ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م ، الطبعة: الثانية، تحقيق : محب الدين الخطيب - ومحمود مهدي الاستانبولي
٢٢١. أنساب الأشراف ، اسم المؤلف: أحمد بن يحيى بن جابر البلاذرى (المتوفى : ٢٧٩هـ) ، بر مبنای برنامہ ی الجامع الكبير
٢٢٢. من ذیول العبر ، اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبی أبو عبد الله ، دار النشر: مطبعة حكومة الكويت ، تحقيق : د.صلاح الدين المنجد
٢٢٣. تذكرة الحفاظ ، اسم المؤلف: أبو عبد الله شمس الدين محمد الذهبی ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت ، الطبعة : الأولى
٢٢٤. الطبقات الكبرى اسم المؤلف: محمد بن سعد بن منيع أبو عبد الله البصرى الزهرى ، دار النشر : دار صادر - بيروت
٢٢٥. الكنى والأسماء ، اسم المؤلف: أبو بشر محمد بن أحمد بن حماد الدولابي ، دار النشر : دار ابن حزم - بيروت/ لبنان - ١٤٢١هـ - ٢٠٠٠م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : أبو قتيبة نظر محمد الفاريابي
٢٢٦. طبقات الشافعية الكبرى اسم المؤلف: تاج الدين بن على بن عبد الكافى السبكى ، دار النشر : هجر للطباعة والنشر والتوزيع - ١٤١٣هـ ، الطبعة : ط ٢ ، تحقيق : د. محمود محمد الطناحى د. عبد الفتاح محمد الحلو
٢٢٧. معجم الأدباء أو إرشاد الأريب إلى معرفة الأديب اسم المؤلف: أبو عبد الله ياقوت بن عبد الله الرومى الحموى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤١١هـ - ١٩٩١م ، الطبعة : الأولى
٢٢٨. المحمدون من الشعراء ، اسم المؤلف: جمال الدين أبو الحسن على بن يوسف القفطى (المتوفى : ٦٤٦هـ) ، بر مبنای برنامہ الجامع الكبير
٢٢٩. جامع بيان العلم وفضله اسم المؤلف: يوسف بن عبد البر النمري ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - ١٣٩٨



٢٣٠. نظم المتناثر من الحديث المتواتر ، اسم المؤلف: محمد بن جعفر الكتاني أبو عبد الله ، دار النشر : دار الكتب السلفية - مصر ، تحقيق : شرف حجازى
٢٣١. الحاوى للفتاوى فى الفقه وعلوم التفسير والحديث والاصول والنحو والاعراب وسائر الفنون ، اسم المؤلف: جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ١٤٢١هـ - ٢٠٠٠م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عبد اللطيف حسن عبد الرحمن
٢٣٢. الفتاوى الحديثية، اسم المؤلف: أحمد شهاب الدين ابن حجر الهيتمى المكى، دار النشر: دار الفكر
٢٣٣. شرح نهج البلاغة، اسم المؤلف: أبو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد بن أبى الحديد المدائنى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ١٤١٨هـ - ١٩٩٨م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد عبد الكريم النمري
٢٣٤. تحفة الترك فيما يجب أن يعمل فى الملك ، اسم المؤلف: إبراهيم بن على بن أحمد بن عبد الواحد ابن عبد المنعم الطرسوسى، نجم الدين (المتوفى : ٧٥٨هـ) ، بر مبنائى برنامهى الجامع الكبير
٢٣٥. أصول الفقه المسمى إجابة السائل شرح بغية الأمل ، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل الأمير الصنعانى ، دار النشر : مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٩٨٦ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : القاضى حسين بن أحمد السياغى و الدكتور حسن محمد مقبولى الأهدل
٢٣٦. الشرح الكبير لابن قدامة ، اسم المؤلف: ابن قدامة المقدسى ، عبد الرحمن بن محمد (المتوفى : ٦٨٢هـ) ، بر مبنائى برنامهى الجامع الكبير
٢٣٧. الأحكام الشرعية الكبرى ، اسم المؤلف: أبو محمد عبد الحق الإشبيلي ، دار النشر : مكتبة الرشد - السعودية / الرياض - ١٤٢٢هـ - ٢٠٠١م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : أبو عبد الله حسين بن عكاشة
٢٣٨. أحاديث القصاص ، اسم المؤلف: شيخ الإسلام تقى الدين أحمد بن عبد الحلیم ابن تيمية ، دارالنشر: المكتب الإسلامى - بيروت - ١٣٩٢هـ - ١٩٧٢م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد الصباغ
٢٣٩. أخبار القضاة ، اسم المؤلف: محمد بن خلف بن حيان ، دار النشر : عالم الكتب - بيروت
٢٤٠. مفتاح دار السعادة و منشور ولاية العلم والإرادة اسم المؤلف: محمد بن أبى بكر أيوب الزرعى أبو عبد الله ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت
٢٤١. البدر المنير فى تخريج الأحاديث والآثار الواقعة فى الشرح الكبير ، اسم المؤلف: سراج الدين أبى حفص عمر بن على بن أحمد الأنصارى الشافعى المعروف بابن الملقن ، دار النشر : دار الهجرة للنشر والتوزيع - الرياض - السعودية - ١٤٢٥هـ - ٢٠٠٤م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : مصطفى أبو الغيط و عبدالله بن سليمان وياسر بن كمال

٢٤٢. تهذيب الأسماء واللغات اسم المؤلف: محى الدين بن شرف النووى ، دار النشر : دار الفكر - بيروت - ١٩٩٦م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : مكتب البحوث والدراسات
٢٤٣. الأملى فى لغة العرب ، اسم المؤلف: أبو على إسماعيل بن القاسم القالى البغدادى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - ١٣٩٨هـ - ١٩٧٨م

## دیگر آثار همین نویسنده:

۱. کتاب امتداد رسالت (اثبات خلافت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام از منابع معتبر اهل سنت)
۲. کتاب مظلومیت حضرت زهرا علیها السلام (نگاهی نو به مدارک اهل سنت درباره غصب فدک و هجوم به خانه وحی)
۳. کتاب مهدویت از دیدگاه اهل سنت (پژوهشی در تطابق باورهای مهدوی فریقین از منابع معتبر اهل سنت)
۴. کتاب خلفا از نگاهی دیگر (پژوهشی در روایات معتبر مطاعن ابوبکر، عمر و عثمان از منابع معتبر اهل سنت)
۵. کتاب دفاع از صحابه (سیری در ادله عقلی، قرآنی، روایی و تاریخی در نقض تئوری عدالت صحابه)
۶. کتاب منزلت سنت و روایت (جایگاه و اعتبار سنت و روایت از منظر عقل و شرع)
۷. کتاب مظلومیت امام حسن علیه السلام (نگاهی به ماجرای صلح و شهادت امام حسن علیه السلام در منابع اهل سنت)



## راه های ارتباط با مؤلف:

<http://Vesayat.blog.ir> ✉ Vesayat@gmail.com 📞 @Vesayat

